

در سفر دارم عزیز زانی عزیز زانی
 در دفتر دارم خوشی ای طیبیان علمی
 قنات کتب تجرید کتب ابن
 البیان نقود علی الشیوخ
 برب رشع وانهدم البنا بک
 اذا عزم الغرس علی الخروج
 در زمانه در پیش تو بنیاد
 در زمانه در پیش تو بنیاد

مکتب الصلوات
 الدار العلمیة
 لعمري علی
 و محکم له مانع صفا



Suleym	273
AMCA	2402
HUSEYIN	PASA
Yeni	
KIRK	273

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ما خُشِعَ شرايف العجايا ولطائف النعم وما عوصف البليات وعواصف النعم الذي لا يحصى
 من بين انواع الحيوان والجماد من بدائع العلوم وروابع الحكم واقدار من لواحق القوال وجوامع الحكم
 هو الرب الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم سبحانه من ان ياتله ذات حققة من حيث هي
 الفناء وصرف العلم اوتيا له في حالتيه وصميت به جوهر لم يعجز عن النعم والتجرد الاشياء
 تنزهت حيوته ان يكتنفها كيفية فيعرض للتحلل والتبدل المنافي لوجوب الديمومية والبقاء عليه تعالى
 علمه ان يتقاربه من المقادير فيتحرك بكثرة اوقال ويخسر في بؤراء او امور قد يران في سلك قدرته جميع
 الكليات فانها بما بدأ ابرار كاشاه ان تصف نباتا وسواها او شجرة من ريد قد نشأت من تحت ارجلهم
 ايدي الانا والامن في ربه وفيه ما لم يكن او يعلم له شي بعد ما انكسر صبح بصير يبرأ من ان يتخلل حيزا في
 فيمشال او يتقوى اليه اصطكاك عتوت او يامر ظاهر لغو اوليا به دون اعليه بلا رضع وهيئة تشكك
 به او يترجم له في السموات وما في الارض وما بين يديها ملكا وملكادون ان يلتبس شي منها او يتسم به كل ما سواه
 ومنه جميع ما عداه واليه منقلب كل شي وما واه من غير ان يضاف به اليه فيفصل به او ينفصم لانه الا هو و
 لا يعبد الاياه ولا يما منه الا اليه ولا عاصم من امره الا من رجز ثم القلق والهم على الكرم الانبيا واشرف
 الرسل المبعوث الى افعال القرون وخير الامور صلوة تترايد فلا تنقص ويوم فلا ينضم ما انتسخ الاقيا الاصوا
 وابيلج اللب من الصباح والشمس وعلى الكه الاصفيا وعثرته البررة الانبيا مصابيح الظلم ومجادخ نديم اتابا
 بدان كنهه عتوب تشرع في كره كاد عالم در قامت ريباى او الى العقال وساباه است ونفيس تين تاج كره ايزد عزابه
 برفق خلاصة موجودات كذاه است علمت تقدم ساكنان خلكان بر ملا ايا الا بعلم ظاهر مشاهدات
 رب الارباب باهل القدس بعلم حاصل كشت قال الله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها الاية وفصل الناجس من هو ديك
 جز بعلم ظاهر مشهود جناك امير المؤمنين على ارض الله عنه فمن وده استك شمس
 الناس من حمة القمار كفا ابوهم آدم والام حوا وفيه المراقا قد كان خسنه والجاهل لاهل العلم اعلا
 ومنه كوجوب بزر كرا العلم بيد ان كردد خالك در اثر درست آهه است كه امير المؤمنين عمر رضي الله عنه

ابن ابي الله عنه باصغر سن بر اكا الاحبابه مقامى داشت تا ايشان بران غيرت خود را
 وكفتن دارا بمران هستنار مقابلوي جرابا ياكه او بر ما مقام باشد تا روزي عمر رضي الله عنه
 برسان بيسار كه شب قدر جندم رمضان است ايشان هر كس بر مقدار علم خود و بواجوي
 دادند و هم بر راضي الله عنه ان واقع بنام قدس انان عباس بن سيد له شب قدر جندم رمضان است
 كشت شب نيست و هفت روز بران دليلها كفت جناك عمر انرا به هفت روز و با ايشان غوده
 رويش بر ايشان ان بر علم است و آيات و اخبار در فضيلت علم و علم ايشان داشت كه اندر
 مختص بادران كرون و ما طرفي الان اندر كتب ديكر با كرون و من حق العلوم عباديها ان
 كرمي نوها فيضها ها في غير اهلها بيبش فمن منح لهما علما اضلعه ومن منع لهما توجيها قضاظلم
 و ما انفق كذا و الصرايم وتطابق الرويا والعزائم عا ان او من تجل له عمر ابن ابي الخطاب و يرف
 اليه مستبش ان الاوكار والضاير انا هو الحظ الغيا والساق الشما لخدم الثقيلين و ما من الخافقين
 الصالح المعظم المكرم والستور المظفر اعلم الاخر صاحب قران الدوران و مؤسس مباني امن والاطم
 و منسار دعائم الدين واليمان ومفيض غايب الانعام والاحسان محي حشاشنة الفضايل والاحاس بالثلف
 وناشر خفا الكرم بعد ان شفي على شفا جرف جامع محاسن الاخلاق على الاطلاق و حاوي اطايب الخراف
 بالجماع والاتفاق وعلقة الافاق فضة خراسان وعراق شم الدنيا والحق والدرغيات الاسلام وميقت المسلمين باسط
 ظلال الرحمة والراقة على الخلايق اجمع الخصوص بعناية رب العالمين عزاهم افاض وضاعف قدر الدهور قدرته و افتاده
 لاحم انتابت و هو مستبض في الفضل والخي من كل ارب عليه واخازن جنود و جمعي العالم والفضا والهي من كل صوب
 اليه تلحج العبد الالاح باي و لفته ان اير طي حله للاميرين بعقوته و شيت منة الخرمي لطاف كعبته واخار لنفسه
 التوسل الى ذلك الخطب الرفيع والفناء المريع باشتا كتاب في تغيير روبا المناجات اذ ربه و حيث الغاير بر عالم الارواح والغير
 بلج الفلاح والنجاح و من جرت النقا بيقية سر النوقير الخلايق و قوته تا اذ اضر الكا و نجاته الذي افاض على الناس نعمه ارحمهم
 عا اهتزاز رجبته لقوا طيبي اليم هذه الصلوة شريفا لا اوميا ولا اكا كشي ته ايزد و جرحه بليق ما ياتي اليه من تلك الصلوة
 بالطف غشا كان او شيئا واهه جميع و على نكح و كوي بهاديا و معينت اسر اندر انواع علوم نظر كردم
 ان انستكه منافع او مختص است بدنيا چا كك انرا در منافع اخروي هيج و بعضي

بامور آخرت دار چسب و بعضی است که بایان علم است و منافع او شایع است و در اندر
اندر اخرف و علم تعبیر خواب ازین جمله است و منزیه و فضیلت بر دیگر علوم دان
وجه **اول** آنکه اثبات این علم پیش از ادیان و غیر ایشان متفق علیه است و هیچ کس
این علم نکرده است و **دوم** آنکه وحی بیشتر انبیاء علیهم السلام بطریق خواب دیده است و در این
مخبر بعد از این گفته اند **سوم** آنکه با تسبیح و تبتیل نیست و با اختلاف ادیان و شیعیان و غیر
خلاف دیگر **چهارم** آنکه این علم نوعیست از علم فراست و آن هر کس را میسر نیامد و **پنجم**
نفع این علم عام نیست از دیگر علوم زیرا که جمیع خلق از کافرو مسلمان زن و مرد آزاد و بنده و سبک و غیر
بدین علم محتاج اند و بیان آنکه خواب کافر درست است بعد از این کرده اند **ششم** آنست که
علماء در علوم دیگر کتب بیشتر ساخته اند و تنفیج از بیشتر کرده اند و سعی در آن بیشتر کرده اند
هر کس بر آن بیشتر باشد و **هفتم** آنست که هر علم که باشد بجز علم و تعلیم و درسی که حاصل
شود و حفظ و سماع میسر گردد از این علم که جز این چیزها متوقف است بر در و اصل عظیم **یکم** تا یاد
الهی بطریق الهام و **دوم** فراست صادق و بیان احتیاج این علم بعلوم فراست بعد از این کرده اند و از بهر
اینست که عالم اگر چه متبحر باشد از انواع علوم و بر اقسام برین صنعت قیاس نباشد و **هشتم** آنکه
این علم جزوی از اجزای نبوت است بقول صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم چنانکه ابو هریره روایت
کرده است رضی الله عنه که پیغمبر علیه السلام فرمود که **رویا المسلم جزء من سنته و رعبه جزء من النبوة**
و عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که رسول علیه السلام فرمود که **لا یفتی بعبای النبوة**
الا المبتدیان فیها المبتدیان یا رسول الله قال الرویا الصالحة برأها الرجل أو نری له رسول اگر کسی
گوید که رسول علیه السلام اندرین خبر بیان کرد که بعد از من جز از مبشران نمانده است پس از این که
خواهیم منزه باشد و معلومست که خوابها هم مانند مبشران است مندرجات نیز هست چنانکه ذکر
آن در میان کتاب یاد کرده اند **جواب** بدانکه جواب این سخن از سه وجه بیاید
اول آنکه کوی منزه از این باخبار دیگر معلوم شده است مثلاً آنکه رسول علیه السلام فرموده
که **إذا قرأ القرآن فليذكر الله و یصلی** و **سوم** آنست که مقصود از بیان این مبشران

است مندرجات بعضی از آن است و آن هر آنکه کوی منزه از این خود اندر مبشران
داخل است از بهر آنکه با مبشران خبری نباشد که تا ایشان اندر مبشر ظاهر نشود و در خوابها مندر
این سخن موجود است و دلیل برین سخن آنست که حق تعالی میفرماید در حق تعالی که **فیشرهم**
بعذاب الیم و دلیل بر نبوت این علم و شرف این صنعت بسیار است و وظرفی از آن در میان
این کتاب یاد کرده شود و آن جمله آن خواب ابرهیم است علیه السلام که اندر خواب دید که فرزند
را بر آن میزد و در بیداری هر چنان واقع شد و در خبر درست آمده است که رسول علیه السلام
نیش از آمدن خبر بیان علیه السلام بوی شش ماه هر چه می دید از خواب می دید و هر چه اندر
خواب می دید در بیداری هر چنان ظاهر می شد و تمامی این سخن بعد از این گفته اند و آن جمله آن
خواب یوسف صدیق است علیه السلام و آن چنان بود که یوسف علیه السلام در سن طفولیت در پیش
برادران خود اندر خواب بود و عاده ایشان چنان بود که هر یک از ایشان عصای اندر دست داشتند
که بدان بچه های کوسفندلان کردند و یوسف را علیه السلام قضیعی کوچک در دست بودی که
بدان بازی کردی و چون یوسف علیه السلام از خواب بیدار گشت برادران را گفت که من اندر خواب
چنان دیدم که این عصای مرا بر زمین فرو بردندی و عصاها شما را نیز بر زمین فرو بردند کرد بر کرد
عصا من و عصا من بر زمین فرو برد و عصاها شما را همه بر کف زمین باخت
چون برادران یوسف این سخن از وی شنیدند بر خیزدند و گفتند روز باشد که این کودک بر ما
دعوی رسالت کند پس چون از زمان هفت سال دیگر بگذشت یوسف علیه السلام در کوبان اندر
خواب چنان دید که یازده ستان و قناب و ماهتاب و بر روی او کردند پس چون یوسف علیه السلام
این خواب را بر یعقوب علیه السلام عرضه کرد یعقوب را ناویدان معلوم گشت و مقصود از
در یافت آنکه ویرا گفت تعبیر این خواب آنست که یازده برادر تو و پدر و مادر تو از بهر تو جدا گشتند
پس ویرا گفت ای پسر این خواب را با برادران خود مگوی که ایشان در حق تو بی سعادتی اخذ قصه
چنانکه حق تعالی در کلام قائم یاد کرده است **قال الله تعالی یا بنی لا تقصصوا حکمنا**
اخواننا فیکبروا و الذکیر الامیه بن مختصری درین علم نفسین یا رسی تالیف کردیم

مکتبہ اسلامیہ
کتابخانہ
کتابخانه

تألفه و جامع تری باشد و انرا مرتب کرده و در وفات اندر بیان طبقات عباد
از سبزه و صحابه و علمای و مفسران و فقهاء و زهاد و حلی و در بیان علم از فلسفه ایون
و هنر بیان و موبدان و فلسفه و مخار و اطباء و شاعر و بهانان و اجداد و غیر ایشان و در بیان
در بیان سخن نقل رحلت یاد کرده شود و این فن نیز مشتمل است بر بیان نکات جسدی و بر بیان
قوای انسان که خواب بدان تعلل دارد و بر بیان کیفیت عمل هر یک از این قوی و بر بیان حقیقت
و بیان لمیته خواب و دیدن خوابها و بر بیان اقسام خوابها و انشعاب آن حسب قوه
فاعلامات صحیح و فواید آن و بر بیان سبب ارادت آن و غیر ذلک و بر بیان ادب معبر
و ان علوم که در بیان احتیاج افند و بر بیان ادب بیناه خواب بقدر آنکه این صنعت را از این
کثر بر نباشد و هذا الفن تجری مجری اصول المناطات و این فن مشتمل است بر هفت باب
و ما این مختصر را باب المعبر فی علم التعبیر نام کردیم و چهار بلیغ نمودیم اندر ضبط این حسی و ترتیب
آن بعد از تقدیم استخاره و استعانة بلطف باری عز و اسمه و انرا موضح کرد ایندم بطایف حکمتی
واقوال اعیان این طایفه و حکایات از بزرگان این صنعت اندر مناطات مجرب و انرا موضح کرد ایندم
بایات و اخبار بقدر احتیاج و خلاصه اخبار اهل این صنعت اندر خواب یاد کردیم و جای که موضع
سوال و محل اشکال دیدم اشارتی بدان کردم بقدر ضلحت خود و انا اسأل الله تعالی التوفیق
لأتممه و ان کتبت طالیه فی مرأته انه ولی التوفیق و الیه المرجع و المعاد و علیه التوکل و الاغتر
و ما خست اندر این جایگاه فخر است مقالات و ابواب و فضول این کتاب را یاد کنیم تا بر
جویندگان این علم اسان گردد چنان مسایل این کتاب بعمد الله تعالی و حسن توفیق
و ان مشتمل است بر هفت فصل

فصل اول در بیان طبقات معبران **فصل دوم** اندر بیان حقیقت انسان از جهت
تربیت **فصل سوم** اندر بیان قوای جسمانی و روحانی که بنیة انسان بر آن مشتمل است
بر طبق ضرب المثال **فصل چهارم** اندر بیان مقاصد انسان یاد کردیم و چون در این کتاب

و این کتاب **فصل پنجم** اندر ذکر مقادیر و احتیاج الیها **فصل ششم** اندر بیان
نفوس طبعی و حیوانی و نفسانی بر طبق تفصیل **فصل هفتم** اندر بیان مقدار افعال هر یک از این
قوت یاد کردیم و در بیان زیادت عمارت و محیله بر دیس قوی هر یک کثرت و هو در غایت و اعجاب
فصل هشتم اندر بیان ماهیة خواب و اندر بیان لمیته آن **فصل نهم** اندر بیان
نوع محیله بر عمارت و احوال و اندر بیان زیاتی عمارت و اندر بیان حال نوم و اندر بیان اختلاف
و سخن اندر این فصل بر سه قسم یاد کرده شود **فصل دهم** اندر بیان قوه الهی که خارج
است از قوه انسانی و اندر بیان آن که خواها صحیح و از وی صادر می شود **فصل یازدهم**
اندر بیان آن که قوه محیله بتنی با کانی نیست **اندر بیان مناطات** **فصل سیزدهم** اندر
تشیع مناطات و بیان اصناف هر یک از آن از حق و باطل و اندر بیان فرق میان خواها صحیح و اصناف
احلام و بیان زمین و میان زجر و فان و اندر بیان آن که خواها پنهان بر تربیت از خواها
بزر و این فصل مشتمل است بر پنج نوع و هر یک از این مشتمل است بر چندین اصناف و اقسام و مراتب **فصل**
چهاردهم اندر بیان معنی علم تعبیر و اندر بیان آن که اول کسی که خواب دید بگوید و اندر ذکر
چیزها بسیار که بر یک چیز دلالت کند از جهات مختلفه و اندر ذکر چیزها که حسب اختلاف تعبیر
مختلف شود از اختلاف لغات و غیر آن و اندر ذکر مناطات که تعبیر آن شبیه و نظیر آن چیز کثیر و اندر
ذکر مناطات که تعبیر آن بضائک شیء می گشتند و بیان سبب آن و این فصل نیز مشتمل است بر چهار
نوع **فصل پانزدهم** اندر ذکر ادب معبر و ذکر اعداد آن علوم که و بر پا باید و اندر بیان کیفیت
استخراج مناطات مشکله و این فصل مرتب است بر بیان مقادیر و در تمام **فصل شانزدهم** اندر
ذکر ادب بیناه خواب و اندر ذکر مکان و زمان که اندر آن خواب دیده شود و اندر ذکر آن که هر
که در کدام ساعت بیدار گشتی درست شود و اندر ذکر آن که خواب که درست باشد و آن که درست نباشد
و این فصل مشتمل است بر پنج قسم **فصل هفدهم** اندر ذکر بعضی از تعبیرات منقوله از رسول الله ص
و از صحابه و ائمه سلف رسول الله ص و این فصل نیز بر یک مقادیر و هفت مقادیر و مقادیر اندر بیان آن که این فن از جهت

و این کتاب
فصل اول
فصل دوم
فصل سوم
فصل چهارم
فصل پنجم
فصل ششم
فصل هفتم
فصل هشتم
فصل نهم
فصل دهم
فصل یازدهم
فصل سیزدهم
فصل چهاردهم
فصل پانزدهم
فصل شانزدهم

فصل اول اندر رویه آسمان و آنج بدان تعلق دارد و این باب هفتم
فصل دوم اندر دیدن هوا و بنا کردن بر آسمان و بر هوا
فصل سوم اندر دیدن آفتاب و احوال آن
فصل چهارم اندر رویه کواکب العلویه
فصل پنجم اندر دیدن ماه و کواکب و رویه بعضی از کواکب معروفه
فصل ششم اندر دیدن حاربه کواکب و اندر رویه بعضی از کواکب
فصل هفتم اندر احوال ایشان و اندر اجتماع نیرات و اندر
فصل هشتم اندر دیدن سحاب و کوه و ایشان کسی را
فصل نهم اندر ایشان

باب محمد بن عبد الله

مَقَالَةُ سُومِ اَنَارِ اَوْبَارِ رَوِيَةِ اِنْسَانِ

باب اول باب دوم

سوم باد جماد

از دریدن روغن اندر سر و بدن استعمار اندر دیدن خوردن آدمی گوشت و نوشیدن

را به کرد و انداخت و با اینده و انداخت و از اهل کار فرمودن نام چکر دایند و دیدن که و بر این نام دیگر خوانند

و اما در بیان و آنچه بایشان تعله دار است بربطه الحروف و تکیه الله در و فصل

اندر در حرف و آلت واجه الائن واندرين باب جمنا و فضل است هشتم

باب پنجم در بیان

ان اردین اصحاب صد ریح
مرتب بر حروف تہجی

باب در بیان احوال و ادوات اصحاب ضلایع
و اندر دیدن جماعتی و هر چیز که از حیوان بیرون آید از اسبیل

الاناء حانه مرب بر حرف بجمعی
سبز در هم

اندر ديدن عاف و امراض و مداواة
اندر ديدن طعنه ها و شرايها و اخلاجات
ان و اين مرتبه است بر دو فصل
تعلق دارد و اين باب مشتق است بر دو فصل
شماره

باجله راد

اندر دین و مجالس هم راجع نعلی در اندیشه
فرموده و معارف و تعالیم و معنی و
هفده

اندر دین کجاست و متعلقات آن و در دین مغنیان و شطرنج و اوج بلبل و غلق و

و اگر دیدن زنا و لو اطمه و طلاق دادن
و جمع کردن مردم بر فساد و نظر کردن

اندر فرج زبان و تشبیه کردن مرد برون - الرضفة لون و ضعف و هشویه و حصر

وزن سردوخندان تغلق درازانوبها
خویش و مجرم و مانند آب

قسم دوم از مقاله انسان

فصل اول اندر تباين مردگان و احوال ایشان و اين قسم مشتمل است بر بيست و دو باب

ایشان **فصل سوم** اندر تاویامزدن مرده در کنار و اندر تاویامزدن

وایشان را در جمیع احوال و احوال محترم و موقر داشته اند و اعتماد بر قول ایشان کرده اند و از ایشان
سفیر الهام الهی اند و میر خوار از باطن و سخن اندر تعداد این طایفه و شرح فضایل ایشان اندرین مختصر
و فایده آن توان کرد که منضم تطویل و موجب حرمان باشد از مقصود و عرض از این اظهار شده است بر تقدیم
این طایفه و ماصد کس از مشایخ این قوم که قول ایشان اندرین باب مجرب و معتبر است باید که بیشتر
از باطن طایفه مآذاب از ذکر ایشان خالی نماند **طایفه اول از اشیاء عالم** و مشهور ایشان اندرین
ابرهیم خلیل است و یعقوب و یوسف و دانیال و ذوالقرنین و سید محمد باقر مصطفی صلوات الله
و جمیع از معبران گفته اند که هر کس را که حق تعالی خواسته باشد که وی اندرین علم مقدر کرده و یوسف یا دانیال
را علیه السلام اندر خواب به بیند و این هم چنین است و مجرب است و تمامی آن سخن اندر ذکر و بیایا علم هم عالم
یاد کرده اند **طایفه دوم از حیایه و صفایه** خلفا از سیدین اند و عبدالله بن عباس است و محمد
بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص و عبدالله بن سلام و ابوذر غفاری و سلمان و انیس و حذیفه
و عایشه و خواهر وی اشما بنت ابی بکر رضی الله عنهم **طایفه سوم از انبیا** سید بن سید است و حسن
ضی و عطاء بن ابی رباح و شعبی و خدیج و زهری و عمر بن عبدالعزیز و مجاهد و قتاده و سعید بن جبیر
و ثابت بنانی رحمته الله عليهم **طایفه چهارم از فقها** شافعی است و ابو ثور و او را عی و سفین ثوری و ابو
یوسف و ابن ابی لیلی و احمد حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی و منصور بن معتمر و عبدالله بن مبارک رحمته الله
عليهم **طایفه پنجم از زهاد** محمد بن واسع است و تمیم الداری و شقیق بلخی و مالک بن دینار و سلیمان بنی و منصور
عمر و محمد بن سماع و یحیی بن معاذ الرازی و احمد بن حنبل رحمته الله عليهم **طایفه ششم از اشراف** که ایشان اندرین
علم تصنیف کرده اند و مشهور ایشان اندرین آیام محمد بن سیرین است و ابرهیم بن کرماتی و محمد بن حماد الرازی
و عبدالله بن مسلم و احمد بن حنبل و حسن بن علی بن الحلال و ارمیذ و در بنی **طایفه هفتم از فلاسفه**
افلاک است و محمد بن ارسطو و ارسطاطالیس و بطلموس و یعقوب بن اسحاق و ابو یزید بلخی **طایفه هشتم از اطباء**
جامعین است و بقراط و خنسرخ و افریق و محمد بن زکریا الرازی **طایفه نهم از ادباء** و دجی بن خطیب است
و کعب بن اشرف و موسی بن یعقوب **طایفه دهم از انصاری** حنین بن اسحق است و ابو محله طبری **طایفه**
یازدهم از مجوس و سون در شت است و برز جوه و نوشر و ان غارک و کشمیر و حاکم است

طایفه دوازدهم از مشرکان عرب ابو جهل بن هشام است و عبدالله بن ابی و نوفل بن عبدالله و عمرو بن ود
و ابن ابی جری و ابو طایب و ابو العاص **طایفه سیزدهم از کاهنان** سیح است و عوج و خرزنجی و شق
و قطنی و ابن زلفه **طایفه چهاردهم از ساجران** عبدالله بن هلال است و قوط بن زید و عتبات بن شد
الرازی **طایفه پانزدهم از اهل فراست** ایاس بن یعقوب است و سعید بن سنان و جندک بن حکم و معاویه
بن کلب و م و والده اعلم بالصواب **فصل دوم اندر حقیقت انسان از حیث ترکیب**
بدانچه هر چیز که آن مرکب باشد از وجوه مختلف از اصلاحت آن باشد که از وی سه گونه افعال
صادر شود و در محاسب افراد هر یکی از مفردات وی و یکی خشب ترکیب و بسایر اشیاء که آن نوع
که خشب ترکیب صادر شود تمام شود و کاما تر باشد از آن وی دیگر که خشب افراد صادر شود
باشد و تاثیر آن نفوذ تر باشد **مثال از حقیقت** چون حقیقت وی مرکب است از جوهر سرکه و جوهر
عسل هر اینه مزاج وی بصد از باشد که سه گونه تاثیر از وی صادر شود و از اندرین یکی خشب
و دوم خشب عسل و سوم خشب ترکیب هر دو معلوم است که تاثیر از آن قسم سوم نفوذ تر
و غالب تر باشد و چون مقوله معلوم شد بدانکه **افریدگار عالم** و مدبر کائنات خلقت
نوع انبیا را نه بر سیل سلطنت و تساری اجزای عالم بیکر و برآمده و لطف کرد اینها است از جوهر بدن و
جوهر روح که انرا نفس طایفه خوانند و حقیقت انسان شست و انرا شتمان کرد اینها است بر سه
جنس از قوای بنانی و حیوانی و روحانی جنایات تفصیل آن بعد ازین یاد کرده شود و هر چیزی که آن
مرکب باشد تا علم مفردات آن حاصل نشود مرکبات آن تصور نتوان کرد **و چون کسی را جوهر**
معرفه علی کند و بنفس خود جاهل باشد از گفته اند مثال وی هم چنان که کسی دیگری را راه نماید و خود
راه نشناسد یا کسی مردم را ضیافت کند و خود کوسنه باشد یا دیگر بر خلعت پوشاند و خود نرهنده
باشد پس بداند که انسان عبارت از است از جسم مرکب ظاهری و از روح لطیف نورانی که جسم و روح هر دو
فصل است و روح بر مثال است و سخن اندر معرفت حقیقت انسان من حیث الایجاب بر جمیع اقسام باید دانست
فصل اول اندر ماهیة جسم انسان و کیفیت ترکیب وی بدانکه **افریدگار عالم** جوهر
که ترکیب جسم انسان را بداند که یقینا کامله خود را با طایع را پیدا کرد و از تالیف **افریدگار عالم**

وهر دو بسیار و برادر و بیش بر مثال راهکار و خانه تقدیر کرده است و استخوانهای و برابرمثال دیوارهای
 آن سرای نهاده است و اعصاب و برابرمثال جذوع آن سرای نهاده است و بهلوینها و برابرمثال ستونهای
 آن سرای تقدیر کرده است و تجویفهای آن عظام را بر مثال صندوقهای آن خانه تقدیر کرده است
 آن استخوانها را بر مثال جواهر تقدیر کرده است که اندران صادر و باشار و آن سوراخها را که اندر سروی برید
 کرده است بر مثال روزنها آن غره است و نفس کشنده را وی بر مثال دود آن خانه تقدیر کرده است
 و وسط دماغ و برابرمثال ایوان آن خانه تقدیر کرده است و عشا و آب آن بر مثال درها آن خانه
 کرده است و دهن و برابرمثال در آن سرای نهاده است و هر دو لب و برابرمثال دو مصرعه آن خر مار
 کرده است و دندانها و برابرمثال دبا قاز آن سرای تقدیر کرده است و عقارب که اندر میان دماغ و
 تقدیر کرده است بر مثال ریس آن سرای است که احکام اهل آن سرای بوی مغوش است و حواس باطن و
 بر مثال ندیان آن ریس تقدیر کرده است و حواس ظاهر و برابرمثال چشم آن ریس تقدیر کرده است و هر دو چشم
 و برابرمثال و دیدبان بوی داده است و هر دو گوش و برابرمثال و صاحب خبر تقدیر کرده است و هر دو
 دست و برابرمثال و خد مت کار تقدیر کرده است و ده انگشت و برابرمثال ده ضلع از هر وی مستخر
 گردانیده است و عیال و جمیع عضوی از اعضا این جسد نیست الا که مثال آن اندران سرای تقدیر کرده
 است و هیچ فعلی از وی صادر نمی شود الا که مثال آن اهل آن منزل تقدیر می توان کرد **ذکر تقدیر**
الغیر العلمی منار کماله احسن الخلق نسبت نفس طقه با بلان از وی
و جسر بدان که این بدن مرکب بنسبت با نفس طقه همچون دکانی است بنسبت با صانع و جمله اعضا
 بدان بر مثال آلات و ادوات آن صانع است و نفس طقه که صانع این دکان است بهر عضوی از اعضا
 بدن فعلی و حرکتی مخصوص مناسبت آن عضو پیدا میکند **نسبت از وی و جسر بدان که** این جسد
 با غریب ترکیب و اختلاف اعضا بر مثال شهرستانی است معور و تصرف نفس طقه اندر وی بر مثال اهل آن شهر
 است اندران جسد **نسبت از وی و جسر بدان که** نفس طقه اندر جسد انسان بنسبت با نفس طقه
 بر مثال سواری است و دنیا بر مثال امیرانی و خلق دنیا بر مثال سباق آن امیران اند **نسبت از وی و جسر بدان که**
 از وی و جسر بدان که

خداست و موت بر مثال حصا است و آخره بر مثال پیر است و امثال این مناسبات بسیار است و تقدیر آن
 مودیت بطویل **نسبت چهارم اندر میان قوای نفس و سخن اندر زبان و اندر لجه و بیش از این**
 یاد بگیر اگر چه تعلق نفس و علم طبعی دارد اما چون رؤیه مناسبات بعضی مستفاد است از قوای
 بدن چنانکه بعد از این یاد کرده شود و خوب قوی و تغییر آن مناسبات متغیری شود این را در طریقی از این
 جایگاه میگردانستند بدان که نفس انسان من حیث الاجمال مشتمل است بر همه جنس از قوی که ایشان
 بر مثال قیادان شهرستان اند و مدبران و عمال آن مدینه معونه اند و صلاح و فساد آن اندر صلاح و فساد
 ایشان است **نسبت پنجم قوای بنای است** و شریف و فضایل و ردایان و محال آن کرد و افعال آن
 منتشر می شود چنانکه اطراف بدان واسطه عرف و فوج را که آوازه خوانند و آن است که انرا روح طبعی
 گویند و بنای گویند **نسبت ششم قوای نفس با طقه است** و معارف و تمیزات و فضایل
 آن و مسائل آن دماغ است و انرا قوای نفسانی خوانند و افعال آن بواسطه اعصاب منتشر می شود
 بر اطراف بدن **نسبت هفتم قوای نفسی و بنای است** و اخلاق و فضایل و ردایان و محال آن
 در است و افعال آن بواسطه عرف و فوج را که آوازه خوانند بر اطراف بدن منتشر می شود
 و بدان که علم کف نه اندک اطلاق نفس بر هر یک از این قوای ثلثه نه بدان معنی است که ایشان
 سه چیز مستقل از منبایان بلکه ایشان هر سه فرع یک اصل اند و نفس که فاعل این قوای ثلثه است یک چیز نیست
 و این هر چنانست که شخصی مثلا کتابت و قراة داند و تعلیم کند و دیگران بخوانند و قاری خوانند و معلم
 بنسبت با هر یک از افعال وی یا مثال آن که اندر یک درخت چندین عرص منفرع شده است و از هر عرص
 جزین شاخ پیدا شده است و از هر شاخ جزین ورق پیدا شده است و این مجموع یک درخت بنسبت
 بر هر یک از این نفس نیز یک ذات بنسبت با اختلاف افعال وی اندر بدن اما مختلف میگرد
 مثلاً هرگاه که تدبیر وی اندر بدن اخذ دارد و غلبه اندر او را نفس بنای خوانند و هرگاه که تدبیر وی نقل
 و حرکت است او را نفس حیوانی خوانند و هرگاه که فعل او اندر بدن فکر و تمیز باشد او را نفس ناطقه
 خوانند **فصل سوم اندر میان قوای جسمانی و روحانی که بنسبت انسان بر مشتمل است**
بر طریقی و مثال بدان که مدبر کایات این بنسبت انسان را گویان کردیم بر مثال شهرستانی

از وی و جسر بدان که
 از وی و جسر بدان که
 از وی و جسر بدان که

و اشکال و محال حدقه است و جهت ارم قوه ذایقه است که در رگ طعوم است و بجز قوه شامه است که
 در رگ روائح است و محال آن خیش و هم است او را که این قوی مر محسوسات خود را و اذابقه متجابه بر مثال افعال
 حشرات و جانای و اصحاب اخبار است بنسبت با افعال شمشیرستان و اما آن قوی که افعال ایشان بر مثال افعال
 جاندارین است آن سه است قوه متجابه و موضع آن مقدمه دماغ است و قوه مفکره و محال آن وسط دماغ
 است و قوه حافظه و موضع وی موخر دماغ است و نسبت قوه متجابه بانفس اندر فراتر و نسبت محسوسات و اذواق
 معقولات و اذآن بقوه مفکره بر مثال افعال سماران و بیلعان است اندر باز و نسبت قوه مفکره اندر نفس
 آن چیزها و تمیز و تفصیل آن و اذآن کردن بقوه حافظه بر مثال افعال تجار و معقولات و خریدن و فروش
 و تمیز و تقال کردن خایها و و دکانها و نسبت قوه حافظه اندر فراتر و نسبت محسوسات و معقولات
 از قوه مفکره و اذآن تا بوقت حاجت بر مثال افعال خزان و امانا است که حفظ خزان و امانات
 میکنند **سؤال** کرکی کویدار اهل طب و اصحاب طبیعت که این جمله که شما یا کردید خود فعل طبیعت
 است نه فعل غیر **جواب** گویم حکما گفته اند که طبیعت خود فعل نفس است **سؤال** کرکی
 از اصحاب ظاهر اعتراض کند و گوید این جمله فعل مبدی بر عالم و فاعل مختار است پس چرا اصناف
 آن بفعل قوای نفس می بینند **جواب** گویم نفس نیز از فعل حق تعالی است و تاثیر و تدبیری اندر بدن یا امر
 و تدبیر و اراده فاعل مختار است و مقصود از آن اظهار قدرت حق است جل جلاله تا فراموش شود که این
 نفس یا این همه افعال عجیب و تدبیرات بلیغ مبدع و مخلوق این صانع حلیج است و اشیاء بدن معنی است
 که **و فی انفسکم افلا تبصرون** و هم چنین این خبر که رسول علیه السلام فرموده است که **من عرف نفسه**
فقد عرف ربه و الله اعلم **فصل چهارم اندر بیان مناسبت انسان با دیگر موجودات و**
و مشارکت وی با جملة کاینات بدانکه مدبر کاینات جو خواست که این نوع را از مخلوقات
 مشرف کند و مطاع گرداند و برابر اسرار کاینات و مشاهیر مملکت و ملکوت خلقت الهی و علم قدیم خود
 قوی برتری که رفته بود داشت که عمر کوناه انسان و قوه قاصده وی بدان و فائز و وقوف
 وی بر جملة کاینات و عوالم ملک و ملکوت متعارف باشد و اسرار را با وسعت و بسطت آن مشاهده بپوشد
 کردن و حرکت الهی جان انقضا کرد که از مجموع کاینات و اجزای عالم اقتضای کرد و از آن جمله زبان

را بپذیرد و در جزو یکی از خلصه روحانیات و یکی از زبان جمایات با هم در یک تالیف در چهار کتاب
 انسان آمد و اسرار و ملکوت اندر وی تعبیه کرد و از هر جزوی از اجزای عالم روحانی و جسمانی و مکی و مینا
 نمودار اندر وی نقاد کرد تا او چون بر نفس خود واقف شود و ذات خود را بشناسد و وقوف بر جملة
 کاینات حاصل کرده باشد و صانع و مدبر خود را بشناسد که **و فی انفسکم افلا تبصرون من عرف**
نفسه فقد عرف ربه و مراد از قول حکما که انسان عالم اصغر و العالم انسان کبیر است و ما خواستیم
 مشارکت وی با جملة اجزای عالم بتفصیل یاد کنیم و مشابیهت اجزای انسان با اجزای کاینات چنانکه اندر
 حکای بیان کرده اند برابر کنیم و اما سخن اندر این باب متضمن توفیر است و کتاب از شرح اجتناب و اوجیز کرد
 پس آن تفصیل آن اعراض کردیم و شبه از آن اندرین فصل یاد کنیم بر طریق فرایده **فایده اول** بدانکه
 و حی از انواع حیوانات را خاصیتی هست که او بران محبوبه مطبوع است و آن خاصیتی را با جملة اجزای
 نوع انسان موجود است و آن آنست که انواع حیوانات بعضی شجاع است مثل شیر و بعضی جبان مثل ارغ
 و بعضی خیل است مثل سگ و بعضی سخی است مثل خر و بعضی فاسق است مثل غراب و موش و بعضی عیوف
 است مثل شعیب و بعضی وحشی است مثل بکر و بعضی مستأمن است مثل گاو و بعضی کبر است مثل ثعلب و بعضی
 سلیم است مثل کوس و بعضی سریع العدو است مثل طی و بعضی بخی است مثل خر و بعضی ضعیف است
 مثل فیل و بعضی ذلیل و عاجز است مثل جمل و هم چنین نوع انسان بعضی شموش و رندان است و بعضی جلیم
 است مثل کوس و بعضی حقود و ذلیل است مثل جمل و بعضی اخور است مثل جمل و بعضی منطیق است مثل
 هراردین و بعضی متخیل است مثل ذی و بعضی نفاع است مثل خر و بعضی مضر است مثل موش و بعضی بی نوم
 است مثل بوم و بعضی مبارک است مثل طیطوی و علی الجملة هیچ حیوان نیست از انواع موجودات حیوانی
 و روحانی که اندر وی خاصیتی هست الا که آن خاصیت اندر انسان موجود است **فایده دوم** بدانکه
 انواع حیوانات هر یکی منفرد است خاصیتی که غیر او را آن خاصیت نیست و ما بیان کردیم که آن جملة اندر انسان
 موجود است اما جملة حیوانات در دو خاصیت مشترک اندر طلب منافع و دفع مضار و آن هر دو
 خاصیت اندر انسان موجود است اما اندر کیفیت طلب مختلف اندر آنکه بعضی از حیوانات
 طلب منافع بطریق قهر و غلبه میکنند مثل سباع و بعضی بر سیل تبصیر و عجز و رزق و رزق

انسان عالم اصغر است
 و عالم انسان کبیر است
 اوصاف حیوانات

نزد سراسر از اوصاف
 بلبر است که بار است
 خجسته است

و سوره و مانند آن و بعضی بر بسیار جلد و اندر دفع مضار همین مختلف اند بعضی آنرا که دفع دشمنان خود
 بطریق قهر و محاربه میکنند از مثل سیاح و بعضی بطریق فرار و فراری و بعضی بطریق سلاح و تهاجم
 و بعضی بطریق خصم و متار و موش و مانند آن و این اخلاق جمیع اندر انسان موجود است از هر یک که ملول
 و سلاطین و مانند ایشان طلب منافع بطریق قهر و غلبه میکنند و فقر بسیار عجز و سوال و تجارت و دیگر صنایع
 و عملها بطریق جلد و کسب و همین دفع مضار و همین سیاحت میکنند **فصل سوم** در بیان
 انسان اندر کمال احوال متوسطه افتاده است اندر احوال و افعال و علم و قوه و ضعف و بیان این
مقاله انسان در جمیع خود متوسطه افتاده است نه بغایت صغیرات و نه کثرات و صفات
 حیوانات و نه عوارض و نه غایت مشارکات و همین نه کونه بغایت است و نه دراز و همین اندر
 مده بقا متوسطه افتاده است اندر دنیا و همین اندر وجود متوسطه افتاده است نه متقدم اندر وجود متاخر
 و نه متاخر متاخر وجودات صنایع و همین اندر مرتبه متوسطه است نه مایل است کمال است
 شمال و نه بطرف جنوب و همین اندر مرتبه متوسطه افتاده است زیرا که موجودات بعضی است چون
 باری عز اسمه و ممالک منقوش و بعضی اجسام مثل ایم و مانند آن و همین اندر قوه و ضعف
 متوسطه است زیرا که حیوانات بعضی بقوه ترا از انسان است مثل شیر و بیل و بعضی ضعیف تر از وی است مثل
 دیگر حیوانات و حشرات و همین اندر علم و جهل متوسطه است نه بغایت راسخ است مثل ملایک
 و نه جاهل است کما فی مثل ایم و همین در معلومات متوسطه است از هر یک که علم و جهل بیست با عدل
 استیاضی و نه خیرها که در غایت قلت باشد مثل جذر عشره و همین حال انسان اندر موزونات و
 مذروعات متوسطه افتاده است زیرا که وی قادر نیست بر وزن چیزها بغایت ثقل مثل جبل و نه بر وزن
 چیزها که در غایت خفت باشد مثل ذرات و نه بر مساحت چیزها بغایت صغر مثل سوراخ سوزن و نه
 بر چیزها که در غایت سعت باشد مثل باری و مخار و همین اندر مریات و مسموعات متوسطه است
 از هر یک که قادر نیست بر رویه صورتهای بار و صوتها صعب مثل صاعقه و نه بر چیزها خفیه مثل ادبیب
 غام و همین در مملوسات و مذروعات متوسطه افتاده است از هر یک که چیزها اگر بغایت سرد باشد
 گرم باشد از آن که فاسد کند و تغییر مخرج کاشد و برادر را که قادر نباشد و بیچاره را

خداوند متعالی
 انبیا و اولاد
 بود و جز آن از دیگر

جزر باز است
 و معنی و علم

هیچ چیز نیست از انواع علوم و صنایع و غیر آن الا که انسان اندر در آن متوسطه افتاده است **فصل دوم** در بیان
مقاله اول بدانکه این میان کردیم که مرکبات را صلیحیت آن هست که افعال مختلف
 او صادر شود و بیان کردیم که انسان مولف است از بدن حیوانی و نفس باطنی که آنرا روح الهی خوانند
قال الله تعالی فاداسوینیه و فحن فیه من روحی المیه پس افعالا و نیز منقسم باشد
 قسم جسمانی مختص باشد بتغذیه و تنمیت بدن و جزو روحانی مختص باشد بپذیرش احوال
 آن و در ادراک صور و معقولات و خصب ترکیب هر دو فعل احسان و عسر ظاهر و باطنی که آنرا حواس
 ظاهره و باطنیه خوانند از وی صادر شود و حرکت شوقی و غایب مطلوب از او در وجود آید **مقاله**
مقاله دوم بدانکه خواب و بیداری نیز از قبیل آن معانی است که بحسب صادر می شود از هر آنکه
 اندر احوال خود بدن و جسمانیات بودی لازم آید که جوهریاتی با انسان اندر آن شریک بودی و اگر آن جمیع
 خواص روح بودی جوهر مملکی نیز با انسان اندر آن شرکت داشتی و معلوم است که هر دو قضیه مستفی است
مقاله سوم بدانکه هر معنی که انسان را خصب ترکیب عارضی شود از هر دو قسم باشد از هر آنکه
 یا متعلق باشد بقسم حیوانیه و یا متعلق باشد بتغذیه و یا متعلق باشد بتغذیه و یا متعلق باشد بتغذیه
 و یا متعلق باشد بتغذیه و یا متعلق باشد بتغذیه و یا متعلق باشد بتغذیه و یا متعلق باشد بتغذیه
 لازم آید که حیوانات دیگر از آن خالی باشند و معلوم است که نه چنین است پس معلوم شود که خواب
 و بیداری انسان را خصب حیوانیه است نه خصب انسانی **مقاله چهارم** بدانکه هر معنی که
 چیز را عارض شود از آن نیز برد و قسم باشد **قال الله تعالی و انزل له جملة نواع ضروری او باشد** و از مقابل باشد مثل
 ضیاء با شمع و حرارت با آتش و چون در کجا غرض لازم **مقاله پنجم** بدانکه آن معنی و بر آن جمیع لواحق
 عرشی باشد مثل موضع نیست با حیوان پس باید دانستی که در بدن خواب که نوع انسان را عارض می شود از جمیع
 لواحق عرشی است یا از قبیل نواع ضروری و نشاید که رویه منافات و بر از نواع ضروری باشد زیرا که لازم
 آید که هیچ حال از حالات نوم از رویه ان خالی نباشد و معلوم است که نه چنین است پس معلوم شد که رویه
 منافات انسان از جمیع لواحق عرشی است **مقاله ششم** بدانکه علم انسان معلومات

آنکه که در این مایه است
 که معانی آن است که در این مایه است
 که معانی آن است که در این مایه است

از نامهای مایه و در این مایه
 از نامهای مایه و در این مایه
 از نامهای مایه و در این مایه

انسه وجه حاصل شود یکی از طریق **حوائج** و این است که طریقی است از آنکه حمله خلق اندرین مشتمل
 اند و از او طبعی است این طریق و این حاصل است که بیش از حیوانات با وی اندرین شریک است **و دوم**
طریق عقل است و این از حمله حیوانات از حواس انسان است و معرفت وی باین طریق درستی قیاس حاصل
 شود **و سوم طریق برهان است** و آن محقق است بعضی از حواس انسان و اطلاع وی برین
 طریق بعد از طول ریاضات و کثرت فکر اندر علوم حاصل شود و چون این معلوم گشت بدان که روشه و دیده
 منافع انسان از آن طریق و گاه حاصل و موقوف نباشد بطریق سوم از آنکه تصور صورت و مذاکره
 مستفاد است از حس مشترک که جامع حوائج حسیه است چنانکه بعد از آن باز کرده آید و تعقل معنی آن
 و معرفت منفعت و مضرت آن مستفاد است از قوه مفکره که اندر وسط دریا است **و اما در بیان**
برهان علم انسان بمعلومات لایزیه وجه حاصل شود آنست انسان چون معلومات از بدن
 جسمانی و از نفس ناطقه و بفکر از علوم و معارف میگرداند هر چنانکه بدن انواع صنایع از دور وجودی آید
 و نفس گفته اند که اندر مرتبه وسط افاده است از موجودات زیرا که موجودات بعضی آنست که
 شریف تر از وی است چون باری تعالی و عقل و بعضی آنست که از دون خرافاده است مثلاً دریا و حیوانات
 و چون چنین باشد لازم آید که وی اندر درجه وسط باشد از موجودات پس علم وی بدان چیز اندر مرتبه
 دوز وی بود بطریق الحاطت و احاطت باشد و از طریق حواس است و علم وی بدایه اشرف است بطریق
 برهان حاصل شود بی مباشرت و احاطت تحقیق آن و اما معرفت نفس تحقیق ذات خود بطریق عقل
 واقع می شود زیرا که گفته اند نسبت به عقول یا نفس ناطقه هر چون نسبت ضو است بنسبت به باصر یا هر چون
 نسبت به آینه است بنسبت به ناظر پس هر چنان که بصیر از آن مریات فی صورت و اندر کردن و کس
 روی خود را نتواند دیدن الا اندر آینه نسبت به معرفت ذات خود حاصل تواند کرد در این امور عقل و حقایق
 اشیا را نتواند دیدن الا بنظر عقل **فصل نشتم اندر بیان نفوس طبیعی و حیوانی و نفسانی و قوی**
و مراتب آن بطریق تفصیل بدانکه نفوس بر سه قسم است **اول نفس طبیعی** که مبدأ آن
 کمال است و حفظ قوه این نفس روحی می کند که منبعث می شود از یکد و حسب انتشار از روح بر
 طواف بدن منتشر می شود و چون با غده اعضا می رسد از آنجا که می شود از اجزای بدن **و دوم**

رویا از تشنگی و تعبیر از منکر است

منکر و معجزات است که در دنیا متصور است و در آخرت با آن است

نفس طبیعی و حیوانی

نفس حیوانی است و مبدأ آن از دل است و قوه این نفس را روحی که منبعث می شود از دل بواسطه شریک این حمله اعضا
 بدن می کشد و حیوانه از آن مستفاد می شود **سوم نفس مرتبه است** که تدبیر بدن می کند و از بین
 بر سر است **اول** آنست که بواسطه اعصاب نافه می شود و منتشر می گردد در اجزاء و اعضا و آنرا
 حرکت می آورد و از آن نفس می کشد که خوانند **و دوم** آنست که استعمار حواس حسیه می کند و خدمت
 وی میکند در ادراک محسوسات و این را حس مشترک خوانند **و سوم** از نفس مدبره و آن نیز بر سه
اول آنرا خیال خوانند و آن آنست که صور محسوسات که از حواس حسیه حس مشترک در میان
 در آنرا گاه و از بعد از غیبت **و قسم دوم** و آنرا فکر خوانند و آن آنست که چون قوه متخیله چیزها
 را که حس مشترک از حواس حسیه ادراک کرده باشد و خیال آنرا گاه داشته باشد از صور محسوسات
 آنرا فکر عرضه کند تا او در آن تصرف و تحقیق هر یک بداند و تمیز کند از یکدیگر و بداند که
 لایق است که هر یک از آن چگونه باید کردن و منفعت و مضرت هر یک از آن چه چیز است **و قسم**
سوم و آنرا حفظ خوانند و آن آنست که چون فکر تصرف اندر صور مدبریات که از قوه متخیله قرار گرفته
 باشد بکند چنانکه یاد کردیم فکر آنرا بقوه حافظه بسیار در حفظ آنرا محفوظ و مضبوط در ذات باقی
 حاجت بقوه حافظه خوانند آنست که هر چیز که قوای دیگر ادراک و تمیز از آن کنند و آنرا گاه
 می دارند و این سه قوی که خیال است و فکر و حفظ این هر سه را قوای عاقله خوانند و بدانکه نفس
 مدبره شریف تر است از نفس طبیعی و حیوانی از آنکه ایشان هر دو خادمه نفس مدبره اند و خدمت
 نفس طبیعی و بر آنست که تغذیه بدن میکند و دفع فضلات میکند تا صحت نفس بر سیال استقامت
 و اعتدال باقی باشد و خدمت نفس حیوانی و بر آنست که افاده حیوة میکند مراعات بدن از آن نفس
 مدبره آنرا استعمار می کند اندر ادراک چیزها بواسطه حواس بدن از آنکه بدن از آن نفس مدبره است
 چنانکه از حواس و صلاحیت الهیه و آگاه باشد که بر طبق صحت و اعتدال باقی باشد و بدانکه
 قوای عاقله به مرتبه قوای نفس مدبره است از آنکه حواس حسیه و قوه محرکه خادمه قوه عاقله اند
 و خدمت حواس حسیه و بر آنست که ادراک صور محسوسات می کند از مبصرات و مسموعات و مزات
 و مملوسات و ادراک بقوه عاقله می کند از بقوه اندر آن تصرف می کند بطریق تمیز و حفظ و حواس حسیه

و نفسانی
که از تمام حواس و قوای نفسانی

قوای عاقله و خیال و فکر و حفظ است

وصفت که خواهند تواند کردن **فصل هشتم در بیان مایه حیوان و**
بیان مایه ان بدانکه جمیع اعضاء بدن اجنه از این نسل گردیده اند و او را نفس است
 که او را بر مقتضای طبیعت خود استعمال میکنند و بیاید از استخوان که این است نه از قیاس است و این است
 آن توان کردن و قابل ضعف و گلا باشد بلکه قوه او منتهای است و ضعیف و فتور و بوی طاری
 می شود و محتاج استراحت و اسایش می باشد بقدر آنکه ضعیف و فتور از او زیاد گردد و قوه بوی با وجود
 رسا و صلاحیت استعمال بزرگوار و نوم عبارت است از این استراحت و ترک نفس استعمال بزرگوار
 عبارت است از استعمال نفس بزرگوار و از خفاست که قوه محرکه اعضاء بدن را هر یکی را در هر
 مناسب و است استعمال میکند و اگر جنات فرض کنیم که بدن هیچ شغل مشغول نباشد هر قوه محرکه
 تسکین وی و انرا برین هیئت مستقر نگاه می دارند بترک استعمال و هر یک از این حس مشترک است
 حس مشترک هر یک را بر حسب محسوس خود در هر حقیقت و مایه نوم است که قوه محرکه کلی ترک استعمال
 بدن کنار و حس مشترک نیز ترک استعمال خواست کند جنات بدن را از حواس ظاهر و هیچ چیز شعور
 نباشد و نسبت بدن با نفس هم چون نسبت فوس است با راگ بس هم جنات را که قادر بود بر کار فوس کردن
 فوس چون ضعف و خستگی در و نایز کند و اگر چه در نفس را که خلقی نباشد نفس نیز هرگاه که ضعیف
 و فتور اندر بدن پیدا شود نفس قادر نباشد بر استعمال بدن و اگر چه خلقی اندر ذات وی نباشد و اما
بیان مایه نوم و بیان آنکه این اعضاء را از چه مایه استعمال توان کرد و سبب
ضعیف او چه باشد و از چه محتاج استراحت می شود بدانکه این اعضاء به منزله
 سندان و مطر و است بیست با جاد تا بیست استعمال قوت و سستی بوی طاری با که نسبت او با نفس
 نسبت را که است با فوس جنات را که یاد کردیم پس سبب که موجب ضعف و فتور بدن است و محتاج استراحت
 است آنست که نفس محرکه استعمال بدن میکند بواسطه روح حیوانی که متکون می شود بقدره باری تعالی
 افزودن و از آنجا که منبعث می شود و منتشر می گردد بر اطراف بدن بواسطه شریان و بدن استفاک
 حیوان و جرقه غریزی از وی می کند و صلاحیت استعمال اندر بدن می آید و این روح حیوانی که اندر بدن متکون
 می شود و بر اطراف بدن منتشر می گردد و این مایه را که در حال که با اعضاء بدن را سبب استراحت می گردد و حفظ

باین مایه که در بدن می آید و عوض مایه ای که نمود و از این جهت است که حیوان را این محتاج است
 بنفیس تا بواسطه تنفس جاذب هوا بکشد بدین و از این هوای مستشق و از اشیای خدایطیف که از جن
 و از دیگر طوینها بدن متعادل می شود و در جاذب قلب خاص می شود روح حیوانی متکون
 اندر بدن و از آنجا که بر اطراف بدن منتشر می گردد و سبب صلاح بدن می شود پس این روح از بدن
 منتشر می گردد و چون بر اطراف بدن می رسد متغایر می شود و دیگر مایه جدیدی متکون می شود
 و از آنجا که در بدن متکون باشد پس حسب حقوق مایه اعضاء بدن صلاحیت استعمال می یابد پس حیوان
 چون پیدا راست و نفس استعمال بدن را بکشد و حس مشترک استعمال حواس می کنند با در آن حس مشترک
 و خصوص چون انسان متعالی اعمال شاق شود هر یک از این مایه که خلق روح بر مقدار منبعث زیاده گردد
 از آنجا که در حالت نوم و راهیته باشد پس این مایه را قدر متغایر زیاده می گردد و از آنجا که متغایر
 با وی نتواند کردن و علی هذا مایه را زیاده می گردد و مرد می شود تا آنکه قوت و سستی اندر
 بدن پیدا یابد تا اگر جنات که فرض کنیم که حیوانی را بر بیا مشغول شود و قسم مایه را زیاده گردد و مرد
 را شکر نقصان پذیرد پس هر یک از این مایه می شود تا آنکه کلی ساو می شود و این هر یک است که چون ضعف
 و فتور اندر بدن و اعضاء پیدا می شود سبب عدم حقوق مایه حیوان محتاج می شود با استراحت و ترک استعمال
 بدن تا بواسطه نوم بدن را با خلق از روح حیوانی زیاده شود و از آنجا که متغایر می شود زیاده گردد
 و از آنجا که متغایر می شود و در کمال است تا در مایه ای تواند کرد و قوت اعضاء را حال خود رود و صلاحیت
 استعمال را از آنجا که نسبت قدرته و وقت حکمت **فصل نهم در بیان مایه حیوان و**
در بیان احوال و از این مایه ای اندر حالت نوم و نقصان مایه ای اندر حالت سستی و بیان اختلاف
افعال و قوامی سخن اندرین باب اندر سه قسم باز کرده شود قسم اول بدانکه
 این قوه متجمله که مایش از این یاد کردیم مایه ای مختص نیست خلقت بیداری حیوان که در اعضاء بدن
 و قوای عاقله سه گانه همین حکم دارند و بدانکه مایه قوه متجمله اندر حالت نوم تمام تر و صفاتی
 است و سبب این آنست که قوه متجمله اندر مایه خود محتاج نیست بخیرگی اعضاء بدن تا با جرقه ضعف
 و فتور باشد و مفتقر شود با استراحت و مایه اعضاء و نه نیز قوه محرکه استعمال می کند

اندر حالت بیداری حاکم اعضا دیگر را تا هکاه که قوه محرکه از علایق مالد قوه مخیله نیز بواسطه او ضعیف
 گردد و از علایق زائد در حالت نوم جانان قوای دیگر پس نه قوه محرکه استعمال می کنند و نه او استعمال
 اعضا متحرکه می کنند بنابر این هیچ حرف فتور و خستگی بوی راه نیابد لاجرم فعال او علامت اندر حالت
 نوم و بیداری و مختص نیست بیک حالت و تحقیق این سخن آنست که ما پیش ازین بیان کردیم که جمیع اعضا
 بدانکه حرکت می کنند بواسطه از ارواح می کنند که منبعث می شود از کبد و از قلب و با تصرف بدن
 منتشر می شود و نیز بیان کردیم که این ارواح بعد از انتشار جو با اعضا سبب متخالی شود و در تمام غی
 و محتاج می رمد و بسبب نقصان مرد صغیر فتور اندر بدن بیداری آید و بدانکه
 قوه مخیله آن روح است که در مقارنه دماغ متصرف می شود و آن عضو است که روح وی از موضع
 دیگر بوی می رسد و متخالی شود با که روح استعمال قوه مخیله هم اندر مقرر و منتشر شود و چون که باطن
 مقارنه دماغ است و هرگز این محل از روح خالی نشود و بواسطه استعمال قوه مخیله نقصان بدن در این
 جهت ضعیف و فتور بر وی طاری می شود چنانکه در اعضا قوه مخیله در نوم اندر بیان
 نقصان عمل قوه مخیله در حالت بیداری و زیاده آن در حالت نوم بیان کردیم سبب این آنست
 که قوه مخیله اندر حالت بیداری متغیر می شود و حفظ صور محسوسات کلی از حسن مشاعر بواسطه
 حواس خمسہ فرا گرفته است و بعضی کردن آن بر قوه مفکره و بدین سبب بقدر آنکه حفظ آن صورت
 بر سایندن آن بفرقه مفکره مشغول می شود از علایق خود باز می ماند و نیز قوه اختیاری در حالت بیداری
 بوقوع مخیله مسلط است و او را حسب اختیار خود می داند پس تصور آن می باید که با اختیار تو هم و اختیار
 چیزها در سنان خواهد آمد و در حالت نوم قوه اختیاری از علایق خود باز مانده است و تسلط بر وی
 از قوه مخیله زایل شده است و حسن مشاعر که بر او قبول صور محسوسات از علایق خود باز مانده است و قوه مخیله
 محتاج نمی شود حفظ صور محسوسات و عوض کردن آن بر قوه مفکره پس بر مقتضا طبیعت خود
 عمل می کند و در واقع جمیع منتفی شده است **نوم** اندر بیان اختلاف افکار قوه مخیله و
 بیان آنکه او نوم اموری چند می کند که در خارج وقوع آن متمنع است بدانکه قوه مخیله اندر
 خواب از چیزها جداگانه است و نتواند کرد از علایق خود و نیز تسلط

قوه اختیاری از زایل شده است اندر خواب که قاسمی بود و در بیداری قوه اختیاری بر وی مسلط است
 لاجرم اندر خواب چیزها را جداگانه است ادراک نمی تواند کرد و در کات را به هیئت و اشکال مختلف
 می بیند و تصور بعضی از مقرر کات حسب شیب و نظیر آن شی ادراک می کند و بعضی از آن بطریق اصدا
 ادراک می کند و بعضی آنست که از سرعت خطرات و مرور آن شی بر وی ادراک آن گاهی نمی تواند کرد و
 سبب این کف نه انداختن که اندر نوم تسلط قوه اختیاری زایل شده است که قاسمی و دافع وی
 پس این اختلال و تباین که بر وی طاری می شود از سه چیز باشد **اول** از تمام صور محسوسات مختلفه
 که حسن بر او نادر است که در به باشا و اندر خیال مقرر و مضبوط گشته بود پس چون نوم بر شخص طاری
 شود قوه مخیله ندان صورت دیگر و تصرف اندر آن می کند بر حسب آنکه بر او در آن گره بود و سبب
 این تذکره قوتی هم در بدن مبرکات **دوم** آن باشد که و کثرت و باطل اندر چیزی بکند اندر
 بیداری مثل اندیشیدن سفری یا زاری یا طبعی اندر چیزی یا خونی از محذوری و خیال بعد از آن شخص
 آن صورت بکند اندر حالت نوم و قوه مخیله تصرف اندر آن می کند حسب آنکه در بیداری فکر اندیش
 کرده باشد و **سوم** آن باشد که روحی که حامل قوه مخیله است مزاج او متغیر و حوائج یا برود
 یا بر صوبه یا بیوست بر وی غالب شود انگاه هر خواب که بند حسب آن روح بند از خلط که غالب باشد
 باشد چنانکه از این اد کرده شود و از اضبعی و اعتباری نباشد و البته چون مزاج این روح که حامل
 قوه مخیله است تغییر پذیرد قوه مخیله اندر خواب چیزهای ترتیب و نامضبوط نماید زیرا که چون روح
 از حد اعتدال استقامت می راند حسب تغییر آن روح مناسبات نیز بگردد و آنرا تحقیق نباشد و نزدیک
 باشد از خیالات اشباح سرسام **فصل در اثبات قوه الهی که خارج است از جمیع**
قوای انسانی و بیان آنکه مناسبات محیی از وی صادر می شود بدانکه هر قوه
 عقل معلوم است که انسان را خوا بهای مرتب مضبوط اتفاق می افتد و اخبار از امور دین در زمان
 مستقیم و بعد از آن حاصل می شود چنانکه این خوا بهای را خوا بهای با هیچ یک از اقسام تلبه نمی توان کردن
 نه با بقا صور محسوسات اندر خیال و نه با قوه و اندیشیدن سابق و نه با صادر مزاج روح که حامل
 قوه مخیله است و این خوا بهای بعضی آنست که در حاکم دیه است بهینه واقع می شود و بعضی

شود

معنی و مثالی مناسب آن بریدگی است تا نگردد این یاد کرده شود و این طریق را اگر نتوان کرد و منجر این
منصور و ریاست باشد و چون این معلوم گشت بدانکه **ه** قوه مخیله بطبع خود قادر نیست البته
بر اختراع صور اشیا از بیرون که خود قوه انفعالی است و قوه انفعالی شاید که فاعل باشد هر از جهت که
منفعول باشد بلکه ادراک قوه مخیله صور اشیا را مقصود است برود و وجه سببی داخلی و خارجی
امساست داخلی چنان باشد که قوه مقلد و قوه اختیاری صور اشیا را که اندر خزانه حفظ مقرر و مخزون
داشته باشند وقت حاجت بیدار می کنند و بقوه مخیله می رسانند و او در کمال ادراک از منکر
و اما سبب خارجی و آن چنان باشد که چون حتمش از ادراک چیزها از حواس خمسیه بگذرد و بروی
مخیله عرضه کند و آنرا قیام کند و صور از مدركات اندر قوه مخیله منطبق شود بقدر غایت صور
خصوصیات تا نگاه که بر فکر عرضه کند و ما بعد ازین مثالی اندر قوه مخیله یاد کنیم که ادراک
چیزها را چگونه می بیند پس معلوم شد که شاید که مبدع این خوابها قوه مخیله باشد و بسیار کردیم
که شاید که مبدع فساد روح باشد یا بقصور محسوسات اندر خیال یا فکر و اندیشه سابق و چون
این چهار قسم باطل نشان می آید باشد از سببی که مبدع و موجود این صفات صحیح باشد و این سبب اگر
آدمی باشد یا از قوای خارجی وی بود یا از قوای داخلی و توان بود که موجود آن قوای خارجی انسان
باشد از هر اندک قوای خارجی وی که ادراک چیزها می کند حواس خمسیه است و حواس ادراک صور محسوسات
بیشتر کند اندر حالت استحضار بزرگوار و این طریق اندر حالت نوم منتفی است و نیز سبب که ابداع صفات
می کند موقوف نیست بحضور آن صور بزرگوار و بل که باشد که از وقت رویت آن اندر خواب تا وقت
ظهور آن مرتب هدایت گشته باشد چنانکه بعد ازین یاد کرده شود **و هر چند نیست که موجد این**
مناجات از اسباب داخلی انسان باشد از هر آنکه اسباب داخلی انسان که امکان دارد که این صور
را صفات بیدار کنند یا قوه فکری است یا قوه اختیاری و شوقی و اگر قوه اختیاری یا فکری موجود این
صفات بود ندی افتاد و ابداع آن بر حسب محبت و اختیار خود کرد ندی و چیزها را که موافق طبع
و اراده نبودی ابداع آن نکرد ندی و بضرة عقل معلوم است که نه چنین است که آدمی چیزها
خوف و ترس در خواب بسیار می بیند پس لازم آید که مبدع خوابها صحیح **ه** سببی باز که خارج

در این قوه

اثبات قوه لطیفه قوی بدانکه جمیع اینها
انجام قوای انسانی باشد **قوه لطیفه قوی** بدانکه جمیع اینها
که اندر خواب متعرض می شود بیننده عقل معلوم است که از دو قسم بیرون نیست یا صدق و حقیقه
باشد چنانکه خوابها انیساعلمه و آن اولیا یا باطل باشد چنانکه خوابها که اصحاب علم خوابهای چه
از فساد مزاج پیدا می شود که آنرا اضغاث احلام خوانند پس هر کس که اعتقاد کند که جمیع خوابها باطل
است حکم کرده باشد بتکریب بسیاری از مصدقات بلکه نزدیک باشد با گار بقوات و هر کس
که اعتقاد کند که جمیع خوابها صادق است حکم کرده باشد بصدق بسیاری از کذبها و شاید که هر کس
که فاعل خواب صدق حقیقی باشد بعینه فاعل اضغاث احلام باشد و اگر نه لازم آید که قوی نه محض
بالذات باشد پس لازم آید که بعضی از خوابها از کس صادر شود که او بخوبی بالذات باشد و این قسم است که
خارج است از جمیع قوای بشری و هو المقصود و الله اعلم **فصل بیان از کس خواب**
از کس فاعل این خوابها است و اندر کیفیت و سؤال آن بآدمی و اندر بیان قیام در خواب
و اندر بیان صفات قوی و قلب و عقل و نفس و معنی فیض الهی که در خواب و تمام عرض
این فصل اندر چهار قسم یاد کرده شود قسم اول اندر بیان فاعل مناات صحیح بدانکه
ما بیان کردیم که شاید فاعل جمیع خوابها مقصود باشد بر قوای انسانی و بیان کردیم که باید از سببی
که خارج باشد از قدر بشر اندر ذات صفات بشری باید دانستن که آن سبب که مبدع صفات است
در حقیقت راجع است خلق ساجده اما گاه باشد که حق تعالی واسطه ارات براه کند و جمعی که
منان ادراک تواند کرد که نمایان آن حقیقت جل جلاله و گاه باشد که ارات آن بولسایط و اسباب
چون مالی که و اینها و اولیا بل که اسباب و سایر مختلف است و بعضی از آن اندر آن جایگاه که بیان
کنیم که سخن آن خواب حق بود یا در کرده شود و دلیل بر آن چه شاید که حق تعالی واسطه
ارات صفات گذار است که حق تعالی فرماید که **و ما کان لیشران کما یألفه الا وحیا اومر و راجح**
او بر سر سواد قوی با ندیده مایه و نیز رسول علیه السلام فرموده است
الرؤیا که هر کس به العبد ربه و مراد این و می آید که حق تعالی ارات صفات گذار و اما خارج

من و احباب فرموده است **آنست که اندر خواب باشد و شاید که اندر بیداری بود و اما آنگاه باز سال**
رسول است آن ایضاً و بی آنست بطریق واسطه و این نیز اندر خواب و بیداری هر دو باشد و در آنجا که
اختلاف اندر میان خلق را زانست که شاید که فاعل منافات حق تعالی باشد و واسطه بیانه و هر کس که
معترف است بتبوق انبیا علیهم السلام اعتراف بدین لازم باشد و اما بطریق واسطه خود هر کس که قایل است
بوجود منافع انکار این کرده است و چون این قاعده معلوم گشت بدانکه این واسطه را هر دو
بجاری و تنبیه آنرا بعد بر اقرب خوانند و بزبان سریانی آنرا **خنی** خوانند و معنی آن معنی روح القدس
است و بزبان فارسی آنرا **منشأ** میگویند و با نوسبیه آنرا **روح جی** خوانند و حکما یونان آنرا **فیض**
الهی خوانند و غنایه الی خوانند و اسطاطا البیرونی و جماعتی از ایشان آنرا عقل فعال خوانند و اسطوا اندر
کافی که آنرا **حس محسوس** نام کرده است **خبر** آورده است اندر میان منافات صیحه که مظهر این صور اندر
خواب خفیفه باری تعالی است که مسبب الاسباب است اما آنرا بواسطه عقل فعال بنزد میگردانند
این است که حق تعالی هرگاه که خواهد که اندرین عالم اظهار خیر کند که قایل به آن راجع باشد و خلقت
یا بعضی خلایق یا بتجسم معین اظهار آن **بیک** یا بر عقل فعال بکند و آنگاه عقل فعال قاضی آن بقدر طاقه
میکنند و از نفس با طاقه بواسطه قوای عقل بتجسمی رسد چنانکه اندر قسم دوم بیان کرده شد
و اما کرب و ایشان این واسطه را **الرویا** خوانند و دانیال بهر علیه السلام گفته است که نام این ملک
صدیقون است و او با مرحق تعالی آرات منافات میکند چنانکه حق تعالی اعلام وی کرده باشد **و اما**
فعل منافات باطله و اضغاف الخلام بدانکه موجب آرات این منافات یا شئی باشد که داخل نفس
انسان بود یا شئی خارج از وی باشد اما آنگاه از نفس وی باشد یا از قوای باطنیه وی باشد یا از قوای ظاهره
اما آنگاه از قوای باطنیه وی بود **سبب** این فساد مزاج روح بود که حامل قوه متجمله است یا از بقا صورت
محسوسات باشد اندر خیال یا سبب آن فکر و اندیشه سابق باشد اندر صور و در کات چنانکه پیش ازین
گفتم و اما آنگاه از قوای ظاهره باشد آن فساد محسوسات باشد اندر خیال و آن نیز باید کردیم
و اما آن شئی که خارج باشد از نفس انسان و موجب آرات منافات باطله باشد آن است که **ایضا** شئی

انرا شیطان خوانند و ما اندر قسم چهارم این فصل اشارت در معنی مکر و شیطان باید کنیم **قسم دوم**
اندر ذکر قایل منافات بدانکه طایفه بیان کردیم که صانع عالم خلقت انسان را مؤلف
کرد پس است این بدن کثیف و از نفس با طاقه و ما نخست مقارنه اندر معنی نفس و روح و قلب
و عقل یاد کنیم و اشارت خفیف حقیقه معنی این الفاظ بدینکه از آنکه اندر چهار علوم حقیقی این
الفاظ چهار گانه متداول است و بیشترین غلطی که اندر مقاصد واقع شود از عدم احاطت باشد بخفاقیق
الفاظ و از عدم قدرت بر تمیز معنی هر لفظی از بقیه آنکه هر لفظی این الفاظ چهار گانه مشترک است و کثیرین
مربطه اشتراک است که میان دو معنی و میان الفاظ چهار گانه هر یک را دو معنی باید کنیم که متعلق
غرض است ازین موضع و باینکه از اینها نیز ناظر بر اختصار تجاوز نکرده باشیم **اما لفظ روح**
بر آنکه لفظ روح را بر دو معنی استعمال کنند **یکی** که **روح خاری** لطیف است که از جا و یف
قلب بواسطه حراة غریزی از خون بر می خیزد و بواسطه عروق و فی جسد که آنرا خون و اندر منتشر میگرد
اندر جمیع اطراف بدن و بدین استفاده حیوة از وی می کنند و تقویت روحی بجانند که شش ازین باز کرد و مقل
فیض حیوة و حتی سمع و بصر و ذوق و شمع از وی بدن گرفته اند و مثال فیض نور شمع است اندر وایا خانه
که به هیچ جوی از اجزاء خانه نرسد الا که آنرا نور کرد اندر مثال این روح آن شمع است و مثال ازین
حیوة از وی بدن مثال آن نور است که از وی بر وایا و دیوارها خانه می رسد و مثال جریان روح و حرکت
وی اندر بدن شخص هر چون مثال حرکت آن شمع است اندر وایا خانه بتحرک حرکتی که ویرای کرد اند و این
آن روح است که جمیع قوی و حرکات بدن این روح مستفاد است و غرض طبیبان و طایفه ایشان بعد از آنکه
آینان عاید است بدین روح **و معنی دوم از روح** آنست که ازین کار عالم بطریق اتمام اعلام آن
کرده است چنانکه اندر دایره قدیم می فرماید **و یسألونک عن الروح قال الروح من امر ربی و این**
روح عبارت است از لطیفه ربانی که عقول جمیع عقلا را در آن حقیقت آن لطیفه عاجز و متحیر مانده
است و شبهه از آن اندر معنی قلب یاد کرده شود **و اما لفظ نفس** و آنرا نیز بر دو معنی اطلاق کنند **یکی**
آنست که **روح** نفس عبارت است از قوی حیوانی که بدن شخص قیام است و متعلق بر قوای حیوانی
است مثال شوق و غضب و بعضی حسد و امثال آن از اوصاف و اخلاق مذمومه و عیازه از نفس حیوانی

و ان شاء الله خير که رسول عليه السلام فرموده است که **اغري عاروا للنفس التي بين يديكم** این نفس است
و معنی دوم **النفس** است که نفس عبارت است از لطیفه روحانی را بنی که جامع جملة اخلاق
و اوصاف محموده است و نفس مطبوعه عبارت از این نفس است و این نفس است که حکما اینرا نفس ناطقه
مخوانند و قیاس میان انسان و دیگر حیوانات بدین نفس حاصل میشود و **اول الفطر قلب**
بیر هم جبرین اطلاق میکنند بر دو معنی اول آنکه اطلاق آن برین کوشش بانه صفت بود
شکل کند که حق تعالی اندر جانب جب انسان آفریده است و اندر جا و یقین خون سیاه نقر کرده است
و انما مع روح حیوانی و نفسانی که در این است چنانکه پیش ازین یاد کردیم و اندرین شکل صومری جملة حیوانات
مشترک اند و مختص باین نیست و صلاح و فساد انسان نه از عین این کوشش بانه است و این نیز متعلق
نظر اطباء است و معنی دوم **الفطر قلب** لطیفه است ربانی روحانی از عالم غیب که آنرا متعلق بدین قلب جمالی
هست و حقیقت و حقیقت انسان آن متعلق است و مدبر جملة موجودات صوفیه و معنی آن متعلق است
و مخاطب و معاقب و مقاب است و متعلق روح بدین هر دو طریق فهم باید کردن و ان شاء الله درین حریث
که رسول علیه السلام فرموده است که **ان في الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فاسد الجسد كله الا وهي**
القلب بدین علاقه است نه عین آن کوشش و جزو صلاح و فساد قلب آنرا علاقه است اصناف صلاح و فساد
بقلب گردد و شش عقال اندر کفیه آن متعلق مجرب شده اند اندر آن که این متعلق هم چون متعلق اعراض است باجماع
یا هم چون متعلق صفت است و موصوف یا هم چون متعلق الیه است بمستعمل و بدان که معرفه حقیقت
این متعلق موقوف است بر دو مقام که بیان یک صعب تر و مشکل تر است **یکم علم مگاشفه است**
که حقیقت این متعلق معلوم مگاشفه و الهام ربانی توان کرد **دوم آنست که** سخن اندر حقیقت این علاقه
مستدعی افشاء روح است و این از جملة آنست که حق سبحانه و متفرد است و حقیقت عالم **اول الفطر**
عقل و **انرا بر دو معنی اطلاق کنند** و ما از آن و معنی اول که کثیر **اول** آنکه لفظ عقل را اطلاق کنند
مراد از آن علم باشد خفا بر اشیا بر بدین معنی عقل نوعی از علوم باشد و معنی دوم آنکه مراد از لفظ
عقل آنی باشد که مدبر علوم و معارف باشد بدین معنی عقل آن لطیفه روحانی باشد که اندر معنی
سوال که گوید که رسول فرموده است که **ان في الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فاسد الجسد كله الا وهي**

بر کدام معنی که **جواب** گویم آن حریث بر معنی دوم که کثیر از قلب حنا که ذکریم و این را گفت
مراد رسول علیه السلام اندرین حدیث نه مداوة و علاج طبی ظاهر است تا هرگاه که این کوشش بانه صومری کل
فساد شود و علت و خون بر وی غلبه کند بدن روی بضعف و بیماری آرد و اندر معنی اول که کثیر از بدن
مراد رسول علیه السلام نه علاج ظاهر است چنانکه سخن برین کوشش بانه توان کرد بر آن مراد رسول علیه السلام
علاج باطن است و فتح اخلاق مذمومه و کسر جنود شیطانی و کشتن شیطان با لایم قلب است و قصد
وی افساد آن علاقه ربانی است پس مراد رسول علیه السلام از قلب اندرین حدیث آن علاقه باشد خاندان یاد کردیم
و از حریث متعلق وی بقلب و از آن روی که استقامت قلب و صلاح و فساد وی بدان علاقه متعلق در ذات اطلاق
قلب بران علاقه کرده است و هر چند که تخصیص اخلاص و انقیاد و قمع اخلاق مذمومه بیشتر باشد قوه آن
زیاده تر و تاثیر وی اندر ذات ظاهر تر بود و هر چند که اخلاق ذمیه و رذایل انسانی و رذایل تر بود آن
متعلق ضعیف تر بود تا حدی که کسی باشد که قوه آن علاقه در حق وی بجای برسد که هر چه قوی را عیب بود
و برشته باشد و هر چه در جوان اندر خواب بیند روی اندر بیداری همان تواند دیدن و علم یقینی
بقوه عین یقینی دیگر آن بعد و ان شاء الله اندر سخن امیر المؤمنین علی **لحم الله وجهه**
که لو كشف الغطاء لادركت يقيناً برین معنی است و بدان که معنی این مقارنات متعلق به
اخلاق و علم معامله دارد و غرض از ایراد این سخن آنست که بیان کنیم که دل آدمی را بواسطه آن روح
که لطیفه ربانی است و مدبر بر این بدن جسمانی است تعلقی با عالم غیب و روحانیات هست که از عالم روحانی
اخذ میضاتی میبرد و بدین عالم جسمانی می رساند که عالم ابدان است و اما کفیه اخلاق فیض از عالم
غیب آن بر چند طریق باشد **اول الله تعالی** و ازین جا هر دو فیض انوار بر سبیلنا امت احصای آن
راجع است بر دو طریق **اول الله تعالی** حق تعالی بواسطه ریاضه و مجاهد و قمع اوصاف شیطانی حجاب
عالم ملک از پیش روی بردارد تا دل وی مطالع عالم ملکوت و کسب آن را که دل و بیانی ضایق بود
که عجز معنیات در وی بریدد و حقایق امور الهی اندر وی متجلی و متظاهر شود و ان شاء الله بدین
معنی است که حق سبحانه و تعالی فرماید که **الغواض الاي** و همچنین آنکه می فرماید که
والله اعلم و **السموات والارض** و مثال آنکه حقایق ملکوتی را بر دل انکشاف کلون

باشد و علی گویونه باد از هار و دل در آن جلونه گز آورده اند که وقتی باز شاهی استاذان روم و استاذان
 جبر را جمع کردند تا از هر وی خانه منتقل کنند و ایشان هر قوی دعوی کردند که صنعت ما بهتر در این وقت
 ما خوب تر کنیم و مجادلت و محاصرت در میان ایشان پیدا آمد و این احوال بدان بادشاه رسید و رای
 وی چنان افتد که یک صفت از آن خانه با هر جنسی که بودند و یک صفت دیگر با هر روم نام قوی
 چندان صفت را منتقل کنند و بجای میان ایشان بگردند تا ایشان را بر هر دو صفت اطلاع یابند و بشن
 استاذان روم بر رفتند و چندین انواع رنگهای با بختند و نقشها آخرب و عجایب با بران صفت که موقوف
 بایشان بود بگردند و اهل جبر بر رفتند و آن صفت خود را در دونه کاری بگردند و از انجا بابت
 صورت ایندند و هیچ نقش بر آن جایگاه ننگردند و چون اهل روم از تقاضای فارغ شدند اهل جبر نیز از آن خود
 فارغ شدند و بدینسان بادشاه را خبر کردند و آن حجاب از میان آن هر دو صفت برداشتند و چون
 حجاب از میان آن دو صفت برداشته شد هر نقش که تقاضا روم بر صفت خود گذاشته بودند از آن صفت
 چنینان بهتر و زیاده نمود و بی شاد از عکس صفات و غایت صفات آن که از صفت رومیان
 که محل نقش بود و بدینسان **ه** سخن اندرین باب دراز است و افتتاح ابواب غیب برد ایند کاز حق
 بتوسط مجاهرات و ریاضات غیباتی ندارد **قال الله تعالی والذین هم اهل البیت الذین هم سلف**
 و باید دانست که این نوع از فتح ابواب و ادراک معنیات موقوف نیست خواب بلکه اندر بیداری
 نیز حاصل می شود اما این مقام هر کس را دست ندهد **و طرود دوم که متعلق بر علم است ازین فن**
 و آن بواسطه نوم حاصل می شود و مختص نیست بقومی بلکه خلق اندر آن مشترک اند و بدانکه چنانکه
 خدا جایگاه پاک کردیم که حق سبحانه خلقت انسان را از د و جز و مولف کرد اینان است یکی جسمانی کثیف
 که اندر بدن می خوانند و یکی روحانی لطیف که ویرا روح می خوانند و نفس ناطقه می خوانند و این جز و روحانی
 از اجزای که مرتبه وی است از نوع ملکوتی است و قابل فیض الهی است هر بواسطه و هر جز و واسطه
 اما باید دانست که روح چون از عالم روحانیات است و ادراک معانی مجرد از صور پیش تنواند
 کردن زیرا که آن جایگاه عالم معانی است نه عالم صو و بدین جسمانی که از عالم صو است تعقل آن
 مختص مجرد از صو تنواند کردن پس حق سبحانه کما قد در اندرین بدن جسمانی از سه قوه را پیدا

و اینست که در این باب
 از ادراک معانی
 و اینست که در این باب
 از ادراک معانی

کرد که انوار قوای عاقله خوانند و آن قوه متخیله است که حق تعالی این قوه را قدر ادراک روحانیات و جسمانیات
 هر دو داده و قوه مفکره است و قوه حافظه چنانکه پیش ازین بیان کرده شد و این نفس ناطقه
 را که معانی می کند از عالم غیب می گرداند اینان است بدین قوای ثلثه و ایشان را از جمله خدم
 وی گردانیده است تا بواسطه نفس ناطقه که قبول معانی مجرد می کند و بواسطه این قوای ثلثه جسمانی
 بدن را مرتبه ادراک روحانیات حاصل شود و مستعد قبول معنیات گردد که **و فی نفسکم**
اولی بصیرت و قیامی آن سخن است که چون نفس ناطقه ادراک معانی بکند از عالم غیب و آن معانی معانی است
 از صو و پس اینها چنان بر بدن جسمانی عرضه کند معنی از صو و بدن تعقل آن تنواند کردن و از ادراک
 آن عاجز آید پس نفس ناطقه خست آنرا بر قوه متخیله عرضه کند و قوه لباس صو و بر حسب آن معنی اندر وی
 پوشاند و بدینسان **ه** قوه متخیله را برضای آینه فرض باید کرد که پشت آن آینه فرا عالم معنی دارد و
 روی آن فرا عالم اجسام پس هر معنی که نفس ناطقه آنرا از فیض الهی فرا می گیرد بر قوه متخیله عرضه می کند و
 چون آنرا بر قوه متخیله عرضه کرد صو و آن معنی اندر قوه متخیله بیدار می شود و بدین ادراک آن می کند
 و فرق میان قوه متخیله و میان آینه آنست که آینه چون صو و آنرا بر روی درو شود محاکاة آن تنواند کردن
 و قوه متخیله بعد از غیبت آن معنی محاکاة صو و آن می کند تا آگاه که آدا آن قوه مفکره می چنانکه اگر
 آینه فرض کنیم که محاکاة صورت خاص تواند کرد و بعد از غیبت آن آینه بعینه قوه متخیله باشد
 پس قوه متخیله این معانی را که از نفس ناطقه فرا گرفته است و لباس صو و اندر آن کرده است در روی منبع
 می شود برضای نفس خالص در تبع تا آن زمان که از قوه مفکره عرضه می کند و چون آنرا بر قوه مفکره کرد
 قی تمیز آن بکند و بر قوه حافظه عرضه کند و قوه حافظه آنرا نگاه میدارد تا بوقت حاجت
 پس هر معنی که نفس تعقل آن می کند تا آگاه که بقوه حافظه می رساند و مرتبه **اول** تعقل
 نفس ناطقه آنرا از فیض الهی مجرد از صو و **دوم** ادراک قوه متخیله آنرا و لباس صو و کردن اندر وی
 و عرضه کردن آن بر قوه مفکره **و سوم** و تصرف کردن قوه مفکره اندر وی و تمیز
 آن کردن و آدا آن کردن بقوه حافظه و **چهارم** نگاه داشتن قوه حافظه آنرا تا بوقت
 حاجت **و پنجم** اندرین باب **فایده خواب دیدن** بدانکه فایده خواب دیدن چنانچه

عظیم است و قسمی از قسام نبوة است بلکه فایده خواب مشتمل است بر اقسام نبوق از آنکه نبوق من
جست اجمالا مشتمل است بر بشارة و انداز و این هر دو معنی اندر دین خواب موجود است و از این جهت
نبوق پیش از اینها و حیث ایشان اندر خواب دیدن بوده است **قال الله تعالی** رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ
مُنذِرِينَ **وَقَالَ عَزْرَقَانُ** اَنَا ارسلناك بلحقه بشیرا و نذیرا فایده خواب دیدن آنست
که حقش از کسی غایب از آن هر یکوی که کرده باشد یا خواهد کرد یا بالذکر کسی که به سبب بشری
که از او در وجود افعال باشد یا نبیتی بد کرده باشد یا کسی اندر کاری فرو مانده باشد و وجه صواب آن
بروی پوشیده از شاه باشد و حق تعالی بطرف خود وجه صواب آن را وی غایب نماید که امثله آن بعد
از این یاد کرده شود **سوال** اگر کسی بگوید تو دعوی می کنی که فایده کل نبوق اندر خواب موجود
است و رسول علیه السلام می فرماید که **الرؤیا جزء من النبوة و انما من النبوة** پس مطابق این
سخن با حدیث چگونه توان کردن **جواب** بدانکه معنی این حدیث آنست که
رسول علیه السلام نبوق را مجز کرده است و شش جزو و خواب را جزوی از اجزای آن نموده است
بلکه معنی حدیث آنست که پیغمبر علیه السلام پیش از آنکه خبری را علیه السلام بروی ظاهرش هر چه که میدید
از امور نبوق همه اندر خواب میداد و بعد از آن بیست و سه سال خبری را علیه السلام بوی می آید و بیست و سه
سال جاهل و شش بار شش ماه باشد پس رسول علیه السلام اشاره بدان معنی می فرماید که آن خبرها که مردم
اندر خواب می بینند از این قسم است که من اندر آن شش ماه می دیدم اندر خواب نه از آن قسم است
که خبری را علیه السلام می آورد و اسرار و رموز نبوی اندر آن افعال اینست نهایت است و مشتغل شدن
مستند می نمودند و کما جاز است و اختصار اخبار و مجتهد **سوال** اگر کسی بگوید که بعضی از محدثان
آورده اند که **كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرى في المنام ما كان في الدنيا من النبوة** پس تخصیص این
شش ماه باشد چون این جمله از نبوق بود **جواب** بدانکه هر طور تو فو فی میان این دو خبر
آورده وجه بیاید **بیان** که من شش ماه پیغمبر را علیه السلام معلوم شده بود که وی پیغمبر است و افعال
وی کرده بودند که ما را خلق خواهد فرستاد و آن که پیش از آن شش ماه می دیدم خوابها صادقه
بود اما و بر معلوم نبوق که او پیغمبر است یا نه و این که گفته اند که کان من النبوة معناه کان صدقا

طایفه یعنی هر چه می دید در خواب بود و حق بود و نه از قبیل ابطال و اضعاف احوال بود و بدین معنی
است که رسول علیه السلام خوابها را قسمی از اقسام نبوة خوانده است یا کویر بعد از اظهار نبوق و بر ما معلوم
شده است که آن خوابها از نبوق نبوق است **ووجه دوم** آنست که او هر خواب که اندر این شش ماه
میدید خوابها ظاهر بود بدان معنی که هر چه می دید هر بر آن طریق دیده بود بیداری شد و نه
بر طریق رموز و امثال بود و در بیدار شدن آن تا خبری نبوق و محتاج تعبیر و تفسیر نبود و آنچنین
از آن شش ماه می آید بدین غایه و منزله نبوق بلکه بطریق رموز و اشارات بود و محتاج تعبیر
و تفسیر بود **سوال** اگر تو گوئی که رسول علیه السلام فرموده که **ذهب النبوة و بقيت المبشرات**
پس باید که خواب دیدن نه از نبوق باشد و خود فرموده است که خواب جزوی از نبوق است
جواب بدانکه نبوق و رساله بعد از محمد علیه السلام نماند است بقول خدای و رسول
و اجماع مسلمانان نه بطریق رساله خبری را و نه بطریق وحی و الهام و دیدن خواب است از آن رسول
علیه السلام فرمود که خواب جزوی از نبوت است مراد از این آنست که ترا معلوم شود که نه جمله خوابها
آنست که از قوای بدنی صادر می شود تا تو نسبت آن خوابها باطل و اضعاف احوال نبی و نه نیز مصدر
جمله منافات شیطان است تا حکم بطلان آن توان کردن بلکه بعضی از منافات آنست که از فیض
الهی صادر است با واسطه مدال و روبا و بعضی واسطه و این قسم از منافات صدق است و حق است و چنانکه
اندر حقیقه نبوق شکی نیست اندر حقیقه این قسم از منافات شکی نیست و وجه مشابهت میان نبوق و این
نوع از منافات آنست که مصدر هر دو نوع فیض الهی است و هر چنانکه نبوق مشتمل است بر بشارة و انداز
دیدن خواب نیز مشتمل است بر هر دو نوع **سوال** اگر کسی بگوید بیان کن که خواب از مکار و شیطان
کلونه صادر شود و مراد از مکار و شیطان چه چیز است **جواب** بدانکه این سخن
تعلق بعلم تعبیر کند و از سخن اندر حقیقه مکار و شیطان و الهام و و سوسه ایشان در علم معامله
و علم جاهلان و اندر دیگر علوم مذکور است اما چون منافات منقسم می شود به شیطان و مکار و از آن
شده اند که بگویند بدانکه باری تعالی چنانکه معلوم شده است جز در گاه انسان را مولف گردانید
است از بدن کثیر ظمانی که مرکب است از عالم اجسام و از روح لطیف نورانی که از قبیل روحانیات است

و حقیقه انسان خود است بمخرب این دو جسم لطیف و یکی لطیف و دیگری سبب است
و ایشان را بر اندرون از یک دنیا و مسلط بر دنیای است یکی سبب خیر و یکی سبب شر و ایشان را قادر کرده
است بر القاء معانی خیر و شر از اندرون آدمی و خواب و بیداری و هم از خواب و بیداری و قلاق آن داده
است که مشکل صوفی انسان و دیگر حیوانات و حتی مفهوم مضبوط ایشان صادر می شود
بر وجهی که آدمی آنرا فهم و چنانچه فی القای این اندر خاطر انسان که اندر بیداری است آنرا خواب
بخوانند پس خواب سبب خیر صادر شده است آنرا خواب و حال می گویند و الهام می گویند و اگر
از سبب شر صادر شود آنرا خواب طوفانی گویند و موسسه گویند و اگر اندر حالت نوم القان کنند
آنرا بیدار خواب می گویند پس آن معانی مضبوط است و مستقیماً و در حالت بیداری یا بیداری
که با اخبار عالم از غیب بوی می آید از غیب و دنیا و بی آن خواب را اضافت بدان که خیر
بر جهان و اگر آن خواب مضبوط باشد و مفهوم آن برضد آن باشد که یاد کردیم آنرا بعضی
بخوانی بدو می گویند و بعضی اضافت بدان سبب شر چنانکه آن حال اقتضا کند و فرق میان خوابها
با خواب و میان خفایا اخلام بعد از آن یاد کرده شود پس این دو سبب را که یاد کردیم سبب خیر و شر
است که هر سببی را نامی مخصوص باشد که بدان نام متعارف بود میان خلق پس آن سبب خیر را نام برگ
نموده است و سبب شر را نام شیطان کرده است و این نام هر یک را بر مقتضای معنی که در وی موجود
است آفاق است و شرح آن ازین موضع موجب تطویل است و چون آن جماعه را که می گویند که
مکر عبارت است از خلقی که عاری با مکر حق تعالی کشف حقایق و و عدی صوفی و قاضیه خیر و منع از شر و
عالم آخر و نمودن شیطان عبارت است از خلقی که عاری با مکر حق تعالی برضد آنست یاد کردیم و الله
اعلم **سوال** تو کوی بیان کن که مراتب خلق اندر دین خواب چند است و خواب که درست
تو باشد از جماعه خلق خواب بدان که خواب انبیا از جماعه خلق درست تر و معتبر تر است
زیرا که خواب ایشان و بی است و دیگران هر کس که بایشان نزدیک تر خواب او معتبر تر است آنرا در
خلق و مراتب ایشان اندر دین منافع بسیار است و مختلف است و ما بعضی از آن اندر فصل اول یاد
کنیم اما ازین موضع جماعه مرتبه که آن کلیات مراتب است بیان کنیم و متعرض جزئیات آن

نشیمن **مرتب اول** بدان که خلق ازین مرتبه منقسم اند به صحیح و سقیم و خواب کتی تن درست
بود و مزاج وی بر حواله خدای باقی باشد درست تر و معتبر تر بود از خواب بیمار و هر چند که علت
بیماری تن و مزاج وی فاسد تر خواب وی تا معتبر تر باشد تا خدای که اگر کسی کور مادر را بدو
هم چنان که اندر بیداری چیزی نه بیند از خواب بهتر نه بیند و اگر چیزها از خواب هم چنان کند
که اندر بیداری مساوی که اعتقاد کند که خواب بیمار کتی درست و معتبر نیست بلکه بیمار درست
و معتبر است و بعضی ازین اندر بیان این کتاب یاد کرده شود **حکایه** و از جماعه
آن آورده اند که ابن سیرج رحمه الله علیه اندر آن بیماری که در وقت وفات یافت از خواب چنان دید که روز
قیامت بود و حق جل و علا این ندای فرمود که این علما و ایشان همه جمع شده بودند آنگاه حق تعالی
فرمود که ما را عمل کن تا علم کنی ایشان گفتند ای پسر ما را در اینست که عمر کردیم و تقصیر کردیم و حق
تعالی هم چنان از ایشان می پرسد و این سیرج گفت من کفایتی از زمانه من شمر که باری نیست و تو و وعده
کرده که هر چه ما درون شمر است بیا مرز هم آنگاه حق تعالی فرمود که اذهبوا قد غفرت لکم و این
پس ازین خواب بسه دیگر وفات یافت **مرتب دوم** و کسانی که تن درست باشد یا کافر باشد
یا مسلمان در خواب مسائل درست تر و معتبر تر باشد از آن کافر از هر آن که هر چند که عنایه
آهی با بدن بیشتر و منزه اندر حضرت زیاده تر کشف حقایق او را بیشتر و وقوف بر معنیات او را
زیاده تر حاصل و زوینه منافع ازین قسم **حکایه** یاد کردیم که کسی باشد که هر چه در سر آن اندر خواب
بیند و اندر بیداری همان چیز تواند دید **مرتب سوم** است خواب کافر نیز درست و معتبر است و این متفق علیه
است پیش اهل خفیه و دیگر هر چند که کافر بعد از دیگر تر و با نصاب و اخلاق بسیار از آنرا است نه تر
خواب او معتبر تر و دلیل بر صحت خواب کافر خواب غیر مصر است که یوسف صديق علیه السلام خواب
و بر معتبر داشت و آنرا تعبیر کرد چنان که حق تعالی اندر قرآن یاد کرده است و ما از میان این کتاب
بعضی از خواب ایشان که انبیا و اولیا حکم بر صحت آن کرده و تعبیر آن کرده اند یاد کنیم بعد ازین
حکایه و از جماعه آن آورده اند که توشروان عاقل شکی اندر خواب خان دیار که
از جامی زرین خمر می خورد و خوی با وی خمر می خورد از آن جام نوش و آن خواب بیدار گشت از خواب

یاد کردیم برای رساندن و گاه باشد که این واسطه یکی از انبیا یا اولیا باشد اما مرده و امانت
 معبران گفته اند که هر سخن که دیگر مردگان گویند مثل اخباری از غیب یا کشف مشکلی و مانند آن
 آن حق بود و باری تعالی اینها را بر آن حال واقف گردانیده زیرا که آن عالم نه عالم دروغ و نلیس است
فصل پنجم در سخن که بیکی از جمله حیوانات غیر ناطقه بگوید از خواب
 آن صدق باشد از آن که ایشان نه افعال خود و نه خبری از آنکه گفته اند که از جمله
 خوابها که معتبر باشد یکی آنست که کسی از خواب بیدار شود و یا از شخصی که او در میان
 خلق مشهور باشد صدق و امانت یا از طفلی باشد که از میان یک خاصه اینها هنوز صافی باشد
 و بجهت گناه میان مغیبات و میان دلالتان جایز باشد و دلالت بر صحت این سخن گفتن عیسای
 است علیه السلام و سخن گفتن صاحب یوسف علیه السلام و آن صاحب جوخ و جماعتی از معبران سخن گفتن مردگان
 از خواب هم از این قبیل آورده اند **فصل ششم** در خواب که کسی به سزد و هم از خواب تعبیران
 بکنند خود یاد گیری آن سخت معتبر و درست بود از آن که تعبیر مستفاد باشد
 از عالم غیب و این جمله اقسام و سبایه است **سوال** اگر تو کوی بیان کنی که این صورت
 که از خواب بگوید می شود مثل آن که کسی فرشته را بخوابد آدمی یا بصورت دیگر حیوانات
 از خواب بیدار و هم **جواب** اینها را بصورتی که می بیند از خواب می بیند و هم چنین
 انبیا را علیه السلام و دیگر ادعیای از مرده و زنده بصورت مختلف از خواب می بیند از این مغیبات
 صورتها حقیقی اینها است یا امثله جداست که محاکاه آن ذوات می کنند و اگر صورت حقیقی اینها است
 پس بصورت مختلف دین می شوند و چگونه از یک زبان یک شخص را از جزاین موضع خندیدن صورت
 مختلف بیند و بیان کنی که روا باشد که کسی حق را جلایه بواسطه صورت از خواب بیدار باشد
 و بیان کنی که معنی فیض الهی چه چیز است **جواب** بدان که از این
 مسایل که درین سوال برادر کرده شد اشکالات و زموز و حقیقات و اختلافات بسیار است و ما
 خواستیم که از مسایل عظام و محض موضوعی بنویسیم و کشف و تحقیق آن بکثیر اما از آنجا که
 از این جهت کنیم از این جایگاه و آن منوی را فیه بعد از حق تعالی توفیق دهد یا تمام رساییم اکنون بدان که

سب

مکرر شیطان را صوت حقیقی موجود است و روایت ایشان از آن صوت ممکن است هم در خواب و هم در
 بیداری و واقع است و دلیل برین آنست که رسول علیه السلام و نبی جبرئیل علیه السلام از آن صوت خود دیده
 است و هم **جواب** این شیطان را از آن صوت خود در نماز بیدار و وصف صورت شیاطین از حدیث بسیار
 امان است و اهل کاشفیه و ریاضت مکرر شیطان را از آن صوت دیده اند و سخن از ایشان شنیده اند در خواب
 و بیداری **و اما آن صورت مختلف که از خواب بیدار می شود** حیوان که کسی مکرر یا شیطان را بصورت
 آدمی و دیگر صورت مختلف از خواب بیدار می بیند صورت خود حقیقه آن ذوات باشد و تصور آن چه را باشد
 بلکه آن صورت مرئیات امثله جداست که محاکای معانی ذوات آن مرئیات که بواسطه قوه متخیله تصور
 می شود و تشکّل اندر وی برید می آید و محاکای معانی آن ذوات می شود چنانکه گویا بعبثه همان ذوات
 بر مثال محاکاة آینه صورت اشخاص را و هم **جواب** این اگر کسی عرش یا کرسی یا لوح محفوظ یا بیست یا دروغ
 یا آسمان و امثال آن از خواب بیدار و بر احاطت بدان حاصل شود این جمله معانی و صفات آن چیزها
 است که بواسطه قوه متخیله مثل آن ذوات شده است و محاکای معانی آن حقایق شده است و الا کشف
 حقیقی و اطلاع برین حقایق از این عالم ممکن نیست بلکه کشف حقیقی از حقایق اشیا مخصوص است بدان عالم
 و اشان برین معنی است که **الناس منیام قادمات و انبها** یعنی آنها همچو بون عن اطلاع علی
 حقایق الاشیا و الاجابة بالاسرار الغیبیه و تلامس الله تعالی و امتحان امده لعباده فاذا اتوا کشف
 العظامینهم و بینما معایروا عالم برق و علو عالم یعلمون و ندوا حیث لا ینفعهم الذمالة و ماوا لانباه عن
 رقاب الغافلین و چون این قدر معلوم گشت بدان که عالم دو است یکی عالم مکرر است که اشرا
 عالم شهادت خوانند و عالم حکمت خوانند و دیگر عالم ملکوت است و از عالم غیب خوانند
 و عالم قرین خوانند و انسان عوداری از این عالم دو گانه و جزوی از هر عالمی از وجود است و دل
 و برا که حل حکمت و معرفت است در این عالم دو گانه که توده است و حق تعالی و برادر عالمی
 مدبری و معاوی چند پیدا کرده است و امثال این حکمت اگر چه از آن قبیل است که بران ضمت کنند
 و افشار و اندازند و ایداع آن اندر کتب که مترادف باشد میان عوام و کثرت از آن که کثیر الخط
 است اما چون سخن بدین جایگاه می یوست از اشارت اندک کز برینا شد اکنون بیاید دانستن که معبران

دل از عالم غیب روح است که اخذ فیض الهی میکند و آن معانی مجرد است از صور و دل از آن معانی متوسط
این خرم میتواند کرد و از خواب بیداری و هم اندر خواب و چون ادراک معنیات و بوالذرات بقطعه
اتفاق می خورد تا مکه شفات می خوانند و اگر اندر حالت نوم میستری شود از انما فاف صادق می خوانند
بس قوای که بنوعی ایشان در مدرك آن فیض الهی می شود که نفس با طقه احزان کرده است قوای ثلثه
از که ایشان را قوای عاقله خوانند و هر یک از ایشان عمل مخصوص دارد که از آن قوا و رنگند و خرم
و بی از عالم شهادت جمله اعضا بدن و قوای بدن و خصوص قوای ثلثه بس مثال قلب چون مثال بارشاهی
فرض کن روح را بر مثال غواصی تصور کن که اندر حالت نوم و بقطعه بر رویا ملکوت بطریق سیاحت
فرو می رود و جوهر نفیسه را از عالم غیب که عالم روحانیات است تلقی می کند اما از خواهر مستور
است بصرف غیب و در آن وقوف بر آن میست نیست زیرا که معانی معنی است از صور بس آنرا چون
بسط عالم شهادت رسانند قوه متخیله که مناسبت معروف با شاه است آن خواهر را از صرف غیب بیرون
آورد و الباس صوف اندر آن کرد بس آنرا بر فوق مفاک که مقوم با شاه است عرضه داشت تا او
تقوم و تمیز آن کرد و بر فوق حافظه که بمنزله خازن با شاه است عرضه کرد تا وی محافظت
آن می کند تا بوقت خلعت ایست کفیه ادراک علوم مردم را از آن در که با عالم ملکوت
دارد و اما کفیه ادراک علوم از آن در که با عالم شهادت دارد بدانکه دل از ادراک علوم این
عالم که موسوم است بعالم شهادت و عالم اجسام بنوعی است و قوای ثلثه می کنند نخست حواس
او را که صور مردم را می کنند آگاه آنرا بر فوق متخیله عرضه می کنند و الباس معنی اندر آن می کنند
و اد آن فوق مفاک حافظه می کنند چنانکه یاد کرده شد زیرا که اندر عالم شهادت معنی تابع صوف است
بدان معنی که اول ادراک صوف باشد آگاه ادراک معنی و اندر عالم ارواح صوف تابع معنی است چنانکه
یاد کردیم که الباس صوف اندر آن از ضرورت ادراک معنی افتاد و بیاید دانستن که آن صور که ادراک
آن از عالم شهادت کنند شاید بود که نه موافق معنی وی بود مثال آنکه شخصی را اندر صورتی خوب
ادراک کنند و معنی وی ندانند رشت و خبیث باشد یا بعکس آن را هر گاه برین عالم بلیس و شیطن
غالب است و اما آن صور که بواسطه قوه متخیله مردم می شود از آن معانی که مستفاد است از عالم روحانیات

آن باشد اما موافق آن معنی و محاکاتی آن صفت که می تواند که آن عالم از بلیس و قویه و سیطنت میراست و از بهر
اینست که شیطان را چون معنی وی بیخود و خبیث افاده است او را مستر اندر خواب و بیداری در
صورته رشت بینان مثل یک و خود و طائران و ملک را اندر صورتهای خوب بینند و هم چنین
چون کسی سگی یا خونی و طائران را اندر خواب بیند آن حالت بر شخصی بد خبیث که در جهان که شرح آن اندر
حای خود گفته آید و اگر کسی بفرماندگان دلالت بر مردی سلیم کند نفاق از بهر آنکه این صور محاکاتی
حقیقه معنی آن وقت است و اما علم و اما آخ بر بیداری که شاید که کسی حق بواسطه ظهور
اندر خواب دیدن بانه و محاکات کفیه روتیه رسول علیه السلام از خواب
بدانکه میان عالم خود خلاف است که حق را جلای الله اندر خواب توان دیدن بانه اما بیشتر ائمه
وصالحی بر آنند که توان دیدن و مذهب شافعی ایست رضی الله عنه و این اتفاق افاده است و این اختلاف
در حقیقت راجع است که معنی روتیه بس طریقت معنی روتیه را بیان کنیم تا مقصود از آن ظاهر
کردن بدانکه روتیه حق تعالی اندر خواب بدو طریق اطلاق کنند و آن هر دو طریق ممکن است
یکی آنکه بی واسطه صوف و شکار و جهت رای مردم که آن شود از عالم قرآن که حق را حل و علا
اندر وی علمی ضروری بدیدند که ویرا معلوم شود که آخ و بی می بیند حق است و آخ می شود از حق می شود
و این نوع را روتیه انکار می کنند و **دوم آنرا** افاده که بواسطه صوف اتفاق افتد بین
بدانکه اگر کسی دعوی کند که آن صوف و شکل که دیدن ذات حق بود این اتفاق اهل سنت
باطل است و مذهب مجسمه است و آن شخص محبطی است و ذات حق سبحانه منزه است از صور و اشکال
بلی شاید که حق تعالی خود را اندر خواب بنوعی صورتی جبار یا بفری محسوس یا بانه نماید که آن محسوس
مثالی باشد محاکاتی ذات حق که منزه و مبراست از صور و ألوان و آن مثالی صادق باشد و واسطه
باشد اندر تعریف میان حق و بانه و سبب این آن باشد که گاه باشد که بینان را استعداد در روتیه نباشد
بی توسط آن صوف و قوامی این سخن ازین یاد کرده آید و **اما روتیه رسول علیه السلام دیگر**
مردان اندر خواب بدانکه کفیه دیدن پیغمبر علیه السلام در خواب نه
حناست که کیه توهم کند که هر کسی که رسول را علیه السلام اندر خواب بیند حقیقت شخص ویرا که اندر

از وی برداشته و یوازل آن مضمر و مبرور اگر داند چنانچه اندر خبر صحیح آمده است و بقیه
متعذر و اندر معنی همه مشترک اند و از جمله آن روایه انفسی است که است رضی الله عنه **قال**
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جبريل و هو بلع مع الغياض فاحاه فصرعه فشق عن قلبه
فأخرج القلب فخرج منه علفه سودا افکار هذا خذ البساط من ارجاء عماره و اقرم من لاه
تا آخر حدیث بر آن خبر معلوم شود که خدا جل جلاله شیطان و غیور بصره انسان نباشد ابدا و امده
آن خور و شیطان که اندر ترکیب وی ممتزج و مرکب است لا جرم چون سیر علیه الم از آن
معصوم و مطهر بود از تمام شیطان بصره وی ایمن قرار گیرد و ایمن حریم که این امثله که اندر
حالت نوم مرئی می شوند محاکاتی حقیقت معانی آن ذوات اند و از معنی مقارن وی جبر و شیطان
میتواند بود پس **من رانی فقال رانی بالحق** ثابت و محقق گشت و الله اعلم **سوال** کسی گوید که
رسول را علیه الم مثل هست پس شاید که آن امثله که محاکاتی معنی وی اند مثل وی باشد و اندر رتبه
و محاکات معنی وی است احق بجهان منزه است از مثال هر جلوه مثال محاکاتی ذات حق بشود
جواب بدانکه این سوال از عدم احاطت است خقیقت معنی مثال و مثال
و حق را جل جلاله مثل نیست از هر انار عیان بود از دو شی قسما وی اندر اوصاف سلبی و اثباتی
و مثال انقسام مساواة کند از دو وجه و این مزجث العربیة معلوم شده است پس شاید که حق را جل و علا
مثال باشد اما مثال نشاید که باشد و مثال آن اندر قرآن و اخبار بسیار آمده است و اندر اصطلاح علمای
بسیار است **قال الله تعالی** و قسما امثال باعلا **وقال الله نور السموات و الارض مثال نوره**
حشوة فیما مضی و معلوم است که هیچ مائت میان نور حق و میان مشکوف و مضیاح
و زیت نیست **و هم چنین** می فرماید در وصف قرآن **خارج** ایضا تفسیر آورده
اند از این آیه که **انزل من السماء فالت اودیه بوارها** **الایة** گفته اند مراد از این آب
مثل قرآن است و مراد از اودیه دله است و قرآن صفة قدیست و میان وی و آب هیچ مثلثه
نیست اما ضرب امثال بر آن صادق است از آن روی که هم چنان که آب سبب حیوة جمادات
و حیوانات است که و حلقا من الماکل حی قرآن نیز سبب حیوة دها است **قال الله تعالی**

الایة کبرانه تطییر القلوب **و هم چنین** رسول علیه الم فرموده است که دیدن
جلال در خواب قرآن باشد از زنا و یار و رویه شبیه اندر تا و یار فرموده است که اسلام بود و امثال آن
بسیار آمده است و هیچ مائت میان جلال و قرآن و میان شبیه و اسلام نیست الا یک مناسبت که از بطریق ضرب
المثال اعلام کرده است و آن است قسما خیل از راه خاه کنند و عمدا که ظاهر هر هر چنین قسما
بقرآن از روی خاه از محاور باطنه کثرت **قال الله تعالی** و اعتصموا بحبال الله جميعا
و هم چنانکه شبیه خدا هیچ ظاهر است اسلام نیز واسطه حیوة باطن و این جمله امثله است خب
مناسباتی که میان چیزها ثابت است و هیچ یک نه مثال است **و هم چنین** غفل معنی است که
هیچ معانی ندارد و نیست و محضر امثال وی با قناب می گنبد از روی مناسبتی که میان ایشان
هست و آن مناسبت آنست که هر چو قناب محسوسات بواسطه نور قناب درک و منکشف می
شود معقولات نیز بواسطه عقل معلوم و منکشف می گردد و این قدر مناسبت کلیه است اندر
ضرب المثال **و هم چنین** ضرب امثال با قناب می کنند و از روی
با قناب می کنند و معلوم است که اندر این صورت مثلثه ثابت اما وجه ضرب امثال ثابت است بدان
معنی که با قناب بر مثال قناب است از آن جهت که رتبه با قناب اعظم تر است از جمله رتبه و اثر
جود و عدل وی بر جمله خلق عالم هم چون قناب که اعظم تر است و نور وی شامل کل جهان است
بعد از این یاد کرده شود **و هم چنین** وزیر بر مثال طاعت است بدان معنی که وزیر بواسطه است
اندر اخذ فیض نور عدل احسان از پادشاه بر عیة هر چنان که طاعت است واسطه است میان
قناب و زمین در افاضت نور و تربیت چیزها **سوال** اگر تو کوی حاصل این سخن راجع
است بدان که حقیقت بی خواب نتوان دیدن و آنچه در بیان می شود امثله روح وی و محاکاتی معنی
ذات بی است بر قول رسول علیه الم که من رانی فقال رانی نوحی و توحی و توحی معنای آنست که
معنی که من رانی علی ذلک المثال و الهیة اوسع معنی شایسته تکرار حاله مکان درانی حقیقة و گانه
معنی معانی حقیقة غیر مری اندر نوم نه حقیقت ذات وی باشد **جواب**
بدانکه وجه این سخن هم برین قاعده است یاد کرده شد و محاکات بر حقیقة ممکن نیست و حقیق

آنست که پیش ازین یاد کردیم و معنی آنکه کسی حق را جلایه یا بعبیر او اسطه صوفی اندر خواب
بیدار باشد آنکه محاکماتی ذات است نه حقیقت ذات و چون معلوم شد که مرئی از خواب بواسطه
صوفی نه حقیقه ذات حق است و ذات بی غلبه الهم و رویه آن امثالها ممکن است و معنی حقیقت ذات
از آن مستفاد است و بر حق سبحانه اظهار آن امثالها کردن محال نیست پس رویه حق تعالی اندر خواب باین
طریق کار فرستاید که این حال را متوجه و صلوات خدا بر او نازل شده است و رسول علیه السلام فرموده است
که **رَأَيْتُ رَجُلًا أَحْسَنَ صُورَةً** و اندر حدیث قیامت آمده است که **وَفَالْخَوَافُ الصُّورُ إِلَى رَأْفَةٍ**
فَمَا أَوْلَى مَنْ و اعتقاد این اندر اخبار بسیار آمده است و مراد از این نه صوفی ذات است بلکه صوفی
صفت ذات است و حقیقت ذات باری عز و جل منزه است از صوفی و شکل و جلوه و انحراف
پس این اطلاق عبارتست از تجلی عتالی که محاکماتی حقیقت ذات بود هر چنانکه جبرئیل علیه السلام
اندر صوفی حدیثی ظاهر می شود بر رسول علیه السلام به زبان معنی که حقیقت ذات جبرئیل منقلب
می گشت و ذات و ذات بشری شاد و چون محسوس است که مثلاً بشر مودری حقیقت معنی مایک
شود و ذات مایک منقلب نگردد بلکه حقیقه ملکیت هر چنان بیاید باشد هر چه پیشتر شناید
بود که آن صورت مرئی محاکماتی ذات حق و ذات بی باشد آنکه حقیقت آن ذات منقلب
شود و الله اعلم **سُؤَالُ** اگر کسی بگوید که چون این صورت محاکماتی معانی از ذات است
و نمایان این یاد کردید که آن صورت که مستفاد بود از معانی روحانی تابع آن معانی باشد و هر چند
که آن معنی اندر نفس خود کامل تر باشد آن صوفی که محاکماتی وی است خوب تر و زیاده تر نماید بر جو اتفاق
می افتد که رسول را علیه السلام و دیگر انبیاء را و بکار و ایثار از اندر صورتها نامتناسب آن معانی می
بیند و هم چنین این امثالش از اندر صورت مختلف می باشد مثلاً آنکه کسی باشد که ویرا جوان
بیدار و در جوانی ویرا پیر و بزرگ و یکی صحیح و یکی سقیم و یکی طفل و یکی ناقص و یکی کامل و هم چنین
بدریکه و صفات مختلفه با آنکه اندر ممکنات هیچ معنی کامل از آن نسیاست **جواب**
بدریکه آن زیاده و نقصان و کمالات و نقصان خواب را اتفاق می افتد اندر آن
اعتقاد که محاکماتی شریفه است آن نه عاید است حقیقه آن معانی و آن ذات خود

هرگز از حال خود نکند بلکه آن زیاده و نقصان و کمالات و نقصان خواب را در هر چند که
ستاره اندر معنی خود کامل تر باشد آن صورت را کامل تر و زیاده تر بیند ویرا که وجود ستاره خواب بر مثال
آینه است نسبت با صورت مرئیات و آینه صورت محاذی خود را حسب کمالات و نقصان خود نماید پس
هر زیاده و نقصان که اندر آن مرئیات پیدا می شود سبب آن کمالات و نقصان آینه است و الا آن صورت
که اندر ویرا بر وی است از حال خود نگشته است و **وهم چنین** کسی باشد که رویه پیغمبر علیه السلام
ویرا باشد اتفاق می افتد ویرا که کسی باشد که هر هفته ویرا بیدار ویرا که کسی باشد که اندر رویه یک سال یک بار بیدار
بیدار ویرا که هر ماه یک بار بیدار ویرا بیدار ویرا که کسی باشد که اندر رویه یک سال یک بار بیدار ویرا که هر هفته ویرا بیدار
بیدار و **وهم چنین** آنکه در خواب خواب را در خواب است که خلقت انسان مولف
است از بدن کثیف جسمانی و از نفس ناطقه که از نوع روحانیات است پس هر چند که علایق جسمانی
و کمالات بدنی بر شخص غالب تر باشد اشراق نفس ناطقه و اطلاع وی بر معنیات کمتر باشد و
هر چند که علایق جسمانیات اندر وی کمتر و حظ و بدنی از دور تر و اخراط وی اندر مسائل روحانیات
بیشتر و اطلاع وی بر معنیات نامرئیه و فوق السیهر رعایه با وی زیاده تر پس اگر کسی که معنی وی
پس ذات ناقص باشد صورتی را محاکماتی ذاتی کامله باشد اندر خواب بیدار باشد آنکه کافری رسول را
علیه السلام اندر خواب بیدار آن دلالت کند بر هدایت و تخمیل معنی وی زیرا که رویه پیغمبر علیه السلام
اندر زمان حال و استقبال هر دو موثر است و اگر کسی شخصی را که وی خبیث الذات باشد
و ناقص المعنی اندر صورتی جمیل اندر خواب بیدار نباشد و اگر آن شخص کسی که ناقص است زنده باشد آن دلالت
کند که باری ویرا سلام و توبت و صلاحیت روی کند یا یکی را از متعلقان وی و اگر آن شخص مردی
باشد آن تعلق به بیناه خواب دارد و اثر آن عاید باشد بوی یا به یکی از متعلقان آن شخص مرئی مثل
آنکه اندر زمان رسول علیه السلام شخصی اندر خواب دید که او محمد سلمان شده بود و بایع عمر علیه السلام بیعت
کرده بود و تعبیر آن خواب آن بود که بر او محمد سلمان شده و بار رسول علیه السلام بیعت کرد **وهم چنین**
الا آنکه امکان دارد که آن شخص مرئی اندر آخر عمر خائت وی بسعاده برون باشد میان او و میان
حق تعالی و سلمان شده و موت وی بر اسلام برون باشد آگاه اثر از خواب عاید باشد بوی و قیام

آن هم بوی باز کرد و از جمله آنکه آنرا از متعلقان آن شخص بوی باز کرد که آنست اندر زمان
رسول علیه السلام شجیه بود که ویرا اسیر گفتند و آن شخص را فرمود و بیهوش علیهم السلام اندر خواب دید که
آن مرد اندر پشت رفت و این خواب بعد از موت وی بر که اتفاق افتاده بود و هر چه در آن خواب
همین مرد بعد از وفات وی اندر خواب چنان دید که وای که بود پس اتفاق چنان افتاد که آن مرد را بیری
بود نام وی عناب و آن بزرگواران شریف و از جمله علمای کثرت و هنوز اندر سن نیست و یک بود که
بیمبر علیه السلام قضای و حاجتی که بوی را در فرمود که تعبیر آن خواب که در حق بزرگواران دیده شد نیست
و اندر علم **و اما معنی فیض الهی** بدانکه لفظه فیض لفظی عربی است
و معنی آن اندر لغت عرب ریختن باشد چنانکه کسی که از اندر ظرفی ریزد مثلا گویند فاض الحما
و اما فیض الهی رانده برین منوال فهمید باید کرد از هر آنکه این طریق مستدعی انفصال آن جزو است
که اندر ظرف است از آن جزو که بدست باقی است و فیض الهی را انقطاع و انفصال نیست بلکه دایم
است بدوام حق و هر چند که هیچ مناسبتی نیست میان فیض حق و میان محذات از ضرب المثل ناگزیر است
تا بفهمیم هر کس برسد اکنون میگوید فیض الهی را بر مثال فیضان نور آفتاب فهم باید کرد در بر دیوار مثلا
و قوی را اندرین صوره آفتاب هر غلط افتاده است و توهم آن کرده اند که از جرم آفتاب شعاعی منفصل
می شود و متصل می گردد بدیوار و بر آن جایگاه می رسد می شود و روشنی دیوار از آن حاصل می گردد و این
مذهب خطا است بیش اهل تحقیق بل که روشنی دیوار را نیست که از نور آفتاب چیزی حادث می شود
اندر جایگاه مناسب آن نور است اندر روشنی و سبب روشنی دیوار است و مثال آن هر چنانست که فیضان
صوت اندر آینه از صاحب آن صوت و معلومست که ظهور آن صوت اندر آینه نه بدان معنی است که از نفس
آدمی جزوی منفصل می شود و باینه متصل می گردد بلکه بدان معنی است که محاذات صوت انسان
مراینه را سبب حدوث صوتی است مثل آن اندر آینه می آنکه آن جایگاه انفصال و اتصال واقع است
بل که سببیت مجرّد بیش نیست و وجود آفتاب نیز همچو سبب حدوث نور است هر چیزی را
که محاذی وی باشد توان مثال که اندر آینه یاد کردیم پس **و اما معنی فیض الهی** سبب حدوث
جود و انعام است در هر ذاتی که قابل آن جود باشد دایما بدوام الخیر النعم و الیقظة بلا انفصال

و انقطاع و اتصال و امتزاج و حجاب از فیض الهی نیست و الله اعلم **مرتبۀ دوم اندر تفسیر منافع**
و اما معنی منافع بدانکه منافع صحیح اندرین مرتبه منقسم است بدو قسم **قسم اول** و آنرا
منافع صریح خوانند و ظاهر هم خوانند بدان معنی که هر بر آن صفت و هیئت که درین باشد
پیدا شود و کشف نام ویرا اندر خواب ویرا حاصل شد و محتاج تعبیر و تفسیر نباشد و غالب
آن باشد که هر کس را که اقبال منافع اتفاق افتد خوشتر دانند که حال هر چنانست که ویرا نموده
اند و امثال این منافع ششمر آن باشد که اندر همان مرتبه و وقایع عظیمه پیش از ویرا باشد و در این حال
یا استقبالی و صادر بود از شجیه که مناسب آن حال بود و هر کس را اتفاق نیفتد و نادر باشد که این
قسم را از منافع تاخیر افتد از وقت رؤیت و از جهت آن خوابها چنین را بر طریق رمز و اشاره نمایند
که امکان دارد که اگر بر رمز و اشاره آن کلمات منتهای فهم نکند و مقصود فوت شود و با این
قسم صورتی چند یاد کنیم **حکایه** و این چنان باشد که رسول علیه السلام پیش
از فتح مدینه اندر خواب چنان دید که اندر مدینه رفت اینها صاحب و حج کردند و هیچ کس متعرض ایشان
نشد و آن هم چنان ظاهر شد و حق تصدیق خواب کرد **قال الله تعالی لقد صدق الله**
رسوله الرؤیا بالحق و هم جنات خواب ابو هبیم علیه السلام از قید خوابها ظاهر بود
که اندر خواب دید که مرند را قربان باید کردن و اندر بیداری هم چنان ظاهر شد تا آنگاه که حق
تعالی فلا فرستاد و آن حکم را منسوخ کرد این **حکایه** و همچنین آورده اند
که جعفر بن قدامه رفیق خبی بن عری بود اندر محبت و جعفر در وقت وفات کتب خود را جمله
وقف کرد و بدست شجیه داد بطریق تویله تا مردم بدان اتفاق می کردند حسب شرط و اوقت
و آن شخص مدتی بدان قیام نمود چنانکه شرط بود آنگاه برفت و آن کتب وقف را بطریق فروخت
از خراسان و نفر بر کردند که روز دیگر آن کتب را نقل کنند از بغداد و خراسان بر کردند اندر شب
تجی بن عری جعفر را اندر خواب دید و حاکمیت و فروختن آن با وئی بگفت تجی از یاد داد بخواست
و آن شخص را خوانند و این حال را روی استفسار کرد آن شخص بنمیدار و معترف شد و از آن استغفار
کرد و آن بیع را فتح کردند **حکایه** و همچنین آورده اند که جالینوس حکیم را

دری اندر که برید آمد و خود و جمله اطفال آن روز کار از قداوة آن عاجز شدند و از وی نویز داشتند و فر
مدا و او کردند آگاه جالیوس شخصی را اندر خواب دید و وی را گفت برو و از آن که میان خضر و نصیر
است از دست جب ضد کن و حذین در رم معین خوزرها کن جالیوس چون بیدار گشت برفت و قصد
کرد همچنان که دیاف بود و صحت یافت و گفت ما شرا این هر که ندانستیم که از این جایه فضا توان
کرد زبانه **حکایه** و همچنین آورده اند که شخصی اندر کشتی بود در دریا و اندر خواب جان
دید که دریا مضطرب شد و کشتی شکسته شد و جمله اموال و رفقاء وی غرق شدند و او تنها نجات
یافت و بساحل افتاد و شخص از هیبت آن واقعه از خواب بیدار گشت و هر اندر روزان واقعه
همچنان که دیاف بود واقع شد و آن کار و خلق همه هلاک شدند و او تنها نجات یافت و گاه باشد که
خوابها ظاهر هم متاخر اند و مدتی بیدار بگردان وقت رؤیه تا بوقت ظهور مثل آن که خواب سول
علیه السلام یاد کردیم اندر سال دوم **حکایه** و همچنین آورده اند که وقتی شخصی در خواب
و شبی اندر خواب جناز دید که وی دختری از آن دوست خود خریانه بود چون از خواب بیدار گشت
اندر آن واقعه تعجب کرد پس شخص بستانه را اتفاق سفری افتاد بعد از مدتی و بویایی غریب افتاد و روز
قصد خانه اندران شهر و کنیر کی با خرید و چون آن کینه خانه برد و نظر کرد آن نیز
را بصورت دختر آن دوست خود دید که اندر خواب دیاف بود و بر او آن حال را خاطر وی آمار پس
از آن کنیر که بر سید را که توان کرد نام شهری و حال نو جلونه بوده است و چون تمام تفحص کرد آن
کنیر که همان دختر دوست وی بود و حال جان بود که اندران شهر اتفاق غارتی افتاده بود
و او را بغلاف برده بودند و او را باز پیش پدر خود فرستاد **قسم دوم اندر در کرامات مر**
موت بدان که منامات مرمونه خان باشد که فوق الیه کی و انبیه مکرر بر امری کاین
اندر زمان مستنقار بطریق مرمونه و اشاف و ضرب المثل اما مختص برای و اما بغیر وی و اما با و دیگر
خلق و انرا بصریح تعبیر کنان از جهت حفظ مصالح و از بهر آن که نا خلق اندر بندخت و
تفتیش شکاکت باشد و اعتبار این کلام قدیم باید کردن و اخبار رسول علیه السلام جلونه
منقسم است بطواهر و صراخ چنانکه در بعد از نظر آن هم وادرا که توان کردن و بمنش کلفت و

و منشایمان که ادراک آن مختص است بانیسا و خواص علمایس نیز هم چنین منقسم است بطواهر و صراخ که
معتق تفکر و تعبیر نیست و مخفی مرمون که محتاج تا وید و تعبیر است و مثال خوابها مرمون
بسیار است بلکه فن تعبیر خود مقصود است بر بیان این قسم از منامات چنانکه بعد از این یاد کرده
شود و دیگر این قسم از منامات خواب یوسف است علیه السلام جلونه یا زده برادر و برادرش را زده
ستانه بوی نمودند که ویرا جان کردند و برادر و برادرش را زده برادر و برادرش را زده
کردند **قسم سوم** آورده اند که وقتی شخصی دوستی و ایشان را با هم در یکجا خلاصی
معیط بود و شبی این شخص اندر خواب جان دید که ملک و برادرت که زن سم خورد توئی دهد
پرست دوست تو فلان کس و این شخص چون بیدار گشت اندیشه کرد و تعبیر آن و برادرش خود که
آن زن را کرده است با آن دوست و چون تفحص نام کرد آن هر حال همچنان بود که وی تعبیر کرده بود
و بر این رمز و مناسبت از حرف سیم معلوم شد که اول حرف است از لفظ سیم و وجه مناسبت
است که همچنانکه زهر خورد که بستر و خیمه توان داد زنا نیز همچو سیم اندر ستر و خلوات اتفاق
افتد **حکایه** و همچنین شخصی بزرگوار بن عباس رفت و گفت اندر خواب
چنان دیدم که دوی اندر جاده که داشت و چهار دانه دلو بر شد از آب و دودانگی باز ماندن عباس
رضایده عنه گفت تعبیر این خواب آنست که زن تو امیده است و شش ماه از مدته حمل وی گذشته است
و بسری بیار و بعد از سه ماه دیگر آگاه این شخص از بن عباس پرسید که این از جاسخ کجاست گفت
از آنجا که جاسخ بنسبت بامرد زن است و آن بشاق که از جاسخ یا چند یوسف بود علیه السلام پس از این خای دانستم
که آن حمل بر است و اما آنکه چهار دانه دلو بر شد بود دانستم که شش ماه از مدته حمل گذشته است زیرا
که شش ماه چهار دانه دلو است پس آن تصدیق وی کرد اندر مدته حمل و آن حال همچنان بود که وی
گفته بود **قسم چهارم** اندر تقسیم منامات بطریق دیگر بدان که جمله منامات
صحف اندر این مرتبه منقسم است چهار قسم **قسم اول** آنست که این شی مری راجع باشد به بینش
خواب و تعلق کسی بچیزند از مثال آنکه کسی بیدار که فیما بین منامات طاعتی یا معصیتی یا مکرر و یا
خاصه و برادری فرماید یا نهی از چیزی کند و مثال این و اثر آن خواب اندر حق بشان متحقق شود و خوب

و اگر پیش از آنکه مناسب آن حال باشد که در آن بود آن بعد از آن مذکور شود و قسم دوم آن باشد که
مشترک بود میان بیناه و میان قومی مخصوص مثل آنکه بیدار که آن فعل از او از قومی صادر می شود
یا فوق الهی ارات چیزی که بدان قوم مناسبتی یا اندازی یا امری فرماید یا نمی کند از چیزی و مانند آن
و اثر آن خواب شایع باشد میان ایشان همه و قسم سوم آن باشد که اثر آن خواب خلق آن شهر
یا آن قبیله و تعلق دارد مثل آنکه تغییر اندر افتاب یا ماهتاب یا اندر آسمان یا زمین و مانند آن
بیدار اثر آن عموم خلق آن موضع دارند و نیز و ضرر آن شامل همه باشد چنانکه منفعت و مضرت این
چیزها عاقبت میان همه خلق است و قسم چهارم آنست که اثر آن خواب اندر غیر رای محقق
شود از بابا و امهات و اولاد و اخوات و اصداق اینست که مثل آنکه کسی اندر خواب دید که خود مرده بود
و بدتر از مرده بود که موت بزرگتر چون نفس وی بود بدان معنی که بزرگسب وجود وی بوده است
و مثل آنکه کسی اندر خواب دید که بزرگسب وجود وی بسوخت و سناخ خواب بمرد و تغییر آن چون
اختراق فراق وی بود و مثل آنکه کسی اندر خواب دید که مادر وی رنجور شده بود و تغییر
آن خواب آن بود که صنعت وی تاسد شد و اسباب معیشت بر وی تنگ گشت و مثل آنکه
کسی اندر خواب بیند که غمی یا رنجی بوی رسیداری و غمی یکی از جمله اقربا و اصداق وی رسد و هر
چیز که با آنکه کسی تفصالی اندر اعضا خود مانند آن نقصان راجع باشد بمنتهای
و خوشنشان وی و نقصان اندر سر تعلق بیدار و ریش دارد و اندر بای تعلق خدمتکاران و بندگان
دارد و اندر دست راست تعلق به برادران و دوستان دارد و اندر دست چپ تعلق به عاذر و
خواهران دارد و زنان و فرزندان دارند چنانکه اندر موضع خود گفت ته آید شرح هر یک
و هر خواب که تعلق بغير رای دارد اگر خواب نیاید باشد و آنکه اثر خواب راجع بود دوست
بیناه باشد چیزی بدارد و دست رسد و بیناه بدان شاد شود زیرا که شخص بینای دوستش شاد
گردد و اگر خواب رنجی باشد مضرتی بدان دوست رسد و رای بسبب آن غم خیز شود و اگر
آنکه اثر خواب تعلق بوی دارد دشمن بیناه باشد حکم آن بر عکس این باشد که بیدار گریه
و بدان که آن چیزها که اثر آن متعلق عموم خلق باشد مثل غم و غم و آسمان و مانند آن

آن وقت آن اثر آن متعلق جمله خلق باشد که بیناه را نظر متعلق مصالح کل خلق باشد مثل آنکه وزیر و قضا
و علمای بزرگ و اما چون بیناه از جمله افراد بود آن یعنی کف نه اند که اثر آن متعلق عموم بیناه باشد که
مختص باشد بدان که آن چیز اندر تعبیر بوی منسوب باشد و نیز باشد که تعلق خاص به بیناه خواب
و آن چیز که بوی رسد از اثر آن چیز هم بقدر جاه و منصب و ریاست وی باشد اگر ریاست بیناه بزرگتر
خود بیشتر باشد عاقبت آن راجع باشد بنفس وی بقدر منصب و اگر ریاست وی بر دیگران باشد
اثر آن راجع باشد به بیناه و هر که که اندر تخت ریاست وی باشد و این از جمله قوانین بزرگ است
معتبر باید که این غافل نباشد و در این قسم منافع و عیوب و قسم اول آنست که خواب
بدان که جمله منافع اندرین چهار قسم است از بهر آنکه هر خواب که کسی بیدار یا محمود
باشد ظاهر او باطن یا مذموم بود ظاهر او باطن یا محمود بود ظاهر او مذموم باشد یا بعکس
اینست که معلوم شد که جمله خوابها ازین چهار قسم بیرون نیست و اما قسم اول آنست که خواب
ظاهر او باطن محمود باشد و آن چنان باشد که کسی حق را جل و علا اندر خواب بیند که برایش ترقی
دهد یا یکی از ملایک یا یکی از انبیاء و اولیا بیدار برین صفت و هر چه بدین هر یک و هر
کسی و هر چیزی که وی را از دیدن شارتی حاصل شود مثل دیدن دوستان و صورتها خوب این جمله ظاهر
بیگانه است که نفس بدان فرح حاصل می شود و عاقبت آن هم محمود است و اما قسم دوم آنست
آنست که نه محمود است ظاهر او باطن مثل آنکه کسی اندر خواب بیند که دشمنی قصد وی میکند
یا با نفس و اقا با خدا یا با سدی که از جای بلند اندر افتاد یا غم بکنش شاه بود یا بیمار شده بود این جمله آنست
که اندر حال موجب طبع است و عاقبت آن هم نه نیست چنانکه هر یک اندر جای خود
یاد کرده شود و اما قسم سوم آنست که ظاهر یا بیدار یا در عاقبتش نه بدید باشد
مثل آنکه کسی اندر خواب بیند که ده عدد نان از آفتاب فرو گرفت این خواب بظاهر نیکواید
اما من حیث تعبیر دلالت کند که بیناه روزه روزه عمر پیش نمانده است و هر چه بدین مجرب
است و اما قسم چهارم آنست که اگر کسی اندر خواب بیند که قرآن میخواند یا قرآن را از اندن آغاز کرد
و عیوب و آنکه تامل بر خواندن این خواب ظاهر نیک است اما باطن کفر است که در آن نقصان

از اخفات احوال است که اخفات احوال متعلق چیزها خسیسه باشد و از مواد آری باشد و آنرا برتی
و نظامی مستقیم باشد و مستقیم آن چیزها مکرر و موحش صبح باشد و اکثر آن متعلق باشد به احوال
بیناه و از مواد شریف باشد مثل ملائکه و انبیا و نیرات و افلاک آنرا که از حیرها
که مصدر مقامات باطله است آنرا تصرف اندین مواد شریف نیست و خصوص که آن خوابا که از این
مواد شریفه اتفاق افتد مرتب و مستقیم باشد و علت این است که از عدم قریه قتل شیطان
بصوتی میسر میاید که دریم پس هر خواب که از مواد شریفه اتفاق افتد مرتب و مستقیم باشد
آن جواب درست باشد و مصدر آن قوه الهی باشد و این از جمیع قوای غیبی است از معرفت صفات
صحه که از قوه الهی صادر شود و میان خواب باطله که از وساوس شیطان و هواج نفسانی
و اخلاط برخ صادر شود و افتاد آن چون تصاد اموجه و بقا صور محسوسات اندر خیال و الله اعلم
بالتوابع **فوج عجب** **از این قوه عیان در خواب و میان**
خبر و قال و از این سبب تا جرمها از جمل و در عده خواب و در مقامات
در این بر آنکه مراد از فال است که به راجع می در خاطر باشد و ناکاه چیزی را به
بیدار یا خفی از کسی بشود که آن موافق غرض وی باشد از آن است که در بر حصول آن مراد
مثال آن که کسی قصد سفر می کند و ناکاه بشود که به جهت باز خوابی مدتی یا به جهت
خواب بود و معانی آن یا بشود که مقصود تو حاصل خواهد شد و مثال آن که کسی قصد
جمادی دارد یا قصد حج دارد و ناکاه از کسی بشود که یا مظهر او یا منصور و یا حاج یا چیزی
محسوس بیدار و بر آن موافق آید و بدان است که در بر حصول آن غرض متوقع و مثال آن که
کسی قصد چیزی که ناکاه بشود که این کار توان کرد یا این نه کردی است یا این مقصود
حاصل شود و معانی آن و این قدر از فال مستحسن است از شریعت اما نسبت بادی از خواب
ضعیف الدله است بگایه از این که آن امر محسوس و صوت مسموع را بر حصول آن غرض
متوقع عیج دانی نیست و ویرا بر حصول و لا حصول آن هم دلیلی نیست و معین خصل آن و مانع
آن نیست و نه بقصد فاصری واقع شده است از هر خصوصیه آن غرض آثار و بیه مقامات

و آن معلومت که آن بقصد فاصری که آنرا قوه الهی خوانند واقع می شود و از این صور اندر خیال
امان ظاهر است بر وقوع آن امور دایمه اندر زمان حال یا استقبال نه بدان معنی که خدا در صور
اندر خیال علت وقوع آن امور است بلکه بدان معنی که علل و امارات وقوع است و مبین کیفیات
و هیئات است بلکه غرض از احضار آن صور اندر خیال خود است که نادانانند بر وقوع آن امور
اندر زمان حال استقبال و غرض از حضور آن شی محسوس و استماع آن صوت که وی بدان تفال کرده
ند و وقوع آن شی است بلکه خود علی سبب اتفاق واقع شده است انگاه او توهم آن کرده است که
آن خبر موافق غرض وی است و اما آن فال که بدین طریق باشد مثل فال قرعه و کهنه و دیگر
چیزها که قومی بدان تفال میکنند آن خود حقیقه ندارد و شرعاً نهی است **و اما آخر** و آنرا
خود قوی نیست و حقیقه از روی میعه ندارد و ویرا هیچ دلیلی بر حصول آن غرض نیست و بر شرعاً
منهی است **قال السیاحی اندر علمه** **که قال و لا طریقه** و زجران
است که عرب را اندر جاهلیه عاده چنان بود که چون قصد سفری کردند یا قصد
کردن و مرغانا بپرانندیدی اگر آن مرغان از دست راست بر رفتاری آنرا بفال میکردند
و اگر از دست چپ بر رفتاری آنرا بفال بدادستاری و این جهت است که رسول علیه السلام فرمود
که **امکنوا الطیور فی اوجارها** و این و امثال این را هیچ تأثیری نباشد و توهم امثال این
موجب تشویش خاطر باشد و هیچ دلیلی ندارد بر حصول آن غرض **و اما سبب**
تا غرض و مراد از حیاه و سرعه ظمیر و منافع ریه بدانکه
سبب این حال است که قوه الهی که از آن مقامات میگذرد بفرمان باری عزاسمه از جمله الطاف
الهی است که چون خواب منضم بشاری باشد از آن مقام دارد بر وقت وقوع تأیید باشد و بدان
بیش از وقوع سرور و خوشی حاصل شود و تأیید وقوع فرح منمائی باشد و اما اگر خواب قرض
قبض و اندوه باشد از آن اندر وقت وقوع که در زمان قبض و اندوه حکم تر باشد و بسیار از وقایع آن باشد
که خود بغیره واقع شود و شخص بدان شعور نباشد و قوه الهی تنبیه بر آن نموده آن جهت آن
که مصالح اندر نمودن آن باشد اما سبب آنکه شخص تحمل آن نتواند کردن و اما از جهت آنکه

مورث زیاده غیر و اندر خواب و خواب اینک آیات آن بروقت وقوع مقادیر می دارد تا زیاده فرح
بشارت باشد که بیان آرات خواب نمک و میان وقوع آن مدتی در بد بگذرد چنانکه شخصی منکر
نگردد که این ظاهر شده است آنکه در میان خواب است و ذیلت بر آبها منافع جبهه خواب می
است و خواب میباید و اعلم که پیش ازین یاد کردیم و دلیل بر سر عده خواب و منافع در دیده است که
رسول علیه السلام آن شب که روز که روزی که خواب افتاد اندر خواب چنان دید که فیضه ششیر
و ی شگفتی شد و تعبیر آن آن بود که روزی که روزی که سالان بهریت بر رفتند و امثال این بسیار
است و الله اعلم **فصل چهارم اندر معنی علم تعبیر و اندر ذکر آن**
اول کسی که خواب دید که بود و اندر ذکر چیزها که بزرگ چید و آن که در آن خواب
و اندر ذکر چیزها که بحسب اختلاف آن تعبیر مختلف و اختلاف افات و غیر آن
و اندر منافع که تعبیر آن بشیبه و نظیر کند و اندر خوابها که تعبیر آن بحسب ضرایب و این فصل
مشتمل است بر چهار نوع **فصل اول اندر ذکر آنک اول کسی که خواب دید که بود و اندر معنی**
علم تعبیر بدان که اول کسی که خواب دید که بود و اندر معنی علم تعبیر بدان که اول
ایش آن که حق تعالی و بر او ایام فریاد و راه و بدان صوفی که بود و اندر خواب بدید و چون از خواب
بیدار گشت باری تعالی و بر او ایام فریاد و راه و بدان صوفی که بود و اندر خواب بدید و چون از خواب
دیده بود **و اما علم تعبیر بدان که** معنی آن این علم را علم اول خوانند بدان معنی که از مبدأ فطره آدم
بار زده است و جمیع خلق برین اعتقاد کرده اند و با اختلاف و از این متبعی و متبدل نشود چنانکه
در اول کتاب یاد کرده شد **و اما معنی علم تعبیر بدان که** تعبیر اندر افعال خود است از عبودیت
و عبودیت در تن باشد و افعال چیزی چیزی و از هر این سفینه را تعبیر خوانند که واسطه انتقال
است از موضع موضوع دیگر و چون از معلوم گشت بدان که حاشا برین ساز کردیم که هر چه
که قوه متخیله را متعرض شود از عالم غیب قوه متخیله که سوزی از عالم صوفی مناسب آن معنی اندر وی بنویسد
و در حقوای عاقله آن صورت را مضبوط و محفوظ نماید تا عندی از خواب بیدار شود و آن صورت
میری را بر معبر غرضه که از من معبر در خواب ازین صورت که بر وی عرضه کرده اند عبودیت بدان مغایر

و هر صورتی را معنی مناسب آن طلب کند و عیان از تغییر طلب آن معانی است از صور محفوظه پیش
عمل قوی متجمله افعال است از معنی بصورت و عمل معتبر افعال است از صورت معنی **فوج دوم**
اندر انجمنها بسیار دلالتهای که در یک چیز از حیثات مختلفه مثلاً آنکه افتاب و دریا
و نه غنیمت و شیر و آتش بسیار و فیله و شهر بزرگ و بناها محکم و کوه و درخت بزرگ و امثال این
جمله دلالتهای که در پادشاه امرا هر یک از وجهی دیگر است دلالتهای افتاب بر سلطان از در وجه باشد
یکی آنکه افتاب اعظم بیانات است هماندر جرم و هماندر نور و ضیا سلطان نیز اعظم خلق خود
است در علو و ثبوت و رفعت و قدر و حثمت **دوم** آنکه افتاب بتقدیر الهی اعظم اسباب کون
و فساد و سبب استیالات و حرکات و نمو و نقصان است و فوق او منبسط است فحمله اجزاء عالم
و مستوی است بر حمله قوای طبیعی سلطان نیز همین اعظم اسباب مصالح خلق است
و رعایه و حیاطت وی شاهی است بر حمله آن خلق که اندر تحت سلطنت وی و او امر و نوای وی
بر همه نافذ است و بواسطه حکم او کار آن اقلیم بر وفق مستقیماً جاری است بر نسبت سلطان
با امور سیاسی وی که سبب نظام آن شهر و اقلیم است همچون نسبت افتاب با امور طبیعی که نظام عالم
است و اما مناسبت سلطان با دریا را سه وجه باشد **یکی** آنکه دریا مشتق است بر ضایع
بسیار هر آنکه که استعداد تناول آن باشد و برافتن اقصای قنایس آن قادر بود مثل انواع صید
و اصناف جوهر نفیسه و این منافع اجتنابی است از دریا **دوم** آنست که از دریا منافع دیگر
ضروری به عالم می رسد از آنکه از خلق قصدی متوجه می شود با کتابت و اجزای آن
و آن جمود آخره است که از دریا متصاعاً می شود و در هوای اختراک می گردد و سحاب و باران
که سبب نشو و نمای انواع حیوان و نبات است از وی حاصل می شود چنانکه مذهب بعضی حکما
یا آنست که آب از دریا بر می خیزد یا مخرج تعالی آنکه از سال مطری چند چنانکه مذهب جمیع
دیگر است و **سوم** آنست که دریا مقصود مضار و خطر ها عظیم است هر کس را که جرات
کند بر رکوب آن در احکام سرفینه و قاهب اسباب و وقت رکوب که هر آینه مثل این را جب
فقر و مال خود را اندر ورطه هلاک انداخته باشد و مرتکب خطر ها عظیم شایع باشد همچو خیزش

جناب علی سلطان مشغولت برین وجه **بیجی** آست که هر کس که تحت سلطنت وی بود
و انجا بکف معذرت وی کرده باشد اندر رغبه عیش و فراغت حاضر در سایه دولت او آسوده
باشد و عدل وی عین آسایش است **سوم** که کشته بود فی انکسار و طلب آن **دوم** که انچه انعام
و انواع قشربیان سینه از وی بتوسط فنون فضایل و ضرب صنایع خلق متواصل و مترادف
می شود با کتساب و اختیار ایشان **سوم** آست که هر کس که بی احکام آداب شناخته
و اخلاق ساریه و استحقاق تقادیم و استعلا در خدمت اندر حضرت وی جسارت نماید مستحق
مطوق و قهر وی گردد هر آینه **و آداب هر یک** و او دلت کند بر بادشاهی که خیرات
و انواع منافع از وظائف متواصل ایشان و سبب جیوه خلق بود و نیز دلت کند که آن بادشاه معتاد
بود حرکت و استقامت و دوام اسفار **و آفاتش** و او دلت کند بر بادشاهی غضوب صاحب حقه
که ابقا خاص و عام نکند و یکنفع ببعال و یکنضر بقریه **و آفاتش** و او دلت کند بر بادشاهی
شیخ دلیر بغایت که التفات بکس نکند از حق و تکریم و معتاد بود بکثره صیاد و دوام
حرب و خصومت **و آفاتش** و او دلت کند بر بادشاهی متکبر صاحب قوه صاحب هیئته و دلت
کند که اندرین هر دو بادشاه که آتش و شیر بریشان دلت کند جز این دو تکریم باشد و از ایشان منفعتی
زیاده بکس نرسد **و آفاتش** و او دلت کند بر بادشاهی بزرگ متمکن ثابت دولت از خاندان قدیمه
و منافع آن سلطان بلبست با خلق خصب منافع آن کوه باشد هر چند که منافع از آن کوه بیشتر بر مردم رسد
آن دلت کند بر بریاده و کم آن بادشاه مثلا اگر از آن کوه آبها روان فرو می آید و خلق از آن منفعت
می یابند آن دلت کند که منافع آن سلطان عام بود مگر جماعه از خلق را بی واسطه نفع اکتساب و اگر
آن کوه مشتمل باشد بر انواع مؤانیات فنر زر و نقره و لعل و یروغ و انواع ثمار و امثال آن این جمله
دلت کند بر عطاها بزرگ و منافع نفیسه آن سلطان بحسب مشقت اندر تحصیل آن چیزها و اگر بر سر
آن کوه فلاح و حصون باشد آن دلت کند که آن سلطان صاحب قوه باشد و قادر بود بر دفع اعدا
از هر کس که انجا بوی کند و بدان که امثال این چیزها که هر یک از آن بوجهی خاص دلت
باشد بر سلطان بسیار است و بعضی از آن اندک است این کتاب گفت نه لید و غرض ما اندرین

موضع تنبیه است بر قواعد این علم و بیان وجه مناسبات و بدان که هر چیزی که دلت باشد بر بادشاهی
بوجهی خاص هر تغییر که اندر آن چیز پیدا شود از آن وجه که دلت باشد بر آن بادشاه آن دلت کند بر تغییر
احوال آن بادشاه **نخست** آن تغییر که در آن چیز دلت باشد مثل آن که کسوف آفتاب و زیاده
شدن نوری و افادن وی از آسمان هر یک دلت کند بر تغییر حالی از احوال آن بادشاه که با قباب
مشوب باشد عقول از آن نه بر بادشاهی غیر آفتاب بد و مشوب بود **و همچنین** هر تغییر که
ایزد دریا پیدا شود آن دلت کند بر تغییر احوال آن بادشاه که مشوب باشد بر دریا خصب آن تغییر مثل
آن که اضطراب دریا و متغیر شدن آب آن و زیاده شدن و خشک و ناقص شدن آب آن هر یک از آن
دلت کند بر تغییر حالی از احوال وی مناسب آن تغییر و بمقدار آن اندر قوت و کثرت و هر بادشاه که غیر
دریا بروی دلت کند تغییر خرد دلت بر تغییر وی نکند پس معتبر باید که دانند که هر یک از این چیزها
مشوب بکدام شخص است از اشخاص نوح انسان و مانند که تغییر اندرین چیزها هر یک مناسب کدام
حالات از احوال آن بادشاه که بیشتر خطا از آن اند که تناسب امور گاه نتوان داشتن پس باید
که تناسب میان صور و مرییات و میان این اشخاص که آن صور بران دلت کند نگاه دارد و وجه
مناسبت میان ایشان ضبط کند و تغییر احوال آن و مناسبت هر حالی خالی گاه دارد آگاه حکم بران کند
و این نیز قاعده بزرگ است بر معیار اندر باب تعبیر **نوع سوم** اندر بیان این چیزها
نخست تغییر آن تغییر مختلف شود بدینکه صور از باب بسیار است و ما بعضی از آن اندرین
مختصر ایراد تا بدان است که اندر مرییات آن که این قاعده از مهمان عظیمه است اندرین فن
و از جمله آن تغییر لغت است بیاد داشتن که تغییر یک خواب خصب اختلاف در لغت
بگردد مثلا آن که کیسه اندر خواب بیند که به بی خورد یا کسی بی فراوی داد اگر بیند این
خواب ناری زبان باشد آن دلت کند بر سفر در حق وی از هر آن که جزو اولادین اسم سفر است
در لغت عرب و اگر شنید زبان فارسی باشد آن دلت کند که نیکی بوی رسد از هر آن که اسم سفر است
بعینه **و همچنین** است اندر لغت فارس و از جمله آن **نوع چهارم** است مثل آن که
شخصی اندر خواب دید که کسی شاهی مؤمن فراوی داد جو این خواب را بر معبر عرضه کرد

معبر گفت ترا از جهت دهان آن ندی و اینست از آنکه سال باقی دارند و آن هر چنان بود که آن
معبر بوسیدند که این را چگونه دانستی معبر گفت از آن دانستم که سودا است بریدی و سن اسم بگ
سال است اندر لغت عرب **و از جمله آن لغت است** یعنی که تشبیه اسمی به دیگری کمتر مثال آن که
شخصی اندر خواب چنان دید که قناری اندر دست داشت و ناکاه شکسته شد معبر گفت احتیاط کن
تا ترا بخی فرستد بخت و عتق قریب آن شخص از آن است اندر افتاد و بختش شکسته شد و این از جهت
آنست که بخت را تشبیه بپرنده می کنند از آن لغت عرب بر شمس است و شمس از اسم اندر خواب
دلیل بود بر شکسته شدن آن اسم دیگر **و همچنین** شخصی اندر خواب دید که سنی از آتش
وی افتاده شد معبر گفت این دالت کد که شخصی از قریبی تو که اندر من تو باشد میبرد و همچنان
بود و این از هر آنست که اندر حرف مشهور است که گویند فلان کس در سن فلان کس است چون
نزد آتش او باشد **و از جمله آن** استخراج مناجات است خب لفظ بدان معنی که گاه باشد که یک
اسم را بر دو وجه تعبیر کنند یک نیمه بظاهر لفظ و نیمه دیگر خفیه تا وید مثال آن که شخصی
جاورس اندر خواب دید که معبر و بر لغت ترا مسافر و رسد از چین از بهر آنکه لفظ
جاء است بر آمدن و در سن حی است که از چین می آورند و آن هر چنان بود که معبر تعبیر کرده
بود **و همچنین** گاه باشد که تعبیر خب معنی آن لفظ کمتر مثال آن که زنی اندر خواب
چنان دید که کشته شد کلی فراوی داد و شایخی مورد فراضی وی داد معبر گفت ترا شود
عن قریب طوق دهان تو گاه دارد از بهر آنکه کل سرچ الی و الی است و مورد ویم سبزه
است و آن هر چنان بود **و از جمله آن** الفاظ حقیقه و مجازی است بدانکه
معبر باید که واقف باشد بر معانی الفاظ بصرف حقیقه و مجاز از بهر آنکه گاه باشد که
یک لفظ مستعمل باشد اندر یک معنی بصرف حقیقه و اندر معنی دیگر بصرف مجاز و باشد که چون
آن معنی را اندر خواب بیند که لفظ بصرف حقیقه بر آن دالت کند آن رمزی و اشارتی باشد بر آن
معنی مجازی مثال آن که شخصی اندر خواب چنان دید که کانه یا کالامه بر این خواب
بر خلاف طبیعت و عرف و شریعت دیده بود ازین جهت معبران آن روزگار اتفاق کردند

بر آنکه در تعبیر بدان شخص رسد که حرام تر از آن هیچ نباشد و عاقبت حال آن شخص چنان بود که ویرا
سفری فرا پیش آمد و بشهری غریب افتاد و اندر آن جایگاه مسافر خست و قدری درین آنجا بید
ناکار آن موضع خست زنده و بغر و شمار و بوجه معاش خود سازد پس روزی از مردی برسیل از آن شهر که
نام این موضع چه جز است گفتند نام این جایگاه ام است پس و بر او معلوم شد که تعبیر خواب وی آنست
که وجه معاش وی از موضعی باشد که اسم آن موضع ام باشد **و بدانکه** هر چنان که اختلاف
لغات و اشتقاق آن بر تعبیرات مختلفه دالت کند هر چند این خلاف آلات صناعات دالت
کند هر آنگی بر آن صنعت که مضمّن آن باشد و تعبیر خب آن مختلف شود مثال آن که شخصی
از چار در رویش خسته بود و اسباب معاش بر وی بسته شده بود و بغریه افتاده اندر غریبه
شبی اندر خواب چنان دید که کسی که آن هنر که بدان شخص می کارند فراوی داد و گفت این را بستان
و با اسباب معاش خود آن مرد جو از خواب بیدار گشت اندیشه کرد و تعبیر آن چنان روی نمود
که ویرا خراشته و زراعت می فرماید پس آن شخص بر رفت و بصنعت زراعت مشغول گشت و حال
وی مستقیم شد و نیز کو ترازان شد که اندر زمان تیان بود **و همچنین** شخصی اندر خواب
چنان دید که حربه اندر دست داشت و بدان مردم مجروح می کرد و تعبیر وی آن بود که آن شخص صنعت جراحی
بیاموخت و آن جراحی را اندر اعضا مردم استعمال می کرد بر بسیار مداوای و معالجه **و از جمله**
استخراج تعبیرات است که استدلال کنند با وفات فرح و خجسته از غیر چیزها که مخصوص بود
بوقتی معین یعنی حوز که اندر خستی و مشغولی گرفتار شده باشد و چیزی اندر خواب میداند که آن جز مختص بود بوقتی
معین است که بدان که انقضاء زمان بلی وی اندر آن وقت خواهد بود مثال آن که وقتی شخصی را
بحسوس کردند و مدتی بعد از آن خبر بازماند و اندر آن نوع عذاب مبالغت نمود و فایده نکرد و طریق خلاص
بر وی بسته شد شبی اندر خواب چنان دید که کسی که فراوی داد و گفت این را می بوی که خلاص تو اندر این
خواهد بود معبر و بر آنست معنی این سخن آنست که خلاص تو از جبر اندر وقت که خواهد بود و همچنان
بود **و همچنین** شخصی اندر خواب چنان دید که ویرا مقید و مسلسل کرده بودند و اندر پل است و
البت خراشیده بود و اندر دست دیگر است قصاص جو این خواب را بر معبر عرضه کرد معبر گفت

و اینست از آنکه

ترا مری و زمانی فرا بیش خوابند و این را آن وقت حرائث باشد و اینها آن وقت حصاد بود و آن
همچنان بود آنرا آنکه قید و سلسله می آید بر چیزی که شخص را از تردد و تصرف باز دارد و آنکه
زراعت دلت کرد بر وقت حدوث آن چیز و آن حصاد آن بود بر وقت زوال آن **و همچنین**
باشد که تعبیر یک خواب و یک آله مختلف شود بسبب اختلاف صنعت بیناه مثل آنکه اگر کسی که وی
نه از اهل سلاح باشد خواب خنجر را که شمشیر یا علی را کار می فرمود این را جمعی از معبران
مصرف داشته اند از حق وی و اگر بیناه از جندیان و اصحاب سلاح باشد آن دلت بر قوه و صلاح
حال وی کند **و همچنین** باشد که یک چیز بنسبت یا یک شخص نیز مختلف قسب اختلاف مثل آنکه
شخصی از خواب چنان دید که گان عینه صارت ذهباً و جوان خواب را از معبر باز پرسید معبر گفت این
خواب دلت کند بر نایبای و ذهاب چشم گفت آن هر چه معبر گفت آن هر لفظ ذهب و همین خواب را عینه
از معبری دیگر باز پرسید او نیز همین خواب داد سناده گفت از چه وجه این خواب دلت بر ذهاب عین میگردد
معبر گفت از آن وجه که گمار و غایبه ذهب اندر اتفاق است و اخراج از بدنه سر معلوم شد که این خواب
دلت بر ذهاب عین میگردد و خاک بر هر دو تعبیر همچنان بود که ایشان گفته بودند الا آنکه یکی
استدلال حسب لفظ کرده بود و یکی حسب معنی و غایبه آن چیز **و همچنین** حسب اختلاف
ملک و ادیان نیز تعبیر مختلف شود مثل آنکه اگر جمودی اندر خواب سدر که گوشت است
هم خورد آن در خواب دلت کند بر رزق حرام آنرا که گوشت است از دلت ایشان حرام است و این
خواب را هر کسی که سزاوار اهل ملای دلت بر رزق حلال کند بخوبی **و همچنین** در طبع اندر خواب
نیک بود و بدید ترویج و رزق حلال باشد چنانکه اندر موضع خود گفته آید و اگر بیناه این خواب
جمودی باشد و بر امصینه رسد و اندر رفته افند آنرا که بلا و فتنه ایشان از راهی بوده است
فَاللّٰهُ تَعَالٰی وَاَسْأَلُ الْعَرَبِيَّةَ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْحَجْرَةَ الْاَبِيَّةَ و همچنین
تعبیر یک خواب حسب اختلاف زمان میگردد و این را صور بسیار است و بعد از این گفته آید مستوفی از اشک
تعالی و از جمله آن یکی است که اگر کسی از خواب بیدار که با تش کرم می شمار یا نوبتین بوشیا
بود آن هر دفع سزا اگر زمان رویه این خواب تابستان باشد آن دلت کرد که ویرانگری و سزد اندر بن

شود و اگر اندر زمستان باشد آن دلت کند بر فرح و شادی و خروج از مشقت و بداند که جمعی
این را هر چند مطابق ابراد کرده اند و اجواب این سخن بر ظاهر نه مناسب است بلکه طریقی است که گویند
اندر هر زمان که کسی از خواب بیدار که با تش کرم می شمار یا جاده زمستانی بوشیا بود اگر آن وقت اقتضا
آن کند و سزا سخت بود آن دلت کند بر ذهاب غم و حصول مقصود اندر هر موضع که باشد از هر آنکه
استعمال این خبر اندر آن وقت معتاد است و اگر آن وقت اقتضا آن حال کند تعبیر آن برخلاف این
باشد که یاد کردیم **و همچنین** حسب اختلاف مکان نیز میگردد چنانکه اگر کسی از شهرها
کم سیر که اندر آن جایگاه برف بایزد نه معتاد باشد برف اندر خواب بیند آن مصرف باشد و دلیل
و اگر کسی که نه بود که بدان موضع رسد و اگر اندر شهرها سرد سیر باشد و وقت موقی آن باشد چنانکه اندر
وقت خود سزا آن دلت کند بر راحت و فراخی نعمت و اگر وقت نه مقتضی آن باشد اندر آن موضع چنانکه
اندر تابستان بیند که برف می یابد آن مصرف باشد و دلیل دیگر آنکه بود چنانکه یاد کردیم **و همچنین**
باشد که تعبیر یک خواب حسب مواضع و هیئت بیناه بگردد مثل آنکه کسی از خواب خود برهنه
بیند اندر بازار و مساجد و جای که عاده نرفته باشد که آن جایگاه مردم برهنه میشوند و جمع خلق باشد
آن دلت کند بر هفت و فیض و سلب مرق و خصوص که بیناه از اهل مرق باشد یا از آن بود و اگر
اندر کوچه باشد آن ضرر کند و بود از بهر آنکه اندر کوچه عاده نرفته است که مردم
برهنه شوند و بداند که برهنگی اندر بازار و مساجد نیز وقتی مصرف باشد که ستاه از قومی
بود که برهنگی میان ایشان نه معتاد باشد و ایشان تر که ستر سلب مرق دانند اما اگر ستاه از
قومی باشد که برهنگی میان ایشان معتاد باشد و اقوا غار ندارند آن در خواب نشان نه مصرف باشد
و همچنین اندر خلوتی یا خویشی را برهنه دیدن ضرر نباشد زیرا که پیش اهل مرق آن نه
قیح است **و همچنین** باشد که یک چیز را در تعبیر مختلف باشد یکی نیک و یکی بد اما حسب
اختلاف احوال آن چیز مثل آنکه کسی از خواب بیدار که بر کوهی می رود بر این خواب
را شاید که تعبیر بیدار کند که مشقتی بدان شخص اهدا سیدان از بهر آنکه بر کوه
رفتن منضم مشقت است و شاید که تعبیر کند بدان که آن شخص را منصبی بزرگ خواهد

رسید از بهر آنکه کوه موضع بیست است بر تعبر اول خود و خود از سالو کار از بلاغیه و تعبیر دوم خود
باشد از نفس غایبه و این جای باشد که نشان از خزان رفتن مجرد بر کوه یاد بود و بر معنی باشد که سوال کار که نرا از
رفتن بر آن کوه غرض حاصل شدن در ضمیر نویانه اگر کوید جان دانه که ضمیر حاصل شدن از آن ایام مجرد تعبیر
و مشقت نباشد و اگر کوید غرض من حاصل شدن از آن رفتن حصول خوب راح تر بود اما حصول این مشقت
مشقت باشد و **و همچنین** اندر کوه به رفتن شخص در تعبیر مختلف یکی برهنگی و آن نه محمود
است و دوم حصول تفاوت و از آن در آن و آن نیکو شمس اگر کسی اندر خواب سزا که در کوه به رفتن و سترش
را نشسته و نظافت حاصل کرد آن کف نه اندر دلت که در ویرا فضیلتی رسد از آن که ویرا اندران
فایده باشد و اگر جان سزا که تفاوت حاصل کرد و سترش نشسته آن دلت که در توبه کردن و بر خروج از غما
و تمامی این سخن از جای خود گفته آید از شاکه تعالی **و همچنین** شراب خوردن از خواب متضییع و وجه
است از تعبیر یکی حصول ضرب و نشادی و آن نیک است و دوم مستی و زوال عقل و آن نه محمود است پس از این حکمت
گفته اند که اگر کسی اندر خواب سزا که خمر خورد و مست گشت آن دلت که در ویرا فوجی رسد و هر از آن جهت
خج روی رسد که موجب دهشت و خیر باشد و اما اگر سزا که خمر خورد و مست گشت نشان از بیداری خمر خوردن است
شاه بود این جمله و افشا از این موضع خود گفته شود و غرض از این آیه این است که ترا معلوم شود
کیفیت تصرف اندر جمادات مناسبات و وجه دلت هر لفظی بر که هر جری بر معنی مخصوص چگونه تواند بود
و معنی باید که مناسبات الفاظ و معانی گاه دارد و بداند که استخراج مناسبات خوب اشتراک الفاظ
و معانی و اختلاف لغات چگونه باید کردن و این قانونی عظیم است اندرین فن **فوج چهارم**
اندر ذکر اختلاف تعبیرات حسب زیاده و نقصان الفاظ و اندر ذکر تعبیرات
مأخوذه از تشبیه و نظیر و اندر ذکر مناسبات که تعبیرات برضاران شی مری کثیر
و این فوج مشتمل است بر سه قسم **قسم اول** اندر ذکر تعبیر که حسب زیاده و نقصان مناسبات بگردد
بر آنکه تعبیر حسب زیاده و نقصان مریات مختلف شود مثل آنکه کسی اندر خواب سزا که
کوبد اکران کوبه بی صیاحت و جرح باشد آن کوبه دلت که در بیاقتن فوج و نشادی که به بیدار رسد
و اگر آن کوبه با جرح و صیاحت و نوحه باشد آن دلت که در نوحه و ناله **و همچنین** خانه اگر بر سیر

تسم باشد آن دلیل نشادی بود و اگر بر سیر قمع و افراط باشد آن دلت که بر کوبه و ناله **و همچنین** کار
داشتن صیب و دهن اندر خواب دلت که در فوج و استراحت و تشبیه چون بر مقدار معناد باشد و اگر
از حد معناد تجاوز کرده باشد مثل آنکه سزا که جامه و اعضا خود بران ملوث کرد این دلت که
نه محمود باشد و دلیل جز و مرض بود **و همچنین** اگر کسی اندر خواب سزا که ویرا برهنه بود بر مثال برهنه
مرغان آن دلت که در بر تمس و قمار و غلبه منصبی قدام که نایب باشد که برهنه برهنه می بیند و اما
اگر حسان سزا که برهنه برهنه برهنه آن دلت که در بر سفر و غریبه **و همچنین** اگر کسی بیمار
را اندر خواب سزا که از خانه بیرون آمد و با مردم سخن گفت آن دلیل شفا و صحت بود و اگر حسان سزا که
که بیرون آمد ساحت و هیچ سخن گفت آن دلیل موت و بی بود **و همچنین** معنی باید که الفاظ
و حرکات اصحاب مناسبات را ضبط کند و زیاده و نقصان که اندر مریات باشد گاه در آن تعبیر
حسب این چیزها بگردد و دلیل برین خواب یوسف است علیه السلام که دلت بر سزا که در مادر و پدر
و برادران وی از هر وی از تکرار لفظه را بنی می سلجین بود و آن جنابت که یوسف علیه السلام
جو گفت **یا ابتی انا ربک** اگر بر همین قدر امتیاز کردی اندر این هیچ
دلت بر سزا که در نشان از هر وی نبودی اما چون مکرر کرد این را گفت **یا ابتی انا ربک** از این گاه
بعقوب را علیه السلام مقصود خواب معلوم شد **و قسم دوم** اندر ذکر تعبیرات حسب تشبیه و نظیر
آن شی مری اندر نوم **بدان** تعبیراتی که اخذ از تشبیه و نظیر و کثیر مناسبات
میان این چیزها از سه وجه باشد یا حسب طبیعت باشد یا حسب آلات صنایع یا حسب فعل
اما آنکه مناسبات میان اینان حسب طبیعت بود آن مثالی باشد که شخصی اندر خواب سزا که
که بیضه مرغ بیافت معبر و بر آن گفت این خواب همی دلت که در بر ترز خواستن سبایل بر سزا که این خواب
از کدام وجه دلت برزن خواستن همی کرد معبر گفت از آن وجه که بیضه مرغی است حسب طبیعت
همچنان که زن محل فرزند است و اما از آن جهت **حسب آلات صنایع** یا مثالی بود که شخصی اندر
خواب سزا که بر کنار دیار کشتی را می سلخت معبر گفت تعبیر خواب تو است که میان تو و میان
پادشاهی بزرگ معامله اتفاق افتد و تو حسن رای و تدبیر خودی زحمتی از آن خلاص یابی

بسیب ریاضت و مجاهده و تابد السی حاصل می شود و اشارة بدین قسم است که رسول علیه السلام فرموده است که
انقوا فراسات المؤمن فانه ينظر بنور الله و معلومست که تعلق این قسم از فراسات بعلم تعبیر ظاهر است و محتاج
برهان نیست و **فیرد دم از فراسات** و آن یکی محض است و حاصل آن راجع است باسترکال باحوال
و اشکال ظاهرهم باخلاق و اوصاف باطنیه و این قسم از فراسات موجود است و تعلیم و تعلیم برین قسم واقع است
و تحصیل این قسم ممکن است و دلیل برین قسم از فراسات آنست که حق تعالی می فرماید که **ان ذلک لایات**
للمؤمنین قال عباد الله المتقین و **فقال الله تعالی** بیما هو فی وجوده من اثر السجود
و وجود این علم پیش می آید متفق علیه است و آنرا آثار زکریه اند **حرکت کبیه** و آورده اند
که جمعی از علماء بقرایه صوفیه بقرایه یونانی نگاشته اند و بنزدیک اقلیمون که صاحب فراسات بود و وضع این
علم خود او بوده است و بروی غرضه کرده اند و بر سبیل امتحان از وی پرسیدند که بشر که این صوفیه مقتضی کدام نوع
است و ادخال و هر کسی را که این صوفیه باشد اخلاق و اوصاف وی چگونه باشد اقلیمون جواب داد که صور و نظر کرد
گفت این صوفیه تحصیل است که فریبنازه و فاسق بود و زنا دوست دارد پس آن علماء بقرایه اقلیمون تخریر کردند
و سفاقت کردند و گفتند این صوفیه افضل و اعلم و اروع خلق است اندرین روزگار و صوفیه بقرایه است
و نفوسیت وی بفسق و خبیثه می کشد اقلیمون گفت این صوفیه از روی فراسات مقتضی این اطلاق است
که من گفتیم پس ایشان بر فتنه و این کار را با بقرایه بگفتند بقرایه اقلیمون کرد و گفت حال
هم چنان است که وی گفته است و بیک حرف خطا کرده است اما من این چیزها را بیخ و بنا ندیدم
و اشتغال بدان از جمله حفظ بدنی یافتن ریاضت فقر خود کردم و خود را از این منع کردم بسبب
ریاضت و مجاهده **حرکت کبیه** و هر چیز منزه رحمة الله علیه آورده است که شایع
رضی الله عنه روزی اندر طامع بغداد امشاده بود و نظر کردیم شخصی از در در آمد و اندر میان خفتگان
می کردید و نگاه اندر ایشان می کرد شافعی رضی الله عنه گفت این مرد را بنده جسته یک چشم کز خنده
است پس عاقلین حال را از آن مرد پرسیدیم وی هم چنان گفت که شافعی گفته بود آگاه شافعی و پاکت
بود و اندر میان جشیان بطلب آن شخص بر رفت و آن بنده را اندر میان ایشان بیافت پس مرئی گفت
من از شافعی پرسیدم که این حال را چگونه دانستی شافعی گفت از آن دانستم که این شخص جواز در مجاز

اند آمد و اندر میان خفتگان می کردید که وی کمرشاه می طرز و دیگر دیدم که اندر جشمها ایشان نظری کرد
دانست که آن کمرشاه یک چشم است و اما آنکه آن بنده جشی است از حدیث بی غیر در این علم
که فرموده است که **لا خیر فی الحبش اذا جعوا و اسرفوا و اذ لبس عواقر و اذ نوا و اذ نوا** این بدین
است که مردم که آن بنده جشی است و چون معلوم شد که علم فراسات کسی عبارت است از استدرک کردن
باحوال ظاهرهم باخلاق باطن این جایگاه معلوم کرد که احتیاج علم تعبیر بدین قسم نیز ظاهر است و معتبر
از آن ناگزیر است و بیان این سخن اندر ذکر استخراج طبقات مشکله یاد کرده شود و نیز دلیل برین سخن آنست
که رسول علیه السلام فرموده است که **ان الله علی کل شیء شاکد** و با لاسمار **و حکم جبین** معتبر
باید که از حساب جمالی باشد که گاه باشد که ویرانان احتیاج اندر جنانک بعد از این یاد کرده شود
و از جمله آن **حرکت کبیه** آورده اند که زنی بنزدیک این سیرین رفت و گفت اندر خواب جان
دیدم که کرب سیاه سر اندر شکر شوهر من کرد و چیزی بیرون آورد و می خورد این سیرین گفت آتش
دزدی زنی اندر دکان شوهر تو روز و سیصد و شازده درم بزرزد و آن حال هم چنان واقع شد
و آن چنان بود که زنی اندر همسایه آن مرد بود و جمعی کوری و آن شب اندر دکان رفت و آن مقدار مال
برداشت آنگاه از این بین کیفیه آن کار پرسیدند که استنباط کوری گفت از آن جلی که کوبه اندر تاویل
در نبود و شکر اندر تاویل خراشه باشد و چون کوبه سیاه بود دانست که آن در سیاهی باشد و اما
مقدار مال از حساب جمل دانست که بر آن کوبه ام روی اندر رفت سئوال است و بین اندر حساب جمل است
است و نون بجاه است و و او شش است و رد و بیست است و مجموع این سیصد و شازده باشد و الله
اعلم ایست تمامی سخن اندر ذکر این مقارنه بطریق اجمالی **مقدم اول** اکبر شروع کنیم اندر ذکر مملکتی چه
معتبر از آن ناگزیر باشد و آن ده مملکت است و بعضی از مملکت وی خود پیش این یاد کرده شاه است
و عیال الله التوکل و الاعتماد **مقدم اول** است که معتبر باید که کسی از وی حوالی بر سر داشت
گاه کند باحوال بشناهد که از کدام طبقات خلق است از میان چه تعبیر یک خواب حسب
اختلاف طبقات ستمگران و تفاوت درجات ایشان بگردد چنانکه هیچ خواب را چون سلطان
ببیند تعبیر آن بروجی باشد مخصوص چون یکی از حکمایا علما یا صلحا بیدر تعبیر آن بروجی دیگر باشد

والکتاب فی الایمان وخلق باشد تعبیر آن که گویند باشد جنات که یاد کرده شود و هر چه بدین باید که
 اندر عادات و ضلالت و شرایع و مذاهب و صلاحیت سائر کائنات خواب در گذار از هر آنکه فوق الهی جو
 خواهد که تنبیه دو شخص مثلا بر چیزی بکنند تنبیه هر یکی از ایشان بحسب قوه و مرتبه و استعداد وی
 گذار و بر وفق دین و شریعت آن شخص که اندر اغلب احوال زیرا که اگر ارات مقامات نه بر وفق قوی
 و استعداد ایشان باشد منضم خط و خبر باشد و برخلاف حکمت کرده باشد و اشاف بدین معنی
 است که **کلوا مما فی الارض حیاتکم فیها و الموت الیه** است که اندر جنس مریات گاه
 کند که از کدام اجناس کاینات است از جنس معدنیات و جمادات است یا از جنس حیوانات است
 و بصر که از کدام نوع است از جنس یا از اجرام فلکی و کواکب است یا از نوع ملکات است
و هم چنین اندر عدد و هیئت و لون و صوره مریات گاه کند و مناسبت بعضی از آن با بعضی طلب گذار
و هم چنین اندر فعل و انفعال و تاثیرات هر یک از مریات گاه کند و نسبت هر یک از آن مریات
 با حال سنانه و خلق و عاده و صنعت و منصب و مرق و شریعت موازنه کند **و هم چنین**
 اگر اوج مری باشد تعلق تعبیری دارد موازنه آن با حال آن جنس تا یاد کردیم بجنات **و هم چنین**
 باید که اندر کیفیت مجاری مریات گاه گذار زیرا که هر چیزی که بر جاری طبیعی و عرفی و شرعی بیند
 آن عدل از آن باشد که برخلاف مجاری طبیعی یا عرفی یا شرعی بیند و خصوص که مغیر آن چیز از مجاری
 خویشتر رای باشد یا او بر جریان وی برخلاف مجاری مسرور باشد و چیزها را برخلاف مجاری طبیعی
 و عرفی و شرعی دیدن نه محمود باشد عیالجه و بدانکه **ه** اخلاص این مجاری تلتنه مجرای شرعی
 است از هر آنکه شریعت بر طبیعت و عرف حاکم و مستولی است اگر چه انواع اتفاقات از ماکل
 و مشارب و غیر آن بر مقتضا طبیعت است اما معین و مقدر حکمیت و کفایت آن شریعت است
 بدلیل آنکه **ه** حل و حومه و اباحت اشیا موقوف است بر شریعت و تناول آن نیز اندر وقتی
 روا است که شریعت آنرا جایز داشته باشد پس اگر کسی چیزی را خواب بیند که جاری باشد بر مقتضا
 طبیعت اما برخلاف شریعت باشد عاقبت آن مذموم بود از هر آنکه نظام شرعی که نظام طبیعی و
 عرفی است و مراعاة نظام شریعت واجب است و مراعاة نظام عرف و عاده مستحسن است و نظام

است که مرتبه واجب ایجاب باشد از مرتبه مستحب و اگر چه جریان احوال برخلاف مجاری مقتدا و مواضع
 معهود نیز مذموم باشد مثلاً آنکه کسی سلطان یا فاضی شهر را اندر خواب بیند که اندر بازار این ماده
 است یا می رود بلعوام و سرو پای برهنه و با مورد نیت و فواحش که نه مناسب حال ایشان باشد مشغول
 اند آن دالت بر رداة حال ایشان گذار و فضیلت و زوال منصب زیرا که برخلاف عاده و مناصب ایشان
 است و الله اعلم **و هم چنین** است که معبر باید که مطلع باشد بر رسوم و عادات
 خلق و عادات خلق من حیث اجماع است **شم اول عاده عاده** است که عاده خلق را مثل
 اکل و شرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و کلام و سکوت و ولاده و رضاع و تربیت و ازین
 جمله خلق مشترک اند **دوم** عاده محض است بر طایفه از خلق عالم و عام است اندر هر اقلی یا در
 هر اهل ملی که دیگر ملتها و اقایم مخالف آن باشند مثل خرم اهل یونان کاح جمله اقارب از قریب
 و از بعد و مثل عاده محوس اندر باحت کاح مادر و دختر و خواهر و دیگر اقارب و مثل عاده صایه
 اندر خرم باقلی و عاده بود اندر خرم گوشت اشتر و اقامت است و مثل عاده هند اندر خرم گوشت گاو
 و هم چنین در عاده محوس اندر تعبیر و تعبیر نهران و مثل عاده جماعتی از هند که زبان ایشان تقریب
 حق تعالی می کنند از آن کردن تعالی الله عما یقولون علواً کثیراً و مثال صله اهل اسلام اندر خرم خمر و گوشت
 خوک و امثال آن پس تعبیر این چیزها حسب مله و عاده سنانه باید کرد و دیدن این چیزها هر اهل
 ملتی را برخلاف عاده ایشان نه محمود باشد و هم چنین محوس سخن گفتن اندر حالت طعام خوردن
 قبیح دانند و در بعضی اهل ادیان آنرا قبیح ندارند بلکه پیش اهل اسلام آن مستحسن است **و سوم** است
 که محض باشد بر شخصی استعمل کردن این چیزها که یاد کردیم اندر کفایت استعمال و مقدار و وقت استعمال
 کردن آن پس بر معبر واجب باشد احاطت با اختلاف ادیان و شرایع و عادات خلق و اختلاف طبقات
 ایشان و باید که شخص کند که بیند از کدام مله و شریعت است و عاده و صنعت و وجه جنس
 و صفت وی اندر صلاح و فساد حسب آن مله چگونه است از گاه خواب و بر حسب آنکه
 دین و شریعت و صنعت و منصب و عاده و اوصاف وی اقتضا کند تعبیر کند **و هم چنین**
چهارم است که معبر باید که تعبیر حسب طبایع اجناس و انواع مریات کند و خصوصیت

و استفاده منفعة هر یک از آن و مقدار تعب و مشقت اندر تحصیل آن بشناسد از هر یک تعبیر خواب
هر چند یک چیز باشد اما حسب اختلاف منافع و مضار و طبایع و اوصاف آن مختلف شود مثلا
جنس طيور و درخت و سباع و كوهها همه دلالت بر اشخاصي آدم كنند اما از جهات مختلف و بر اشخاص
مختلف پس معبر بايد كه چون كويار درخت اندر خواب ديدم تعجب آن كند كه آن چه
ديري از كلام نوع درختان بود و هم حنين اندر مرغ و سباع و كوه پير خدا را حمله مرييات و چون نوع
مرييات را معلوم كرد اندر طبيعت هر يك از نشان نظر كند كه متعجب چه چيز است و حسب آن تعبیر بگذرد
و ما ضللي اندرین باذکبیر برانحسب که چون نوع كويار درخت اندر خواب ديدم و ترا معلوم شد
كه آن دلالت بر مريدي كند و چون نوع درخت را معلوم كردی ترا معلوم شود كه آن شخص از كلام نوع آرميد
است مثلا آنكه درخت خرما كفت كه اندر دلالت بر مريدي عزيم كنند و درخت جوز اندر نا ويدر مريدي
عجبي باشد پس آنكه اندر طبيعت و اوصاف و منافع آن درخت نگاه كند و حسب آن تغيير كند مثلا
آنكه اگر آن درخت بزرگ و قوي باشد آن دلالت كنند بر مريدي جسيم و قوي و اگر آن درخت مورق
و سبز و خوش منظر باشد آن دلالت كنند بر مريدي خوب منظر خوش خلق و اگر آن درخت بی برگ و خشك
باشد آن دلالت كنند بر مريدي كسبي منفعة و اگر آن درخت را بوي خوش يا ناخوش باشد آن دلالت كنند
بر مريدي كه خلق وي مناسب آن بوي باشد و حكم اختلاف رنگ و طعمش او همچنين باشد اندر تلخي و شيريني
و غير آن از اوصاف آن غره و اگر آن درخت را شاخها بسيار باشد آن دلالت كنند بر مريدي كه خوششان و
اتباع بسيار دارند و اگر آن درخت بجز اندر زمين بغايت فرو برده باشد آن دلالت كنند كه آن مرد در خانه
بر درك باشد و اگر بجز آن اندر زمين متفرق و منتشر شده باشد آن دلالت كنند كه آن مرد خوششان و در دراز
و اگر سايده آن درخت اندر روي زمين منبسط شده باشد چنانكه حيوانات اندر آن سايه استراحت
هي يابند و مرغها و اشيا نه سازند آن اندر نا ويدر مريدي باشد بسيار منفعت كه منافع وي
عام باشد و خلق حسب سعت آن ظلي و كثرة آن حيوانات و اگر ميوه آن درخت چيزي باشد كه تناول
آن تعب و مشقت توان كردن آن دلالت كنند بر مريدي كرم نيكوي خلق كه منافع او في مشقتي خلق
رسد و اگر ميوه آن درخت في مشقتي تناول نتوان كردن مثلا چون آن دلالت كنند بر مريدي بخار و خلق

و سخن اندرین باب دراز است و صرفی آن اندر موضع خود كفتنه آيد و حاصل آنست كه هر درخت كه ديده
باشد و صف و منفعت و وقوع و نضاق آن درخت ثبت بايد كردن ياد كرد درختان كه مرتبه آن شخص كه
بدان درخت منسوب بود اندر ميان اشخاصي آدم بر مقدار مرتبه آن درخت باشد نسبت ياد كرد درختان
و هم چنين جنس سباع هر يك دلالت كنند بر شخصي از اشخاصي آدم و دلالت كنند كه آن شخص مريدي رحمت
و بي منفعت بود و نسبت وي اندر ميان مردمان همچون نسبت آن دزد باشد اندر ميان دگر دزدان
مثلا آنكه شير در دلالت كنند بر باد شاهی ضاري بي منفعت و سگ دلالت كنند بر دشمني ضعيف بي خرد
و عا هذا چنانكه كفتنه آيد اندر موضع خود و هم چنين جنس طيور هر يك دلالت كنند بر شخصي
مسافر كه و بر احوالي باشد اندر يك جاي كه اندر يك شخصي مضرتي كند باشد وقوع و مرتبه و عزة و منزلت
آن شخص حسب منزلت آن مرغ باشد اندر ميان دگر مرغها مثلا اگر آن مرغ از نوع حمام و ديگر مرغها
مستأخر و با خلق آن دلالت كنند بر شخصي خوش خلق و معامله بي مضرة و اگر آن نوع طيور ضار است
باشد چون اله و امثال آن دلالت كنند بر مريدي شر پر مريدي و اگر آن نوع بود آن دلالت كنند
بر مريدي قبيح ميشتوم و اين نیز از امور فني است اگر قومي مرغی را شوم دارند اشيا نواديدن آن مرغ
اندر خواب نه محمود باشد و دلالت بر مريدي شوم كنند بر مقدار بدی آن مرغ بيش ايشان و اگر چه
همان مرغ بيش دگر خلق نيك بود و ديدن آن دلالت خير باشد و تعبیر حسب اين حالت بگذرد
و اگر آن مرغ از نوع عقاب باشد آن دلالت كنند بر باد شاهی قاهري رحمت و هم چنين كوه
دلالت كنند بر مريدي بزرگ صاحب قوه و منافع آن مرد حسب منافع آن كوه باشد مثلا اگر آن كوه
چنان باشد كه آبها از آن جاياه روانه شده باشد و جواهرها معدني از آن جاي يبار شده بود و انواع
حيوانات بناه بدان جاياه هي برند آن دلالت كنند بر باد شاهی كه انعام وي شاهان باشد و مردم خلق را
چنانكه ستم از اين باز كرده شد و اگر آن كوه سكجرد باشد كه هيچ منفعت از وي حاصل نشود
آن دلالت كنند بر باد شاهی جيم درشت خوي في منفعت و هر بين فسق مسايت نگاه بايد داشتن ميان مرييت
و ميان آن چيزها كه آن مرييات بر آن هي دلالت كنند و هم چنين مرتبه آن شخص كه كوه بدو منسوب بود
اندر ميان اشخاصي همچون دنده آن كوه باشد نسبت با كوهها ديگر اندر صغر و كبر و علو و بسط و خصايت

و مملکت و خرونت و امثال آن **و هم چنین** نام و آرد و نان اندر خواب دیدن جمله دلائل کند بر رزق خلاصه
 اما کدام رزق باشد که متضمن شرفها بود و آرد همان رزق باشد بعینه و مشقت آن کمتر باشد زیرا چه
 موهبتی از ساقی شاه است و نان همان رزق باشد بعینه و خلی باشد از جمله مشقتها **و هم چنین**
 جلالت پیش ازین یاد کردیم معبر باید که مشهور باشد بتدبیر و صلاحیت و تقوی و امانت
 و آوازه کی خوانی بروی عرضه خواهد کردن اثر خاصیت خیر کند و بگوید خیر است و اندر خیر
 امان است که رسول صلی الله علیه و سلم چون خوابی بروی عرضه داشتی بکفایت **خبر خیر** تلفاه
 و شتر اتوفاه خیر لنا و شتر لا عذابنا و الحمد لله رب العالمین اقصر رویا که بس معبر
 نیز اقتدا بر رسول کند علیه السلام و همین کلمات را بگوید و صلوات بر رسول علیه السلام بفرستد
 انگاه خواب تعبیر کند بعد از آنکه استعانت حق تعالی برده باشد **و هم چنین** از مهمات
 معبر است که خشت خواب را خلی میشتود و اندر میانه خواب گزاردن تعبیر نکند و بیننده را
 نترساند بلکه آن خوابی بد است و جواب آن بعد از آنکه تمام گزارده باشد از حسب سوال بگوید وضع
 و شریف را و سربیناه خواب گاه دارد و خواب و براباکی بگوید لابد ستوری ستان یا آنکه
 خواب تعلق بغیر بیناه دارد یا بعموم خلق دارد و عیا جمله خواب اما فی است بیش معبر از آن هر کس
 که اثر خواب تعلق بوی دارد و هر چیز که حق تعالی بر کس پوشیده باشد وی انرا بکس فاش نکند و نیز
 بسیار باشد که اشکارا کردن آن سبب عداوت و فتنه باشد و جواب حاکم بگوید که بفرم سبایا بر سر
 و بیناه بیعت کند اندر حسن عیاف و ترک خوابها نامعتبر و اگر خواب متضمن فضیلتی باشد و آن کار
 واقع شده باشد و معبر را اندر آن خواب از حال معلوم کردد باید که مابیناه نیز بگوید خون بیناه غیر
 آن کسی بود که آن فعل از صادر شده باشد مثل آنکه ناشایستی از زن یا از دختر یا از خواهر بیناه
 در وجود آمده باشد و معبر بر آن حال واقف شود آن حال با بیناه بگوید و به بوشار و خفیه کس بیش
 آن شخص فرستد و او را اعلام کند و توبه فرماید کردن و اگر آن شخص آن گناه را هنوز نکرده باشد و قصد
 فعل آن دارد آن شاید که با بیناه بگوید و حکایت گفتن اولیتر باشد و هم اگر بگوید و خفیه کی بروی
 فرستد و او را اعلام کند تا از آن باز ایستد و توبه کند بهشت باشد **و هم هفتاد** است که

تعبیر نکند اندر تعبیر کردن بلکه چون خواب را جمله معلوم کرده باشد بجز اگر تعبیرش جمله ظاهر و مشکوف
 باشد و محتاج تفکر و اندیشه نباشد آنرا بتانی و سکون جواب دهد و استعانة حق برد که مبادا تعبیر
 آن خواب برخلاف آن باشد که او فهم کرده است و اگر تعبیر خواب نه ظاهر باشد و محتاج فکر و اندیشه باشد
 جواب ندهد بزودی و توقف کند تا انگاه که معنی آن ظاهر شود بیش و چون این معلوم گشت
 بپایزدافش که کار جمله خوابها درست اندرین موضع از سه قسم بیرون باشد **قسم اول** است که تعبیر
 آن خواب جمله عینی ظاهر و روشن بود و محتاج اندیشه نباشد و هیچ از آن بر وی پوشیده نباشد و چون
 چنین باشد معبر آنرا باید که تعبیر کند بر آن وجه که یاد کردیم **و هم دوم** است که تعبیر آن خواب بی
 ظاهر باشد و بعضی قشک بر آن قدر را که ظاهر است تعبیر کند اگر معی مستفاد دارد و اندر استخراج آخ
 مشکل است می برد و اندیشه کند و تعبیر آن برومی کند که موافق آن چه مفهوم است بود و اگر
 خواب دلائل بر خیر صاحب خواب راست از تعبیر بشان دهد و اگر شتر باشد اولیتر آن بود که تعبیر آن صریح
 نکند و ستان را حکایت اعلام کند و بصدقه فرماید و اگر تواند جمله آن برومی احسن بکند و اگر خواب
 بعضی دلائل خیر باشد و بعضی دلائل شر آنرا اصول عرضه کند و موازنت بکند و حکم بر آن طرف که راجح
 باشد بکند **مثلا** اگر کسی اندر خواب جان دینا باشد که بر کوهی می رفت پس بر کوه رفتن
 از آن روی که دالت بر علو رتبه و منصب عالی آن محمود است و از آن روی که بر کوه رفتن را از روی
 و مشقت ناگوار است آن مفهوم است پس طریق موازنت آن و ترجیح خیر بر شر و شتر بر خیر است که از بیناه
 بیرون آید که اندر آن رفتن بر سر کوه رسیدن یا نه اگر بگوید رسیدم پس آن متضمن حصول مقصود است اما اندر آن
 نعی و مشقتی باشد پس با کوبید خیر این خواب راجح است بر شر آن این خواب دلیل بر خیر است و اعتبار
 بدان مشقت نیست که اندر وسط افتاده است و اگر بگوید بر سر آن کوه رسیدم پس آن دلائل کند بر آنکه
 وی طلب منصبی یا ریاستی کند و آن حاصل نشود و اندر طلب آن ویرا مشقتی باشد پس این خواب دلیل بر شر است
 از هر آنکه حاصل آن جز رنج و مشقت نیست و اگر ستان بگوید نرسیدم پس آن رسیدم یا نه آن اگر چه
 احتمال و ضلالت دارد اما ظاهر است که بدی آن هر راجح باشد بر نیکی آن هر آنکه ستان رفتن را پیش از آن
 نیست و آن معی مجرد است و نفس معی خود مشقت است و بدان که موازنت این خواب و امثال این

از جهت حروف نیز بتوان کرد آن بدان معنی که حروف آن خواب را جمله ضبط کند پس خبر در کوفه
که دال باشد بخیر زیاده باشد بر آن رخ دال بود بر شش آن خواب دلیلی خیر بود و اگر حروف شش زیاده باشد
آن خواب دلیلی شر بود اما چون اندر خواب حروف شش بیشتر باشند باید که نام بر سه نام بنویسد یا نام
بزرگ یا نام کیه که آن ساعه آن حالگاه حاضر شود و همچنین موازنت کند اگر اندر مجموع آن حروف
حروف خیر زیاده باشد آن خواب دلیلی خیر باشد و اگر اندر مجموع آن حروف شش زیاده باشد آن خواب
دلیلی شر بود و **قسم سوم** آنست که معنی آن خواب جمله مشکل باشد و وجه صواب آن ادراک نتواند
کردن پس بر سر آن اگر اندر آن خواب اموری چند باشد مناسب هر دو که آنرا التماس کند و با همی که
ضم کند و چون آن امور متناسب را با هم در ضم کند هر اینه آنرا معنی باشد مفهوم و چون از خواب آن معنی
را معلوم کرد آنرا با ضل سازد و باقی را خب آن استخراج کند هر چنان که خوانی که بعضی مفهوم باشد
آن و بعضی نام مفهوم و **طریق دوم** آنست که از ضمیر صاحب خواب بپرسد که اندر حالت دین خواب
چه چیز اندر ضمیر وی و آنچه اندر ضمیر وی بوده باشد اندر آن وقت آن خواب را تعبیر کند خب آن که
ضمیر وی اقتضا کند مثلا اگر کسی برسد که اندر خواب چنان دیدم که غار می کردم و بر معبر وجه آن بوشیاه
باشد از نشانه بپرسد که اندر ضمیر توان چه غار بود اگر کوید غار فرض بود اندر ضمیر من آن خواب دالت
کند که نبیان ادا دینی یا و دینی یا ادا شهادتی کند که بروی متوجه شاه باشد و اگر کوید اندر خواب
چنان دیدم که حج کردم همچو من از ضمیر وی بپرسد اگر کوید اندر ضمیر من آن حج فرض بود آن همچو من
دالت کند بر ادا فرضی یا شهادتی که موجب ثواب و رفعت و حیثیت باشد اما مضمین تعب و رنج باشد
و اگر کوید اندر ضمیر من آن غار یا آن حج سنت بود آن دالت کند بر راستی اعتقاد و رفعت قدر و سلوک راه
آخر و بعدین طریق قیاس باید کردن و **طریق سوم** آنست که استخراج تعبیر خب اسم صاحب
خواب و بزرگی و دیگر کس که اندر آن لحظه آن حالگاه حاضر شود یا بروی بگذرد کند و دلیلی برین
طریق از تعبیر آنست که رسول علیه السلام فرموده است که **اذا انكس عليك الرويا فخذوا بالاسما**
پس معبر باید که چون چیزی از تعبیر بروی مشکل شود اسم صاحب خواب یا اسم کیه که آن ساحت اندر
پیش روی بگذرد یا اسم بزرگی یا اسم بلی از اجزای وی بپرسد اگر اسم یکی ازین قوم موافق نام یکی از انبیا باشد

و اگر در خواب حروف شش زیاده باشد آن خواب دلیلی شر است و اگر در خواب حروف شش کمتر باشد آن خواب دلیلی خیر است

علیهم السلام است و اگر بخیریه آن خواب مثلا اگر نام آن کس محرم باشد آن دالت کند که آن خواب مضمین بشافه
عاقه خلق باشد و خصوص بپنهان را زیرا که هر چنانکه ایشان مدین خلق اند باری تعالی مدین نام ما از انبیا نشان
اجتناب کرده است **قال الله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين** و اگر نام آن کس صلاح
باشد آن دالت کند بر صلاح کار بینده و بر خیری که بوی رسد و اگر نام آن کس خبی باشد آن دالت کند بر بپنازی
که به بینده رسد **قال الله تعالى** انا نبشركم بغلام اسمه یحیی و نیز دالت کند بر زیاده شدن کار
بینده از جهت اسم یحیی و اگر نام آن کس محقق بود یا یعقوب بود آن همچو من دلیلی بشافه بود **قال الله**
تعالى فبشرناها بانحی ومن ورا الحق یعقوب و نیز دالت کند بر صلاح کار بینده **قال الله**
تعالى و بشرناها بانحی نبی من الصالحین و همچو من اگر نام آن کس علی باشد آن دلیلی بشافه بود
قال الله تعالى و اذ قالت الملائكة ان الله یبشرک بکلمة ایة و **محمّد**
و آورده اند که رسول علیه السلام روزی فرمود که من اندر خواب چنان دیدم که اندر خانه عقبه بن رافع نمودم
و از هر من رطب بن طایه بیاوردند پس آن گاه فرمود که تعبیر این خواب آنست که رفعت اندر دنیا
و آخره از آن خواهد بودن و دین را با کترین همه دنیا باشد و رسول علیه السلام اندر این خواب رفعت را
از رافع برگرفته است و طیب دین را از طایه طایه و اگر نام آن کس ابرهه بود آن دالت کند
بر تمجید صاحب خواب اندر دین و دنیا و دالت کند بر شتابان رسیدن به بینده **قال الله تعالی**
و جعلها کلمة باقیة فی عقبه و اگر نام آن کس اسمعیل باشد آن دالت کند که بینده خواب چون
با کسی عهد کند بدان وفا کند **قال الله تعالی** انه کان صادق الوعد و نیز دالت کند که بینده
را خبری آید اندر سن بیری **قال الله تعالی** حکایت عن ابرهیم الخمد الله الذی وهب
لی عکال کبر اسمعیل و الحق و عکال هذا هر برین قیاس نظریه کردن و اگر نام آن کس بر سید باشد
نه موافق نام کیه از انبیا باشد علیهم السلام است و اگر بخیریه و شریه آن خواب خب آن نام باید کردن
اگر نام خیر بود آن خواب دلیلی خیر باشد و اگر نام آن کس سالم یا سعاد یا سعد یا راشد یا رشید یا سید
یا سعید یا سعاد یا نصر یا مظهر و امثال آن باشد و اگر آن نام دلیلی شر باشد آن خواب دلیلی شر بود
و همچو من قیاس اگر نام آن کس بر سید باشد موافق نام یکی از ملائکه باشد مثل جبرئیل و میکائیل

بیل

آن خواب دلیلی بر خیر و شقاء بود و هر چه درین باب که نام آن موضع یا آن محله یا آن سرای که اندر آن جایگاه تعبیر
خواهد کرد درین رسد و بر خیر و شر آن خواب استدلال کند چنانکه یاد کردیم و اگر نام آن کسی که بر سر پناه بود بعضی
دلیل باشد بر خیر و بعضی بر شر آن همان حکم دارد که خوانی که بعضی دلیل بر خیر باشد و بعضی دلیل بر شر و عایش ازین
بیان کردم که تعبیر این خواب چگونه باید کرد و استدلال بدان نام هم بران عنوان گاه دارد و همچنین
القاب و کلمات را برسد و بدان استدلال کند بر خیریه و شریه آن خواب و باید که خست نام آن
چیزها که اندر خواب دیده باشد بر سر آنکه باشد که خود بدان استدلال تواند کرد بر خیریه و شریه آن
و محتاج شیخ خارج نصر دژ **مسئله** آنکه شخصی از جعفر صادق پرسید در خوابی که اندر خواب
چنان دیدم که کشتی از دریای برون آمد و من بر سیلرم که این کشتی که تندر از آن عبد الله بن عمر
جعفر صادق فرمود که کپری خدای است و توبه او ای این خواب می دلت کند که حق تعالی ترا نعمتی خشنود
و همان آن شخص نعمتی فراوان بدان شخص رسید **و طریق چهارم** آنست که استدلال کند بر خیریه و شریه
آن خواب بدان چیزها که اندر آن وقت که تعبیر میکند فرا بر روی این **مسئله** آنکه اگر آن سلیعت صورتی
خوب روی فراوی کند استدلال کند که آن خواب نیک است و متضمن خیر است و دلیل برین قاعده آنست که
بغیر صیام الله علیه و سلم فرموده است که **اذا سلبت عن روبا فاحذر اول ما یقع علیه بصرک من حسن**
و اگر آن زمان صورتی قبیح روی فراوی کند آن دلت کند بر قبیح معنی آن و بر قبض و اندوه و اگر استری یا خری
روی فراوان کند آن دلت کند که آن خواب متضمن شرف است و اندر روی فراوان کردن خیر دلت کند بر روی فراوان کردن
خست بپناه خواب و اگر کو سفاری روی فراوان کند آن دلت کند بر نیل غنیمتی و اگر استری روی فراوان کند آن
هم چنین متضمن سفر بود و دلت کند بر نیل منفعت و سود بسیار **قال الله تعالی** و الاغنام
خلقها لکم فیما دلت و منافع و فیما ناکلون و خال انما لکم الی یلزم تحووا بالعبیه الا بشق النفس و اندر
روی فراوان کردن اسب هم چنین دلیل بر نیل منفعت بود و دلیل برین کردن باشد و اندر روی فراوان کردن اسب و استر
و خیر دلیل یافتن منفعت و زینت باشد **قال الله تعالی** و الخیار و البغال و الحمر
لخریبوها و زینة الایة و اگر زنی روی فراوان کند آن دلیل بر خیر باشد اندر مورد نیک و اگر مردی بر روی
فراوان کند آن دلیل بر روی ناکردن خست صاحب خواب بود و اگر جوانی روی ناکرد آن دلیل بر ناکردن شرم بود و اگر

زنی بر روی ناکرد آن دلت کند که آن خواب متضمن دنیا است اما قریب الزوال باشد **و طریق پنجم** آنست
که استدلال کند بر خیریه و شریه آن خواب باستماع اصوات اندر وقت تعبیر کردن اگر معبر را اندران
ساخت که تعبیر خواهد کرد آن را زنی بگوید بر سر آنکه متضمن فرح باشد آن دلت کند که آن خواب نیک
است و موجب فرح و شادمانی است و اگر او از مصیبتی بشنود آن دلت کند که نامرادی بصلح آن خواب
رسد و اگر او از آسبی یا شری یا خری یا استری یا کو سفاری بشنود آن دلت کند که چنان باشد که رویه این چو نیک
اندر آن حالت و آنرا یاد کردیم و شنیدن آن از خیر دلت کند که اندر آن خواب چیزی مانده بوده است **قال الله**
تعالی ان اصوات الاصوات لخبیر و اگر او از سگی بشنود آن دلت کند بر ظهور دشمنی از آن پستان
و اگر اندران حالت و آنرا کلامی بشنود آنرا بشمارد اگر یک بانگ کرده باشد ریاسه آن نیک باشد و دلت کند بر خیریه
آن خواب و اگر چهار بانگ کند از آن یکی بر طرح کند و هم سه ماند و یکدزد و اگر پنج بانگ کند آن **مصرف**
باشد و اگر شش بانگ کند آن غایت نیک باشد و دلت کند بر خیر خوش و این را بطریق تجربه هم چنین یافته
اند و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که سه بانگ کند آن دلیل بر خیر بود زیرا که زبان فارسی آن
سیم خیر است یعنی نیک و بزبان تازی هم چنین است یعنی خیر و آن شش هم برین قیاس نیک و معنی
حان است که خیر خیر زیرا که شش و بار سه است و دو از جهت آن مکرر است که اندر زبان فارسی نام شش است
یعنی شش و بناری هم چنین است یعنی شش **و طریق ششم** آنست که تعبیر را حساب حمله استخراج کند
و آن چنان باشد که معبر نام بیند خواب بر سر و آنرا حساب کند و بدان مقدار که بر سر داده از وی
طرح کند آنگاه آن عدد که ماند آن حکم کند بر خیریه و شریه آن خواب **مسئله** اگر نام بیند چنانچه
بود چون آنرا حساب حمله حساب کند و آن بخانه و شش و ب دو و در دویست مجموع
آن سیصد و هشتاد و هشت و چون آنرا ده اسقاط کند بخاری رسد که در کوبه آن ده عدد طرح ننوا
کردن پس بحد اگر یکی ماند آن خواب دلت کند بر خیر اعتقاد بپناه و رفعت قدر و حصول مراد وی
و اگر دو ماند آن خواب دلت کند بر رخ و سفر اما عاقبت آن خیر و فرح و علامت و امن باشد **قال الله**
تعالی ثانی اثبتین از صفات الغار الایة و اگر سه ماند آن دلت کند که پستانه را نیونند
اقتدار باشد کس که چهارم ایشان نباشد اندر فضل و شرف **قال الله تعالی** یا یون من نجی

ثلاثة ايام واربعة واما كذا يستاهل معرفت يابيد بعلجوم ياما منجي دوستي كبر و زور
 بروي فراح كودز **فقال الله تعالى** وقد يفهمنا اقول انما في الربعة ايام سوا للتايلين و اگر
 بخماند آن دالت كذا خواب متضمن سياه و حرب و بضره و مارد و قوقه بوده است اگر بيشه مسلمان بود
 و اگر نه مسلمان باشد دالت كذا كه تغيران خواب برخلاف اين باشد كه ياد كوديم **فقال الله تعالى**
 يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين و اگر شش مانده دالت كذا كه ناشن
 روي يانا بشن ماه يانا بشن سال كذا كاري بزرگ بردست بيشه ميسر كودز تي بعي و مشقتي **فقال الله**
تعالى و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بينهما في ستة ايام و ما مستانم لغوب و اگر هفت مانده
 ياهشت آن دالت كذا برانكه صاحب را خوشين از صواعق و زلزله و آفتما آسماني گاه بايد داشت
 و از آن محترز بايد بود **فقال الله تعالى** يحرقها عليهم سبع ليال و ثمانية ايام حسودا و اين جاي
 باشد كه بيشه نه از صلي باشد و اما اگر بيشه از اربعه صلاح باشد آن نيك باشد و دليل خير باشد و قربت حق
 سبحانه چنانكه اندر كذرويه اعداد ياد كوده شود اندر باب تا و بار منادات ناده و اگر نه مانده دالت
 كذا كه آن خواب متضمن ظفوف بود بيشه را بر اعداين **فقال الله تعالى** و لقد اتينا موسى تسع ايات
 بينات و اكرده مانده آن دالت كذا برانكه خواب متضمن اتمام كارها ستاه باشد و حصول مراد
 وي **فقال الله تعالى** تلك عشرة كاملة **وطريق هفتم** آشت كه حسب عادة بيشه
 اندر چيزها بقال نيك و بد داشتن استخراج تعبير كذا مثل السواج و البوارج و الناحج و النجم و الفاعل
 و الفعيل اين جمله آشت كه بعضي خلق تفال بدان ميكنند و بعضي از چيزها را نيك دارند و بعضي
 بد شمرند پس معبر بايد كه مراقب اين چيزها باشد اندر حالت خواب كذا ردي و تعبير كودن
امثال السواج و آن چيزي باشد كه از دست راست اندر آيد و از دست چپ بگذرد از مرغ و صياد
 و عيالم و سباع و افعال آن من كسي اندر خواب ببنده كه چيزي از اين حيوانات از دست راست وي
 اندر آمد و از دست چپ بيرون شد و اگر آن حيوان اندر عادة صاحب خواب بقال نيك باشد آن خواب دليل
 خير و حصول مراد بود و اگر آن قوم آن حيوان را بقال بد دارند آن خواب دليل شر باشد و اما
البوارج و آن چيزي باشد از حيوانات كه از دست چپ اندر آيد و بر دست راست بگذرد پس

اگر كسي اندر خواب سنده كه چيزي از حيوانات مثا صياد و مرغ و آدمي و غير آن از دست چپ وي اندر آيد و از چپ
 اندر عاده ستاه بقال محمود بود آن خواب نيك باشد و دليل فرج باشد از غمها و حاصل شستن مرادها و اگر آن چيز
 بقال بد باشد اندر عاده بيشه آن برخلاف اين باشد كه ياد كوديم **و اما الناحج و النجم** و آن آن باشد
 از اين حيوانات كه ياد كوديم كه از برابر روي فراز آيد پس اگر كسي اندر خواب ببنده كه چيزي بصورت نيك
 از پيش روي وي فراز آيد و آن چيزا اندر عاده وي محمود بود آن دالت كذا بر حصول مقصود و خروج از گاه
 و اگر آن صوره قبيح بود و اندر عاده ستاه مازموم باشد آن دالت كذا بر بقبض و اندوه و نوميداري و اگر ببنده
 ميخ از پيش روي وي بزرگ آيد آن دالت كذا كه ستاه را بصري آيد از نينجي و ويرا بسبب آن شر مراد حاصل شود
 اما بشرط آن كه در عاده بيشه آن مرغ بقال نيك باشد **و اما الفجار و القبحار** و آن آن باشد
 از اين حيوانات كه از پيش روي فراز آيد پس اگر كسي اندر خواب ببنده كه چيزي از حيوانات كه ايشان انرا
 بقال نيك دارند از پيش روي اندر آمدن دالت كذا كه آن خواب متضمن فرج و حصول مراد است و اگر آن
 چيز بقال نه نيك باشد بيشه ايشان آن حكم برخلاف اين باشد و اگر چنان ديده باشد كه شيري از پيش روي
 فراز آيد آن دالت كذا كه خوفي از جهت سلطان به بيشه رسد و هر بين قياس و ما تعين اين چيزها چاه
 از بهر آن نكودم كه عاده خلق اندر چيزها بقال نيك و بد داشتن مختلف اند و انرا بصي نسبت و طريق
 آن آشت كه رجوع با عاده آن قوم كند كه بيشه از پيشان باشد **و طرقتين** عاده بعضي از خلق آشت
 كه اندر شانه كوسفند و نضر كنند و استخراج احكام از آن جا ياه كنند و اين مجرب است بيشه آن قوم و انرا
 قسمي از اقسام علم فراست نماده اند پس چو كسي اندر خواب ببنده كه شانه كوسفند اندر دست راست و نگاه اندر آن
 هي چكرد معبر بايد كه از آن خالي نباشد و انرا حسب عاده ايشان تعبير كند پس چو كسي خواني بد بين صفت
 بروي عوضه كند از ستاه بر سر كه چگونه در يدي اگر كويده چنان ديدم كه اندر آن شانه ركه بر خاسته
 بود آن كفته اند دالت كذا بر كثره بارانها اندر آن سال و اگر كويده آن ركه را بيايه ديدم آن
 دالت كذا بر بسياري فتنه و بلاها اندر آن سال و اگر كويده چنان ديدم كه سرخي آن بيايه اميخته بود
 آن دالت كذا بر فواخي سال و از رايي طعامها و اگر كويده زردي غالب ديدم آن دالت كذا بر بيماري بسيار
 اندر آن سال و اين از بهر آشت كه اين قوم را تجربه اندر علم چنين افتاده است اندر حالت بدي

بش اند خواب نیز بر مقتضای عاده ایشان حکم باید کردن و اگر کوید چنان دیم که سیاهی کارها اندر آید
بود و بستاند اندر بر آید نشان بود آن دلالت کند بر نرد و حرکت لشکر و اگر کوید آن سیاهی متواتر در آن دلالت
بیش بود آن دلالت کند بر سکون و آرامش لشکر و اگر کوید هر بر آن جایگاه که سیاهی باز کرد بر سر
بود آن دلالت کند بر خون ریزی و اگر کوید بر کانه شانه سوراخها خورد دیدم آن دلالت کند بر قحط و تنگ
طعام و اگر کوید نزدیک سر شانه سیاهی دیدم اما خورد بود مثل نقطه و بمن باز نشان بود آن دلالت
کند بر برف و بارندگی بسیار اندر آن سال و عاده ایشان را احوال بسیار اندرین باب تجربه افتاده است
و ابرو آن اندرین موضع موجب خواب است و باز داند از مقصود و بعضی از آن احوال را بشناسد که تعلق خاص
به ایشان و اندرین باب کتب مفرد ساخته اند و **طریق هشتم** آنست که استدلالت با افعال و حرکات
سایر که اندر وقت عرضه کردن خواب استخراج تغییر خست آن بکنند بدان حکم معین باید
که اندر آن ساعت که کسی از خواب بیدار می شود مراقب احوال و حرکات و افعال کارخانه خواب بود
تا اگر خواب مشکلی باشد و تعبیر آن بر وی پوشیده بود حسب افعال و حرکات وی آنرا تغییر کند مثال آن که
معتبر آن گفتند اندک بستاند اندر آن ساعت که خواب میگذارد دست بر سر برد آن دلالت کند که خواب
متضمن غلو و رفعت قدر است و اگر دست بر پیشانی نهاد آن دلالت کند که از بزرگی منفعتی بوی رسد
و اگر دست بر روی نهاد یا بر گوش نهاد آن دلالت کند که آن شخص مدتی باید و اگر دست بر بالای نهاد آن
دلالت کند که بر او برادران و خاوندان باغ و ضیاع دوستی افزاید و با ایشان بیوند کند و اگر دست بر دهن
نهاد آن گفته اند دلالت کند که ویرا از آب نامرادی رسد و اگر دست بر پشت نهاد آن دلالت کند
که وی صاحب قیقه گردد یا بزرگی معاونه وی کند و اگر دست بر دهن نهاد آن دلالت کند که
خواب وی متضمن تشنگی و مشهور گشتن وی بود و اگر او میدارد دردی دارد یا زشتی حاصله باشد آن
دلالت کند که ویرا در نزدی آید نریخته که بستاند بواسطه وی اندر میان خلق مذکور و مشهور گردد و
طریق نهم استدلالت بمیثات و احوال بستاند باید کردن اندر آن لحظه که سوال میگردانند
بدان معنی که بیند که اثر چه چیز بر وی ظاهر شده است اگر اثر خنده و فوج و کشاده روی بر وی
ظاهر شده باشد یا از کوی خیر از وی بشنود حکم کند که آن دلالت است بر خیر و شادی و اگر اثر گریه و اندوه

و قبض اندر وی بیند یا غمی ناسازی از وی بشنود آن دلالت کند که آن خواب متضمن شر باشد و الله اعلم
طریق دهم آنست که استخراج تغییرات حروف تباهی کنار بدان معنی که چون کسی از وی
پرسد و تعبیر آن بر وی پوشیده باشد بگوید که اول کلمه که از سیلاب صادر شود اول آن کدام حرف
است از این حروف بیست و نه کانه و بر حسب معنی هر حرف از آن تعبیر خواب بکنند و باید که
تعبیر هر حرفه اندرین حروف مناسب احوال و عادات وی کنار اندر صلاح و فساد و مایه ایراد این حروف
بکنند بر طریق احتصار چنانکه بعضی از اهل این صنعت آورده اند پس اگر اول حرف آن خواب که از سیلاب
شیده باشد باشد آن اگر بستاند مستور و صالح باشد آن دلالت کند بر قوت ایمان وی و بر امان و امان
و الفت و آخ بدین طایفه و اگر بستاند نه از صلاح باشد آن دلالت کند که آن خواب متضمن آلم و آسفت و ضرار
و فساد است و اگر اول حرف **ب** باشد آن دلالت کند بر بخت و برکت و بستاند اگر بستاند از صلاح
باشد و بر بلا و بد خلقی و بلا در جوار غم آن باشد و مابعد از این مقتضای این حروف یاد کینونی اضافت
باشناسد زیاده که چون یک جای معلوم کردی باقی بر همان قیاس فهم باید کردن و باید دانستن که این بحث
از لغت عرب و اطلاق فصحی بجهل نیست و استدلال از حرف اول کلمه بر تمامی آن سخن مشهور است
اندر لغت فخران که تلفظ حرف قاف کمتر و مراد از آن وقت باشد و این از جمله بدعت و روه
لغت عرب است چنانکه بشعر گفته است **شعر** فقلت لها قی فقلت قی **ق** یعنی وقت
و دلیل برین نوع از بدعت حروف تباهی آنست که حق تعالی اندر اوایل سوره یاد کرده است و اگر
اول حرف از آن خواب **ت** باشد آن دلالت کند بر ثوبه و ثابید و تمهید و توفیق و توکل یا بر
تدبیر و تعین و تبدیل احوال و اگر اول حرف **ث** باشد آن دلالت کند بر ثبات و ثبات یا بر ثبوت و اصر
اول حرف آن **ج** باشد آن دلالت کند بر جمال و جلالت یا بر جور و جمد و اگر اول حرف **ح** باشد آن دلالت
کند بر حجت و خلاق ایمان یا بر حماقت و حسره و اگر اول حرف **خ** باشد آن دلالت کند بر خیر و خرم
شدن یا بر خذلان و خیانت و اگر اول حرف **د** باشد آن دلالت کند بر بدین دولت و دوام سعادت
یا بر دمار و دوری از خیر و اگر اول حرف **ذ** باشد آن دلالت کند بر ذل و ذل یا بر ذل و ذل و اگر اول
حرف **ر** باشد آن دلالت کند بر راحت و رحمت و ریاست و رستگاری یا بر ریا و ریه و اگر اول حرف

باشد و بعد از آن عاده وی بگذرد و حکم بر عکس آن اول باشد و بعضی ازین نوع از خوابها بعد ازین باز کرده
شود و **طریق اول** آنست که استخراج تعبیرات خصب است از کلمات بایات و اخبار
و امثال و نظایر و اشباه و اسماء الشاربه و بایات بدان که استخراج تعبیر از قرآن و بی
عظیم است از علم و تمسک این علم اندر آن بسیار است و معتبر باید که چون کسی از وی خوانی برسد نخست
وجه آن اندر قرآن بطلند از آگاه اگر نیابد اندر غیر آن نوع کند و مابقی از آن اندرین کتاب بیورد
چنین اندر هر بابی و اندرین موضع مسله جز بیا دکنیم مجموع که دایر آن از قرآن است بدان که
دیدن بصره مرغ اندر خواب اندر آن ویدارن بود **قال الله تعالی** کاتھن بیض من کنون
و وجه مناسب این بشر ازین باز کرده ایم و همچنین دیدن خوب بان اندرنا ویدارن دالت کند
بر مردی منافق **قال الله تعالی** کانهم خشب مسنن و همچنین دیدن سگ اندر خواب
دالت کند بر خبیث دلت **قال الله تعالی** ثم قست قلوبکم من بعد ذلکم فی کالجاف او لشد
فسق و همچنین اگر اندر خواب بیدار که کوفت کیسه می خورد آن دلیل غیبت کردن باشد **قال الله تعالی**
اتخب احاکم ان باکل کما اخیه میتا و همچنین اگر کسی اندر خواب سدا که دزدی بگذرد باز
کنود آن دالت کند بر استیجاب دعاوی **قال الله تعالی** ان تستغفوا افوارجاکم الفتح یعنی
ان تدعوا یتجاب لکم و همچنین اگر اندر خواب سدا که کلیدی بیافت آن دالت کند بر
یافتن مال **قال الله تعالی** و آیتناه من الکنوز مالان مقلته لکنوا بالعصبه و مراد ازین مغانج
اموال است بر قول جماعتی از مفسران و ازین اطلاق اموال خزاین بر مغانج کرده است که بواسطه
مغانج وصول مال حاصل شود و همچنین اگر کسی سلطان را اندر سرای یا اندر محلی یا اندر جای که
رفتن وی اندر آن جایگاه نه معتاد باشد اندر خواب بیدار آن دالت کند بر مصیبت و فساد که اندر آن جایگاه
برپا آید **قال الله تعالی** ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعوانا لها و همچنین
اگر کسی خبیر اندر خواب بیدار آن اندرنا و یار عهده و قرآن بود **قال الله تعالی** و احتصموا اخبار الله حبیبا
و همچنین دیدن طاف و جامه را اندر خواب نا و یار آن زن بود **قال الله تعالی** هن لباس لکم اییه
و همچنین اگر کسی اندر خواب بیدار که گاه می خورد و دالت که گاه می بخورد آن دالت کند که بیناه

اندر منته افند **قال الله تعالی** و منهم من یقول ذبنا و لا نقتی الیه الفتنه سقطوا و همچنین اگر بید
که اندر میان مردمان در پی بار کشود اندر میان مردم حکم کند **قال الله تعالی** ربنا افرج بیننا و بین
قومنا بالحق و همچنین اگر بیدار که میان مردم توبه می کرد آن دالت کند بر باریای وی و امیر
معروف کردن اندر میان خلق **قال الله تعالی** قالوا سطرنا لراقل کمر لو لا یخون و همچنین اگر
سدا که می گوید که آله الا الله آن دالت کند بر توان گری و باریای وی **قال الله تعالی** و اسبح علیکم
نعمة ظاهرة و باطنه و همچنین اگر سدا که درها آسمان از روی باز نشود دالت کند بر سلامت
عاقبه وی و بر سرعت نعمة **قال الله تعالی** و لا تفتح لهم ابواب السماء و همچنین اگر بیدار که تعلین از
بای بیرون کردن دالت کند که وی فرمان بردار شود **قال الله تعالی** فاخلع علیک و همچنین
اگر کسی اندر خواب سدا که اندر پیش رسول علیه السلام می رفت آن دالت کند بر عصیان و نافرمانی وی **قال الله تعالی**
لا تقدر مواثین یدی الله و رسوله و همچنین اگر بیدار که از حق رسول علیه السلام می رفت آن دالت کند بر فرمان
برداری وی و محبت حق و متابعت رسول علیه السلام **قال الله تعالی** قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
تحببکم الله و همچنین اگر اندر خواب بیدار که اندر روی رسول علیه السلام اواز بلند می داشت حاجی و نافرمان
شود اندر حق تعالی **قال الله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواکم فوق صوت النبی و همچنین
اگر سدا که خدای تعالی یا بر رسول علیه السلام یا بقرآن یا یکی از ملاحده و ایجاد بانه افسوس کردن آن دالت
کند بر فساد دین وی و بر عصیان و طغیان **قال الله تعالی** قل ان الله و آیتاته و رسوله کنتم تمشون و
و همچنین اگر سدا که از هر آفتاب یا از هر ماهتاب بجا کردن آید فساد دین بود **قال الله تعالی** انما
لشتم و اللغیم و تاملی آن سخن اندر جای خود گفته آید و اگر سدا که خود خوب بان گفته بود آن
دالت کند بر نفاق وی **قال الله تعالی** کانهم خشب مسنن و اگر بیدار که در اندر محاربه
رفت و وی نال داشت یا وی قصد رفتن کرد و دین نال داشت یا سدا که بنا می کرد و دین ویدار
ازین منع کرد آن دالت کند بر ظلم و خوف باز دارنه **قال الله تعالی** و من اظلم من منع ساجده
ان یدکر فیها اسمه و سعی فی خرابها و اگر سدا که کی را از ذکر حق منع کرد یا از نماز یا از حج یا از زود باز داشت
یا سدا که مسی را خواب کرد آن همچنین باشد از بدیدارن آیه که یاد کردیم و اگر اندر خواب سدا که نعمتی

بیافت و بدان شاد شاه بود آن دیار غفلت و نزول عذاب **باشد** **قال الله تعالی** حتی اذا فرغوا من اولئک
بعثنا **واکر** سید که اندر موضع درختان بسیار اندر هم افتاده بود آن دلت کند که اندر آن موضع و با
افتاد **قال الله تعالی** کانه من ریح الخاویة **واکر** سید که گاه اندر کوهی می کرد آن دلت کند که و بپرا
مشقی رسد و طلب چیزی کند و مقصود وی از آن حاصل نشود **قال الله تعالی** و انظر الی الجبال وهم
جبین **اکر** سید که کیه قرآن می خواند و وی می خیزد آن دیار عصیان **باشد** **قال الله تعالی** ارفعن هذا الخریث
تجوز و تضحی کون **واکر** سید که اندر خانه کیه رفت بی دستوری وی آن دیار نافرمانی حق بود **قال الله**
تعالی حتی قتلوا نفسوا و تسلموا ایما اهلها **واکر** سید که دعا و تضرع و راجی می کرد آن دیار رنج و مصیبت بود
قال الله تعالی و اذا قتل انسان لسان الضرد عانا الیه **واکر** سید که مزدوری کیه می کرد و آن دار را تمام کرد سفر
کند و اندر آن سفر مقصود خود نیابد **قال الله تعالی** فلما فیضه موسى **اکر** سید که بانگی تحت می شنید
و ندانست که آن بانگ از کجا افتاد آن دیار عذاب و فساد دین بود **قال الله تعالی** فایضون الی صیحه و اوجه **واکر**
سید که مصحف را می خیزد یا مصحف اندر دهن داشت آن **باشد** و دیار حرص باشد بر عباد و قولة قرآن **اکر** که
منه نه از صلی باشد که در حق وی **دیار** مصیبت و فساد دین بود **قال الله تعالی** یریدون لیطغوا انوار الله
بافوا هم **واکر** درختی اندر خواب سید که از وی سه شاخ بیرون افتاد و چون یکی بیرون افتاد آن درخت را
شماران سپهر گفت ته است آن دلت کند که و بپا فرزند آید شش طایفه و دو سال شیر خورد و آن گاه بپزد
قال الله تعالی و حمه و فضاله تلثون شهر **واکر** سید که کیه دیناری زر فراوی داد با طایفه و او آن را باز نداد
آن دیار عصیان و فساد دین بود **قال الله تعالی** و منهم من ان یامنه بدینا و بوده الیک **واکر** کیه که
اونه شاعر باشد اندر خواب سید که شعر می گفت در رخ ز کرد و میردم را بدان دعوت کند **قال الله تعالی**
و طاعتمنا الشعر و طایبعی له **وقال** و الشعر یبغهم الغا وون **وگفته** اند این خواب
نیر دلت کند که آن شخص بخواهد شود **قال الله تعالی** انا لتار کوا الیهتم لتا عوج مجنون **واکر** سید
که نفس خود را بر کرده بود آن دلت کند که سرکاه و سو خاست **قال الله تعالی** کل نفس یا کبت رهینه
الا اصحاب الیمین **واکر** سید که این خواب براه باشد آن در حق دیار مشقت و زحمت باشد و نیز دین را از دست
واکر سید که درم یا دینار بسیار بیش وی نداده بود و وی آن را می شمرد آن دیار غیبت و غماری مردم باشد

و اعراض الحق **قال الله تعالی** الذی جمع کلا و عاده الیه **واکر** سید که بان خانه وی از فقر بود آن دیار
فساد دین بود **قال الله تعالی** لعلنا لمن یکفر بالرحمن لیبو نههم سفاه من فضله **واکر** سید که کسی بروی
سلام کرد و وی جواب نداد آن دلت کند که خیانت و نافرمانی حق و ترک فرایض **قال الله تعالی** و اذا
حببت نخبته **خبر** و اما حسن منیها آورد و **واکر** سید که خواب جنان سید که بازی می کرد آن دلت کند
بر ضایع کردن عمر خود اندر کار دنیا **قال الله تعالی** اخصبتم انما خلقناکم عبدا **وقال** انما هیه الخیوف
الدنیا له و ولعت **واکر** سید که کسی بانگ غار می گفت یا غار می کرد و وی آن جایگاه بازی کرد یا افسوس
کرد آن دیار فساد دین بود **قال الله تعالی** و اذا نادیتهم الی الصلوة اتذروها هم و اولعوا **واکر** جنان سید که
آن کرد که نظریه بی غیر کند علیه الله و نتوانست کردن آن دیار عصیان و فساد دین بود **قال الله تعالی**
و تریم من یظرون الیک و هم لیمضون **واکر** سید که خویشین را در میان جوی آب دید و ندانست که با او
روزی بروی فراخ کرد **قال الله تعالی** ان المتقین جنات و فیها **واکر** از دست راست و دست چپ خود ریشا
بند آن دیار خیر و بشاق و سلطت عافیه بود **قال الله تعالی** یوم تری المؤمنین و المؤمنات یتبعی نورهم
بین یدیمهم و بانما نه **واکر** کسی اندر خواب سید که قرآن را بر زبان میزد و یافاری یا فارسی یا یزفانی
که غیر عربی باشد می خواند آن دیار نقصان دین و بدعت باشد **قال الله تعالی** انا انزلناه قرانا عربیا **واکر**
سید که شهری یا دینی همه بظلم و فساد مشغول بود ندانند که آن جایگاه بدن فعل مشغول بود ندان
هالک و استیصال آن قوم باشد **قال الله تعالی** و اذا اردنا ان نهک قریة امرنا من فیها ففسدوا فیها
فحق علیها القول **واکر** سید که وجود وی از سیه یا از آهن بود آن دیار عصیان و نقصان دین بدعت بود
قال الله تعالی قل کونوا حجان او حید **الایة** **اللتا و یال الخبان** بدان که استخراج
نغیر از اخبار رسول علیه السلام مستلزم باشد که چون کیه خواب یا مار یا عقرب را اندر خواب سید آن
اندر ناویل مودان فاسق باشد **واکر** موثر یا زغن را بیدار زن فاسق باشد از هر آن که بی غیر علیه السلام
ابن حله فواسق خوانده است **و هم حین** رویه قاروه اندر ناویل زن باشد از هر آن که رسول علیه السلام
اطلاق اسم قاروه بر زن کرده است **و هم حین** رویه بملو اندر ناویل زن باشد از هر آن که رسول علیه السلام
فرموده است که **المرأة ضلع عوجا** **و هم حین** فرموده است که **المرأة خلقت من ضلع عوج** **و هم حین**

آسانه در اندر خواب دیدن تا ببلان ز زبده از آنکه در خبر آمانه است که ابرم به اسمی در اعلیٰ عالم فرمود که آسانه
در در بگردان و مراد از آن بود که این زن که اندر خانه داری کس را کن و دیگر با خارج کن و منابت
میان این چیزها که یاد کردی و میان زبان ظاهر است **التعبیر بالامثال والاشباه والنظائر** بدان حد ما خبری
ازین اندر فصول متفقا می یازد که در این و تمامی این سخن چنان باشد که چون کسی طبعی را اندر خواب آن دلت کند
بر فقیهی یا مدبری زیور که آورده اند که روزی عیسی علیه السلام از خانه رخ نامستوه می بیرون آمد کسی سوال کرد
که یارب روح الله متا تو بتی وی چگونه روذ عیسی علیه السلام فرمود که **اما یدخل الی صیبه علی المری** بصر که چگونه
تشبیه عالم بطبیبت کرد و تشبیه صاحب گناه به بیمار کرد و مناسبت میان ایشان ظاهر است از هر آنکه هو خاند
بر ذیچ ان بواسطه علامه متا تری شود و ضعیف می گردد و هر چه که مزاج از در اعتدال و میل تری شود ضعف
و عجز برین زیاده تری می گردد و محتاج معالجه طیب می شود **دلت** نیز مسب گناه متا تری می گردد و دقتا و اندر وی
بیدار آید و دور می گردد از فیض الهی و مفتقر می شود به طبعی که محال تصرف و معالجه وی دلت و ان جایگاه
نه موضع بمطابق سخن است و اشارتی بدن معنی شش ازین حده شده است و آسانه اندرین هر دو آیه برین معنی
است که چون جلا و عله فرموده است **قال الله تعالی** کلا بل ان علی قلبه بهیو کما کوا ای حیوون
کلا ای حیوون بهیو میگردانند **وقال عز و جل** و ترضین قلوبهم بذكر الله و مثال آنکه
کسی صاحب را اندر خواب سندان دلت کند بر مردی کذاب از هر آنکه در افتاد عرب مشهور است که کسی بکذب
معروف باشد گویند فلان بصوح الکذب **حکایه** و آورده اند که روزی ابو هریر رضی الله عنه
جای می کشاد این سخن از شخصی شنید که می گفت خرج الدجاء ابو هریر گفت کذبه صوغها الصواعون
یعنی کذبه اخترعها الکذابون **و مثال آنکه** کی اندر خواب سندان جایی می کند آن دلت کند
که این شخص در حق کسی محرمی سکا لذخیره از آنکه جو که در حق دیگری مالی سازد گویند فلان
خفر فلان بیرا و من خفر بیرا لا یجده یقع فیه و اصل این سخن از آن جایگاه گرفته اند که عاده صبیاد
جناخت اندر راه گذر صیاد حرامی فرورد و سر آن خطا شاک بوشا تا صیاد اندر آن جای افتاد **و هم چنین** همه
اندر خواب دیدن دلیل سخن جینی کردن و خواب اندر تا و بار شخصی تمام باشد از هر آنکه مشهور است اندر زبان
عرب که کسی سخن جینی معروف بود گویند فلان **خج** **قال الله تعالی** و امراته حمالة الحطب و مثال آنکه

کسی اندر خواب دید که دست راست وی دراز شده بود آن دلت کند بر سخاوتمند و بی از هر آنکه ضرب باشد
کرم بطولید مشهور است اندر لغت و عرف عرب و اندر خبر آمانه است که بیعبر علیه السلام فرمود مرزبان خود
را که **اسرع کن لحوافی أطول کن بدلا** یعنی خشت ترین کس از شما که سخن از کسی باشد که دست و
دراز تر بود و اول کس از ایشان که وفاته یافت بعد از رسول علیه السلام زبیب بود رضی الله عنه و او مشهور
بود بر شتر صدقه و مثال آنکه کسی شخصی را اندر خواب بیدار عاشر شده بود و آن شخص نه نماز بود
آن دلت کند بر نفاق وی **قال الله تعالی** فی قلوبهم مرض یعنی شک و نفاق و مثال آنکه
کی اندر خواب خواب سندان اعضا وی قطع کردند یا سندان اعضا وی از جدا گشت و متفرق شدن آن دلت
کند بر سفر و غریبه دراز و جدا شدن از خویشان و اقربا یا بر متفرق شدن قبیله و عشیره و اصداقا
و کسی که ایشان مشابهت اعضا وی باشد در حق وی اندر معاونت و نصرة و احتیاج وی بدیشان از هر آنکه
این اندر زبان عرب مشهور است که چون قومی از هم جدا می گردند متفرق شوند و تقصعوا فی
البلاد و تفرقوا فی الارض **قال الله تعالی** و قطعنا هم فی الارض اما **وقال عز و جل** کما تفرق
یعنی فرقنا هم کما تفرق و مثال آنکه کسی اندر خواب سندان دست را با نشان نشست
آن دلت کند بر نومید شدن از کاری که بدان صبح داشت نه بود پس بعضی را چیه تعبیر از هر آنکه
این مثل مشهور است که جو که از کاری نومید گردد سندان دست ازین شست و غسلت بیری مدیه باشد
و امثال این بسیار است و اندر مواضع خود گفته آید و غرض از این جایگاه تشبیه کردن است بر مناسبت
اشیا و استخراج منامات مشکله و اما تعبیر بحسب اشیا و ان باشد که تعبیر مجرد لفظ اندر معالجه
معنی مثل آنکه این سیرین گفته است که نوبی التمرینة السفر و مثال آنکه شخصی اندر خواب
دید که آسان وی جمله بیغناذ و این خواب را بر سیرین صیبت عرضه کرد سیر گفت جمله مردمان
که هر سیرن تو باشد از سرش از تو وفاته باشد و مثال آنکه شخصی زمینی خرید و اندر شب برادر
را زده آن شخص اندر خواب چنان دید که اندر آن زمین می رفت و هر جایگاه که بای می نمود همه سیرار
بود معبر گفت اندر آن زمین هیچ کارند از این شهود و معبر این تعبیر را از مجرد لفظ حیه برگرفته
است و الله اعلم **و طریق دوازدهم** است که اگر بدین طرق که یاد کردم استخراج تعبیر

تواند کردن و وجه صواب آن گوی بر وی بوشیاده شود باید که اندر جواب توقف کند و تعبیر آن نکند
و نمک ندارد از آنجا که قرار کند بر نداشتن و باید که چند چیزها است که برایش و اولیا کار بوشیاده بوده است
و اگر کسی بدین قدر که منصف نشود و از آنجا که اندر دین و عرض خود را نگاه دارد آنرا عار بزرگ و نسبت
خود بخیر کردن داند باید که بداند که غایبه چهار است که سخن اندر چیزی گوید که ندارد و این خطاب
که باری عز اسمه با بهترین خلق فرموده است **تَعَاوَنُوا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ** و لا تقفوا علیه و علم
و اگر شخص منصف نشود این نشانده همگنانا کافی است که حق جزو علی فرماید که **وَمَا أُوتِ بِشَيْءٍ**
مِّنَ الْعَمَلِ إِلَّا قَلِيلًا و بدانکه محمدرضا علیه السلام که اندرین باب مقدر بوده است آورده
اند که یکبار چاره و برادر جواب دید ملک انکسری فای داد و گفت این انکسری از آن بوسف
بن یعقوب است علمها الم و خلافت وی بنود از اند تا تعبیر همی گئی و دیگر فضایل وی بخیر است از آن
بعد ازین یاد کرده است و با این همه خوابها که از وی بر سید زندی پیشتر آن بودی که تعبیر نکردی
و گفتی من غی را از تو تا خدای که از جمله بزرگان گئی گفته است که من اندر مجلس این سیرین حاضر می شدم چون
تعبیر کردی و حساب می کردم و بودی که از هر چه خواب یگی را تعبیر کردی و بدانکه این جمله که یاد
کردیم همه اندر آن بود که بستانه خواب خواب را فراموش نکرده باشد و آنجا که یاد کردیم باز نواند
گفتن و اما اگر کسی چیزی از خواب بیدار و آنرا فراموش کند بدانکه فراموش کردن خواب از دو
حالت بیرون باشد از هر یک یا بعضی از آن فراموش کرده باشد یا جماعه آن را فراموش کند **حالت اول**
و آن است که بعضی از خواب فراموش کرده باشد پس معبر باید که چون بستانه بعضی از خواب فراموش کرده
باشد بصر کرد اگر آنجا یاد دارد سخن تمام باشد و معنی مستقل دارد آن مقدار را خواتی بسر خود شمارد و همان
قدر را تعبیر کند و آنجا فراموش کرده باشد که معر و م بزرگ دارد و اما اگر آنجا یاد وی فانه باشد دلالت
بر معنی مستقل کند و تمام باشد این را محققان گفته اند معبر باید که تعبیر این خواب و افعال این
نکند از هر اندام که آن را از آنجا مقصود خواب باشد بدان قسم بود که فراموش کرده باشد پس این را
جان گیرد که جماعه خواب را فراموش کرده است و **حالت دوم** آن است که خواب را جماعه فراموش
کند و چون بستانه خواب را بجماعه فراموش کند بدانکه استخراج آن جزو بطریق و حی و الهام

و فراموش توانی کردن مثل آنکه **حکایه** آورده اند که جابر بن عبد الله رضی الله عنه شبی
هفت چیز را در خواب دید و آنرا فراموش کرد و بامداد آنجا که بر خاست رسول الله علیه السلام شنید که جابر
سخن گوید تعبیر علیه السلام آن خواب را و حقیقه آن مریبات را باز گفت و تعبیر آن فرمود و آن گفته
اندر جهان بود که رسول علیه السلام فرمود که **اول چیزی که دیدی آن بود که بتان زین دیدی که بر خنجر تانقر**
غدا ده بود و تعبیر آن است که اندر آخر الزمان اسلام ضعیف گردد و کافران بر مسلمان غالب شوند و در
آن دیدی که اسبان را دیدی که علف می خوردند و سر کین می انداختند و تعبیر آن حناشت که اهل
دنیا بر مال حریص گردند و جمع اموال کنند و دست از خیرات باز دارند و منع زکوات و صدقات و
حقوق کنند و **سوم آن بود که گاو آن فریه دیدی که از کوسفندان لاغری می خوردند** و تعبیر
آن است که سلاطین ظالمه اندر رعایا و فقر طمع کنند و مالها ایشان بستانند بظلم و **چهارم آن بود**
که حوضی دیدی که بزمین سبز بها خوب رسته بود و اندران حوض آب بود و تعبیر آن است که
علماء مردم را خیر فرمایند و خویشانشان از آن کار کنند و **پنجم آن بود که بیمار از راه دیدی که**
به بر سه تن در رسان می رفتند و تعبیر آن است که بر علمای جاه و مال غالب شود و بزرگواران را
ظالم برسد و تودد نماید و تصویب از او فاساد ایشان کنند و **ششم آن دیدی که جاده از آلهامان**
فی و او بخت بود و خلق هر کس را از آن میگوشتند و هر کس دعوی می کرد که آن من بهتر است
و تعبیر آن حناشت که تعصب اندر میان خلق پیدا شود و اندر دین و هر کس دعوی کند که من بر حق ام
و هفتم آن دیدی که کبوتری سیاه بیامد و اندر میان خلق نشست و دو کبوتر سفید از میان
ایشان بر بیدارند و تعبیر آن است که ظلم و اعتقادها فاساد اندر میان خلق پیدا شود و ایمان و طاعت
از میان ایشان کمر شود **حکایه** و هم چنین آورده اند که **خشنهر شبی خواب دید که**
دلالت بر زوال ملک وی می کرد و آنرا فراموش کرد آنکه حال بادانیال بیغیر علیه السلام بگفت و دانید
آن خواب و بر باز گفت و تعبیر آن بجزد و ذکر آن خواب و تعبیر بعد ازین یاد کرده شود و اما
اگر نه بطریق الهام و مکاشفه و فراموش صادق باشد بدانکه استخراج آن تحقیق نتوان
کردن اما مانند که بطریق ظن به بعضی از آن دلایل و اشارات که پیش ازین یاد کردیم استدل کنند

خواب از آن بهتر از خواب باده باشد و خواب غنی معتبر از خواب فقیر باشد **قال النبي عليه السلام**
البدر الغيا خير من الدار السيف **فهم چنین** آوردند که آنکه شخصی از معبری سوال
کرد که اندر خواب جنان دیدم که عمار خرابی که من را از معبر گفت ترا ده درم فتوح شود و در حال
شخص دیگر همین خواب از وی سوال کرد و ترا گفت ترا ده درم فتوح شود از وی پرسیدند
که فرق میان این هر دو کس چه چیز است گفت سبب اول مردی در پیش است و قدر مرتبه و
بیش از این افتضال کند و سبب دوم مردی تاجرانست صاحب نعمت و آن مناسب حال وی بود
و اگر ستان این خواب بادشاهی بود حاکم بودی که ده پاره شمر می شود زیرا که تعبیر هر کس بر قدر
مرتبه وی باشد **حکایه** **فهم چنین** شخصی از این سیر من پرسید که اندر خواب
جنان دیدم که بانگ غار می گفتند گفت محبتی و مردی دیگر همین خواب از وی پرسید که گفت
ترا دست ببرند آگاه سوال کردند از وی فرق چه چیز است میان ایشان گفت هر یک از ایشان از آن بود که
گفتند و هر دو تعبیر از قرآن گفتند **قال الله تعالی** و اذن فی الثمار بالجح **و قال عز وجل**
ثم اذن مؤذن ایتم العبر انکم لسا قون **فهم چنین** اگر کسی اندر خواب ببیند که اندر میان باغی معروف
آتش افروخته بقصد آنکه مردم بدانند و یا بیدار بیند اندر میان خلق عالم و حکمت کند و اگر آن
بیابان مجهول باشد اظهار بدعتی کند و خلق بدانند بدعت دعوت کند **فهم چنین** اگر درم اندر
خواب دیدن اگر بیند از آن حامله باشد که نه اند و یا بری آید و اگر بیند از آن کسی که خطوبی
باشد از آن کسی خوش نشود و اگر ستان از آن با دنیا باشد سخن خوش از دوستی بشود و اگر در پیش
باشد مثال آن اندر بیداری بیاید و دیدن درم در حق بعضی اشخاص دلیل خصومت بود و اگر بیند
شخص متقی باشد آن در حق وی دلیل تقسیم و نیل بود و اگر ستان فاسق باشد و نقش آن در را بر خواند
آن دلالت کند بر ضرب در حق وی و اگر نقش آنرا خواند آن دلیل خصومت باشد و اگر ستان با دشمنی و نقش
آنرا بر خواند آن دلالت کند که فلک تو اندر تحت حکم وی آید **فهم چنین** باید دانست که هر صاحب حرفی
که چیزی اندر خواب بدارد که آن چیز نه مناسب حرفت وی بود آن تعلق یکبار از اسلاف یا اولاد وی دارد
و اگر اندر ایشان که لایق آن باشد آن دلالت کند که بیند اندر شغل آنقدر که موجب خیر باشد و منفعتی از آن بوی

نرمند **فهم چنین** هر خواب که زن سدر آن اگر مناسب حال وی باشد نفع و ضرر آن باشد میان وی
و شوهر وی و اگر آن نه مناسب حال وی باشد آن تعلق بشوهر آن زن دارد یا یکی از خاندان وی
چون پدر و مادر و برادر و اطفال ایشان **فهم چنین** هر خواب که پدر یا مادر و دیگران در
دستان بیند هم برین سیل اعتبار باید کرد که اندر زن مادر دیدم **فهم چنین** آنست که
اندر خوابها تا قمار کند زیرا که گاه باشد که یک خواب بعضی درست و مغیر باشد و ارقه الهی صادر شده
باشد و بعضی باطل و خبیث است شیطان باشد که آنرا القا کرده باشد اندر میان خوابها صحیحه پس معبر باید که
قادر باشد بر تمیز آن تا اسقاط آن باطل کند و باقی را تعبیر کند و مثال این جنان باشد که شخصی صورت
بغایت زیبا اندر خواب ببیند و بر آن فرح و بشافه حاصل شود و ناگاه آن صورت میرد و صرزد بصورت
سجی یا خوی و اطفال این چیزها قیج پس معبر باید که بداند که خواب وی آن صورت خوب است و آن خشن
فرح و بشافه و خیری است به ستان خواهد رسید و آن خوی بصورت قیج خبیث شیطان است که از خیر
آنرا القا کرده است **قال الله تعالی** الا اذا تمسک الی الشیطان فمبین **و قال جابر**
اما النجوى من الشیطان یحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و سیار شیطان بر انسان
اندر حالت نوم حاکم است که اندر حالت بیداری **فهم چنین** گاه باشد که خواب بعضی دال باشد بر نعمتی
خالی از مشقها و جزوی از آن دلالت کند بر نعمتی که متضمن مشقت و زحمت باشد پس معبر باید
این قلعه غافل باشد و بر تمیز آن قادر باشد مثال آنکه کسی چیزی اندر خواب ببیند که ویرا از آن
قیح بیدار نشود و ناگاه آن چیز متبدل گردد بصورتی که بیند از آن فرح و سرور و بیدار آید چنانکه
ستان صورتی قیج هایل ببیند و از آن خائف و متعجب گردد و ناگاه آن صورت هایل قیج متحول شود
بصورتی خوش صاحب جمال که ستان را از آن فرح و سروری بیدار شود پس معبر باید که عمل آن صورت
اول را بر عیا کند که بیند بدان مشغول باشد و آن قیج وی اشاره است بدانکه دخی از حمت آن عمل
بوی رسا سبب دشمنی و آن مبدل گشتن وی بصورت صاحب جمال آن اشاره است بعاقبت آن عمل و دال
است بر آنکه عاقبت آن عمل عاید خواهد بود از خیر و طفر و کفایت **فهم چنین** و آنست که
است بر چهار مسئله **مسئله اول** آنست که معبر باید که در سه وقت تعبیر کند

اندر وقت برآمدن آفتاب و اندر وقت فرو رفتن و در وقت استنوی: ان هر آن که این سه وقت
 زمان اضطراب و تغییر روز است و استقامتی ندارد: و هر چینی چون وقت فریضه تنگ شده باشد تا از
 ادان فارغ نشود سر و رخ در تعبیر نکند: و هر چینی هرگاه که معبر را ضرورتی پیش آمده باشد
 و خام صورتی باشد باید که اندر آن وقت تعبیر نکند **مسئله دوم** آنست که اگر
 کسی از وی خوانی بطریق امتحان برسد باید که آنرا فرو نگذارد و تعبیر آن بگذرد چون وجهی ظاهر دارد
 که اگر تعبیر آن خیر باشد آن راجع باشد معبر و اگر شر باشد مضره آن عاید باشد بر آن شخص که امتحان کرده
 است و دیار برین سخن بعد از این یاد کرده شود اندر ذکر آداب بینانه **مسئله سوم** اندر تکبیر
 مناجات بدانند که هر خواب که رویه آن مکرر شود منازک که شخص بگذرد از چند نوبه اندر خواب
 بیدار بشود اگر زمان آن متقارب باشد چنانکه دو شب یا سه یا بیانی همان چیز را اندر خواب بیدار تعبیر
 آن همه یک شیء پیش باشد و فایده تکرار تقریر و تاکید آن معنی باشد اندر حاضر بینانه و خصوص چون آن چیز
 از جمله کارها بزرگ باشد یا از چیزها غریب باشد هم چنانکه یک از احوال خود که مساله اندر خاطر کسی مقرر
 گرداند آنرا لابد باشد از تکرار و اعاده و اما اگر یک خواب بر کسی متاثر گردد اندر آن زمینه متفرقه متباعد
 آنرا هر یک تعبیری دگر باشد و گاه باشد که تعبیر آن اندر بعضی اوقات خیر باشد و اندر بعضی بگردد و شر
 باشد: زیرا که آدمی در یک طبیعت و حالت مانند بلکه خب اختلاف احوال و اشیان متغیر و متبدل
 می شود و هر چنانکه تعبیر یک خواب حسب اختلاف احوال و اشیان و احوال یک شخص
 نیز بگردد مثال آنکه آورده اند که در آن روزگار پیغمبر علیه السلام حامله
 بود و شوهرش غایب بود آن زن خدمت رسول خدا علیه السلام و گفت اندر خواب چنان دیدم که ستمانی
 از خانه من شکسته شد و دختری از من در وجود آمد رسول علیه السلام فرمود که ترا جبری آید و شوهر تو
 از سفر باز آید و آن هر چنان بود که او فرموده بود و آن زن یک نوبه دگر تعبیر خواب بچینه بدید و هم
 شوهرش غایب بود و رسول علیه السلام همان تعبیر اول فرمود و هم چنان واقع شد و نوبه سوم هم بیدار
 خواب بدید بچینه و خدمت پیغمبر آمد علیه السلام تا آن روزی باز برسد و او را نیافت و از ابو بکر پرسید
 رضی الله عنه ابو بکر گفت ترا جبری آید و شوهر تو می آید و بعد از آن که ابو بکر رضی الله عنه تعبیر

کرده بود خدمت پیغمبر رفت علیه السلام و از وی نیز پرسید و تعبیر ابو بکر با وی بگفت رسول علیه السلام فرمود
 که تعبیر خواب تو همان است که ابو بکر کرده است و هر چنان واقع شد **مسئله چهارم** آنست که
 خوابهای که سخت غریب و مشکل باشد و مندر آن معهود باشد و نیز مخالف اصول باشد از تعبیر بگذرد و اندر آن
 توقف کند و مترصد باشد تا اثر آن چه چیز ظاهر می گردد و آنرا تجربه گاه می دارد: و الله اعلم
 اینست آنچه حاضر بود اندر وقت از آداب معبر که یاد کردیم و او میداند که هر کس که برین جماعه از اصول و ادا
 واقف شود و آنرا کمالی بداند از چگونگی مستغنی گردد و بر اندک فطانتی باشد و من لم یثبه للفیاض
 لم یفقه الکثیر: و التوفیق من الله سبحانه **فصل شانزدهم در بیان**
اندر ذکر آداب بینانه خواب و اندر زمان که اندر آن جایگاه خواب دیده شود و اندر ذکر آداب
هر خواب که اندر کدام زمان بیدار تاجیه مانع واقع نشود: و اندر ذکر آداب خواب که درست و آنکه درست
 و سخن اندرین فصل مرتب است بر پنج قسم **قسم اول** اندر ذکر آداب بینانه بدانند که سنده خواب
 را کیو باشد از مراعاة آدانی چنانچه تا خواب وی درست و معتبر آید و مابین این بیان کردیم که از فیض
 الهی صادر شود و هر چند که شخص خلق و اتصاف با اخلاق روحانیات مشترکند و از دورات جسمانیات
 اجتناب نشود تا بدین عنایه که با وی زیاده تر باشد و مناجات وی درست تر و معتبر تر باشد تا آخری
 برسد که هر چیزی که وی عزم آن کند و صلاح و فساد آن بر وی پوشیده باشد: آنرا بوی باز نماید اما
 اندر خواب و اما اندر بیداری و علی الجماء تعذیب اخلاق و صدق و تقوی اندرین باب بغایه
 موثر است **ادب اول** آنست که شخص باید که صدق را شعار خود سازد
 و اندر کمال صادق القول باشد و بعد از اقامه بر دروغ البته باید که نکند تا خواب وی درست
 آید **قال النبی صلی الله علیه و سلم** یخ آخر الزمان من تکرر رویا تکذب و اصدقکم
 رویا اصدقکم حدیثا **وقال علیه السلام** من اراد ان لا یکذب رویا فلیکثر الصدق
 و یاکثر الکذب و الغیبه و النیمة **افان** اصدقکم رویا اصدقکم حدیثا
 و شتر آنکه کسی خواب را فراموش کند از ضعف ید باشد و کثرت معصیت
 و غیبت و کذب و سخن چینی و بد آنکه معبر آن گفته اند که اگر شخص خود

باشد

نهی

در رخ و در رخ گفتن غیب دارد و از دل آن بشارت خواب و یی درست آید و او خود در رخ
نمود و در رخ از کس غیب فتمرد و از آن غیب نداشت خواب و یی درست نیاید و این نشان بدار
معنی است چه اگر کسی مباشرت می شود اما بر آن اصرار نه نماید آن درین صدف و اخلاص و یی خلار
نیارزد و اگر شخصی برگاه مصر باشد و آنرا غیب فتمرد و اگر چه خود مباشرت آن کند که آن موجب خلار
و ضعف عقیده باشد و منافات و یی ضعیف شود و شتر آن اما هر اندر خواب فراموش کند و اما درست
نشود و بزرگ از گفته اند لا ذنب مع التوبة و لا توبة مع الاصرار و اشراق بدن معنی
است که حق تعالی فرموده است که **وَلَمْ يَجْعَلْ فَعَلُوا وَم يَعْلَمُونَ** و ادب دوم
آنست که ترک ستمها که رسول علیه السلام آنرا از فحشاء خوانده است ترک نماید و از خن جیدن و اصرار
کار فرمودن و سبک گرفتن و غیر آن و نیز در خبر آمده است که رسول علیه السلام هر با مرداد چون
از نماز فارغ شدی اگر خوشیستی خوانی دینیه بوی بگفتی و تعبیر آن فرمودی و از احباب نیز سوال
کردی که کی از شما خوانی دینیه است یا نه و هر کس که خوانی دینیه بوی عرض کرده و رسول علیه السلام
تعبیر آن بکردی پس جابر روزی برآمد و رسول علیه السلام از ایشان آن سوال می کرد و هیچ کس را از ایشان
اتفاق خواب دینیه نیفتاده بود آنگاه پیغمبر علیه السلام فرمود که چگونه شمار چیزی نمایند اندر
خواب که در آن خواب شما شوخ گرفته است و معلوم است که این از درازای ناخن اتفاق افتاد پس
پیغمبر علیه السلام ترک این ستمه از ایشان نبردید و این قدر موجب حرجان دیدار فیض الهی
و نیز دانست بر شرف رتبه و علو منزلت منافع و ادب سوم آنست که هر
وضو خست که فضیله این اندر اخبار آمده است و دانیا که پیغمبر علیه السلام فرموده است که
الارواح تعرج بها الى السما التابعة حتى توفى بين يري رب العزة فيودن لها بالسجود
فما كان منها طاهرا سجد تحت العرش و ستر في منامه و ما كان غير طاهر سجد قاصبا یعنی بعد از
و اشراق بدین معنی است که می فرماید که **الله يوفى النفس من موتها والي لم تمت في منامها**
حکایه یکی از جمله بزرگان آورده است که طسه کس اندر سفر بودیم و یک از اندر
خواب رفت و ناگاه دیدیم که روشنی بر رخال جراحی ازینی و یی بیرون آمد و اندران موضع غار

60
بود اندر آن غار رفت و بعد از لحظه دیگران روشنی همچنان باز آمد و اندر بیتی رفت و اندر خار
آن شخص از خواب بیدار گشت و گفت سبحان الله عجای دیدم اندر خواب کخی عظیم دیدم اندرین غار
پس ما بر فیتو و اندران غار کخی همچنان که وی گفت به یونیه فیتو و دلیل بر سیر و مطالعه
ارواح مرعایب ملکوت آسمان و زمین را آنست که رسول علیه السلام فرموده است که **اذا نام**
العبد في صلوته باهى الله به املايكته فيقول انضرو الى عبدتي روحه عبادي وجسده
ساجدين يدي و اما سخن اندر کیفیت رفتن و آمدن روح و کیفیت تدبیر وی اندر بدین
این موضع نه مناسب آنست و اگر حق سبحانه تعالی توفیق دهد تا بعد از این رساله خاص بدین مسئله آشنا
گردد و شمه اندر ذکر روح پیش ازین یاد کرد نیز و چون این جمله معلوم گشت بدانکه اگر کسی بروضو
باشد و اندر وقت خفتن دست وی بخلاف خود باز و پیراهان فضیله باشد که بروضو اندر خواب رفته
باشد لطفاً من الله سبحانه **و ادب چهارم** آنست که چون می خست بر دست راست
خست و اندر خبر درست آمده است که پیغمبر علیه السلام بر دست راست خست و دست راست خود
را اندر یبرخار خود نمادی و بگفتی **اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك** و بدانکه
خواب بر هر طریق که خست درست آید اما بر دست راست عمدت و اولیتر باشد از هر متابعه پیغمبر
علیه السلام و اندرین معنی بتما گفته اند و از جمله آن این یک بیت است **فیتعمر**
و یمر اذا امت عجا الیهمین نفع روباك عجا الیهمین و بعضی از معتبران نصاری گفته اند که بر دست
چپ خفتن خواب درست تر آید و مستحب آنست که این دعا خواند که عایشه رضی الله عنها نقل
کرده است **اللهم انی اسألك رؤیا صالحة غیر كاذبة نافعة غیر ضارة حافظة غیر ناسية**
و این سیرین گفته است که هر کس که خواهد که خوانی نیک به بیند باید که بر جانب راست خست بروضو
و روی فاقبله آرد و از نگاه سوق و الشمس و ضحاها و موق و المیز و سواق و التین و قلیایها الخافون
و سواق اخلاص معوذتین خواند **و ادب پنجم** آنست که خواب در رخ اختراع نکر
و نبرد و چیزی که ندیده باشد یا آن دینیه خلط نکر که از رخ دینیه باشد برزی همه ماند و اندر
خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام فرموده است که **من خاب على نبیة او كذب على والدیه او كذب**

میتن و بمروزه که آنرا بقوت نشان و ضرب المثال نمایند و مراد از قسم و آنست که معنی آن ظاهر و مکتوف
باشد و بیان تمام و بر احوال خواب خاصه باشد و محتاج تفکر و تعبیر نباشد پس امثال این مضامین
بر همان وجه که نموده باشند واقع شود و از حال خود نبرد و اگر چه معنی آنرا تعبیر برخلاف آن کند
و مراد رسول علیه السلام نه این قسم است از مضامین زیرا که ما بیان کردیم که امثال این مضامین اندر وقایع عظیمه
و مهمات بزرگ دیده شود و وقوع آن بر حسب تعبیر معنی که باشد که منافی آن غرض باشد که آنرا از هر وی
نموده اند و نیز اثر تعبیر معنی وقتی ظاهر که خواب مخفی و مرموز باشد و معنی آن محال صراحت چیز باشد تا معنی
از آن یک وجه تعبیر کند و آن حسب تعبیر وی واقع شود و مضامین خود همین و مکتوف است و غرض
از آن معنی است پس اگر معنی آن بر همان معنی که کردیم و بر نموده اند آن خود خبیثا حاصل باشد و اگر حال آن
بر خلاف آن معنی کند آن برین تقدیر تعبیر ظاهر باشد و آن تاثیر ندارد و دلیل برین سخن اندر قرآن و اخبار
و اخبار رسول علیه السلام ظاهر است و همچنین اندر قیاس و بیانیه روشنی است مثال آنکه اگر کسی جمالی یا حیثی
که از محتملات و متشابهات باشد بر یک معنی از آن معانی که از آن باشد و آن وجه متعین شود و اما
اگر محتمل خبری یا آنکه از جمله ضواهر باشد و یک معنی را بیش محتمل باشد برخلاف آن معنی که از آن باطل و خطا
باشد و التفات بدان نکند و همچنین محتمل چون نص نیاید و بر اندر احکام اجتماع کردن
جابر باشد و با وجود نص از اجتماع ممنوع باشد و اجتماع باطل بود پس بیان کردن آن معنی اندر خواب
همانکه آن نص است پس هر چنانکه محتمل را با وجود نص جایز نیست معنی را بر اندر این قسم از مضامین جابر بود
و اگر بکند تاثیر نکند **و اما قسم دوم** که مضامین مرموز است و این قسم از مضامین تابع
تعبیر معنی باشد و آن ضامین معنی آنرا تعبیر کرد و افق شود و این نیز از جمله دایره بزرگ است بر شرف منزله و علو
مرتبه اهل صنعت و بدانکه این جمله محض باشد و مراد از نظر صایب الی مخصوص نیاید الی که
غایبه الهی و بر واقف گردانده باشد و استخراج آن رموز و اشارات و چون حق تعالی تجلی مخصوص گرداند
بدین منزله سینه و رتبه عالی که هر تعبیر که وی کند هر چنان باشد و تابع رای وی شود و اما آنکه
خواب عزیر مصر و آن پادشاه روم نه تابع رای معنی آن افتاد بدانکه معنی حکم بر صحت خواب عزیز
مصر خود و کرد و آنرا تعبیر کردند و آنرا از جمله مضامین احلام نمادند و اما خواب پادشاه روم

و آن اگر چه اندر اندر از قیاس مضامین مرموز اما بعد از آن نیز بصریح بیان کردند اندر خواب و اندر تالیخ حال معلوم
گشت که آن خواب از جمله مضامین ظاهر بود نه از قسم مضامین مرموز و این دلیل است بر آنکه یاد کردیم
که مراد از حدیث که مضامین تابع تعبیر معنی باشد نه جمله مضامین است بلکه آن مخصوص است به مضامین
مرموز و اما علامه آنکه از هر چه خواب تابع تعبیر معنی باشد آن از جزر و جبهه یلاید **اول**
آنکه کویع از حد غایبه الهی است اندر حق معنی تاسی و بی ضایع نشود و سخن وی خلاف نیفتد و از هر
ایش که اجماع اصول بر آنست که کل محتمل مصیبت **دوم** آنکه اگر معنی خواب نه حسب تعبیر
معنی واقع شود قایم این علم خود نماید و اثر آن کلی مندرج نشود **سوم** آنکه شاید که وقوع تعبیر
برین وجه از هر وجه و اعتقادات خلق باشد و و هر اندر امثال این تاثیر عظیم دارد بدان معنی که چون
معنی خواب را حسب نظر خود خیر یا شر تعبیر اعتقاد کنند بر وقوع آن بر همان وجه که وی گفته باشد جازم
شود و و هم اندر آن بند و آن خیر حسب و هم وی واقع شود و از هر ایش که رسول علیه السلام فرموده است
که خواب را باید که بیا که کویا که وی دوست بیند که باشد و عالم باشد **و اما قسم**
آنست که چون حق تعالی و بر او یقین دهد که خوانی نیک که تعلق بمصالح دنیا یا آخرت وی دارد یا مصلحت
یا تعلق بعموم خلق دارد به بنابر باید که شکر حق بکارد و خیرات و صدقات کند حق سبحانه و تعالی
سر خود گردانیده است و نامستدعی مزید باشد **قال الله تعالی** لین شکر تزد لایز شکر و ادب
آنست چون خوانی خواهد کرد از خویشتن ببرد یک معنی رود و اگر معنی را بر یقین غرق و در خورد
منزله وی به پیش خود خواند و او باشد اما باید که در شکر معنی معنی شنیدار هر چنانکه تلمیذ اندر خدمت
استاد شنیدار و او را بداند که حق و صلوات رسول علیه السلام بکند از کاه بستر چنانکه یاد کردیم هر
بر آن حال که دیده باشد خواب بر وی عرضه کند از زیاده و نقصان یا کسب این را بر معنی فرستد و اگر
خوانی بد دیده باشد و از آن خائف و اندیشناک باشد و بپندارد که آن خواب را با کس کویا و بگاه
حق ببرد و دوست دارد که بگوید سبحان من و جئت له القلوب و خشعت له الاصوات
و ارتعدت منه الاجساد و عنت له الوجوه **اللهم** انی اسألك من خیر هاله الرویا و خیر ما فیها
و خیر ما قبلها و خیر ما بعدها و أعوذ بك من شر هاله الرویا و شر ما فیها و شر ما بعدها **فاما**

و بیشتر ازین عاجزست سوره فاتحه و آیه الکرسی و سوره اخلاص و عوذتین خواند که اندر خیر
آنهاست آنکه این دعا خواند و اندر خیر آنهاست که چون کسی چون سنن این چیزها را که یاد کردیم
بر خواند از خواب بیدار می گاه تا بکاه که کلی محو شود و اندر روایه اش مالک آنهاست که رسول
علیه السلام فرمود که: **الرُّبُوبُ الْحَسَنَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْحَسَنَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ** فاذا راى احدكم رؤيا يكرهها
فاستعذ بالله بالله من الشيطان الرجيم واتقوا عن يسارك ثلاث تغفرت فائت بالن يضرك
وان فرغت بعد ذلك الى نظرك والصلوة والصلوة وقيت شرها **سوال** اگر تو کوی
بیان کن که مراد از این خوابها سیه که رسول علیه السلام اضافت آن شیطان کرده است چه چیز است
اگر مراد از آن خوابها شیطان است که سنن ازین بیان کرده اند مثل آنکه شیطان کسی را خیر کند
بر شری یا منع کند از خیری این راست است اما آن خود متضمن ضرری نیست پس رسول علیه السلام جلونه
اصافت ضرر بدین کرده است و اگر مراد از آن منافات منافی است از آن خود از جهت حق
است نه از جهت شیطان پس اضافت آن شیطان جلونه باشد **جواب** بدانکه
مراد از خوابها سیه شاید که این هر دو قسم باشد که یاد کردیم هر یک را اعتباری دیگر اما اضافت
قسم اول شیطان از خود ظاهر است و اما آنچه که خواب شیطان موجب ضرری نیست ممنوع است
و آنچه یاد کردیم که آن موجب ضرر نیست مراد از آن است که از جهت شیطان متضمن نیست بازده و استغفار
خود پس ضرری نتواند رساند از آن اما جرات باید که بازده حق متضمن ضرر باشد و چون واسعه
آن ضرر شیطان باشد اضافت آن شیطان جایز باشد **قال الله تعالى** وليس بضاركم شيئا الا باذن
الله وباستعادة وصلوة وصلاة بسبب این منافات از هر تائید حق فرموده است و
از هر دفع ضرر و سوا و شیطان زیرا که تمجید شیطان با ضرر و وسوسه حسب تعارف شخص
باشد از حد حق و اذ اضافت قسم دوم شیطان و آن خوابها منافی است و اضافت
آن از جهت آن شیطان کرده است که منافی از آن است و سبب موافقت از جهت شیطان بوده
باشد پس ازین جهت اضافت نفس خواب شیطان کرد **و حقیقت این سخن چیست که خوابها**
درست یا بیشتر باشد یا منافی و سبب از آن هر یک ازین با امری ماضی باشد یا امری حلی و استغفار

باشد اما خوابها بیشتر که سبب آن امری ماضی یا امری حلی باشد یا استغفار باشد آن چنان باشد که بیشتر خیری
کرده باشد یا عزم دارد بر کردن آن حق تعالی ثواب آن عمل خیر و پراشتغال و مشغول کرد اندر بصورتی خیر
و آنرا اندر خواب بوی نماید تا و پراشتغال بشمارق حصار شود و نیز خیر بی باشد و برابر زیاده عمل خیر چنانکه
در حق خواننده قرآن آمده اندر خیر درست که قرآن بصورتی خیر پیش وی آید اندر کون و اندر قیامت
و پراشتغال دهر و معا و نفع کند و از هر وی شفاعت کند و در حق روف نیز هر چنان آمده است و اما
منافات منافی و آن نیز هر چنان باشد چون شخص عملی سیه کرده باشد یا سینه کردن آن دارد حق تعالی جزا
آن عمل را بصورتی تمجید نماید محو کند اندر آنکه بینا که ماری یا عقرب یا دشتی و امثال آن
بر مقدار آن عمل که قصور وی می کشد و اضافت این قسم از منافات شیطان از بهر آن کرده است که سبب
شر و معاصی شیطان است و از کتاب معاصی بواسطه ترین و تشوید وی واقع می شود پس چون منافات
منافی سبب اعمال سیه نموده می شود و اعمال سیه بواسطه وسوسه و تمییز شیطان در وجود می یابد
اطلاق نفس سیه بر آن کرده است و نیز صدقات و صدقات بسبب این خوابها از بهر کفارت و محو آن اعمال سیه
فرموده است که از آن منافات منافی بوده است **قال النبي عليه السلام** **الاتباع السية**
الحسنة فحقها و ادب هشتمه است که چون خوابی
را از معبر برسد و معبر آنرا تعبیر کند اگر تعبیر و جمعی مکره باشد باید که از معبر نریزد و اگر تعبیر
نبیند و حواله آن را الهام دانی کند چون معبر متصف باشد بدان و اضافت که پیش ازین یاد کردیم و رجوع
باحق تعالی کند و خیر و صدقات و استغفار کند تا حق سبحانه دفع آن مکره از وی بجزا
و اگر تعبیر آن خیری و بشارتی باشد باید که تصریح کرد از آن و اگر آن خیر دیر واقع شود معبر و متهم کند
و نسبت وی بخیر و نادانی کند چون معبر تعبیر آن مکره بشارت و طبع اندک خیر بر مقدار سبب
خود پیش نکند و اگر معبر گوید این خواب درالت کند و مالی که بیشتر رسد هر مقدار ازین حال که بوی را در حق
معبر درست شده باشد چون معبر تعبیر آن مکره کرده باشد و اگر آن مکره را بدی یا وریدی بوده باشد شیخ
و بدست وی یا در هر چیز سخن معبر در سنت شده باشد **و ادب نهم**
آیت خواب را در وقت افرویش روز گزارد و اندر وقت که هفت روز گزارد و هم چنین در وقت غیر روز

خواب نکند از آن سه وقت است وقت طلوع الشمس و وقت غروب و وقت استغیث و هم چنین از
وقت تغیر سال و ماه خواب نکند از آن وقت است که این سال و ماه بدست باشد و هم چنین در سه شب
و چهار شب خواب نکند و کراهیت روز سه شب که گفته اند از بهر آنست روز اقامت در ماه
است و روز چهارم شب در حق تعالی آنرا بوم خوش خوانده است **فصل پنجم** در آنچه از
مآیاد گویم از کراهیت از خواب از این اوقات مخصوص است آخر تمام کلی است بخت با اوقات
در حق طایفه که این اوقات معین نباشد اما بنسبت با عادات و احوال بعضی خلق بجز در مثل آنکه
جوانی را عادت رفته باشد که چون اندر روز سه شب یا چهار شب یا از این اوقات نلته که یاد کردیم
و بواجبی رسد و اگر اندر وقتی دیگر که از این ویران شود و در حق و بی برخلاف این باشد که
یاد کرده شد و هم چنین آنچه گفته اند که کراهیت روز چهارم شب از جهت آنست که بازی عزائم ویرا
بوم خوش خوانده است این اطلاق بر آن روز هم چنین آورده است اما این سخن امری نسبی است و از فرایند حالی
معلوم شده است که آن خست شخص بگذرد اگر بپایان از اهل ایمان و نوچار باشد یا عادت و بی جان رفته
باشد که چون اندر روز خواب که از آن نیک آید اندر این روز خواب که از این در حق و بی نیک آید و هم چنین که
بجستار جان باشد زیرا که باری تعالی بیشتر ارم سالک را از اهل ایمان بودند اندر این روز هلاک
کرده است و مومنان را از دست ایشان اندر این روز رهاییافته است و آن هر آینه موجب فرح و بشاق باشد
و اما اگر بپایان نه از اهل ایمان باشد یا ویران عادت خواب که از این نباشد اندر این روز ویران در این روز خواب
نباید کرد و بدان که بنسبت با طالع شخص نیز بگذرد و این طالع مضبوط تر است اگر
شخص طالع و وقت باشد که شخص را اندر ایام سال یا ماه یا هفته طالع در وقتی بقوه تر باشد و اندر وقتی
ضعیف تر باشد پس چون شخص بر طالع خود واقف هر زمان که طالع خود را بقوه بیند و آنرا مانع نبیند
اندر آن وقت شاید خواب که از آن و بیک آید اندر هر وقت که باشد و هرگاه که طالع خود را ضعیف بیند
تر خواب که از آن یاد کردیم و بدان که این طالع اندر حق معبر هم چنین است **فصل ششم** در آنچه
چون خوابی را از معبری برسیده باشد و معبر تعبیر آن کرده باشد باید که آن خواب را از کیه دیگر
بپرسد مگر که معبر دوم عالم تواری باشد از آنکه شاید که از وی سوال کند بدلیل قصه یوسف علیه السلام

فصل هفتم در آنچه از خوابی خبر به افتاده باشد و تعبیر آن ویرا

معلوم شده باشد و بپرسد آن باشد که آن خواب را در کیه از کس پرسد و مقصد همان
تعبیر متعارف می باشد از آن که امکان دارد که طبیعت و احوال پیشانی بجز در کیه باشد و تعبیر
آن خواب متغیر و متبدل گشته باشد و از اینجی به بطلان شده باشد و دلیل برین سخن خواب از آن
است که اندر روز که رسول علیه السلام دیده بود جنان که یاد کردیم **فصل دوم** در ذکر مناکات
بنسبت با مکان بدان که هر چند که مکان نوم شریف تر و فاضلتر و پاک تر باشد
خواب اندر آن جایگاه درست تر و معتبر باشد از هر آنکه عایش از این بیان کردیم که مناکات
صیحه مستفاد است از فوق آیه ش هر چند که مکان نوم فاضلتر باشد عنایه الهی با آن موضع زیاد
تر بود زیرا که فضیلت آن جایگاه خود از عنایه الهی مستفاد است پس اگر کیه اندر مکان پاک تر باشد یا بیست
المقام خوابی سزاوارتر آن خواب دیار خبر بود آن معنی اندر آن جایگاه و بقوه تر از دیگر مواضع و اگر
آن خواب دلیل اثر باشد ضرر آن کمتر باشد و عاقبت آن محمود تر بود و هم چنین خواب اندر حرم مکان
بقوه تر باشد از آنکه بیرون از حرم بیند و هم چنین اندر دیگر مساجد و معتبر است مدبر باشد
از آنکه اندر مواضع دیگر بیند و هم برین قیاس و اگر کیه اندر این مواضع سه گانه مکه و مدینه و بیت المقدس
دجال را اندر خواب بیند از آن جمله مناکات شیطان باشد از هر آنکه رسول علیه السلام فرموده است
که دجال اندر این سه موضع نتواند رفتن **فصل هشتم** در آنچه از خوابی خبر به افتاده باشد و تعبیر آن ویرا
باشد مثل آنکه که بر دیوارها کرده باشد یا سگی اندر آن جایگاه باشد یا چنی باشد ملائکه را اندر
آن جایگاه خواب بیند غیر از آن ملائکه که بروی موکل اندر آن خواب درست نباشد و شیطان بود زیرا
که رسول علیه السلام فرموده است که **لا تدخل الملائكة بیتا فيه کلب ولا خنوزک ولا حیة** و مراد
ازین خبر آن ملائکه اند که خیر و برکت فرو آیند و اگر نه آن ملائکه که بروی موکل اندر خود از وی
جدا کردند **فصل نهم** در آنچه از خوابی خبر به افتاده باشد و تعبیر آن ویرا
سند یا متمثل بر صورت این چیزها یا متمثل شکل سنا افتاد و ما هتای یا بشکل دیگر و اولا که
یا بشکل کلامین یا بشکل ابر سنا که از آن باران می بارد یا متمثل بر شکل مثلاً حق یا بصورت یکی از انبیاء علیهم السلام

باید دانستن که این جمله باطل بود و شیطان را بر مقتضای وقت از نشان این اشیا یاد کردیم قلدی نیست
و همچنین شیطان افاده باشد خویش را بختل قوت نمودن **قال الله تعالی** انا زينا
السماء الدنيا بربنة الکواکب و حفظا من کل شیطان طارح و اندر حق قرآن فرموده است که **فالتفقا**
لیاتیه الباطل من بین ینبیه و یمن خلفه و ایه تغییر گفته اند که مراد از باطل اندرین جایگاه
شیطان است **وقال عازر** انا حق نزلنا الذکر و انا له کما فوضون **و همچنین** هر چیز
که آنرا اندر موضع خود بستاند آن اندر اغلب احوال است بر امری مصرع کذا مثال آنکه به اندر خواب
بیند که اندر می رود و در بعضی مواضع شریفه بخیزی از فواحش شغول بود یا بیند که اندر آن جایگاه بوی باغیط
درد یا بیند که اندر مستراح یا اندر آن مواضع که شریعت نبی کرده است اندر آن جای که کورن مانع می گردد این جمله
دالت بر این باب منبئات که از آن می آید که برخلاف مقتضای شریعت دین است **و همچنین** هر چه
که اندر آن موضع واقفیم که بشمار اندر آن جایگاه مستوحش یا غافل است و استقامت بیشتر بود خواب اندر آن
جایگاه درست تر و معتبر باشد و هر چه را که تشویش و ارجیف و تزلزل خلق بیشتر بود خواب اندر آن
موضع کمتر درست شود **و همچنین** اندر مواضع که اندر آن جایگاه نعمت ارزان تر و فراخ تر باشد خواب
اندر آن جایگاه درست بود و اعتبار آن بیشتر باشد و هر چه را که اندر آن جایگاه نعمت کمتر و قحطی است بود
خواب اندر آن جایگاه شوریده تر و نامعتبر تر باشد **فهم سیوهم** اندر ذکر منامات بنسبت با رفقه
بر آنکه این از منتهی کمال است سه است سال و ماه و ایام هفته و باید دانستن که خواب بنسبت
بهر یک از این چهار چیز مختلف شود **اما نسبت خواب با سال** بدینکه معبران گفته
اند که هر خواب که اندر اول سال بستاند و بقیع تر باشد از آنکه اندر آخر سال بستاند و هر خواب که اندر اول
تابستان بستاند و بقیع تر باشد از آنکه اندر آخر تابستان بستاند و هر سال که امن و استقامت و فراغت خلق
و فراخی نعمت بیشتر باشد خواب اندر آن سال معتبر تر باشد و بیشتر درست آید از آنکه اندر سال قحط و تشویش
و نا امانی بیشتر باشد خواب اندر آن سال نامعتبر و بدان **حکمه** سبب این قول آنست که اندر سالها استقامت
و فراغت خاطرها منامات از حیرت آن معتبر تر و درست آید که اندر زمان حیرت مزاج خلق بیشتر بر سیال
اعتدال باقی مانده باشد و هوای نفسانی و خیالات و فکرها و فاساد کمتر باشد و هم چنین غلبه اخلاص بدلت

و وسواس شیطان کمتر بود پس بیشتر منامات آن سال رزق الهی صادر باشد و درست آید و اندر سال
قحط و تشویش غلبه این عوارض که یاد کردیم زیاده تر باشد و اغلب منامات آن منوال باشد و بجم در سبب بید
است خواب که اندر سال رزق الهی صادر باشد بیشتر آن بود که از منامات ظاهر باشد و روز
تو درست شود از هر آنکه همان اضطراب است و مایان کردیم که منامات وقت اضطراب بیشتر ظاهر
و مکتشف بود و از آن روز تریب را شود **نسبت منامات با ماه و قمر** بدینکه اندر مجموع سال
خوابها اندر هفت ماه با هم با برتری بقیع تر باشد و درست تر آید و منافع آن بیشتر باشد اول آن است که از
مرد ماه است و دوم فروردین ماه و سوم اردیبهشت ماه و چهارم خرداد ماه و پنجم تیر ماه و
ششم مرداد ماه و هفتم شهریور ماه و اینها اول آن زمانست که درخت آب خویشین می کشند تا بوقت
خران و از این شهر نیز هر چند که با اول سال نزدیک تر باشد خواب معتبر تر و درست تر باشد و مخصوص
اندر وقت بیدار شدن صبح و بیرون آمدن بناگاه از زمین که اندر آن وقت خواب بغایه بقیع باشد و معبران
گفته اند که اگر کسی در وقت بیرون آمدن صبح اندر خواب بیند که جرد در ورق درخت خیزد یا بیند
که شاخی جدا از آن بشکست آن دالت کند که سال بعد در یک شاخ و هر یک ورق از آن در می یابد و اگر
این خواب را در وقت خزان بیند بعد در یک ورق از آن بر آید و نفس و آقا مال و حاصل سخن
اندر این باب آنست که معبر باید که اندر منامات و منامات را در هر فصلی تعبیر خبب اقتضای آن فصل کند
که خواب اندر هر فصلی مختلف فضول دیر باشد و خبب کثیر منافع و قله آن جرد **و همچنین**
نفس هر فصل را چون اندر وقت خود بستاند و بقیع تر باشد که اندر فصل اول دیر بستاند مثال آنکه خوشه
انگور اندر تابستان دالت کند بر مال مجموع و اندر زمستان دالت کند بر برف و باران و شریعت جنای
اندر جای خود گفته آید **حکمه** آورده اند که شخصی بزرگد امیر المومنین ابو بکر را از
رضی الله عنه و گفت اندر خواب جنان دیدم که هفتاد و دو نفر فرمود که تغییرش نیست که
ترا هفتاد و دو نفر بود و همان شخص بعد از مدت همین خواب بعینه دکر باه بید و هم بر ابو بکر رضی الله عنه
عرضه کرد این نوبت فرمود که هفتاد و دو نفر میانی و هر دو خواب هم جنان که وی تعبیر کرده
بود واقع شد پس آن شخص سیر کرد که فرق میان این خواب چه چیز بود امیر المومنین رضی الله عنه فرمود که

فرق است که خواب اول اندر رمضان دیده بودی و آن زمان بیست غالب بود و در خان خندان شده بودند
 و خواب دوم اندر فصل ربیع بود و وقت بیرون آمدن صبح **فصل منافع** باشد و در عربی بدانند
 معجزان عرب هر خوابی را که اندرین ماهها دوازده گانه ببینند آنرا حسب اسم و خاصیت آن ماه تعبیر کرده
 اند و گفته اند دیدن خواب اندر ماه محرم سخت نیک باشد و روز توبه است و دلت کند بفرح و
 بشاق و منادات که اندر ماه صفر دیده شود بیشتر نه محمود بود و آنرا نباید کرد و تعبیر نباید کرد
 و بیشتر خوابها اندرین ماه شوریه و بی معنی باشد از هر آنکه ترکیب این کلام دلت بر خلوت می کشد و در
 لغت عرب مشهور است که اندرین ماه کوبید صفر آفاق یعنی ده هلاکت است و افتراق و اندر
 ماه ربیع الاول بیشتر خوابها نیک آید و دلیل مسرت باشد و متضمن برکت و سود بود اندر ماه و اگر خواب دال
 باشد بر خیر روز بدید آید و اگر دلایل شر باشد بر بدید شود و اندر ربیع الآخر همچنین بیشتر خوابها درست
 آید و دلیل خیر و شادی بود اما آنکه گفته اند اگر خواب دلایل خیر بود در بظاهر شود و اگر دلایل شر
 باشد روز بدید آید و اندر جمادی الاول و جمادی الآخر بیشتر خوابها مختلف و شوریده باشد و اگر خواب دلایل
 خیر باشد آن بدید شود از جهت لفظ جود که اندرین ماه ایشان است و اندر ماه رجب خوابها بیشتر درست
 آید و متضمن خیر و برکت باشد و تعبیر آن خیر باید کرد که خلاف نیست و اندر شعبان هر چند خواب
 درست آید و متضمن نما و برکت باشد و اگر دلت بر شر کند بدید شود و نیز دلت کند بر تفرق امور از هر آنکه
 گفته اند که اما سی هذا الشهر شعبان لشعبهم فيه یعنی لتفرقهم في طلب المياه و دیدن خواب اندر
 رمضان بغایت معتبر و درست باشد و ارفیض الهی صادر شود و دلت کند بر خیر مجمل و خوابها و ساوس
 حکم اتفاق افتاد حکم صاحب شریعت علیه السلام **قال السجدة** و ففتح ابواب الجنة و این اشارة
 رمضان صفات الشیاطین و ففتح ابواب الجنة و این اشارة است بدان معنی که ما پیش ازین یاد کردیم که هر چند که اشتغال شخص بدو حق و عبادت و انواع عبادات
 بیشتر باشد و ساوس شیطان از وی دور نبود و چون تعبیر و ذکر و انابت و تصفیق بخاری و ساوس
 اندر ماه رمضان شعار عامه خلق است ازین جهت فرمود که ساوس وی عیا العموم مدفوع است اندرین
 ماه و ازین جهت گفته اند که خوابها اگر اندرین ماه بیشتر دلایل شر باشد از هر آنکه عبادات و مجاهدات

محرم
صفر
ربیع الاول
ربیع الآخر
جمادی الاول
جمادی الآخر
رجب
شعبان
رمضان

که سب دفع و سوسه شیطان است خالی اند و نیز دعا مومنان بر پیشان ششرا جابت بود و اندر ماه شوال
 خوابها کف نمائند و نیک باشد و بیشتر دلایل شر بود و روز واقع شود و بعضی از اهل لغه گفته اند
 که این ماه را ازین آن شوال خوانند که موافق آن زمان افتاده است که شیر کمر کرد و بستانا چار بیان
 خشن شود و اندر ماه ذوالقعدة خواب میانه باشد و اگر دلایل اقامت باشد و ترک سفران بهتر بود
 و اگر دلت بر سفر کنی باید سفر کردن از هر آنکه این ماه را ذوالقعدة از آن جهت خوانند که عیب اندرین
 ماه ساکن شدن نری و ترک جنگ و سفر کردی و خواب اندر ماه ذوالحجة سخت نیک آید و سفر دلت
 بر خیر کند و روز بدید شود و اگر خواب دلیل سفر باشد نه نیت که سفر کند سود یابد و خیر و برکت و بدانند که
 این سخت را اگر چه معجزان برین وجه ایراد کرده اند اما این نیز حسب طالع و عادة و اعتقاد بیناه بجز
 خانه که پیش ازین یاد کردیم و کس باشد که چون اندر ماه رمضان خواب بدید و بداند نیک آید و چون
 اندر ماههای دیگر بید آن حق وی دلیل خیر و بشاق بود پس معجزان باید که ازین قاعده غافل نباشند **فصل**
منافع بالیام هفته و شب هر روزی تابع آن روز باشد اما روز شنبه بدانکه روز شنبه
 خواب دیدن و سوال کردن و تعبیر کردن نیک باشد و خوابها را تعبیر خیر باید کرد که هر چنان واقع
 شود و چون خواب دلت کند بر خیر آن روز ظاهر گردد و دلایل بر خیرت این روز است که رسول علیه السلام
 فرموده است که **ورک لک فی یومک** و فی یومک و فی یومک و روز یکشنبه خواب دیدن
 و تعبیر کردن هیچچنین نیک باشد و روز بدید شود و اگر خواب دلت بر این کار کنی آن عذر باشد
 و او مید تمام شدن بود و اگر خواب متضمن خیری باشد آن دلت کند بر خروج از غمها و نیل مرادها
 و نیز دلت کند بر دوام و ثبات آن خیر و روز دوشنبه روز مولد مصطفی است علیه السلام
 و خوابها اندرین روز اگر دلایل شر باشد و عیب باشد که مندرع شود و خیر باز گردد و خیر تعبیر باید کرد
 و اگر دلایل خیر باشد آن دلت کند بر نفع عموم مسلمانان و اگر خواب دال باشد بر سفر یا بر توفیق آن
 بغایت پسندیده آید و دلایل خیر و سهولت عاقبت بود و خواب کفار اندرین روز بیشتر دلایل شر باشد
 و خیر و صیحه که او در آن خیر بر ستیز **حکایه** آورده اند که نوشروان
 عادل آن شب که رسول علیه السلام اندر وجود افتاد اندر خواب جان دید که آتش جماله آتش کدها از نشت

شوال
ذوالقعدة
ذوالحجة
السنه
الاکابر
الاکابر
الاکابر

درست باشد بر مفسدان آن علت که اندر جایی یاد کردیم **و همچنین** خواب سوا حق گفت که اندر درست نیاید از بهر آنکه
 وی اندر اغلب اوقات اندر اندیشه و متفکر بود و میخواست که با حق باشد که نزدیک رسیده باشد بلوغ و **و همچنین**
 اندر خواب طفا خلافت کرده اند و شناس بر آنند که درست آید بدین خواب یوسف علیه السلام و منقحه و منصرف
 آن راجع باشد بر بند و حاد روی و باشند که فایده آن خود عاید باشد بدان طفل و بعد از بلوغ بوی رسد حنا نگر
 اندر خواب یوسف علیه السلام میان کرده شمار و بعضی گفته اند که خواب طفل خود درست تر باشد از جهت صفا
 اندرون وی و جماعتی گفته اند که خواب کودک درست نیاید اصلا از بهر آنکه ویرا فهم و ادراک قبول
 فیض الهی نباشد و غرض از این نقال اهل این صنعت است **و همچنین** خواب جمیع خلق درست آید بحسب اختلاف
 مراتب ایشان زیرا که فیض الهی شامل است بر عموم خلق را بر مقدار استعداد ایشان **و همچنین**
فصل هفدهم در اندر تعبیرات
منقول از انبیا علیهم السلام و از صحابه و ائمه سلف علیهم السلام اندر خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام
 فرمود که اندر خواب چنان دیدم که خلق را بر من عرضه می کردند و هر کس از ایشان جامه پوشیده و کس بود
 که جامه وی ناپیستان بود و کس بود که فوق از آن بود و انگاه عمر رضی الله عنه بگذشت و جامه پوشیده
 بود و اندر زمین می کشید از انگاه بر سید زدند که تعبیر آن چه چیز است رسول علیه السلام فرمود که دین است
 و آن کوتاهی و درازی جامه عیان از کمالات نقصان دین است **و همچنین** رسول علیه السلام فرمود
 که اندر خواب چنان دیدم که بر کوه سفیدان سیاه چارشتن و تعبیر آن عجب است و در کباب دیدم
 که بر کوه سفیدان سفید چارشتن و تعبیر آن عجب است **و همچنین** پیغمبر علیه السلام فرموده اند
 که اندر خواب دیدم که از جایی آب می کشیدم و در کوه سفیدان میرا دم انگاه ابو بکر پیامبر رضی
 و کلد لویاد و دلو بکشید و اندر کشیدن وی ضعیف بود پس عمر پیامبر و فرافرفت و اندر بقوه
 می کشید و کوه سفیدان سفید دیدم که در کوه سفیدان سیاه آمیخته شدند و تعبیر این است که
 اندر روزگار عمر عجب کم شود و عجب بجمع آمیخته شوند و این اشارتی است خلافت است
و همچنین پیغمبر علیه السلام فرمود که در دوش مرغزاری سبز
 اندر خواب دیدم و چنان دیدم که اندر میان آن سبزی خوانی نموده بود و منبری هفت پایه

از آن جایگاه نموده بود و تو دیدم یا رسول الله که بر آن پایه هفت تن رفتی و خلق را بدان خوانی خواندی
 پیغمبر علیه السلام فرمود که تعبیر آن مرغزار بشت است و آن پایه اسلام است و آن منبر هفت که من
 بر پایه هفت تن آن وقت افتد که دنیا از دورادم تا این زمان هفت هزار سال است و مرا اندر هزار سال
 آخر فرستاده اند و آن ندا است که من خلق را با سلام می خوانم **و همچنین** رسول علیه السلام
 رضی الله عنه خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت اندر خواب چنان دیدم که عمودی زین اندر
 میان آسمان و زمین بود و من دست اندر آن زده بودم رسول علیه السلام فرمود که **تموت علی الطریق**
 یعنی موت تو بر اسلام خواهد بود **و همچنین** رضی الله عنه خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت اندر
 خواب چنان دیدم که بعضی از بدن تو جدا کردند و اندر کنار من نهادند پیغمبر علیه السلام فرمود که تعبیر این
 خواب آنست که فاطمه را رضی الله عنها بسری آید و او را اندر کنار تو نهاد از شیر خوردن و من قوی
 حسین رضی الله عنه در وجود امار و آن زن ویرا ایچی کرد **و همچنین** آورده اند که ابوبکر
 رضی الله عنه شخصی را بعارضه فرستاد بنام و آن شخص از میان راه بازگشت و باز خدمت عمر آمد عمر
 پرسید که مانع چه بود و جوابا از کشتی گفت اندر خواب چنان دیدم که آفتاب و ماهتاب با هم در
 حرب کردند و ستارگان بعضی با آفتاب بودند و بعضی با ماهتاب عمر رضی الله عنه پرسید که از سویی
 که بودی گفت من از سویی ماهتاب بودم عمر فرمود که برو که من هرگز ترا عمل نفرمایم انگاه ای آیه
 را بر خواند که حق تعالی فرمود که **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ الْبَاسِ جَعَلْنَا لَكَ آيَةً** و آورده اند که
 آن شخص روز صیقل اندر جند علی و معاویه کشته شد از قتل مغویه **و همچنین** محمد
 بن اسحق آورده است که رسول علیه السلام وفاته یافت و قوی از عرب مرتد شدند شخصی بود از صحابه
 که ویرا طغیان عمر و گفتاری با مسلمانان بخدا اهل رقت رفت و جنگ بسیار کرد انگاه
 روزی با اصحاب خود گفت من دوش اندر خواب چنان دیدم که سر من بتراشیدند و سرخ از دهان
 من بیرون آمد و برید و انگاه رخسار من بسیار و مرا اندر فرج بنیان کرد و بر خود را دیدم
 که مرا همی طلید و مرا یافت انگاه ویرا از آن باز داشتند و آن شخص خوشتر از این خواب
 را تعبیر کرد و گفت اما تعبیر ترا شنیدم آنست که مرا بکشند و سر من بر دارند و آن مرغ که

از دهن من بیرون آمد و بیدار شد روح من است و آن زن که مرا اندر فرج خود نماند کرد آن زمین است و اما آنکه
بسر من مواظب می کرد آن است که وی چمدان که او نیز شنیده بود و چون رو کرد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
و سر و بر او اجتناب بسیار کردند و آن زن شغایافت و بعد از آن هم اندر چنانچه در کشته شد و **و هم چنین**
شخصی بنزد یک مردی سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیدم که در وی بزرگ از سوراخی کوچک بیرون
آمد و خوانست که درگاه باز جایی خود رود و نتوانست این سیرین گفت آن شخص بزرگ است که از دهن
شخص بیرون آید و گاه خواهد که از آن در گذرد و نتواند **و هم چنین** شخصی بنزد یک سیرین آمد و گفت اندر
خواب قتاده را دیدم که لوله می فرو برد و بزرگ تر از آن که فرو برده از دهن بیرون آورد این سیرین گفت
وی مردی است که حارث رسول علیه السلام شنود و زیاده تر از آن که شنیده است باز میگوید
و هم چنین آورده اند که شی بن عباس رضی الله عنه از خواب بیدار گشت
و گفت انا لله وانا اليه راجعون حسین بن علی رضی الله عنه با بکشتار و احباب بن عباس از آن تعب
کردند و آن کار کردند و گفت پیغمبر را علیه السلام اندر خواب دیدم و فاروق بر او خون انداخت
داشت و فرمود که ا لا تعلم ما صنعت امی بجری قتل ای احسین و هدا قد و در ما اصحابه
ارفع الی الله و ابن عباس گفت رضی الله عنه من حجاب کردم و همان روز حسین را کشته بودند رضی الله عنه
و هم چنین آورده اند که شخصی بنزد یک سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیدم که مرغی از آسمان
فرود آمد و بر درخت یاسمین نشست و آنرا بری چید و درگاه دیدم که با آسمان رفت این سیرین
گفت تعبیر این موقت علم است و همانند از احسن بصری و ابن سیرین و جماعتی از علما و فایده یافتند **و هم**
حسین شخصی از ابن سیرین پرسید که مردی را اندر خواب دیدم که سر بیضی را بر خنجر می شکست
و بیاض آنرا بر می گرفت و زرده را خنجر می شکست این سیرین گفت این شخص را پیش حاضر کن و هر چهار که
سایر همه را که در تعبیر آن با وی نشست چون آن شخص بنزد یک وی حاضر شد این سیرین گفت از خدای بزرگ
که تو مردی نباشی و گفتن از مردگان هم باز کنی و بدن را خنجر می شکستی و آن شخص معترف شد و از آن
فعل توبه کرد **و هم چنین** شخصی بنزد یک سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیدم
که بای بر موشی غلام و یکدانه خرما از شکم بیرون آمد این سیرین گفت ترا خنجر فاسقه و از آن

از دهن من بیرون آمد

حامله است مرد گفت همچنان است گفت ترا از وی فرزندی آید صالح **و هم چنین** از دهن رسول علیه السلام موش فوئسقه
خوانده است و در حق خرما فرموده که **و هم چنین** و ما طهور **و هم چنین** شخصی از ابن
سیرین پرسید که فلان حسن را دیدم اندر خواب که جگرش فوئسقه و حیالند کوشه و ای هست و اندر جبه
گذاشت و چون جبهه بوشند آن خبر را از کوشه وی باز شنود و آن جبهه اندر جبهه افتاد این سیرین گفت
جگر اندر تپا و بامیثاق است و جبهه زن است و آب فتنه است و جبهه مضر است و آن شخص و یکا کتبی
بود تا از دهن وی زنی خواهر با وی مضر کرد و آن زن را از دهن خویشین کاح کرد **و هم چنین** شخصی
بنزد یک سیرین آمد و گفت من زنی را کاح کرده ام و آن زن را اندر خواب دیدم که سیاه بود و با پای
کوفته داشت این سیرین گفت آن سیاهی کثره مالی است و آن کوفته با پای او کوفته عمر وی است
و عن قریب آن زنی فایده یافت **و هم چنین** مردی بنزد یک سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیدم
که از قمقه آب می خوردم که و براد و سر بود و از یک سر وی آب شیرین بیرون می آمد و از آن سر دیگر آب
شور این سیرین گفت تو زنی داری و با خواهر زن مخالطت می کنی و از جای بزرگ و توبه کن آن شخص تصدیق
وی کرد و از آن باز گشت **و هم چنین** از ابن سیرین پرسید که یک اندر خواب جان
دیدم که طوطی شیر پیش وی غماده بود و وی از آن می ازان ظرف شیر خورد و هرگاه که وی آن ظرف را
بدهن می گرفت بول از وی روانه می گشت این سیرین گفت آن زنی باز سبای است اما می شوی و از وی
کنزد و و بر او بشو هر ده بار **و هم چنین** از ابن سیرین پرسیدند که زنی اندر خواب جان
دید که اندر خانه وی دو سوراخ بود و از هر سوراخی ماری سر بیرون آورده بود و دو مرغ بر خاستند
و از سر آن هر دو مار شیر می دوشتند این سیرین گفت از سر مار سم معمود است نه شیر و آن زنی است
که دو مرد از سر خواب نرود بنزد یک وی می کنند و و براد عوفی کنند بدان بدعت خود
و هم دعوی کنند که ستمه و طریقت نیست که ما ترا بدان می خوانیم و آن زن تصدیق وی کرد **و هم چنین**
زنی بنزد یک سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیدم که دو دانه مروارید اندر کار من بود یکی بزرگتر
از آن دیگر و خواهر من یکی از آن را من خواست و من آن کو بکلی ترویج دادم این سیرین گفت
ترا دو شوق از قرآن از بر است یکی بزرگ و یکی کوچک و آن کو جان بوی امور ایامه ای آن زن

تصدیق وی کرد و گفت من سوفه البقره و آل عمران یاد دارم و خواهر من از من استرعا کرد تا و بر ایامو
و سوفه آل عمران بوی آموزانیدم **و همچنین** منافات که آن دلالت کند بر کشف احوال مردگان
از سعادت و شقاوت بسیار آمانه است از رسول علیه الله و از علما کبار و سلف صالح خوارق از رسیدن است
و همچنین انتقاد اشعار اندر خواب از مردگان و زندگان مشهور است و طاعتی ازین فن
از کباب بدو بعضی ازین بکذیب و اندرین جایگاه شبه اندر کیفیت اطلاق قلب بر مکنونات که اندر
لوح محفوظ مرسوم و مقفول است یا دلیلی و کیفی نفسی آن مکنونات اندر آن جایگاه و مراد از لوح محفوظ
میان کتب است انون بدانچه در کتب کاتبان جمله مکنونات را از هر چیز که هست و خواهد بود در همه را
تقدیر کرده است **قال الله تعالی** انا کاتب الخلقه بقدره و انما جماعه مکتوب و مثبت گردانیده
است اندر خلقه از مخلوقات حق که عبادت ازین لوح محفوظ است و آنرا اندر قرآن که کتاب مبین و گاه امام
مبین خوانده است و بیاید ازین که ماهیة آن لوح و آن کتاب نه اولی و آن کتاب جنائی است مناجات و حاجت
و زود و نفهم و طاعت و مانان آن بلکه آنرا هر جنان فهم باید کرد که هر جنان که ذات حق سبحانه بیج خبر نماند
از دوات مخلوقات آن لوح و کتاب و کتابه نیز هیچ چیز از آن کتاب جنائی نماند و نزدیک تر مثالی که اندر باب
کف نه اند که آن بفهم نزدیک باشد است که گفت اند که ثبوت مکنونات و مقادیر اندر لوح محفوظ هم
چنان است که ثبوت کلمات قرآن و دیگر علوم و حروف آن اندر مؤخر دماغ انسان که حافظه است
زیرا که این معلومات اندر دماغ و در حافظه آن مرسوم و مثبت است چنانکه گاه خواندن کویا اندر آن نمی نکرند
و معلوم است که اگر جماعه در دماغ و بر تقیید کمال از خط صورتی حریفی بیاید و کلام از آن قرار گشتود پس
همچنین لوح محفوظ منقوش و مکتوب است بجماعه کاینات و مقادیر خلایق خط و کتابه جنائی پس لوح
محفوظ بر مثال آینه است که جماعه مکنونات اندر آن مثبت و مرسوم و معلوم است که جو آینه اندر مقابل
آینه بدارند هر آینه آن صور که اندر آن آینه مثبت باشد اندرین آینه دیگر متواری و مرسوم شود چون
میان ایشان بجای مانع نشود پس مثال لوح محفوظ مثال آینه است که در سوم جمله کاینات اندر آن مثبت
و موجود است و در بر مثال آینه است که اندر مقابل و محاذای وی است و قابل آن معلومات است که
اندر لوح محفوظ مرسوم و مرسوم است اما نوع انسان را که اندر دنیا است اشتغال قلب با مکران

حواس ظاهر و باطن جسمانی و شمیوان بدین حجاب و مانع وی شده است و عین قلب را از طالع بر آن
کاینات محجوب گردانیده است الا از آن انبیاء علیهم السلام و کبار ائمه که در درجات ایشان نبود درجات
آینه است و مشاهد آن مکنونات توان کردن الا بر رفع حجاب از میان آن هر دو آینه و رفع آن
حجاب بخار طریقی میشود **طریق اول مؤلف است** و آن کشف کلی است که در حجاب جماعه کاینات
از پیش وی بوده است و اطلاق تمام بر معنیات و مشاهد روحانیات و بر احصای آنها است و اشتاف
دین معنی است که حق تعالی می فرماید **لعلکم تتقون** **فی عذاب من ههنا کشفنا عذاب فیض الیوم**
حاجات و طریقه دوم مکتشفه است که بعضی حواس عباد را حاصل شود بنوعی محاذات و بریا ضلک
چنانکه مشربان کردیم و اشتاف دین معنی است اندر حدیث زید بن حارثه که اندر حضرت رسول علیه السلام
دعوی کرد که **کافی انظر الی عرش ربی یا رب** تا آخر حدیث **و طریقه سوم خواست**
و سبب اطلاق قلب بر مکنونات لوح محفوظ اندر خواب است که شخص چون بیدار است دل وی بلزاید
جسمانی و مکران حواس ظاهر مشغول و محجوب شده است و چون بواسطه نوم از اشتغال جسمانیات
و مکران حواس خلاص یافت بر مقدار صفا وی بی ذاته رفع حجاب از پیش وی باشد و میان وی و میان
لوح محفوظ لا حرم مطلع بر صدد بر معانی مکتوبی بر مثال آینه که اندر محاذای آن آینه منقوش و حاصل
شود و فوق متجمله آن معانی را بران طریق که مشربان یاد کردیم الباس صورت مناسب آن معنی اندر وی بیدار
و آنرا گاهی در آن جنان یاد کرده اشارت آن زمان که معبر رسد و معبر اندر آن صور تجلیات نظر کند که هر یک
از آن مناسب کدام معنی است و آن صورت را بدان معنی نسبت کند و وقوف بر معنیات دین طریق اگر چه
مختصر نیست بر بعضی اشخاص انسان بلکه شامل است بر جماعه نوع انسان اما هر چند که صفا اندر آن زیاده
تر باشد و قطع عکس بر جسمانیات و ترک اشتغال بلزاید بدین بیشتر باشد و وقوف وی بران معانی
شسترا باشد و اطلاق بر معنیات زیاده حاصل شود و کشف وی تمام تر باشد و ازین جهت فرموده
است رسول علیه السلام که **اذا رزوا اصابکم حاجت** و هم چیز خبر که رسول علیه السلام فرموده است
که باید که بر هر طایفه خستند اشتاف است بطایفه باطن را که ظاهر با کد و باطن بودی
ندارد و اشتاف دین معنی است که حق تعالی فرماید که **فمن رزق الله ان یبده یشرح صوره للاسلام**

و چون ان مقام گشت بداند که از جمله مناجات منقوله آورده اند که امیرالمومنین علیه السلام
گفت بیغمیر را علیه السلام اندر خواب دیدم و گفتم یا رسول الله حال من چگونه است اندر آخرت رسول علیه السلام
فرمود که **أنت المقدر وأنت صابم** و **محمد حسن** امیرالمومنین علیه السلام گفت رسول را علیه السلام
اندر خواب دیدم و گفتم یا رسول الله دیدی که امت تو با من چه کردند بیغمیر علیه السلام فرمود که **أدع**
عليهم بعد الدعاء اللهم بیدای من هو خیر **يا** وابد الهی من هو شر الهی و همان روز
این مجسمه و بنا به گشت **و محمد حسن** عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گفته است که مرا با ابو الهی
دوستی عظیم بود و چون وی مسلمان نشد و بر کفر و فساد یافت من از هر وی سخت عذیبی شدم و از حق تعالی
درخواست نمودم و بر اندر خواب بینم غایب و چون اندر خواب رفتم ابو الهی را دیدم که اقی از وی بی سوخت
از وی پرسیدم که حال تو چگونه است گفت اندر عذاب و مالدت سخت گرفتار شده ام الا هر شب دو شبیه
و سبب آفت که آن شب که محمد علیه السلام اندر وجود آمد دخترم بیامد و مرا بشارت داد بولدای وی و من
بذلای غایب شاد گشتم و بنده را آزاد کردم بذلای فرح و حق تعالی بمرکت آن هر شب دو شبیه عذاب
از من می بردارد **و محمد حسن** زیاده که از هر طرف رشید بود بعد از وفات وی و بر
اندر خواب دیدند و از وی پرسیدند که حق تعالی با توجه کرد گفت حق سبحانه مرا با مریدان خود که
که همیشه من را و در خود ساخته بودم و آن کلمات اینست **لا اله الا الله** ای نبی یا محمدی **لا اله الا الله**
ادخلی قبری یا الله **لا اله الا الله** اخلوا همدا و خیری **لا اله الا الله** ای نبی یا محمدی **لا اله الا الله**
علیه گفته است که اندر خواب جنان دیدم که خلق را و عظمی گفتند و ملکی بیامد و از من پرسید
که چه چیز است که آن مقرب بنده باشد حق تعالی من گفت **عمل** محفی **بمیزان** و فی **انکاه**
وی بر گشت و این لفظ می گفت که **کلام موفق والله** **و محمد حسن** عمر عبد العزیز رضی الله عنه
گفته است که بیغمیر را علیه السلام اندر خواب دیدم که ابو جبر و عمر اندر خدمت وی نشستند و بودند
و من بر قنم و سلام کردم و اندر خدمت ایشان نشستم تا گاه دیدم که امیرالمومنین علیه السلام عده
و معویه را بیاوردند و هر دو را اندر خانه کردند و در خانه را فراز کردند و من گاه می کردم و در حال
علی را دیدم رضی الله عنه که بیرون آمد و می گفت **قضي** **و رب العتبة** و اندر عقب وی معویه

ببر برون آمد و می گفت **غفر لي ورب العتبة** **و محمد حسن** بعضی از مشایخ آورده اند که آن شب که داود طای
رحمة الله علیه وفات یافت نوری عظیم دیدم و مریدان را دیدم که از آسمان فرو می آمدند و بر آسمان
می رفتند من پرسیدم که این از هر چه چیز است گفتند از مشیت داود طای وفات یافته و بدشت را از من
وی راسته اند **و محمد حسن** ربیع بن سلمان گفته است که شنای فی رضی الله عنه اندر خواب دیدم
بعد از وفات وی و پرسیدم که حق تعالی با توجه کرد **فقال اجلسي على كربي** و نتر علی **المولود الرب**
و محمد حسن منصور بن سیراف گفته است که بعد از وفات داود طای اندر خواب دیدم
و گفتم حق تعالی با توجه کرد **فقال اجلسي على كربي** و نتر علی **المولود الرب**
داشتند بدان اعتراف کردن و مرا از هر آن اندر عرق بداشتند جز آنکه کوشش روی من همه فروخت من
پرسیدم که آن چه گاهی بود گفت روزی امردی را دیدم و مرا آن خوش بود **و محمد حسن** شایع
رضی الله عنه گفته است که مرا وقتی بمقی عظیم فرایش آمد و من آن سخت غمناک شدم و انرا با هیچ
کس نگفتم و شبی چون اندر خواب رفتم دیدم که شخصی بیامد و مرا گفت **قل اللهم انی لا امل لنفسی**
نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حیوة ولا نقوراً ولا شجراً ولا استیعاباً ان اخذ لا امل اعطیننی و لا اقی الا ما و قیتنی اللهم
فوقتی لما خبت و نرضی فی القبول و العار و عافیة و چون این دعا خواندم با مریدان خود بر خاسته حق تعالی
آن شغل را پیش کرد اینان بودند و امثال این مناجات از علما و مشایخ بسیار آمده است و بعضی از این میانه کتاب
گفته اند و غرض از برادران فصل تبرکات است و اقتدا کردن با قول و افعال ایشان **و محمد حسن** افتاد
اشعار اندر خواب و شمع نور است و از آن جمله آورده اند که یکی از بزرگان گفت من اندر خواب جنان دیدم که
مرا اندر خدمت بردند و حوران بسیار دیدم که بر کنار جوی آب نشستند بودند من ایشان پرسیدم که
شما کیسند ایشان این بیتها را انشأ کردند و هیچ جواب دگر ندادند **شعر**
دانا الله الناس رب محمد لقوم عا الاقدام بالليل قوم **بما جوف رب العالمین** **و محمد حسن**
و کیری قوم القوم والناس نوم **و محمد حسن** آورده اند که شخصی اندر خواب جنان دید که
یکی بر سوره مشق استاده بود و این بیتها را می خواند **شعر** **الا يا قوم المشاهة والوهن**
وللعاجز الموهون والراي الف و این بیتها را می خواند و مریدان خود را و مریدان خود را و مریدان خود را

و عن قریب عبد الملك بن مروان ابن سعید را بگشت **و هم چنین** آورده اند که شخصی زنی را کالج کرد و میان ایشان الفتی عظیمی اتفاق افتاد و با هم در جسد آمدند که هر کدام از ایشان که بشمار وفاته یابد از جگر مناحت نکند و وفاوی گاه دارد پس اتفاقا جوان افتاد که خشت شوهر وفاته یافت و چون عاله زنجارفت زنان و پرا و سوسه کردند و او را بر سر آن داشتند که شوهر کرد و چون کالج کردند آن شب که و عاله زفاف بود آن زن شوهر اول را اند خواب دید که دست بر در خانه وی نهاده بود و آن زنی را باب نام بود و می گفت یارب چه زود فراموش کردی عمر مرا و این رویت انشا کرد

حیث سأل هذا البيت كلمه الارباب فاجابوا جميعا
امست عمرونا و امسى منازلي جلدنا ان القبور توارى من نوى فميا

و هم چنین بزرگی آورده است که شخصی را که وفاته یافته بود اند خواب دیدیم و بغایه منقبض و متغیر بود از وی پرسیدیم که حال تو چگونه است او این یک گفت **بيت نوى زمان اعصابه و هار زمان نابلب** و هم چنین آورده اند که یکی از صلحا سفین نوری را رحمة الله علیه اند خواب دید بعد از وفاته وی و از و پرسید که حق خانه با توجه کرد و

حالت تو اندر آخر چگونه است او این منتهی را انشا کرد **شعر**

نصرتی ای زنی که خدا فی هبیا رضای عنک یا ابن سعید
فانک قوا اذا التیار قد دجی بعبو مشاق و قاب عیبار
فردن فاختاری بقصر ادرته و زری فانی
و هم چنین یکی از جمله بزرگان گفته است که عبد الله مبارک را اند خواب دیدیم و پرا گفتن است قد مت فانی قلت فملاک قال قد غفر لی مغفرة احاطت کل ذنب قلت فاین سفین النوری قال خذ مع الدین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و حسن اولیک رفیقنا و این سفین نوری از جمله بزرگان عالم آمده است و مجاهان بغایه کشیده است **حکایه**

و از جمله مجاهدان وی آورده اند که وقتی رجوع بود و آب و هوا نزدیک طبری بود در نصرانی و طبیب چون اندر قارون وی نظر کرد گفت مرا نزدیک آن رجوع بزد و چون طبیب نزدیک وی آمد در حال مسلمان ساز و گفت این آب که اندرین قارون است نه بول است بلکه خوراک است که از جگر با لوده شده است

و عن قریب عبد الملك بن مروان ابن سعید را بگشت و هم چنین آورده اند که شخصی زنی را کالج کرد و میان ایشان الفتی عظیمی اتفاق افتاد و با هم در جسد آمدند که هر کدام از ایشان که بشمار وفاته یابد از جگر مناحت نکند و وفاوی گاه دارد پس اتفاقا جوان افتاد که خشت شوهر وفاته یافت و چون عاله زنجارفت زنان و پرا و سوسه کردند و او را بر سر آن داشتند که شوهر کرد و چون کالج کردند آن شب که و عاله زفاف بود آن زن شوهر اول را اند خواب دید که دست بر در خانه وی نهاده بود و آن زنی را باب نام بود و می گفت یارب چه زود فراموش کردی عمر مرا و این رویت انشا کرد

و من اندر بعضی از کتب آسمانی دیده ام که اندر امانت محمد علیه السلام قوی باشد که ایشان را از ترس حق جگر خون شد
انگاه بعضی از تلافی سفین رحمة الله علیه و پرا گفتند از هر چه این همه مشقت و مجاهان بر خود نهاده ای و باره کن گفت چگونه که کن که من ریب از است که اها عشت چون اندر منارل خود فتنه باشد در ناکه نوری پیدا شود که جمله اهای شست اندر جگر افتاد و بنارند که حق تعالی جل فرموده است انگاه ندانند که سر بر آید که این نه است که شمای بذر آید بلکه این نوری که از جمله خوراک است که

اندر روی شوهر خود بسته کرده است انگاه این بیت را انشا کرد **شعر**

ماضی من کانت الفردوس من مکنة ماذا تخار من نوب و اقنار
انواه منی خبیثا خایفا و جلا
الیا المساجد منی بین اظهار یا نفس الذی من صبر علی النار قد حان ان تغلبی من تعاد بار

و هم چنین سفین بن عیینده گفته است برادر خود را اند خواب دیدیم گفت تو خدای تعالی با توجه کرد **شعر** فقال کاذب استغفر منی غفر لی و مالم استغفر منی غفر لی **و هم چنین** یکی از بزرگان گفته است زنی را اند خواب دیدیم که نه مثل زبان دنیا بود و پرا گفت نمرزن من باش گفت احضنی

ای سیدی و امیری گفت تو هر توجه چیز است **شعر** فالت حبس النفس عن افانها **شعر** الاشر بالله لاخویه بقال و لیسیر بکه باحوال مختار و اندون رجال کلام جت و کلهم صنفو دته عمل

تم الفصل الاول من کتاب المعبر عن التبعیر

الحمد لله تعالی و حسن تو فی قیامه يوم الاحد الثاني عشر من شهر ربيع الاول
و لنسبح الارب فی الف الف مرة من عینین بالله و منتهی کبر علیه
و این بیت را از کتب آسمانی دیده ام که اندر امانت محمد علیه السلام قوی باشد که ایشان را از ترس حق جگر خون شد
انگاه بعضی از تلافی سفین رحمة الله علیه و پرا گفتند از هر چه این همه مشقت و مجاهان بر خود نهاده ای و باره کن گفت چگونه که کن که من ریب از است که اها عشت چون اندر منارل خود فتنه باشد در ناکه نوری پیدا شود که جمله اهای شست اندر جگر افتاد و بنارند که حق تعالی جل فرموده است انگاه ندانند که سر بر آید که این نه است که شمای بذر آید بلکه این نوری که از جمله خوراک است که
اندر روی شوهر خود بسته کرده است انگاه این بیت را انشا کرد **شعر**
ماضی من کانت الفردوس من مکنة ماذا تخار من نوب و اقنار
انواه منی خبیثا خایفا و جلا
الیا المساجد منی بین اظهار یا نفس الذی من صبر علی النار قد حان ان تغلبی من تعاد بار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلواته على سيد المرسلين وإسلام المتقين محمد وآله الطيبين الطاهرين
لغز سخن اندر فن دوم **الكتاب المختار في علم التعبير** وهذا الفن يجري مجرى الفروع
 لهاته الأصول المذكورة وما خشت مقارنه ايراد كينها اندر سبب نهادن كتاب برین ترتیب مخصوص
 انكاه شروع كینها اندر مقاصد آن بدانكه جملة موجودات از دو قسم بیرون نیست از هر انكاه
 هر چه موجود است یا محلی لذاته است یا غیر محلی و مراد از محلی بالذات باری تعالی جل جلاله و صفات
 وئی تم يتعلق بهما القسم ذكر روية العرش والكرسي والروح وذكر الانبياء والكتب المنزلة والعبادات
 والمتغيرات وذكر الملايكة والصحابة ومن معاهم وذكر القيمة والبعث والحشر والحساب
 والضرط والميزان وما يتعلق بذلك وذكر الجنة والنار وما يتعلق بها ثم نعتب ذكرنا ويدر
 القلم والدواة والفرطاس والصحف والكتب والشعر والجمانة وما يناسب ذلك واما آخرون
 كحق است یا چیزی باشد كه بصبغ رتبه علوه و میار یا دارد یا بصبغ میار سیار دارد و مراد از قسم اول افلاک
 است و شمس و قمر و دیگر كواكب و ما يتعلق بذلك من الضياء والظلمة والليالي والنهار والسحاب والرياح
 والرعد والبرق والقاعقة وما يتولد من ذلك كالمطر والثلج والبرد وذكرفيه كل ما يطر
 من السماء ثم نعتب ذكر ذكر الجن والشیاطین والدجال وأخ بأحوال النیان تعلق دارد و اما آخ
 بصبغ میار سیار دارد آن نزد دو قسم باشد از هر انكاه یا حیوان بود یا قسیم بیوی و حیوان نیز
 دو قسم باشد یا انسان بود یا غیر انسان اما انسان و آن نیز یا مرده باشد یا زنده و سخن اندر آن زنده
 منشعب شود بحسب اختلاف احوال و اعراض وئی و اما قسیم بیوی و مراد از آن جملة آن
 چیزها است كه ویرا حیوة نبوة است و آن نیز یا خیر باشد یا شر و اندر ذكر خیر جملة آن چیزها
 كه از آن جای استفاده كنند یا در كین جز از صبر كه آنرا اندر ذكر حیوانات ايراد كنیم و بر نیز یا معصوم
 باشد یا غیر معصوم و مراد از معصوم جملة انواع عماقه زمین است مثل شهرها و قلاعها و قری و ما يتعلق
 بها من الزرع والبساتین و ما يتولد منها كالحبوب والثمار وغير ذلك عیا اختلاف اجناسها و انواعها
 والوانها و طعمها و غیر ذلك و مراد از غیر معصوم هم چون بیابانها و كوهها و مانند آن است و نور ذیقه

ذكر ما يتخرج من معادها بخلاف أنواعها من ترتيب وجودات برین طرف از هفت قسم بیرون نیست
 انكاه فن را از كتاب مرتب كود ایندیم بر هفت مقالة **مقالة اول** اندر ذكر روية حق و ما يتعلق
 بذلك **مقالة دوم** اندر ذكر آن چیزها كه بصبغ میار علوه دارند **مقالة سوم** اندر ذكر روية انسان و ما يتعلق
 حیوته و موته **مقالة چهارم** اندر ذكر كین حیوانات **مقالة پنجم** اندر ذكر روية خیر و ما يتعلق
 بذلك **مقالة ششم** اندر ذكر روية زمین آخ معصوم است از آن و ما يتعلق بذلك **مقالة هفتم**
 اندر ذكر روية آخ غیر معصوم است از زمین و آخ بدان تعلق دارد و هر مقالی را از آن منی بردافیدیم بر ابواب
 و فصول بقدر احتیاج كل ذلك تشهیدا عیا الخالب لهذا النوع من العلم والله ف

مقالة اول اندر ذكر روية حق

و اندر روية عرش و كرسي و لوح محفوظ و دین انبیاء
 حکیم الله و كتب منزله و دین عبادات و متغيرات بحسب اختلاف ملل و ادیان
 و اندر دین ملايكة و صحابة و من معنا طهر و اندر دین قیمة و بعث و حشر و حساب و میزان
 و ضرط و آخ بدان تعلق دارد و اندر دین قلم و دواة و داغ و صحف و كتاب و شعر و اولاد و نسل
 و چیزی نویشتن و آخ بدان تعلق دارد و این مقالست مشتمل بر ده باب **اول اندر**

اندر دیدن حق جل و علا و اندرین باب سه فصل است و بدانكه ما سخن از اندر فن اصول
 منافع دلیله بر جواز روية حق تعالی اندر جواب یا در کدیم و بیان کیف روية وی نیز یاد کردیم پس
 اندرین باب ابراد مسایل آن بکینجه بر طریق اجمال و تفصیل اما فصل اول و آن منضم میساید
 این باب است بطریق اجمال بدانكه معین و دیگر علما اتفاق کرده اند كه چون کسی دعوی كند كه من حق را
 جلتنا و اندر جواب دیدم و آن روية منضم و حیث باشد كه خطاب عالی تعالی و تعالی آن منزه است عن كل
 وجود و یف حشر و قیامة یا بر وجهی باشد كه آن از خواص اجسام و محدثات باشد چون اكل و شرب و نوم
 و حیمة و مانند آن آن نه بوده باشد بلكه آن خطای و خللی باشد كه اندرین و اعتقاد بیناه افتاده بود

ویرا توبه باید کردن **قال الله تعالی** قُلْ إِنَّمَا مَرَّبُّنَا اللَّهُ مَا أَتَعْبُدُونَ **وقال**
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ **ومو السبح الجبر** واما اگر ویرا موصوف سازد صفات کمال آن هر کس را که حق تعالی
روزی کند او ویرا جبر و مینا و سعاده و دوج بانی باشد و دیار خروج باشد از غمها و ستاه از هر طایفه که باشد
آن دالت کند بر شمول خیر مومنان قوم را و دانیال استعمر علیه السلام گفته است که اگر سواد این خواب
از عوام مسلمانان باشد آن دالت کند بر جبر وقوع و استقامت امور و زیاده رزق و امن و قبول طلعت
و اگر از خلفا و سلاطین باشد آن دالت کند بر عدل و انصاف و ظفر یافتن بر اعدا و اگر ستاه از غایبان
باشد و بر رویه تنها واقع شود آن دالت کند بر اوعاه ظفری یا غنمی دهد آن دالت بر شهاده
و ی کند و اگر ویرا و عده که خیری از بجه یاد کردیم آن عرجان باشد و اگر رای از قضاه و علما باشد آن
دالت کند بر عدل و استقامت صریقت و ضایعت شریعت و حسن سیرت ایشان و اگر سینه مشغول باشد
تجاهی آن دالت کند بر توبه کرد و ی و اگر سینه دافرا باشد ویرا ویرا اسلام بود و اگر رای غمچین بود
یا محبوس باشد آن دلیار خلاص و فوج باشد و اگر بنده باشد آن دالت کند که آزاد گردد **فصل دوم**
اندر دیدن حق سبحانه بطریق تفصیل و سخن اندرین فصل معنی است بر سه قسم **قسم اول**
اندر دیدن حق بر سیاه پنهان بدان که هر کس که اندر خواب سنده حق تعالی ویرا بشاه داد بخت
یا دخول حده یا سنده بصورت لطف و رحمت با وی سخن گفت یا سنده بد قهر بر سر وی یا باری ببار که
حق تعالی ویرا بر سه کرد آن همه حق باشد که دیار باشد و هر چیز که و عاه کرده باشد از جبر دنیا و آخر
آن بوی رسا و بیمار را دیار صحت و عافیت باشد **قال الله تعالی** إِنَّ اللَّهَ لَا خَلْفَ لِمُعَادٍ **وقال**
وَعَالَهُ لَخَلْفُ اللَّهِ الْمُعَادِ **حکایه** بخشی آن نمود اندر خواب جان دید
که حق تعالی با وی سخن گفت و با وی و عاه خود که ترا از تنگیها برهان و این خواب را بر جبر عرضه
کرد جبر گفت آن هر جان باشد که دیار باری از بهر آنکه حق تعالی اندر توریه فرموده است که انا الله
لا خرج حکم من ثقل المصرتین و اخلص حکم من جرمتم و اگر سنده حق تعالی ببرد یک خوشتر
خواند یا ویرا بجای فرمود کردن آن دلیار قربت حق باشد **قال الله تعالی** وَابْجِدْ وَاقْرَبْ
و اگر سنده که حق سبحانه جبری بوی داد اگر آن چیز از صناع آخره باشد آن دالت کند بر سعاده خاتمت

وی و دخول عیش و اگر جان بیدار که حق تعالی جامه اندر وی پوشانید آن دالت کند که آن شخص مدام
که اندر دنیا باشد راحت جسمانی نیابد و همیشه اندر بلا گرفتار باشد و عاقبت وی بمعاده بود و مستحق
عیش شود **حکایه** آورده اند که یکی از بزرگان اندر خواب دیده حق تعالی دو
جامه در وی پوشانید و آن خواب را بر این سیرین عرضه کرد این سیرین گفت استعذر بالله یعنی ساز
تخل بلا کنی یا خواهی رسیدن و عن قریب آن شخص عجله جامه مبتلا گشت **حکایه**
و از جمله بزرگان یکی بوده است که ویرا فرود سخن گفتند ای شبی اندر خواب جان دید که حق
تعالی ویرا گفت از من حاجت خواه او گفت الهی حاجت من آنست که مرا بسیار مری حق تعالی
فرمود که ترا آمریدم و او نیز این خواب را با این سیرین بگفت و این سیرین همین جواب داد که یاد کردیم
و فرود عن قریب مغلوج شد و تا آخر عمر مغلوج ماند و اگر سنده حق تعالی ویرا بنام خوشن خواند
یا بانی دیگر که آن نام محمود بود آن دالت کند بر علو رتبه وی ویرا که وی اندر میان خلق
مشهور گردد و اگر سنده اندر حضرت حق استاده بود و در حق تعالی نضری کرد آن دالت کند بر رتبه
و ستاه **قال الله تعالی** وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلْوَحَاءُ نَاضِرَةٌ و این در حق تعالی باشد که
صاحب خواب از اهل آخره باشد و اما اگر سینه کافر بود یا فاسق بود ویرا از عقوبت حق بر حذر را بدو
قال الله تعالی يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و اگر بیدار که با حق تعالی مناجاة کرد
آن دالت کند بر قرب حق و نیل ریاست و محبت خلق **قال الله تعالی** وَفَرَّجْنَا لَهُ يَسَارًا
و اگر اندر خواب نوری بیدار که اندر آن متحیر شود و از دراک آن عاجز گردد آن گفته اند دالت کند که وی
اندر دنیا مبتلا گردد و از نفس خود منفعتی نیابد و اگر سنده حق تعالی با وی سخن گفت بی حجابی آن گفته
اند دلیار خطای اندرین وی **قال الله تعالی** وَمَا كَانَ لِنَشْرَانِ كَلِمَةُ اللَّهِ إِلَهُ جِئَا أَوْ مِنْ وَرَاءِ
حجاب و اگر بیدار که از آن سوی حجاب با وی سخن گفت آن دالت کند بر حسن دین و عافیت وی و بر نعمت
و حکم که نزدیک باشد بدرجه سلطنت و خلافت و اگر سنده جبری از نعمت دنیا بوی داد بی سطره
مندان اندر بیداری ناگاه بیاید و بر منتقم و لایه و فلک باشد و از آن خلیا اندرین وی نیاید و اگر سنده حق تعالی
بر وی سلام کرد آن دالت کند بر ایمن شدن ستاه از رج دنیا و آخره **قال الله تعالی** سَلَامٌ

قوله من رب رحيم واكره ان يكون حق تعالى وبداي فرمود: ويرا از چيزي نهي كرد آن اندر بداري هم جهان
 باشد و اكره انكه ويرا وعده كرد كه ترا حساب خواهم آن هر جهان باشد و دلالت كند بر خير دنيا و اخرة
قال الله تعالى ان الله يرزق من يشاء بغير حساب واكره ان يكون حق تعالى بزرگوار
 شهر و رنجي بوي نرسيد ان دلالت كند بر فوج و خاة و سرور **قال الله تعالى** فسوف
 حساب حسابا يسيرا وينقلب الى اهلهم مرسورا واكره ان يكون حق تعالى بزرگوار و دلالت كند بر رجا و رجوع بود با سلامت
 و غنيمت واكره انكه حق تعالى ويرا وعده كند و بزرگوار آن دلالت كند كه ستاره از هر چه رضا حق اندر آن
 باشد بر هيز كند و اكره انكه حق تعالى ويرا كفت من از تو راضي ام يا من از تو راضي شدم آن دليل راحة
 دنيا و اخرة بود و اكره حق را اندر صوف يكي از اقرباي خود بشارت بزر و بزرگوار يا اندر صوف يكي
 از اصدقاي خود بشارت آن دلالت كند بر فضل و منته و عناية حق تعالى اندر حق ستاره خواب نغلا
 و تقاس عن الصور والاشكال و آن صوف تنبيه باشد بر احواله و شفقة حق بر بوي اندر
 امور وي همچون شفقة آن كس باشد حق را اندر صوف وي ديه است **فتم دوم اندر**
دو بده حق تعالى بر سبب انذار بد نكده اكره اندر خواب بشارت حق تعالى و العباد بالله
 از وي اغراض كرد يا بشارت بر سبب فهم و غضب نظر بوي هي كرد آن دلالت كند بر معصيت
 كه بيننده خواب بدان مشغول باشد و نرد يك كفر باشد و نيز دلالت كند كه مادر و پدر بشارت بروي
 خشمناك باشد هر جهان نكده اكره انكه بزر و مادر وي بروي خشم گرفته بودند آن دليل خشم
 حق باشد **قال الله تعالى** ان الشكر لي ولولايي و نيز كفت انكه دلالت كند از جاي
 عالى اندر افتد هر جهان نكده اكره انكه از جاي عالى اندر افتد مثال آن كه سار كه از آسمان يا از كوي
 بزرگ اندر افتد آن دلالت كند بر غضب حق تعالى **قال الله تعالى** واكره انكه اندر خضر
 حق اينده بود و حق تعالى باوي هم خطاي نكرد و نظر دروي نكرد آن دليل غضب و سوء
 خائنت باشد **قال الله تعالى** في حق من لا ياله رحمة او يك لا خلاق له في
 في انكس و لا يكره و لا يضر اليما و اكره صوف يامثال اندر خواب و ويرا كوي بر خيالي
 نوام يا ستاره جهان داند كه آن ذات حق است تعالى و تقاس آن باطل باشد و از جمله خوابها تبطل با باشد

و دلالت كند كه صاحب خواب تقريبي كند باطل بزرگوار آن كس كه آن صوف بدستوب باشد و اكره اندر خواب
 سار كه حق را هي خواند و حق تعالى دعوي قبول نكند آن دلالت كند كه آن شخص از حقوق مردم نكرده باشد
حكاية يكي از مشايخ آورده است كه اندر همسايه من نخي بود كه مالي عظيم جمع
 كرده بود بعد از فقر و مقاساة بسيار و روزي كفت دوش خود را اندر خواب ديدم و جهان ديدم كه نوري عظيم
 بر من افتاد جهان كه از ادراك آن عاجز شدم و كفتتم يا مقيال العثرات انكاه حق تعالى فرمود كه
 الان وقد طلب منك اليسير بس ويرا كفتيم مكرتوا اذ انكوه مال عظيمي كفت هم چنين است كفتيم انون
 حساب كن و آخ اندر دمه تو كاهم شاره است ادا كن آن شخص چون حساب كرد دو ساله زكوة در دمه وي بود
 و آن قدر مال اندر ضروري بسيار نمود و نداد و هر اندر آن روز يار و زير وفاء يافت و اكره اندر خواب
 بشارت حق تعالى ويرا هي خواند آن دلالت كند بر انقصا حرموي و بر سعاده خائنت وي **حكاية**
 آورده انكه نخي از جمله انشان كه علامه جبرين مكره نوده بوده و بعبادة مشغول شده بود شي اندر خواب
 جان بد كه هاتفي و اورداد حق ترا بخواست آن شخص برخاست و قصد حج كرد و هر اندر آن سفر وفاء يافت
 و اكره انكه اين خواب كافر باشد آن در حق وي دليل اسلام بود و اكره انكه فاسق باشد توبه كند **قال الله تعالى**
 و انك يرمونك بالسلام و يماري من يشاء الى صراط مستقيم و اكره اندر خواب بشارت حق را جبر جلاله
 دشنام داد و ناسر كفت آن دلالت بر كفران نعت حق كند و بر عزم رضا بقضا حق و بيمر باشد كه بشارت
 مستوجب قتل شود **حكاية** آورده انكه يكي از بود اندر خواب جان بد كه دشنام حق
 هي داد معبر ويرا كفت بيدار باش تا فغان نخي كه بدان مستوجب قتل شوي كه حق بجانده اندر توريه
 فرموده است كه ايمان اجل شتم الهه فقرار حملا و راعظما و من فعلا ذك فليقتل قتله و ليبرج
 رجما و اكره اندر خواب بشارت حق تعالى بروي لعنت كرد يا بروي خشم گرفت يا كفت من ترا يا مريم
 و آخ برين مانده ان جمله دليل غضب و دروي باشد از رحمت حق و بيمر كفت بود نعوذ بالله **قال الله تعالى**
 و من لعن الله فلن تحاله نصيرا **حكاية** يكي از مشايخ بشارت كند كه اندر
 همسايه من نخي بود عشار و من كاه كاه و ويرا پند دادي روزي بيار شد و من بزرگوار وي رفت
 تا حال وي بصرم چون مرديد بر جبريت و كفت دوش خود را اندر خواب جان ديدم كه نخي مر كفت

از احوال اسرار جبر علیک غضبان فقال لست فی و لست منی این بخت و در حال وفات یافت و اگر بیدار
 با حق سبحانه محاربت کرد مسلمان را با حق بجنگد از هر یک از این معنی برین وجه اندر حاربت پیغمبر آمده است علیه السلام
 و اگر حجاب ندارد که حق تعالی اندر خشم بود اگر بیناه این خواب نه از احوال اصلاح باشد آن خلق بوی دارد و تو بیدار
 باید کردن و اگر بیناه از حجاب باشد تا و بدان محقره وجه باشد **بلی** میافای آن ولایت و دیگر علماء اندر
 احکام تشریع **و دوم** ظلم سلطان بر رعیت **و سوم** آنکه دیار سیر از حق طوفت باشد بدان شهر و بدان
 ولایت بسبب فسق و فساد و عوم آن خلق و بقیست سخن اندرین مسایل اندر ذکر قیامت یاد کرده شود **سوال**
 اگر تو گوی که شمای ازین بیان کردید که رویه حق تعالی بواسطه ممکن است و جایز است و اندرین
 قسم یاد کردید که اگر کسی گوید من حق را اندر صوف خواب دیدم آن باشد باشار و از قبیل منافات شیطانی
 بود پس از سخن متناقض باشد **جواب** بدانکه میان این هر دو قضیه
 هیچ تناقض نیست زیرا که اندر جایگاه که رویه حق را جزو علم بواسطه صوف خواب برداشته اند
 مراد است که آن صوف ذات حق است که ذات حق منزه است از صور و اشکال بلکه آن صوفه مثالی
 باشد محلی معنی از معانی ذات حق و آن صوفه اندر حقیقه صوف صفت است نه صوف ذات و اندرین
 خبر که خلق آدم عاصونه انشاء بدین معنی است و حقیقت این سخن است که
 باری عز اسمه نوح اسما بوا مجبول گردانده است بروحی که است معقولات و معلومات
 و میستفاد از آنکه ادراک است و مراد از آنکه ادراک عقل است و قوام که شخص مدركات را بآلت عقل
 ادراک کند اندر نوم و بیداری هر چه در جزو بواسطه صوف ادراک نتواند کردن و این خبر که رایت زنی
 یز احسن صوف انشاء بمقام عقل است از آنکه معلومت که حسن و قبح از مدركات عقل است
 است اگاه باشد که حق تعالی بدان مقدار خود خلقی فرماید و اندر حالت این خلقی آلت ادراک اندر
 خلقی معذور و مضطر گردد و بدان مبیوت و مستغرق بحال آن خلقی گردد و ذات حق را حق
 بی ادراک کیفیت به پندار و انشاء اندرین آیه که لا تراه الا بصار و یبصر الایصار
 بدین معنی است و هم چنین این حدیث که رسول علیه السلام فرموده است که **لست معبد الی**
بسمع به و بصار الی بصیر به انشاء باین معنی است و عبادت ازین رویه آنکه شمع

رق الزجاج و رقت لجر فتشاعرا و تشاکل الامر فکما اخرج من لافح و کما ناقح لافح
 و اندرین مقام انانیته شخص اندر هویت حق محو گردد و از غایت اشراق جلال عبادت از آن عاجز آید
 زیرا که هر چه که مطلوب ظاهر تر عبادت او صف آن قاصر تر بود و ادراک آن صعب تر باشد
 بر مثال خفاش با نور آفتاب و این دو بیت اندرین معنی گفته اند **فتشعرا**
لقد خربت فما خف عیا احار الایضا **الکعبه لا یبصر القمر**
لکن بجننته ما اظهرت حجبها فلیف یعرف من بالعرف استنرا
 و بدانکه رویه حق برین طریق خواهر بودن و اندر دنیا اندر حالت بیداری این طریق را جایز
 نداشته اند و انشاء اندرین خبر که الموت قبل القاء الله بدین معنی است بلی این رویه اندر نوم که
 انموذج موت است جایز داشته اند و خواص بیدار که انفاق افتاده است **و سیم این باب افست که**
 هر چیزی که جسم ادراک آن اندر آخر بتواند کردن روح اندر خواب که از شواعل جمالیات و کدورات
 بدنی خلاص یافته است همان چیز را ادراک تواند کردن از هر آنکه روح اندر دنیا همان صفاد دارد
 که از اندر آخر حاصل خواهر نشان و این جمیت است که اجسام انبیاء علیهم السلام اندر دنیا چون بذات
 جسمانیات و کدورات بدنی ملوث نشاند صفار روحانیات ایشان را حاصل شده است و رتبه
 اشراق قدسیانی یافته اند که اجرام اسرار کانیات از نظر ایشان محبوب نشانه است و خفای این حدیث
 آورده اند که **کان رسول الله صلی الله علیه و سلم من خلفه کما یری من قلمه** این معنی است و انشاء
 اندرین خبر که حق معاشر الانبیاء اجسادنا ارواحنا بدین معنی است و ازین جهت مختلف
 گفته اند که پیغمبر علیه السلام جزو جایگاه فرموده است که **والذی نفس محمدا یری** و گفته
 است که روح محمد یری زیرا که نفس وی رتبه صفار روحانیات یافته است و بدرجه قاریات
 ترقی کرده است و انشاء اعلم و احاطه اندرین جایگاه گفته اند که چون کسی حق را جزو بصره
 اندر خواب بیند آن خطا باشد مراد از آن صوف ذات است و ذات باری عز اسمه منزه است
 از صور و اشکال **تعلی عن خطیبه العقول الایصار** **سوال** اگر تو گوی شمای
 ازین دعوی کردید که شیطان نشان بصوف حق نتواند کردن و اندرین جایگاه میگوید که چون کسی

حق را اندر صورت خواب سزا آن خواب تبتی بانی باشد و این سخن مشعر است بر قافله وی بر شکر کرد ز بخت و خیر
 جمع میان بن مرد و سخن جانونه توان کردن خواب **ب** یابند دانستن که چون به دعوی
 رویه خلق را و عده اند خواب یا دعوی رویه بیغیر از علیهم السلام هراینه باید که آنرا از ظاهر ظاهر باشد
 چنانکه آن شخص در خواب بود صادق القول کرد و اگر مکرر باشد تواضع و انکسار اندر
 وی بدید آید و اگر بخیر باشد سخن کرد و اگر بدینیا و لذایذ آن حریص باشد آن مردی سر شود و عیا
 الجماله باید که اندر اقوال و افعال و روف و شریعت و متابعت رسول علیه السلام جاری باشد و اندر این بیغیر آید
 و محبت حق و شوق آخره و استعزاز اسباب آن بر وی غالب شود زیرا که مکایه شیطان بر وی آدم اندر
 کل احوال مبسوط است بیه باطنها را بصورت خواب آنگاه که و چون شخص را قافله باشد بر تمیزان بهر فتنه
 و ضلالت باشد **ک** اما طریقی که یابد در دم اندر وی بدید آید آن خواب از جمله مکایه شیطان بوده باشد
 که بروی دست یافته بود از هر آنکه چون دل بیناه را چندان صفا و نور و محبت حق باشد که
 شیطان از آن منفرم کرد و از جمله آن که در آن شود که حق تعلیمی فرماید که **از عبادی کثیر علیهم**
سلطان هر آینه شیطان خویشتن را اندر صورتی زیبا بوی نماید مخالف آن صورتها که معهود وی
 باشد و ویرا گوید من حق ام و بیناه را قافله شناختن آن باشد و بدان مکایه مغرور کرد و امارات این
 حالت آن باشد که اندر بیناه تکبر و تحقیر خلق و حرص بر لذت دنیا و فرح جسمانیات بدید آید و هر چه
 آرد بیناه را نور قلب و صفا اندرون بقیق باشد اما آنکه علم باشد بکایه شیطان و کیفیه اخوار
 وی هراینه شیطان را نوسراقب احوال وی باشد اندر جانی نوم و بیغضه و خویشتن را اندر خواب
 و بیازاری اندر اشکال و صور مختلف بروی عرضه می کند و الفا و ساوس اندر دل وی می کشد و میگوید
 این خواست تا وی بدان مغرور و بی راه میگردد نه بدان معنی که وی غدار مثال حق یا بصورت
 رسول علیه السلام تواند کرد و متنازع ازین نظر گرفته اند که منم بیکشال شتیخ فشیخه ابلیس
 و الله اعلم **قسم سوم** اندر رویه خواب **ع** بداند که اگر کسی اندر خواب
 سزا که حق تعالی نزول کرد بر میان عیا الجماله دیدار فوق اسلام و بسط عدل ملوک و امن و فراخی نعمت
 و راستی عامه خلق باشد و دیدار فقر اهل نظر باشد و اگر چنان سزا که حق تعالی نزول کرد اندر طرفی

مخصوص مثل شهری یا محلی یا دیمی یا ساری **ب** کرم اگر اهل آن موضع از اهل اسلام و صلاح باشد
 آن دالت که اندر آن موضع عدل و کاذب کشنده شود و نعمت فراح گردد و باشد که اندر آن موضع
 با دشمنی عداوت بدید آید و اگر اندر آن موضع خصومتی باشد آن دیار مصلحت نود و اگر آن خصوصیت میان
 کافران و مسلمانان باشد آن دیار نصرة و ظفر اهل اسلام باشد و اگر اهل آن موضع مظلوم باشد آن دیار
 ظفر یا من ایشان باشد و هلاکت ظالمان و اگر سزا که حق تعالی بروی درود فرستد یا بروی
 رحمت کرد آن دالت که بیناه را مضییبت یا صعب رسد و وی اندران صبر کند و مستحق ثواب عظیم
 شود **ف** **قال الله تعالی** اولی علیهم صلوات من رحمة و اما اگر اهل آن موضع از اهل
 ظلم و فسق باشد آن دالت بر هلاکت و استیصال ایشان **قال الله تعالی** هل یظنون الا ان
 یأتیهم فی ظلم من الغمام و الملائكة و قضی الامر و اگر کسی اندر خواب سزا که حق تعالی مرده بود اندر
 موضع آن دالت که اهل آن موضع دست از حق نداشته باشد و ظلم و بدعت و ضلالت اندران موضع
 غالب گردد و اگر کسی اندر خواب سزا اندر موضعی که حق تعالی اندران جایگاه نماز کرد یا تسبیح کرد آن دالت
 که بر وصول رحمت و مغفرت با اهل آن موضع **صل سوم** **اندر دیدن عرش و کرسی و لوح**
محمود بدانکه دیدن عرش اندر خواب بر چهار وجه تعبیر کنند بر سلطنت و ریاست بزرگ
 و شرف و رفعة قدر و عتق و اگر کسی اندر خواب سزا که بر عرش نود اگر بیناه از اهل سلطنت باشد
 جمله خلق آن طرف مطیع و محبوم وی شوند و اگر سنا که نه از اهل ولایه باشد عزه و مرتبه عالی یابد
 و دست هیچ دشمن بروی نرسد و بر جمله دشمنان خضر یابد و اگر بیناه از اهل ریاست باشد سزا که بسیار کند
 و بر اقران خود برتری یابد و عیا الجماله بیناه از هر مرتبه و صنعت که باشد از اهل آن صنعت هیچ
 کس بر نبوده و بر نرسد و اگر سنا که فاسق باشد آن دالت بر فضیلت و منزلت کند و دیدن کرسی اندر
 خواب دالت که بر نعمت و عتق و شرف و علم و قاف و سلطنت و منصب بزرگ و اگر اندر
 خواب سزا که نظر اندر کرسی می کرد آن دالت که بر عدل و انصاف و نیل عتق و ریاست و اگر بیناه
 که بر کرسی فتنه بود اگر سنا که نه از اهل صلاح باشد آن دالت که بر منزلت و فضیلت و اگر بیناه
 از اهل صلاح باشد اندر هر مرتبه که باشد عزه و رفعت یابد و اندر میان خلق عزیز گردد

العرش

الكرسي

لوح محفوظ

و بدست وی خیرات بسیار رود و اگر جان ندهد که بگوید می رفت و گویی بلند می شاد آن دالت که در برتراید
 و لایه و مرتبه وی و اگر نداند که از کوی فرو و آید یا از آن جای اندر افتاد اندران حال که با نثار معزول
 کرد و اگر کسی اندر خواب نداند که نظر اندر لوح محفوظ می شود اگر نداند این خواب از اهل صلاح بود
 آن دالت که در بر پادشاه تقوی و زهد و یافتن علم الدنیا و اظهار کرامات و مشرف بودن بر خواطر
 خلق **قال الله تعالی** و لا ریب و لا یأس فی کما یمین **و قال عز من قائل** و کلین
 حصیناه فی عام مبین و اگر بیند نه از اهل صلاح باشد آن دالت که بر انقضا اجزای **قال الله تعالی**
 لئن کنت فی عذاب من ههنا فکشفنا عذابک فی صرک الیوم جارید
باب دوم اندر ذکر رویه
انبیاء علیهم السلام و سخن اندرین باب مرتب است بر سه فصل
فصل اول اندر رویه
 به نثار یا متضمن بشارتی باشد یا سبب اندازی شود **قال الله تعالی** و ما نرسل المرسلین الا بقرین
 و متذکرین و این خواب بشارت است که در خواب از اهل صلاح باشد رویه وی اینانرا
 اندر اغلب احوال دلیل بشارت باشد و اگر نداند نه از اهل صلاح بود دیدن وی ایشانرا بر خضارتان معنی بود
 چه مقصود از خضارتان نشان خلق خود تمهید را آن حال است که بشارت مضبوط در هزار
 و اندر عاصیان کنیز و دیدن ایشان اندر خواب هم بر دو وجه باشد **بجای آن** ایشانرا موصوف
 ندر بصفات کمال و همینه خیار جهان که مناسب حال و مرتبه آن نبی باشد علیهم السلام و چون رویه برین
 وجه اتفاق افتد آن دالت که در بر صلاح و استقامت حاکم صاحب خواب و بر نیار مقاصد دنیوی
 و اخروی و ظرف یافتن بر اعلا چون نداند این خواب از صلی باشد و الا دالت که در بر هدایت و روزی
 کردن توبه مسوئله را اگر نه از اهل صلاح باشد **قال الله تعالی** و انک لتتدبرن ارجح من مستبصر
وجه دوم آن باشد که ایشانرا منقبض و غمگین و بر جلی که نه مناسب ایشان باشد بشارت آن
 دالت که در بر سوء حال بیند و بر بلا و مشقت و فتنه که بوی رسد بقدر اثر آن قضی که اندر آن خیر دین باشد
 و با نثار که از آن قبض تعلق به موم خلق دارد و عاقبت آن خیر و ظفر باز گردد و حق تعالی آن بلا را دفع

که در آن باشد عاقبت کار انبیاء علیهم السلام بخیر و ظفر و قهر اعدا باشد **قال الله تعالی** کتب الله لا علی بن انا و
 و رسلی و اگر بیند این خواب که از صلی باشد و بر توبه باید کردن و از عقوبت حق بر خور باید بودن
حکایت بودی بوده است که ویرا احمد بن حسین مصری گفتی گفت وقتی که بزرگواریدم
 عجمی که هیچ زبان من فهم نمی کرد و بر طریق توچان سخن با وی می گفتی ناگاه شی از خواب بیدار شد
 و سخن عزیزی بر صحت بغایه فصیح و گریه می کرد و می گفت یا سیدری علی فاحه الكتاب من اروی
 بر سیدم که حال تو چگونه بود گفت تخم را اندر خواب دیدم که خشمناک بود و خلع از وی
 می رفت از من بر سیدم که این شخص چه است عیسی است علیه السلام و شیخه دیگر دیدم که از وی بر همین
 صفت که بشارت و گفتن از من موی است علیه السلام و بعد از آن شخصی را دیدم زیبا تر و بیکو تر از ایشان بود
 و خلع بسیار از وی بود دید بر سیدم که این کس است گفتند این محمد است علیه السلام و من از وی او بر فتنه
 نابردی شدت رسید و در بخت بودند و خود و هر که با وی بود از درین دست رفتند از آن من در درین حجر
 از کاه در کوه در کشودند و گفتند هر که فاحه داند خواندن و بر اندرین دست آید و آن هر روز
 فاحه بر خواندند و از درین دست رفتند و من تا اوستم خواندن و باز آمدم احمد گفت من عشیقه عظیمی
 و بر فاحه تعلیم کردم و چون آنرا یاد گرفت در حال جان بآید و اگر کسی اندر خواب بیند که بیغمیری را
 بکشت آن گفته اند اگر نداند این خواب از اهل صلاح باشد آن دالت که در بر یافتن شرف و
 و مرتبه و وی روی انبیاء علیهم السلام و اگر نه چنین باشد آن دالت که در بر تقصیر عباد و بر معصیتی که بدان مستحق
 عذاب شود **قال الله تعالی** فاما نقضهم میثاقهم و کفرهم بآیات الله و قتلهم الانبیاء غیر
حق فصل دوم اندر دیدن بعضی از مشاهیر انبیاء علیهم السلام بر طریق تفصیل بدانکه
 دیدن آدم علیه السلام اندر خواب اگر بیند از اهل سلطنت باشد آن دالت که در بر نیار سلطنت و حکم عظیم
قال الله تعالی انی جاعلیک لارض خلیفه و نیز دالت که در بیند اندر لای و معصیتی افتد و از آن
 توبه کند **قال الله تعالی** فاولهما الشیطان عثمما **و قال جازکوه** فتلقی آدم من ربه کلاما فی کتاب
 علیه انه التواب الرجیم و اگر نه از اهل سلطنت باشد مرتبه بزرگ و رفعت و علم یابد و اگر ویرا
 منقبض و غمگین بیند از مرتبه عالی در افتد و نعمتی از وی زایل شود و در کوهان فرج یابد و نعمت
 بر وی که بیند بفرمانی مغرور شود

ادم

باز آمد آنگاه روزی اهل عرفان را دیدم که حج می کردند و تضرع و زاری بسیار می کردند من گفتواری
 کردم میان ایشان که هست که حج می نیست من آن یک حج بوی خیارم و اندر همان شب حق را در خواب
 دیدم جل و علا که فرمود که یا علی بن الموفق علی تسبیح و غفران اهل الموقف و مثلهم معهم
 و اعتاف ذرگ و شفقت کل رجا منهم فی اهل بیت و جبرانه و انا اهل التوکی و اهل المغفر
و همچنین ابو عبد الله مغربی گفته است که رسول را علیه السلام در خواب دیدم و گفت نم یار رسول الله
 انما الله حاجه کيف اصل ابیها فرمود که من کاذب الله حاجه فلیس فی لیقل از عین مره
 و یثیر با صبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فانه یستجاب دعوته و هم نیز
 آورده اند که شخصی از ائمه اندر خدمت ابوهریرن رضی الله عنه حاضر بود و هی این حدیث روایت
 می کرد از رسول علیه السلام که ضرب من الکافیه فی النار یكون مثلاً حار کنت مردی آن جایگاه حاضر
 بود که ویرا ابو عبد الله بن الحیار گفت تباری اندر حاضر وی بگذشت که این چگونه صورت بند
 همانا که این خطای است که از ابوهریرن افتاده است گفت همان شب جو اندر خواب رفتم و جان
 دیدم که قرحه بر انگشت من بر آمد و من آنرا خا دیدم و آن بزرگ می جشت تا آنکه مثل احد گشت
 کنت من از من آن بیدار گشتن و خدمت ابوهریرن رفتم و توبه کردم و از آن استغفار کردم
و همچنین بزرگ آورده است که من اندر مدینه رسول بودم علیه السلام
 و یابرو و خدمه تشنه بودند ناکاه اغرابی را دیدم که از سوی بیابان فرار آمد تا بنزد یک
 روضه رسید و آن جایگاه بایستاد و گفت یا رسول الله قد قال الله تعالی و لو انهم اذکما
 انفسهم جاورک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدهم الله تو ابا رجما و قد طمئت
 نفی یا رسول الله فاستغفرتی از گناه این دو بیت بگفت و برفت **سبحن**
یا جبر من یلق اعظمه فطمن طمن القاع و الاکم
نفسی القاع لفرانت ساجده فیه العفاف و فیه الجود و الکرم
 آن بزرگ گفت اندر حال که اغرابی بر پشت خواب بر من غلبه کرد و لحظه که در خواب رفتم سحر علیه السلام
 دیدم که فرمود که برو و این اغرابی را بشناخ ده که حق تعالی ویرا آمرید من برخاستم و اغرابی هور بوفته بود و برانگاه

و می همان دوست دارد و از جهت ظالمی و پیرامشقتی رسد و عاقبت بروی ظفر باید و می بود گفته اند
 که دیدن ابرهیم علیه السلام دلالت کند بر بشارت و سلطنت و نصاری گفته اند هر کسی که
 ابرهیم را علیه السلام در خواب ستر سلطنت یابد و اگر ستر نه اهل آن باشد اگر فقیر باشد غنی گردد
 و اگر غنی باشد نعمت وی زیاده شود و دیدن ابرهیم علیه السلام نیز دلالت کند که ستر را فرزندی آید
 صلح اندر سن شجوخه **قال الله تعالی** الحمد لله الذی وهب لی علی الجبر اسمعيل و الحق
 و روایت ابرهیم علیه السلام نیز دلالت کند که ستر از نایبای این کرد و نور چشم وی زیاده شود
 و این حالت از رویه وی مجرب است **حکایت** و آورده اند که عمر بن اسمعيل بخاری
 صاحب صحیح آمده بود و ما ذری صاحب داشت شبی ابرهیم را علیه السلام در خواب دید و ویرا
 گفت برو که دعا کردم و حق تعالی بر ترا بینا کرد ایله جو با ما را از خواب بیدار گشت بینا شده
 بود و دیدن اسمعيل علیه السلام دلالت کند بر فصاحت و قضا حاجت و بیداری است و بر
 بنیاد خبر و ذکر جمیل و از وی و روایت ابرهیم علیه السلام نیز بر همین دلالت کنار **قال الله تعالی**
 و از برف ابرهیم الفواعل من البیت و اسمعيل **و قال عز اسمه** و جعلها کلمه باقیه فی عقبه
 و دیدن اسمعيل علیه السلام نیز دلالت کند بر صدق حدیث و بخای آوردن و عالیه جن نایب و عاله کنار
قال الله تعالی انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا و نصاری گفته اند که روایت
 اسمعيل علیه السلام در خواب دلالت کند که مشقتی بیننده رسا از حمت بند وی و نیز دلیل سفر باشد و بیداری
 و دلالت کند که از نسل وی کسی بیدار شود و سلطنت یابد و دیدن اسمعيل علیه السلام در خواب دلالت کند
 که بیننده را مشقتی و شدتی رسد که از آن بصادد هلاک افتد و حق تعالی ویرا از آن برهانند و اگر ویرا از هلاک
 ستر آن دلالت کند بر ذهاب بصروی و می بود گفته اند که روایت اسمعيل علیه السلام در خواب دلالت کند
 بر بیداری است و نصاری گفته اند که دیدن وی دلالت کند بر فتنه از قبل با دشمنی بزرگ و حق
 تعالی ویرا از شر او برهانند و دنیا بروی فراخ گردانند و دیدن یعقوب علیه السلام در خواب دلالت کند
 بر یاقوت نعمت و بر فرزندان بسیار و ویرا از نعمت فرزندی مشقتی رسد و حق تعالی ویرا از آن فرج
 دهد و نصاری گفته اند که روایت یعقوب علیه السلام دلالت کند بر قرب حق بسبب

اسمعيل

الحق

يعقوب

طاعت و دیدن یوسف علیه السلام در خواب دلت خنجر بر ظلم و حبه و مشت که بوی رسا از جنت نماند
 و خوشنشان و بعد از آن عزت و شرف و رتبه علی یابد و اگر بیناه از اهل سلطنت باشد سلطنت
 عظیم یابد **قال الله تعالى** رب قد اتيتني من الملك و جملة اعداء محتاج و منقاد و یی گردند و بفصل
 و اعتراف کنده **قال الله تعالى** قالوا تالله لقد افرق الله علينا و ان كنا خاجطين و روية يوسف
 عليه السلام بزدالت کنده بر شاه بهشتان گویند و یاری تعالی بر آه و یی ظاهر گرداند و گویند عمنان معترف
 شود و تادیب فقر خود کنده بر روی **قال الله تعالى** وقالت امواته العزيز انك خصص
 حق انار و تده عن نفسه و انه لمن الصادقين و دیدن یوسف علیه السلام بزدالت کنده باری تعالی
 بیناه را علم تغییر روی کنده **قال الله تعالى** و لتعلمه من ناولها و احادیث **حکایه**
 و این بر سر آنست که من اندر خواب جان دیدم که اندر می روی رفتی و سه مرد که را دیدم که
 اندران جایگاه شسته بودند و جوای را دیدم که جارا که نه شسته بود من بر تو رفتی و نردید و یی شست
 و از وی بر سر آمد که ایشان را گفت ایشان بر از من اندر بر می و استحق و یعقوب علیه السلام
 و من یوسف ام گفت من را خبری پیدا و زان وی دهن باز کشود و گفت بکر که چه می بینی من
 گاه کردم ز فانی دیدم در کباب دهن باز کشود و فرمود که بکر من نظر کردم و دل و پرا بیدم
 گفت من دل ترا می بینم از گاه فرمود که برو و خوابها تعبیر می کن و ماز من و هر چند بر
 کردانی اندر خواب دیدی که یوسف علیه السلام بر اهن خوشین را اندر وی بوسه بیاورد و اندر من باب مقدار
 گشت و از من بوح از مقامات معبران بسیار دریافه اند و عرض از ابرو این شمه است که ترا معلوم شود
 یی معطیان علی عجلای است و کرافات و الهامات ربانی است و بنجر دشت و سعی میسر نشود
 و دیدن موسی و هر از اندر خواب علیه السلام دلت کنده بر دست بیناه ظالی بر که هلاک کرد
حکایه و آورده اند که کینر کی از ان سیر من صیت رحمت الله علیه موسی را علیه السلام
 اندر خواب دید که عصای اندر دست داشت و اندر شام بر روی آب می رفت و کینر که این خواب را
 بر سیر من صیت و ضه کرد سیر گفت اگر چنان که این خواب راست است عبد الملك من مروان
 مرده است از بهر آنکه حق تعالی او را از هر قهر چنان فرستاده است و اندر من ایام جبار ترازی

موسی و هرون

کینست و آن هر چنان بود که وی تغییر کرده بود و نصاری گفته اند دیدن دالت کنده بر نصرة
 اهل حق و قهر اهل باطل و اگر کسی را عزم جهاد بود و یی را ایشان اندر خواب بیند ظفر یابد و رویه موسی
 علیه السلام بزدالت کنده بر شاه را خوف و مشت و غربت پیش آید و آن غربت سبب من و استقامت
 و نیاز ریاست باشد **قال الله تعالى** يا موسى لا تخف انك من الامين و دیدن داود و سلیمان
 علیه السلام اندر خواب دلت کنده بر پید سلطنت و ریاست و نعمت و خدم و زان و فرزندان بسیار و بر پید
 علم و حکمت **قال الله تعالى** فقد اتينا آل ابرهيم الكتاب و الحكمة و اتينا هودا عیضا قبل اراجه
 داود و سلیمان علیهما السلام و اراد بالملك العظیم كنز النساء و روية اشان بزدالت کنده بر شاه و لایة
 فضل یابد چون اهل آن باشد **قال الله تعالى** و داود و سلیمان از حکمان و الحوت و دیدن داود علیه السلام
 بزدالت کنده بر دست شاه خطای روز و بسبب زنی اندر مندا افتد و از آن باز کرد و توبه کنده **قال الله تعالى**
 فاستغفر ربه و خذوا كفا و اناب و نیز باشد که ملکه آن زن را زنا کرد و پرا از آن زن فرزندی آید
 صاحب ریاست از کان سلیمان علیه السلام من تلك المرأة التي اقترحت بما داود علیه السلام و دیدن داود
 علیه السلام بزدالت کنده بر پید فصاحت و ابدا صغیرها غریب **قال الله تعالى** و اتينا هودا عیضا قبل اراجه
 خطاب **وقال غرامه** و علمناه صنعت لبوس من باسک و نیز دلت کنده بر شاه مبارک
 خمار زیا و نعمها خوش کنده و صاحب فوق کرد **قال الله تعالى** و اذ كر عبدنا داود ذال الابر
 اذ بوله محانه و البصر مخشون كل له اواب و روية سلیمان علیه السلام بزدالت کنده بر خیم و ذکا کی از قوا
 خود بر سر آید **قال الله تعالى** ففهمناها سلیمان و دیدن دانیال علیه السلام اندر خواب دلت کنده
 کی بیناه مقدار کرد اندر علم تعبیر و مشهور کرد و بعلم و حمت و باشد که و پرا از حمت رسد از حمت
 دشمنی و یی بود که گفته اند که دیدن دانیال علیه السلام دلت کنده بر شاه منصب اطاق یا وزارت
 یابد و دیدن عیسی علیه السلام اندر خواب دلت کنده بر شاه شجیه مبارک بسیار خیر باشد و خصوص رخی
 هادر خود یا و پرا فرزندی آید بزدن صفت **قال الله تعالى** و جعلني مباركا أينما كنت **قال غرامه**
 و پرا ابو الرخ و دیدن وی بزدالت کنده بر کثرة سیاحت و غزله از خلق و نصاری
 گفته اند که هر کسی را عیسی را علیه السلام اندر خواب بزدالت کنده که و پرا اندران سال هیچ مملو و یی

داود و سلیمان

عیسی

نوسار

و اگر نشانه این خواب مشتعل شود جلوت اندر آن ظاهر گردد و رویه علی علیه السلام نیز دلت که نشانه را
آمد و حصاد بسیار پیدا شوند و قصار اهل که وی کنند و بر وی ظفر نیاید **قال الله تعالی** و ما قلوب
و ما صلبهم و لکن شبه لهم و دیدن میوه اندر خواب دلت که برینا جاده و منسوب و ظفر بر اعدا
و اگر زنی حامله و بر خواب بیدار آن را بری آید و عالم گردد و مبارک و خیر باشد و آن زن شانه
بیاید **قال الله تعالی** اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه و اكران خبر انتم متی
مسو بکنار حق تعالی بر آید و ظاهر گردد اندر میان خلق و رویه وی نیز دلت که بر زهد
و کثرت عبادت و عفت و نیاز رزق که بی غنی و رخی بوی رسد **قال الله تعالی** حکایت عن امما
و انی اعجزها بک و در تقابل من الشیطان الرجیم **قال عكرمة** فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتا
نباتا حسنا کما دخل علیها زکریا الخراب و جهر عذرها رزقا قال مبرور انی کما قلت هو
من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب و دیدن خضر علیه السلام اندر خواب دلت که
بر طول عمر و بر فراخی نعمت و سیاحت و بر معاونت کردن خلق و دیدن الیاس نیز همین باشد
و نیز دلت که کد برام معروف و نبی مکر کردن **قال الله تعالی** و ان الیاس من المرسلین اذ
قال لقومه لا تقفون اذ دعونکم لنعلم و تذرؤن احسن الخلقین و دیدن یونس علیه السلام اندر خواب
دلت که کد بر ضیق خلق و بر مشقت و حبس و کاری که از آن نجات یابد و مغلوب گردد
قال الله تعالی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان نقدر علیه **وقال جاذل** فسا هر
فکان من المدحیین و بسبب کثرت عبادت و استغفار وی حق تعالی ویرا از آن خلاص دهد و منصب
و بیاست روی که **قال الله تعالی** فلو لانه کان من المسحیین لکنت فی بطنه انی یوم یبعثون
و دیدن ایوب علیه السلام اندر خواب دلت که کد بر کثرت نعمت و کار و مال و خواسته و فروردان
بسیار و دلت که کد بر دشمنی بر وی ظفر یابد و بر وی شامت کد و نعمت از وی زیاده شود و بعد
از آن حق تعالی و بر انصاف دهد و دعای وی اجابت کند و صحت دهد و عافیت دهد و نعمت بدو بار
آید و از آن زیاده گردد **قال الله تعالی** و ایوب اذ نادى ربه انی مسنی الضر **الفرار** و وجها
له اهله و مثلهم معهم رحمة من عذرا و دیدن شعیب علیه السلام اندر خواب دلت که کد

مکرر

خضر الیاس

یونس

ایوب

شعیب

بر کثرت عبادت و فصاحت و بر مال و خواسته بسیار و بر فروردان زیاده و دلت که کد بر بیداری امر
معروف و نبی مکر کردن **قال الله تعالی** قالوا یا شعیب انا امرنا ان نترك ما یجدر اباونا و ان نفعل
فی اموالنا ما نشاء و دیدن زکریا و یحیی علیه السلام اندر خواب دلت که کد بر روح و تقوی و کثرت کار
و نیاز بیاست و دیدن خضر دلت که کد بر بیداری اندر اغلب اوقات متقبض باشد و از خلق عزت کند
و بر صرح و صدق و عفت مشهور گردد یا بیداری را بر زدی آید برین صفت و نیز دلت که کد بر
بود **قال الله تعالی** یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی و **قال جاذل** یا زکریا انا نبشرك
یحیی مصرا فکلمه من الله و یسرا و حصورا و نبشرك من الصالحین **وقال عكرمة** یا یحیی خذ
الكتاب بقوة و آتیناه لک صیبا و درین زکریا نیز دلت که کد بر بیداری و بر اجابت دعا و بر اند
حق تعالی بیداری و اندر سن کد بر فروردی برینده خضر صالح صاحب علم و صاحب ریاست **قال الله تعالی** یا زکریا
نبشرك بغلام اسمه یحیی **قال جاذل** یا یحیی و و هبنا له یحیی و بر این کد بر تعداد کد بر اینها علم
و عذر فضایل و خصال ایشان می کشد نیست اما ضمه تمام ازین باب آفت که هر پیغمبری را که اندر
خواب بیدار معجزه یابد بی خبر دلت که معجزه وی چه چیز بوده است و احوال وی نیست با عذر و امت جلوه
بوده است و اندر زمان آن بی خبر دلت که خبر غالب بوده است و خصال وی اندر حلم و ثبات و غنی و فقر
و حاق و غضب جلوه داده است و وضعی که میسر است میان آن نبی و میان دیگر انبیاء علیهم السلام
خسب آن معجزه که و بیاورد که اندر آن تغییر کردن مراتب سنان در آن کد بر اندر صلاح و فساد و علو همت
و برزق منصب و غیر آن خدای که سزاوارتن یاز کرده باشد و اگر جان بیدار که همه پیغمبران علیهم السلام اندر
موضع جیع شده بودند آن دلت که کد بر بر نضرة احوال و قوت دین و بر قهر اعدا باطل و نیز باشد که جمع شدن
اشقان اندر موضع دلت که کد بر بر موت بدترین اهل آن زمانه **فصل سوم اندر رویه**
نخضر که خویشین پیغمبر شاه بود اگر کسی اندر خواب سنان را خوشتر از پیغمبری شده بود آن کد بر
اگر بیداری این خواب از جمله صلح و ایمنه باشد و آن پیغمبر از جمله مشایخ باشد آن دلت که کد بر بر حسن دین
وی و متابعت شریعت و محبت انبیاء علیهم السلام و دقت خلق برین حق و بر مقام منزلت آن پیغمبر و اگر خویشین
بفوق یک از انبیاء اندر آن همین حکم دارد و نیز آن هر دو خواب دلت که کد بر بیداری و احتیاج و مشقت و شادان

زکریا و یحیی

حسب ان که بدان شیوه باشد از خواب است که از خواب بیدار شود و از خواب بیدار شود و از خواب بیدار شود
امت مبتلا شود اما عاقبت آن نصرة و ظفر و قهر و عذاب باشد **قال الله تعالى** حتى اذا انشأ الناس النهار وظنوا
انهم قالوا لا جبرئيل فاستجابوا له فاستجابوا له فاستجابوا له فاستجابوا له فاستجابوا له فاستجابوا له
كتب الله لا تخفوا وانا ورسلي **وقال** ولقد سبقتم بحسن العبادنا المسلمين انهم لم ينجوا من المصيرين
وهو حمير الالهة يحيى ارحامهم صلواتها وعلما كنهه يؤذ يا بصوف يحيى ارحامهم يؤذ يا بصوف يحيى ارحامهم
ما شاء حسب ان که بدان شیوه باشد از خواب است که از خواب بیدار شود و از خواب بیدار شود و از خواب بیدار شود
المؤمنين واما الذين كفروا فاولئك هم المفلكون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون
حقه ونصرة بالانوار **قال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون
يبدل الله كل شئ خوليتنا **قال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون
بومقار المصيبة بيننا **قال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون
كذلك سعى وكشفت الله طلعت حسب جوار وفتحها ان شخص بالانوار كى شانه خوشتن را بصوف وي دياره و باشاره که
بنهار این خواب که کانه خوليتنا چون شانه نماز صلوات باشد دلت کند که وي اظهار بدعتی کند و خلق را بدان دعوت
کند و هموم جوابان فریبنا بشارت باشد قتل باجی یا ترک طاعتی یا مباشره ظلمی یا فیسق **قال الله تعالى**
فلان الله لا يامر بالظن **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون **وقال الله تعالى** انهم لا يعلمون
همج بنمیرز و بناه بوده است و اما الیه از خواب سر که خوشتر بنمیرز بود که بدان معنی که یک از جمله ایشان
بود و جان داد که و می یی اعدا و اظهار مخبرات می کرد این خواب اندر زمان طالع الجملة نه محمود باشد و از
جملة مکرید شیطان باشد غالباً و خصوص که بنهار نه از صلوات باشد از انکه این زمان نه زمان نبوت است ایماست
قال الله تعالى ما كان محسداً ابا احلم من حالكم ولكن سؤل الله وحامه النبيين
وهمج بنمیرز اگر چه خوشتر را بصوف حق سنا یا جان داد که حق بود
این خواب اگر چه احتمال آن دارد که گویند تعبیرش است بیناه مخلوق و مقصود شود باوصاف حق
جل و لطف و کم یا گویند محمول است بر آن که حق تعالی ویرا محتبی عظیم اندر دل خلق نماید و خصوص که
شانه از صلوات و ان صوف صوفه معنی خلق و محبت است اما عظیم الخ طراست و اربابیات

نظر از شیوه

شیطان این توان بودن پس باید که شخص افعال منافیات محض باشد بنه حق برود و از اجتمعی دارد
اگر تعبیر آن برن وجه که یاد کردی ظاهر شود فیما و نعمت و اگر نه معلوم شود که آن از جمله مکرید شیطان
بوده است و الله اعلم **فصلی درم اندر رویه مصطفی علیه السلام خاصه بدانکه**
ما معنی از حدیث که رسول علیه السلام فرموده است که من را بی نقارانی با حق فان الشیطان لا یغترانی بیشتر این
بیان کرده اند و نیز فرموده است صلی الله و سلم که من را بی فی النور فیما را بی فی الیقظة و هم چنین آمده است
که من را بی نقارانی الحق و نیز فرموده است که ما بدخل النار من را بی فی المنام میاید دافترت که حق
بنهار محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام از هر رحمة عالمیان فرستاده است **قال الله سبحانه** و ما ارسلناك
الا رحمة للعالمین پس خدای آنکه ویرا اندر حالت جیوه بدید و متابعت وی کرد که سعاده در دنیا
یافت هر گاه و خدای آنکه ویرا توفیق رویه و اتفاق افتاد اندر خواب که از برجه اشراق نور بقیه
اگر بنهار قدیون باشد حق تعالی دین وی بگذارد و اگر بیار باشد شفا یابد و اگر مظلوم باشد منصور گردد و اگر
فاسق باشد توبه کند و اگر کافر باشد ایمان و هدایت بود و اگر حج کرده باشد حج کند و اگر اندران
زین خیر باشد نعمت فراخ گردد و اگر اندرین موضع خوف و فتنه بود امن و استقامت بدیدد و اگر در
اندر موضع حراب بیناه مغمور گردد و چند ساله این خوشتر دیدید و تجربه کردید و هم چنین رفع شر
قال الله تعالى و ما كان الله ليعذبكم وانت فيكم و ان جملة فضيلة رویه و فی است که بی ویرا اندر خواب
سنا و رسول علیه السلام ویرا بشارت دهد ان شانه عام بود مزجه اهل آن طرف را **قال الله عليه السلام** حلی علیا
الواحد حلی علی الجملة و این جملة آهست که ویرا اندر صورتی و هیئت بداند که مناسب منصب عالی وی باشد
و هر چه که ویرا اندر صورتی و هیئت زیبا تر و عام تر سنا آن دیار قوه دین و اسلام بیناه باشد و اما اگر ویرا
منقبض و غمچین سنا یا بیمار سنا یا عضوی از اعضا وی ناقص یا ویرا الاخر و ضعیف بینا یا بلیجان
سنا که جامه خلق پوشیده بود و مانند این باید دانست که این جملة دلت کند بر نقصان حال بیناه
و بر ظهور بدعت و فساد اندرین موضع و فساد اعتقاد آن قوم بدیدد این که دیش ازین بیان کردیم
که وجود بیناه خواب برضای الله است که محاکات مویات اندر کمال نقصان حسب کمال نقصان
ذات خود کند بر چون سنا که رسول علیه السلام بیمار بود آن دلت کند بر ضعف اسلام بیناه و اگر بیناه

از اهل صلاح باشد آن تعلق بضعف اهل آن موضع دارد و اگر چنان سزاوارست که رسول علیه السلام بیاد بود و شفا
 یافت آن دلائل کثیر بر صلاح این قوم بعد از فساد و بر توبه بعد از فسق و اگر و بر آشتی بیند
 آن موجب دلیل بر ضعف اسلام باشد و اگر و بر ایستاده بیند آن دلائل کثیر بر استقامت امور دین و خصوص
 بر آن بیتان خواب و اگر و بر آخته بیند آن دلائل بر طمانیت و فراغت اهل اسلام کثیر و خصوص
 چون بر پشت خفته بیند و اگر و بر آید بیند آن کف نه اند دلائل کثیر که بیند زیاده قبر وی کثیر
 را کث و اگر و بر آید بیند زیاده قبر وی زیاده کثیر و اگر سزاوارست که خون رسول علیه السلام باز خورد از سر محبت خفیه
 آن معجزان گفته اند دلائل کثیر که بیند شهادت کرد از راه خدای تعالی و این اوجه محتمل است
 اما اولیتر آن است که شرب خون و بوی حمار بر آن کثیر که رسول علیه السلام خویشی فرموده است و آن
 است که گوشت شرب بول وی دلائل کثیر بر توفیق ایمان ستاده و بر سلامت عاقبت وی و بر محبت رسول
 علیه السلام و شرب خون وی دلائل کثیر بر محبت جسم و ذهاب علة و محبت رسول علیه السلام از هر آنکه
 ابو طیب جمجمه چون حجامه رسول علیه السلام بخورد خون وی باز خورد و رسول علیه السلام فرمود که **لا یخج**
بظن الابد و ام ایمن بول وی باز خورد رسول علیه السلام فرمود که **لن یلع النار بظن ابد** و نیز شایسته
 که چنان خواب بر آن کثیر که بیند از کباب جبری منی که شرعاً از سر جهل از هر آنکه رسول علیه السلام فرمود
 که **لا تعزلنم کله حرام** و ام ایمن ببول وی از روی سب و باز خورد از آن جهت که وی بداشت که
 آن ظرف طواف است و رسول علیه السلام از هر تسلیت خاطر وی این حدیث فرمود و اما اگر سزاوارست که باشد که از آن
 از سر محبت خون وی باز خورد آن دلائل کثیر بر نفاق بیند و بر آنکه وی اند خون یکی از اهل
 بیت وی سعی کند و اگر سزاوارست که گوشت رسول علیه السلام بخورد از هر آنکه رسول علیه السلام فرمود
 بر غایه جمل و کوشش وی اندر متابعت شریعت و طلب ستمه وی و اگر سزاوارست که باشد از اهل صلاح باشد آن
 هر چنان باشد که از خون خوردن وی باشد که از یاد کردی و نیز دلائل کثیر که بیند غیبت خاندان
 رسول کثیر علیه السلام **ح** آورده اند که ثابت بزر ابو حنیفه خدمت الله علیه
 اند خواب چنان دید که ابو حنیفه اندر سن طفولیه اندر قبر رسول رفت علیه السلام و استخوانها و تراجم
 کرد و بیرون آورد و این خواب را بر این سیرین عرضه کرد این سیرین گفت و بی علم رسول را علیه السلام جمع کند

و ممانعت

و متابعت ستمه وی کرد و اگر سزاوارست که آب دهن رسول علیه السلام فرو برد آن دلائل کثیر بر فصاحت و بلاغت و قوه حفظ
 و مشهور کرد و بعلوم و در **ح** آورده اند که شایع رضی الله عنه بیغم علیه السلام اند خواب
 دید که آب دهن خود بجوشت و اندر دهن وی میآید شایع رضی الله عنه گفته است که بوی آن هیچ چیز فایده
 نیکو دم و اندر این سخن نکردم و اگر سزاوارست که رسول علیه السلام اندر جای باندن باز رفت اگر آن موضع معور باشد
 عمارت آن زیاده کرد و اگر خراب باشد معور شود **قال الله تعالی** و اذ فی الناس لرج یاتونک رجاء
 و مک و اندر آن وقت خواب بود و خلق اندر آن جای جمع شدند و عمارت کردند و اگر سزاوارست که رسول علیه السلام
 ناز خورد آن گفته اند که دلائل کثیر که بیند را با از کوفه همه فرجایند و اگر اندر خواب چنان بیند که وی فرزند
 رسول بود علیه السلام آن دلائل کثیر بر موجودی و سلامت عاقبت و محبت خلق در حق وی و اگر چنان سزاوارست که بیاد بود
 آن گفته اند برضای آن باشد که یاد کردیم از هر آنکه سزاوارست که بیاد بود که اگر سزاوارست که از صلی باشد آن دلائل
 کثیر بر محبت رسول علیه السلام و کمال شفقت در حق وی و اما اگر بیند نه از اهل صلاح باشد و بر از سو خاقت باید ترسید
 و اگر چنان سزاوارست که بیغم را علیه السلام دوست داشت یا حق را جل و غلام دوست داشت آن دلیل متابعت رسول باشد اندر
 این و دلیل محبت حق باشد در حق وی **قال الله تعالی** قل ان کثیر خبیثون الله فاتبعونی خبیثکم الله و اگر چنان
 سزاوارست که از ایشان دشمنی است یا یکی از ملامت یک دشمنی داشت آن دلیل نفاق بود و بدعت و رای وی
 موافق رای بود باشد و خوف بود از سو خاقت **قال الله تعالی** من کان عادوا لله و ملایکنه و رساله
 و جبریار و میگویدان الله عار و لکافین و اگر چنان بیند که از نبی رسول علیه السلام رفت آن دلائل کثیر بر متابعت
 وی و خلق با خلق وی بر آنکه عمر بیند که هم چنان عمر وی شود و بر محبت حق تعالی **لقوله عز وجل** قل
 ان کثیر خبیثون الله فاتبعونی و اگر چنان بیند که اندر سن رسول علیه السلام رفت یا او را بلند اند حضرت وی میباید
 آن نه محمود بود و دلیل سو ادب و کبر و ریا باشد اندر دین **قال الله تعالی** یا ایها الذین امنوا
 لا تقدموا این نبی الله و رسوله الیه و عیالهم هر فعلی که اندر حضرت وی اندر حالت حیوة نه یق
 منصب وی باشد و مفیض بود سو ادب و ریه آن اندر خواب هر نه محمود باشد و بیند که از آن استغفار
 باید کردن از هر آنکه بر خلاف معضات شریعت و عاده دین است و اگر سزاوارست که رسول علیه السلام
 مرده بود گفته اند دلائل کثیر که یکی از خاندان رسول علیه السلام میبرد و نیز دلائل کثیر بر فساد اخلاق

پیش از آنکه از اهل صلاح باشند و اگر شده از صاحبان دین که بر وضو و روزه و نماز و حج و غیره
 سنت رسول علیه السلام و باطنی که اندر جایگاه قوی مرتبه شوند یا قوی منع زکوة کنند از آن که بعد از وفاته
 رسول علیه السلام حاجتی مرتبه شوند و حاجتی منع زکوة کردند و فتنه ظاهر گشت و باطنی که عالمی بن خلق آن زمانه
 وفاته باشد و اگر جهان رسول علیه السلام در کف نه اندر آن که از هر مضمینی بزرگ سرخاوه خلق را و اگر
 مندر که با جنازه بی برقت تا و برافتن کردند کف نه اندر آن شخص مبتدع کردند و اگر مندر که زیاده قبر رسول
 که در علیه السلام که در کف نه اندر آن که باطنی که از هر مضمینی بزرگ سرخاوه خلق را و اگر
 یا من طاعت عظیم بود و اگر اندر خواب مندر که با رسول علیه السلام عتاب می کرد یا با وی مناظره می کرد
 آن در آن که در کف نه اندر آن که باطنی که از هر مضمینی بزرگ سرخاوه خلق را و اگر
 نه از اهل صلاح باشند **حکایت** آورده اند که از جمله بزرگان یکی اندر خواب حنان دیده
 بلی بر روی رسول خدا علیه السلام و از آن بغایه بترسید و منقبض گشت و بزرگ این سیرین رفت و این
 را با وی رجعت این سیرین گفت و در حق با موفی خفته بودی گفت بلی گفت موفی از بلی بیرون کن چون
 موفی را از بلی بیرون کرد در می اندر روی بلی و بی افاده بود و این کلمه بران جایگاه بنشاند و در کف
 رسول الله و میا یزدانستن که ذات شریف رسول علیه السلام مفسود و متحلی است باقیه الکمال آن جهان
 اندر جنس مخلوقات هیچ ذات که مثل تر از آن وی نیست و برهان این سخن نه یاقین این فن است
 از علم پس اشراق نور بوق بر هر حال که اتفاق افتد اندر خواب و بیداری آن موجب تکمیل آن محل باشد
 بشرط آنکه آن محال باشد توفیق باشد بدرجه کمال و چون محال باشد توفیق هر چه می تواند بر مقدار استوار بود
 پیش از آنکه از اهل صلاح باشند و اگر شده از صاحبان دین که بر وضو و روزه و نماز و حج و غیره
 باری تعالی چون آفتاب را سبب تربیت اجسام ارضی کرد اینها است تا بر روی اندر اجزای آن هر یک بر مقدار
 انفعالیست و قابلیت آن اجسام باشد و تفاوت اندر میان این اجسام ارضی از شرف و دنائت این
 جمت افاده است پس همچنین ذات شریف رسول علیه السلام که موفی طایفه اهل کلیف است تا اثر
 وی اندر هر یک از اجزای این طایفه حسب قابلیت ایشان بود و ازین جمت فرمود رسول
 علیه السلام که **خبر ما اوجی الی شیء الا و قد کفی صارا فی خبر** این اشارة محال است عدد

و بی است و قابلیت انوار و اسرار الهی از مطاع نبوق بر رویه وی اندر نوم تا اثر اندر شخص بر مقدار قابلیت استعداد
 وی باشد زیرا که رویه وی اندر خواب بر تر از حالت یقظه خوابنده بود و بی محال اندر آن حالت
 چون فطرت نه بر وجه استعداد و انفعال افاده بود رویه وی اندر ایشان هیچ تا اثری نکرد
 بلکه سبب بعد زیاده ضلالت و نظیر ایشان خا و از ظاهر جسمیه وی پیش نکرد چنانکه حق تعالی
 فرموده است اندر تفسیر آسمانی که **وقالوا قالوا ان رسولنا کاللب عام و یبسی فی الاسباب**
 و اشارة اندر آن آیه که **یضاهه کثیرا و بهای به کثیرا**
 بدین معنی است و ازین جمت محققان گفته اند اندر حد جود که **لجود اعطاء الکمال من**
یلینق بدای اندر کلام اینها اندر خواب و اندر اعطاء ایشان و از آنجا که اولیا
 بدانچه هر سخن که از یکی از اینها بگویم الله یا از یکی از کبار اولیا بشنود و هر خبری که یکی از ایشان بگوید
 از امور غیبی آن حق بود و هر چنان واقع شود زیرا که سخن مرده خود حق باشد و خصوص قایل کسی این
 طایفه باشد زیرا که ایشان را می مصالح عاقله خلق اند و همچنین هر چیزی که ایشان بگویند در هر
 اگر آن چیز اندر جوهر خود نیک باشد و دالت کند بر نیل خیر و فروع و شادی قنات طعامها و شرابها و لباسها
 که قوام بدن نوع انسان بدان است و همچنین دیگر آلات و جواهر و حیوانات و هر چیزی که رویه آن
 بی فایده باشد و یا از اینها که در دنیا نفع و عین و مال حلال باشد و اگر آن چیز اندر جوهر خود نه
 محمود باشد مثل خمر و نه که بغایه زدند تا نفع و طعامها و موافق و لباسها خلق آن دالت کند بر فقر و مرض
 و مشقت که به سنده رسد و عاقبت از آن خلاص یابد **حکایت** یک از جمله شیخ
 بود که و بر ابو جعفر الله بن اخی خواجه اندک گفت من اندر سینه رفتم علیه السلام و بغایه مفسود بودم و هیچ
 چیز را نشنیدم و بزرگ روضه رفتم و کف نمی یار رسول الله صلی الله علیه و آله و ان جایگاه بنشاند در حال خواب
 بر من غلبه کرد چون در خواب رفتم رسول علیه السلام اندر خواب دیدم که بیامان و یک تا از بدست من داد
 و من بکلی نهم از آن خورم و از خواب بیدار گشتم و جواز خواب بیدار گشتم آن نهم دیگر
 هنوز اندر دست من بود **حکایت** آورده اند که ابو عبد الله با هیام عجز اندر خواب چنان
 دید که دیشال بیعبر علیه السلام بر گردن خویش نشاند بود و بر سر دیواری بنشاند و وی زنده

فسمع اوله في احوال السعير والركبة له قرآن ان الله جواب جنان من ان كان قد نزلت يا قاف
فراوش کرده بود آن دلت که بر سو خانت و ترک شریعت و خلوات خیرات **قال الله تعالى**
قال رب احشرتني اعني وقد كنت بصيرا قال كذلك اتيناك فسينمها **وقال النبي عليه السلام** ان الرجل الذي
يسمع جوفه شيء من القرآن كالميت الحبيب **واكرمه الله** قرآن خلقه في امور الغياض ان دلت كذا يرد
جبار وبارز في حلال ورفعت اندر دنيا و آخر و برينار بياست و سعت عاقبت **قال النبي عليه السلام**
خيركم من تعلم القرآن وعلمه **قال النبي عليه السلام** ان احب الي الله امر ان اخذتم عجا كذا بآيته
اوله في المعناه **وقال الله عز وجل** هذا القرآن فمواضع به اخرين **واكرمه الله** ان
ابن از حجة هي خواند و چون بآية عذاب رسید و در وماند و توانست خواندن آن دلت که در برد و دام
فرح و حسن عاقبت **واكرمه الله** آية عذاب می خواند و چون بآية رحمت رسید بر روی بسته شد آن
دلت که بر بستگی کارها و بر برد و دام اشتغال عصبت و نبرد دلت که بر سو خانت **قال الله تعالى** ومن
يؤذن بآيته تعالى صابره صابرة حرجا كانا يصعجا في السماء **وقال عليه السلام** فكأنه من لم يخلق له و اكر
جنان من ان قرآن را به تفهیم کرد آن اگر بشنود از او بشارت یا اوصاف بشارت آن دلت که در بواظ بار حکت و دعوت
خلق بر راه حق و بر امر معروف و نهی منکر **قال الله تعالى** يؤتى الحجة من يشاء **قال جابر بن عبد الله** من احق
معنى علم القرآن والفهم فيه و نزلت له بشارت بشارت که دیگر ثواب آن بوی رسالت **قال عليه السلام** اذا مات
ابن آدم انقطع عنه علمه الا من ثلث صديقة جارية او علم يتبع به او و لا صلاح يرعوا له **واكرمه الله** و اكر
قرآن می خواند تا از اول تا آخر ختم کرد آن دیار ثواب عظیم بشارت و بیا و تن جمله از وها و بعضی معبران
گفته اند که این دلت که بر انقضای عمر بیند **واكرمه الله** قرآن ختم کرد و در کربان انبار کرد
آن دلت که بر تمام کارها و بر مباشه تدبیر عملها **قال النبي عليه السلام** خير الاعمال الخصال المتخار
قال في الحال المتخار **قال الذي تختم القرآن** ثم يتألف
و اكر جنان من ان قرآن را به تفهیم کرد و سنان نه اهل آن بشارت آن دلت که در بر خطا اندرین و بر معصیت
و سو خانت و مشهور شد آن بیدارعت و نافرمانی حق **قال الله تعالى** ولا تقف على شيء علم
وقال عليه السلام من فسر القرآن برأيه فليتبوء ثوابه من الله **واكرمه الله** که نه حافظ بشارت از جواب جنان

که قرآن حفظ داشت از غمها فرج یابد و مراد خود بر روی یابد و خیر و برکت یابد و عافا لایزد **قال الله تعالى**
يؤتى الحجة من يشاء و من ثلث الحجة فقال و في خير كثير **وقال الرب** انزلنا اليك
مباركك ليرى و آياته و ليعلم اولوا الالباب **واكرمه الله** قرآن می خواند و برهنه بود
آن گفته اند دلت که در بر متابعه هوا نفس و اكر بينه اين خواب از صلح بشارت دعوت
خلق که در راه حق و امر معروف و نهی منکر که از هر آنکه اندر عاده عرب مشهور است
چون بآية اندر قومي که در جاده و جمار کویند و اندر بر غریبان **واكرمه الله** قرآن از رسول علیه السلام
که خبر امانا لکیم نذر غریبان **واكرمه الله** قرآن جنان من ان قرآن را به تفهیم کرد آن نه محمود
بود و دلیله و هنر دین نفاق بشارت و خصوص چون بشارت نه از صلح بشارت **قال الله تعالى** في صفة
المنافقين **ولتعرف قلوبهم في حق القول** و اكر بينه ان در دیگر سخن خبیث کرد آن هم چنین بشارت **قال جابر**
کما کبر ما في بعد نزل هذه الآية كلام الاخر فيه و اما غلط خواندن قرآن اندر بایر دلیله بشارت
اندر طاعت و اكر بينه ان قرآن را به تفهیم کرد آن دلت که در روی از حمت قرآن بشارت قنات و تعبیر آن
و اكر بينه ان قرآن را به تفهیم کرد آن دلت که در بر رحمت و حسن خانت **قال الله تعالى** و اذا قرأ القرآن
فاستمعوا له و انصتوا العا کثر ترجمون **وقال عليه السلام** من استمع الى آية من كتاب
الله كتب له حسنة مضاعفة **واكرمه الله** قرآن بیدار دلت **قال جابر**
ان شر سلطان و شر حاسن و کایران امین شود **قال الله تعالى** و اذا قرأت القرآن جعلنا بينك و بين
الذين يؤمنون بالله و بالآخرة حجابا مستورا **واكرمه الله** قرآن می خواند و آیتها رحمت بر میرداشت و آیتها
عذاب خای می گذارشت **یا بر عکس آن جنان** بشارت که بشارت آیتها رحمت خواند و آیتها عذاب نتوانست
خواندن با بر عکس و آنرا یاد کرد **واكرمه الله** قرآن را به تفهیم کرد و بر هر آیتی اندر آخ فرو آید است کار
همی کردن دلت که بر بشارت و هارایت و بر یافتن مراد اندر دنيا و آخر و بر عقل و بکاست **قال الله تعالى**
فبشر عباد الذين يستمعون القول و اتبعوه اولئك الذين هم الهة الله و اليكم خبر اولوا الالباب
و بدان که این جمله که یاد کردیم اندر آن بود که صاحب خواب مسلمان باشد و اما اگر صاحب
خواب کافر بود چنانکه کافر قرآن را به تفهیم کرد آن دلت که قرآن می خواند آن گفته اند تعبیر این خواب در حق

وایات عظمت دلیله عظمت دنیاوی باشد و آیات نعمت دلت که بر نعمت دنیا و آیات امتثال باشد
 دنیاوی بود و آیات عذاب دلت که بر فقر و عذاب اندر دنیا و آخرت و الوجبات است که آنی هم خوانند
 مشتمل بود که در حق یار حقیق آن دلت که بر نعمت دنیاوی و بود و دلت که بر ریه قزاة و صلوات اندر
 خواب دلت که بر بوضو حال و قضا حاجات و نصای که ای گفته اند که اگر کسی اندر خواب بیند
 که اصلاح مصاحف می کرد یا تالیف کتاب می کرد آن دلت که آن شخص را برین صادق القول گوید
 اندر میان خلق و نیز باشد که این خواب اندر که بود دلت که بر بوسه و هالیت **قال الله تعالی ان هذا**
القرآن تماری الی الی اقول **فصل دوم در بیان مصحف اندر خواب** بدان که در بین
 مصحف اندر خواب دلت که بر یافتن میراث و رزق حلال و امانت و اگر کسی که قرآن را مصحف
 می خواند آن دلت که بر یافتن خیر دنیا و آخرت و نیار غنچه و شرف و ذکر جمیل **قال الله تعالی کتاب**
القرآن الیک مبارک و قال علیکم لا یحزینکم الغنمة و المخرج منها **قال** کتاب الله فیہ بایمان
 قبلکم و خبر تا بعد حکم و اگر اندر خواب سوار که مصحفی میافت طلب حکمت کند و بیاید و مال حلال
 یابد و اگر اندر خواب بیند که و رفقه ای مصحف را می خورد بستانه قرآن نو پیدا را چن و اگر کسی که و سه
 بو مصحفی داد آن گفته اند دلت که بر تقصیر کردن بر ارج بر وی واجب باشد و این جای باشد که سراج نه از کما
 باشد یا آن فعال نه از روی غنچه کرده باشد یا عاده وی نرفته باشد و سه بر مصحف داخل اندر میاری و اگر
 سوار که مصحف اندر بر سر نهاده بود یا بر آن خسته بود یا بر آن استاده بود آن دلیله بدعت و ترک عمل
 باشد بقرآن و اگر سوار که مصحف از پشت وی اوقفته بود آن هم چنین دلیله ترک عمل باشد بقرآن و دلیله که آن
 حق باشد **قال الله تعالی** فبما رزقنا و رزاقهم و هو **و اگر سوار که تکیه بر مصحف کرده بود** اگر سینه نه
 از صلوات باشد آن هم چنین باشد و اگر سینه از اهل صلاح بود آن دلیله اعتماد کردن باشد بر قرآن اندر کمال احوال و
 هم چنین چون سوار که مصحف بدندان گرفته بود و سینه از صلوات باشد آن دلیله غایبه جاره و کوشش باشد اندر
 شکر کردن بقرآن **قال الله تعالی** و اعتصموا بحبل الله جمیعاً **و قال علیکم** لا یحزینکم الغنمة و المخرج منها **و اگر سوار**
 که مصحف هم چنین باشد آن هم چنین باشد و بدان که هر فعال که سوار که از وی صادر شد در حق مصحف
 که آن فعال منافی غنچه قرآن باشد آن چون سینه از صلوات باشد دلت که بر بوسه و زنی که از وی اندر وجود آید و آن

مار گردد و توبه کند **قال الله تعالی** ان الذین اتقوا اذا مسمهم طایف من الشیطان ذکر و افاذ هو مبصر و
 و اگر سینه آن نه از صلوات باشد آن دلیله اعتقاد و بدعت و ترک عمل باشد بقرآن و دلیله سوختن بود
قال الله تعالی ذکر بآن کما ذکر آیات الله هروا و غیر کما الحیق الذی **حکایت** آورده اند که شخصی
 اندر کار داشت یا بر سر داشت آن دلت که بر یافتن خیر دنیا و آخرت **حکایت** آورده اند که شخصی
 سوار خورد باز خود که اگر من جمله دنیا اندر کار تو نهی تو بطلای و این مسله را استغنی کردن و علم آن ایام
 اتفاق کردند که چون آن شخص مصحف اندر کار آن دن غایب طلاق واقع نشود **قال الله تعالی** و لا یطرب و لا یابی
 الایه کتاب مبین **حکایت** آورده اند که زنی اندر خواب دید که مصحفی اندر کار داشت و در
 بخه مرغ میامرد و گمانه آن جمله بر چاندان سینه گفت این زرا در دختر آید و هر دو جمله قرآن حفظ کند
 و هر چنان واقع شود و اگر اندر خواب سوار که مصحف می فروخت آن گفته اند دلت که بر بختاب از معافی
 و اگر سوار که خرید خیر و مشایقه بیاید و دلت که بر مستشرف شدن علم و حکمت وی اندر میان خلق اندرین هر دو صوفی
 و اگر سینه نه از صلوات باشد آن دلت که بر کتمان حق **قال الله تعالی** و انشروا به غنایه **و اگر سوار که نصر**
 اندر مصحف می کرد و سطرها آن کتب میاید یا معنی آن نه هست فهم میگرد بدعتی اندر قرآن از وی پیدا نشود
 و اگر سوار که مصحفی بر دیر یا سطرها آن نیل نبشته بود و وی آنرا حک می کرد گفته اند از نماز برزد و از آن
 آن تمام خای نیار و اگر سوار که مصحف از وی بر دیر دیند یا بستاند علم وی از دنیا منقطع شود و اگر
 سوار که مصحف را می سوزانید آن دلت که بر فساد اعتقاد وی و اگر سوار که مصحف را بر آتش می نهاد
 و غی سوخت منبر ع کرد و اندر فساد اسلام سعی کند و مغلوب گردد **قال الله تعالی** بر دین ان یطعموا نور الله
 با فواصهم و یانی الله الا ان یتوبوا **و اگر سوار که مصحف یا بقرآن خواند آتش را با آبی نشانده خسته نوزک**
 بواسطه وی دفع شود **حکایت** آورده اند که شخصی از قرآن اندر خواب جان دید که و رفقه
 مصحف را یک یگ می کرد و بر آتش می نهاد و آتش ساکن می شد معبر گفت عن قریب فتنه از حمت سلطان
 ماز شود و از هر قرآن خواندن دفع شود و هر چنان واقع شد که وی تعبیر کرده بود و اگر سوار که مصحفی اندر
 خانه وی بود و قفا بر آن زده بود آن فساد و قساق دل وی بود و اگر سوار که مصحفی اندر دست داشت
 و دست اندران هم طایفه آن دلت که بر عصیان و قلت غفاری و بر ترک واجبات **قال الله تعالی** و لو نزلنا



علی کتابی فوطی فی سوره بایده **فصل سوم اندر رویه نبش قرآن و اندر ذکر قرآن**
 بدان که در این کتب قرآن چون چیزی باشد محترم کی عاده گرفته باشد و همان قرآن نبش قرآن
 ورق و طهارت آن دلالت کند بر دوام خیر و سرور و برقرار اوست بر حق و اما اگر جان بیدار که قرآن
 می نبشت که مناسب آن باشد مثل جواب بانه و صفات آن آن دلالت کند بر نبی تباری اندر دین
 و بر تفسیر قرآن بر روی خود **حکایت** آورده اند که حسن بن علی رحمه الله علیه اندر خواب جان
 دید که گاه اندر محفل می کرد و از آن جای بر کتب می نبشت و آن خواب را با این معنی گفت این معنی گفت
 اتق الله ولا تقس القرآن براین و اگر کسی که قرآن بر دل خود می نبشت آن دلالت کند بر تقوی ایمان و بر ثبات
 اندر دین و بر صحت خاتم نبی **قال الله تعالی** اولی کتب سلفه فلو یتم ایمان و اندر عمر بروج منزه
 و اگر کسی که قرآن بر زبان خود می نبشت آن دلالت کند بر اعتراف حق و اگر کسی که قرآن می نبشت معنی
 آن بر نبی نبشت اگر آن معنی را بر وجه راست بخواند نبشته باشد آن دلالت کند بر ثبات اندر دین و بر شرف علم
 و حکمت **فبشر عباد الذین یستمعون القول فلیتعوا حسنه** و اگر آن معنی را ندیده بود خود حوشن نبشته
 باشد بلکه عیاسی را تغییر و تزیین باشد آن دلالت کند بر کمال حق و سوختن و بر آنکه رای و کتب
 موافق رای می شود **قال الله تعالی** فویل للذین یحبسون کتاب بایده و اما رویه قرآن را
 رویه قرآن خواب دلالت کند بر اصحاب دولت و حشمت و اهل منصب و تدار آن قراة و حفظ و بکوی اواز
 و طیب صوت و اگر کسی که قوی از قراة اندر موضع جمع نماید بود در ایشان اصحاب دولت و عزه اندر آن وضع
 جمع شوند و رویه ایشان و مخالفت کردن با ایشان اندر خواب نیز دلالت کند بر کمالی بیننده را محالست اصحاب
 مناصب و با دشمنان عادل از هر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که **خیر** اهل القرآن اهل الله و خاصته
 و نیز فرموده است فی الله علیه و سلم که **خیر** من اوتی القرآن فکأنما ادرجت النجوم فی جبینیه
 الا الله لا یوحی الیه **فصل چهارم اندر رویه سوره قرآن بجان بگانه** بدان که آیه
 تعبیر اندر هر سوره از قرآن چون کسی را اندر خواب رویه قراة آن اتفاق افتاده باشد چیزی گفته اند
 مناسب آن معنی که معظوران سوره مشتاق است بر آن و جماعتی استناد آن معانی را رسول کرده اند علیه السلام
 پس این موافقت ایشان ابرادان جبین و نیز موافق آن حشمت است که بایشان ازین یاد کردیم که رسول علیه السلام

قرآن و رویه
 و رویه قرآن

فرموده است که **اذا شکر علیکم الرؤیا فادعوا بالاسماء الفاخه** از رویه خواب بیدار که سوره فاخه
 می خواند آن دلالت کند بر کثرت برکت و شرف کارها و بر ما من نعمت و سرور و خیر و برکت **البقره** و خواندن
 البقره اندر خواب دلالت کند بر کثرت خیر و طول عمر و قلت شرور و کدر و دشواری و حاجت و آسایش خیر
 و برکت و نیز دلالت کند بر آنکه از شر یحیی ایمن شود **قال علیه السلام** اقروا البقره فان اخایها برکت و ترکها
 حشر و لا یستجیبها البطالة و البطالة التحق **العمران** و خواندن آل عمران دلالت کند بر وجاهت اندر
 میان خلق و بر مجادلت با اهل باطل و ظفر با حق برین **النساء** و خواندن سوره نساء دلالت کند بر یافتن
 میراث بود و نیل و مال حق باشد و دلالت کند بر توان و خیر بسیار **الباقه** و خواندن باقه اندر خواب دلالت
 کند بر خنوع و تقوی اندر دین و بر نیل ولایت و عصمت از حاکم **الانعام** و خواندن الانعام دلالت کند بر خیر
 و برکت و یافتن چهار بابیان بسیار و بر راه راست **الاعراف** و خواندن اعراف دلالت کند بر توجیه
 و خضوعت یا معاندان دین و خلق با خلق جمیل و رسیدن بکوه صراط **الانفال** و خواندن انفال دلالت کند
 بر نیل غنمت و قوی ایمان و تقوی و ظفر بر اعدا **التوبة** و خواندن توبه دلالت کند بر آخر کار و بر توبه
 و تقوی و خلاص بود و دلالت کند بر کثرت اعدا و دشمنان دین و زحمت ایشان و عاقبت ایشان را قریب **یونس** و خواندن
 یونس دلالت کند بر کثرت عبادت و تقوی و قهر اعدا و تعلم علم جوم **هود** دلالت کند بر قهر اعدا و دوام
 استقامت اندر دین و جاده از ممالک مخصوص از محنت آب **یوسف** و یوسف دلالت کند بر شفقت و کبر
 و حبس از محنت دوستان و عاقبت آن خیر و ظفر باشد و علم تعبیر آموزد و مالک و ریاست یابد **الرعد** و خواندن
 آن اندر خواب دلالت کند بر حفظ دعوات و نیل باغ و نیشان و بر تجمیع سفاری موی **ابرهیم** دلالت کند بر صلاح
 و تثبیت و یافتن رزق حلال از موضع جابوس و بر آمدن فرزند از کبر سن **الحشر** و خواندن حشر دلالت کند بر
 دلالت کند بر ستایش وی و بر دیگر خدای و خلق و عبادت و حسن حاجت **الفتح** و خواندن فتح دلالت کند بر علم و محنت
 اعلیت رسول علیه السلام و بر کمال با مخالفان دین و بر یافتن رزق حلال **البقره** و خواندن البقره دلالت
 کند بر تقوی و ادا عبادت و ظفر بر اعدا و بیکوی کردن با دشمنان و بر آنکه شهادت دفعی و نعمی باید ناکه
 که کار آن بر روی حسد بر نهد **الکاف** دلالت کند بر بیای منی و طول عمر و سفرها دور و خلاص اندر غم **مريم**
 و خواندن ماریا است و مرافقت انبیاء علیهم السلام و بر آنکه حاسر آن و یافتن آن و حق تعالی بر او ظاهر کند

و نیز دالت کلام که بود دست سنان چیزی ظاهر شود که طبع از آن تعب کلام و خوانند طبع دالت کلام بر معاداة
اهل باطل و بر غلبه کشتن بر ایشان **الایک** و خوانند آن دالت کلام بر فوج بکار از شانه و بر غلبه اهل فقر و بر طغیان
بر اعدا و بر اجابت دعا و قبول طاعت **الحج** و خوانند آن دالت کلام بر حج کردن و قربان کردن و بر تقیین
اندر کارها **المؤمنون** و خوانند آن دالت کلام بر فوج ایمان و خشوع و طاعت خیر و اقامت صلوات و عصمت از فواحش
النور و خوانند آن دالت کلام که حق تعالی در کتب و بر اهورا که اند و توبه روزی کلام و اگر
کیه بروی افتد کلام باری بر آه و بی ظهار که چون سنان از صلوات باشد و اگر سنان از صلوات باشد آن دالت کلام بر
ظلمت و فتنه و عیان در حق و بی و بر آنکه جمله سور قرآن را هر چه بشنود تغییر باید کرد از کسبت
از صلوات باشد خواب و بر اضافت با آن آیات رحمت و نعمت و توق و مکن و یقین باید کرد که آن سوره
بر آن مشتمل باشد و اگر سنان از اهل صلاح باشد تغییر وی برضایان باشد اندر اغلب **آجوال الفرقان**
و خوانند فرقان دالت کلام بر معاداة و بر حج کردن و بر طهارت و بر فوج در صلوات که منقش ذکر جمیل باشد بر اهورا
الفتح و خوانند آن دالت کلام بر عصمت از فواحش و قهر اعدا و اظهار افعال که منقش خرق عاده بود **ذوالنور**
و خوانند آن دالت کلام بر بیاری است و مکن و فهم و تعلیم لغات مختلف و اظهار کرامات **النقص** و خوانند
آن دالت کلام بر بیاری و اخلاص اندر عمار و خجاة از محاف و قهر اعدا و بیال منفعت از قبل اعدا **العنکبوت**
و خوانند آن دالت کلام بر عصمت از بلا و شانه و بر محافظت بر عبادة و سوت رزق **الدوم** و خوانند آن
دالت کلام که طریقی از فکر کفار بر دست وی کشوده شود و بر انابت حق **الفن** دالت کلام بر بیاری است و علم
و بر تواضع و خلق با خلق حیثیه **السجدة** و خوانند آن دالت کلام بر معرفت مقربان و بر خستند **الاحزاب**
و خوانند آن دالت کلام بر متابعت حق و ادا اطاعت و محبت خاندان رسول علیه السلام و بر تقوی و اسرار
سبا و خوانند آن دالت کلام بر زهد و اندر دنیا و بر یافتن نعمت **المایکة** و خوانند آن دالت کلام
بر کشوده شدن ابواب نعمت ترویج و بر حسن خصلت **بسم** و خوانند آن دالت کلام بر محبت اهل بیت رسول علیه السلام
و بر متابعت حق و راه راست و **الصافات** و خوانند آن دالت کلام بر فوج در صلوات و خجاة از مضایق
و اگر نعمتی یا ریاستی از وی رفته باشد باز آید **ص** و خوانند آن دالت کلام که از بزرگواران
و بر حدائق شادان بر صفت عجب و با شانه که بر سنان از روز و از آن توبه کلام **الزمر** و سوره زمر

دالت کلام بر بیاری است و بشانه و اخلاص و حسن عاقبت **المومن** دالت کلام بر بیاری است و ظفر و قهر اعدا و تابش حق **الحج**
و خوانند آن دالت کلام بر معرفت نفس و دعوت خلق براه حق **الشوری** و خوانند آن دالت کلام بر طول
عمر و انابت حق و مشوق کردن از کارها و بر فرزند **الزخرف** و خوانند آن دالت کلام بر صدق
اندر قول و قهر اعدا و حسن عاقبت و بیال غنی و ذکر جمیل بکار از وی **الذکر** دالت کلام بر بیاری است و رحمت حق
و قهر اعدا **الجاثیه** و خوانند آن دالت کلام بر خشوع از هر حق و حسن عاقبت **الاحقاف** دالت کلام
بر رویه عجایب اندر دنیا و بر توبه **سوره محمد علیه السلام** و خوانند آن دالت کلام بر خواب دالت کلام بر حجاب
و بر محبت و مرافقت رسول علیه السلام و بر توجیه و بیال غنی و رزق مشفق **سورة الفتح** و خوانند آن
فتح اندر خواب دالت کلام بر جماد اندر راه حق و بر کشوده شدن کارها بروی و بر رویه مناجات صادق
و بر معاد و نفع حق **الحجرات** و خوانند آن دالت کلام بر نفقه کردن کار اندر راه حق و بر صلات رجب
ق و سوره ق دالت کلام بر سعت رزق و حسن عاقبت **والارین** و خوانند آن دالت کلام بر بیاری است
و نبات زمین و بر قهر اعدا و **الطور** و خوانند آن دالت کلام بر مجا و نفع مرکه و دیدن دوشان
والخمر دالت کلام بر متابعت رسول علیه السلام و بر فرزند و بیال رزق **نجم** دالت کلام بر ریح و مشقت
و سخن و خلاص یافتن از آن و بر قهر اعدا و یافتن قریه حق اندر اخق **الرحمن** و خوانند آن دالت کلام
کلام بر بیاری است و رحمت حق و دخول جنة و زیان صاحب جمال **الواقعه** و خوانند آن دالت کلام بر خجرات
و حسن عاقبت و مرافقت سقر بان **الحدید** و خوانند آن دالت کلام بر حیدر دالت کلام بر سحت بدن و بر بیاری قریه منفعت
و رحمت حق **الحجرات** و خوانند آن دالت کلام بر محاسن دالت کلام بر خصوصیت کردن با اهل باطل و یافتن ظفر و بر
دوام ایمان و بیال حق **الحشر** دالت کلام بر مرافقت ابرار و روز قیامت و بر خشوع و قهر اعدا **الممتحنة**
و خوانند آن دالت کلام بر بیاری است و بیال ابتلا باشد بر آن و متابعت سنان انبیا علیهم السلام **الصف** و خوانند
سوره صف دالت کلام بر غزا و نصیق و سود اندر خلاق **الجمعة** و خوانند آن دالت کلام بر جمع کردن
امور دین و دنیا و بر ذکر بسیار **المنافق** و خوانند آن دالت کلام بر اخلاص از بغا و بر عتق
التغابن و خوانند آن دالت کلام بر استقامت اندر دین و راه راست و بر معاداة اهل بیت اوبای
الطلاق و خوانند آن دالت کلام بر طلاق دادن زن و تمام دادن صدق ایشان

و بهدایه و بیرون آمدن از تنگ **الخروج** دالت کلام بر زبان صالح و بر عصمت از محرمات و بر توبه نصوح **الملاح**
و خواندن آن دالت کلام بر بیان مال و ثروت و رزق **الرزق** و سوا از دالت کلام صنعت کتابة و بلاغت
و بر ستکاری انضباط و بر خلق با خلق و **الحاقه** و خواندن آن دالت کلام بر تقرب بحق تعالی بیست طاعت
و بر سلامت عاقبت **المعارج** و خواندن آن دالت کلام بر نصرة و دوام عبادت و بر عصمت از فواحش
نوح و خواندن سوره نوح علیه السلام دالت کلام بر باطن شستن منکرات بر دست و پا و بر نصرة بر اعمال
و استجابت دعا **الحق** و خواندن آن دالت کلام بر قیام شب و قراة قرآن و قریة حق **المدر** و خواندن آن دالت
کلام بر غریبه و کثرت خیرات و بر نظافت و مغفقه **الفیه** دالت کلام بر اجتناب از سوگند و بر اقرار حق
الافسان و خواندن آن دالت کلام بر شک و ویران و اشیاء مساکین بر نفس خود و بر ذکر جمیل **المسلمات**
و خواندن آن دالت کلام بر میل رحمت و کثرت خیرات و تقوی **عمر** و خواندن آن دالت کلام بر میل ثناء و ذکر جمیل
و انارعت دالت کلام بر نوع تشک و حیانت از دایمی و بر خوف و ویران **عکس** و آن دالت کلام بر کثرت صدقه
و بر تیر رزق و منفعت از محنت باغ و زمین **الانوار** دالت کلام بر سفر کردن بجانب مشرق و بر استقامت
بر دین **الانفطار** دالت کلام بر صحبت سلاطین **المطغیة** دالت کلام بر وفا و عدل از برمانه و بر سلامت عاقبت
الاشفاق دالت کلام بر کثرت اولاد و **البروج** دالت کلام بر تعلو علم نجوم **الطارق** دالت کلام بر اتمام
تشیع و توفیر و بر باطل کردن از کلام **السورة** دالت کلام بر اشیاء آخر بر دنیا و کثرت تشیع **العائیه** دالت کلام
بر علم و رزق و بر بند از خلق **البحر** دالت کلام بر بیان مایه و هیئت و بر شفقت بر صاحبین **البلد** دالت کلام
بر قیام نمودن با مرصفا و مساکین و انیام و از آمدن بندگی **والشمس** دالت کلام بر فهم و ذکر و بر فلاح اندر
آخر **اللبار** دالت کلام بر قیام شب و کثرت خیرات و تقوی **الضحی** دالت کلام بر رحمت و شفقت بر ضغفا
و مساکین و بر محبت حق با حق **المشرق** دالت کلام بر انشراح صدر و قبول حق و نیر غنی حاجت دعا و نزع شرک
و غل از دایمی و **الین** دالت کلام بر قضا و خیر و سعت رزق و بها و حسن صوة **افرا** دالت کلام
بر تعلم علم کتابة و فصاحت و بر قهر اعمال **الافار** دالت کلام بر طول عمر و نیر ثواب و یا فتن شب قدر **الین**
دالت کلام بر راه یافتن قوی از کفار و ضلالت بر دست و پا و بر عبادت و اخلاص **اد الیلک** دالت کلام

بر تیر قوت و سلامت عاقبت و بر مال مقدون **والعادیات** دالت کلام بر شکر و یا فتن شبان و بر غل کردن
القارعة دالت کلام بر روح و تقوی **الهکیر** دالت کلام بر زهد و ترک دنیا و کف اند دالت کلام
بر جمع کردن کار **والعصر** دالت کلام بر صبر و قبول حق و خیران اندر خاق و یا فتن سود بسیار و از ان **المهمرة**
دالت کلام بر جمع کردن کار و نفعه کردن آن اندر خیرات **القیار** دالت کلام بر کسرا و بر نیر ظفر و نوح و امن
لا یلف دالت کلام بر الفت انداختن میان مردم و بر اطعام محتاجان و بر عبادت **الماعون** دالت کلام
بر ظفر یافتن بر مخالفان و بر مؤاساة با خلق **الکون** دالت کلام بر ظفر بر اعمال و بر کثرت خیرات و بر نیر مراد
الکافرون دالت کلام بر معاودة با اهل کفر و نفاق و بر ستم یافتن از اعمال **النصر** دالت کلام
بر نصرة و نیر ظفر و فتح **نبت** دالت کلام بر عداوة اهل کفر و نفاق با حق و بر نیران طرف نیر **الخلاص**
دالت کلام بر توجیه و قلت عیال و کثرت ذکر جمیل و مطلع شدن بر اسم اعظم و بر استجابت دعا و
یقیت حق اندر سوره و اندر سوره و الضحی و سوره نصر بعد ازین یاد کرده **الفلق** دالت کلام بر دفع
شر حساد از حق **الباقس** دالت کلام بر حق تعالی کلام شیاطین و حکم از حق **و الله اعلم**
فصل آخر در روایة بعضی از سوره و آیات و کتابت آن بر اعضا بدن
اگر کسی اندر خواب سزا که ایه الکبریٰ بخواند آنرا شش بار یاد کرده ایتر و اگر جان سزا که امن الرسول می خواند
آن دالت کلام بر مرافقت انبیا و اولیا و بر قوت ایمان و دالت کلام بر حق تعالی حمد و ثنات و کثرت کثرت
و بر اعدا دین نصرة یابد و رسول علیه السلام فرموده که **من قرأ آیتین من البقرة کفاه ایه الکبری و الایة**
الآخرین منهن و اگر سزا که شهادت الله می خواند آن دالت کلام بر حق تعالی و بر اعلی نافع روزی کلام و دالت کلام
بر امانت و کواهی دادن حق و باشد که دالت کلام بر انقضای عمر و و این را برین وجه تجزیه کرده ایتر
و اگر سزا که این آیه می خواند که **یوم خسر المتقین الخ الرحمن و قال** آن دالت کلام بر کلام و کلام متقیان
باشد و مرافقت اهل روح و تقوی یابد و بر ذریک سلطان عزیز کرد و اگر جان سزا که این آیه می خواند که
و انصر و امن **بغیر ما ظلموا** آن دالت کلام بر کلام کلام و سزا که بر نیران نصرة یابد **حکایة**
آورده اند که خجسته ابن سیرین امر و گفت اندر خواب جان دینم که سوره اذا جاء نصر الله و خاتم النبیین
گفت و حیث کن که این خواب می دالت کلام بر انقضای عمر و این را بر این وجه این آخرین سوره است که از

آسمان فرو آمده است و آن همچنان بود **حکایه** و عمر چنین آورده اند که حسن بن علی رضی الله عنهما اندر خواب چنان دید که سوره اخلاص بر میان هر دو چشم وی نوشته بود و این خواب را ابوبکر بن سبیت در گفتار سبیت گفت این خواب دال است بر انقضای عمر بشماره و عن قریب و کما وفاة یافت **حکایه** و عمر چنین آورده اند که امیر المومنین حسن رضی الله عنه بوالاذان اندر خواب دید که سوره الفصحی بر پیشانی وی نوشته بود و مع هر چه جواب داد که ما در کرم و گفته اند که بوالاذان از یک شب دیگر پس از این خواب وفاة یافت و بدانکه اولیتر آن باشد معبر را که چون خوابی چنین بر وی عزم کند و بپیران بر وجهی دیگر که در میان اخلاص جمال آن بر اخلاص و توحید باشد و اندر سوره نصر چار و مستح و تضرع کند و مانند این و اگر جمال آن بر وجه که یاد کردیم نگردد باید که بصره بخشد و باندای نگوید که این خواب دلیلی بر موت است الا که خواب تغلق بغیری دارد یا داند که شهادت اندر مرئنه است که بدان فتنه نشود و و هو بر وی غلبه و شهادت را که امثال این تاثیر عظیم دارد و و هو اندر آدی بغایه موثر است و کسی باشد که از اثر آن و هو هلاک شود و حکمت الهی اندر سائر اجال و خلق خود ایست و اگر بذر باشد از بصره و کایه بوی رساند و تضرع بر آن البته نکند و اگر اندر خواب چنان شد که این آیه می خواند که **لَا تَخْشَى اللَّهَ عَمَّا كَرِهْتَ** آن دال است که حق تعالی جمله مهمات وی کفایت و بر از جمله غمها و مشقتها فرج دهد و این از جمله مناجات مجرب است و علم هر اخی اندرین باب موجب نصویر است و ضبط تمام است که قراة آن دیاف باشد از تعبیر از حسب تفسیر وی باشد بر قدر مرتبه بینندگان خاص است و سنن از یاد کرده شایسته و الله اعلم **فصل ششم اندر روایت دعا** و استغفار کردن و اندر خواب و غیبار و مانند آن بدانکه معراج گفته اند که دعا کردن اندر خواب یا از یاد کردن باشد پس اگر اندر خواب دعا می کرد آن اندر تا بیار غار فرض بود اگر آن دعا معروف باشد و اگر آن دعا نه معروف بود آن اندر تا بیار غارها ناله باشد اگر آن دعا مشتمل باشد بر ذکر حق جل جلاله و اگر اندر آن دعا نام حق تعالی باشد اگر شهادت از اصحاب باشد آن دال است که بر تباهی آن نارسب فوت شرعی از شرط آن و اگر شهادت آن نه از اصحاب باشد آن دال است که بر تباهی وی و بر تباهی غود و تفسیر کردن اندر عبادة **قال الله تعالی** و اذا قاموا الى الصلوة فاموا کما ابروا و الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و اگر چنان بیند که

الدعا

تقوا از هر نفس خود دعا کرد یا بیند که خفیه دعا کرد آن دال است که بر صدق و اخلاص و بر آنکه حق تعالی بیننده را فرزند خشنود صاحب **قال الله تعالی** اذا فادی ربه نارا خفیا و خفیه دعا کردن بر دال است که بر محبت و فرمان برداری حق تعالی **قال الله تعالی** ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه الله یخت المعتبرین و اگر بیند که اندر دعا الحاح می کرد آن دال است که بر محبت حق سبحانه باری **قال الله تعالی** ان الله یخت المخلصین و اگر بیند که اندر ظلمتی دعا می کرد آن دال است که بر کفر حق تعالی و بر از غمها و مشقتها با خالص دهر و اگر بیند که از اهل ریاست باشد ریاست یابد **قال الله تعالی** فتادی فی الظلمات الخ قوله کاذب فاستجبت له و جینه من العثر و دعا کردن بر اندر تا وید دال است که بر استخفاف دعا و قضا حوائج و انابت حق **قال الله تعالی** ادعونی استجب لکم و قال کاذب دعا ربه منینا الیه و اما اگر چنان بیند که اندر دعا اعتدال می کرد آن نه محمود باشد و دال است که بر غنا چیزی محال و رسول علیه السلام از آن نه می کرده است و فرموده است که **خبر** اند میگویند که هان ائمه قوم تضرع و نزع الدعاء و الظهور **وقال کاذب** اند لا یخت المعتبرین ببال اراد به المعتبرین في الدعاء و هو سوال منازک الانبیاء علیهم السلام و ما یجئهم رسول الله علیه السلام شخص معین و بقر اراد بالاخذ الجهر و رفع الصوت بالدعا و اگر اندر خواب سزا که فتوت می خواند آن دال است که بر فرمان برداری حق و بر کثرت عبادت و بیدار ثواب عظیم و ذکر چهار **قال الله تعالی** و من یقن من حق الله الیه و قال کاذب **امن هو قانت** انا الیبار ساجدا و قائما و اگر اندر خواب سزا که ذکر حق تعالی مجرد آن دال است که بر بیدار رحمة حق و بر مباشه افضل عبادات **قال الله تعالی** فاذکرونی اذکرکم **وقال عزائمه** و لک الله اکثر و اگر چنان سزا که ذکر بسیار می کرد آن دال است که بر نصیحة یافتن **قال الله تعالی** و انشروا من بعدا ظلموا و دال است که بر محبت حق سبحانه **قال الله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذکروا الله کثیرا فیل الذکر البین ان بدکن و لا یسأه بدانکه اگر اندر خواب بیند که استغفار کردن دال است که بر مغفقه و بیدار کار و فرزند و خرم و باغها و آبها روان **قال عزیر قلیل** استغفروا ربکم انه کان عفوا رب السما علی کرم مرورا و یبدر کرم با موال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا و اگر سزا که استغفار کرد و روی وی فاقبله بود آن دال است که بر اجابت دعا وی و اگر چنان سزا که روی وی فاجبر قبله بود آن دلیلی از دعا باشد و اگر سزا که کبی و بر اکت استغفار کن و نکر و روی بگردانید آن دال است که بر مغفبتی برزد

الفوت

الذکر

الاستغفار

و اگر سزا که استغفار کرد و روی وی فاقبله بود آن دلیلی از دعا باشد

رفت یا حتی اهل شست بر خوستن و در آن هیچین دلیل اسلام باشد و باینکه در متعلقان وی و باشد
که اسلام کافر نیز دلیار موت وی باشد از هر آنکه سه موت حق است همچنان که اسلام حق است و هم
چنین اگر سار که اندر حسی رفت آن دالت که بر اسلام وی **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حُصْنِي**
فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حُصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حُصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي و همچنین اگر سار که حسی رفت آن دالت
بر اسلام وی که **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَهِيَ كَذِبٌ** اگر سار
که مرده بود و زنده شد آن دلیل اسلام وی بود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَوْ مِنْ كَانُ مِثْلًا فَاجْنِبْهُ** و حق تعالی
تقار را مرده خوانده است **قوله تعالی** اَمْواتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ و همچنین اگر سار که اندر کشتن
نشسته بود آن گفته اند دالت که بر اسلام وی از هر آنکه سه با نوح علیه السلام بخوار مسلمانان اندر کشتن
نشسته بود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ** و همچنین
اگر سار که توبه کرد و عمل صالح کرد مسلمان شود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ**
مُتَابًا و اگر کافر اندر خواب بیدار که از دارا الکفر بدار اسلام نقل کرد آن گفته اند دالت که بر موت
وی از هر آنکه سه دارا اسلام دار حق است همچنان که سه موت حق است و باشد که مسلمان شود و اگر
مسلمانی اندر خواب بیدار که اسلام بر کفر عرضه می کرد آن دالت که بر حسن دین وی و بر عمل صالح و بر دوق
خلق بدین حق **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى عَمَلٍ صَالِحٍ وَفَالِ التَّحْتِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و اگر سار
که اسلام بر کفر عرضه کرد و وی بوحار ایت حق ایمان آورد و نبوت محمد علیه السلام قرار نگیرد آن گفته
اند دالت که بر بیدار شدن که مشغول باشد با نوح معاصی اقامه من بود و اگر سار که اندر خواب
بیدار که می گفت است آن دالت که بر جمله امور دنیا و آخرت وی مستقیم شود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ اسْلَمَ**
فَأُولَئِكَ خَيْرٌ وَأَشَدُّ و اگر مسلمان بیدار که دگر بانه مسلمان شده بود آن دالت که بر روق اسلام و اخلاص وی
و بر این شادان از عذاب و آفات **فصل دوم اندر توبه خسته کردن و مسواک**
کردن بدار خسته کردن از جمله آن چیزها است که رسول علیه السلام آنرا از فطرح خوانده است اگر کسی اندر
خواب بیدار که خسته کرد بود چیزی که سبب آن از کاه باک نشود و طهارت کند بر متابعت سنت
رسول صلی الله علیه و سلم و اگر سار که خون بسیار از وی برفت از کاه باک کرد و در طهارت

راه حق نفقه کند و اگر سار که مردم را خسته می کرد و سنان نه از اهل صنعت باشد دعوت خلق کند بر متابعت سنت
اگر سنان از صلحا باشد و اگر سنان نه از صلحا باشد از صلحا مردم کند و اگر سار که خود را خسته کرد و بجای
خون شیر یا عسل بیرون می آید از اقامت سنتی کند که متضخ خواب باشد اندر فرضی و اگر سار که مردم از آن می
خوردند اقامت سنتی کند و خلق را بدان دعوت کند و اگر سار که خسته می کرد و آن دست دگر بانه
خای خود بازمی آید یا سار که قصه کرد می کردی نواختن طبعی که بر بسیار دگر بر که طاعت برین
وجه کافرا باشد و اگر خوبتر را جان سار که خسته نکرده است و وی اندر بیداری محتون باشد آن
دالت که بر زیاده دنیا با نقصان آخرت و نیز دالت که بر بیدار خواب ترک طاعتی که از هر دنیا و ابد
مسواک کردن و آن نیز از فطرح است اگر کسی اندر خواب سار که مسواک می کرد آن دالت که بر اقامت سنت
بر مقدار آن مسواک کردن و بر قدر حضور نظافت و دالت که بر بر احسان کردن از خیریت و در آن و اگر سار که
نجیزی بیدار مسواک کرد آن گفته اند دالت که بر نفقه کردن مال حرام اندر راه حق و گفته اند اقامت
سنتی که مال حرام و اگر سار که مسواک می کرد و اندر آن فاعل در نماز وی شکسته می گشت با عی افتاد آن
دالت که بر اندر احوال خود پیشان خود سعی کند بواسطه شخصی از اهل اتفاق و هم چنین اگر سار که مسواک می کرد
و خون از دندانها وی می رفت اندر آنلاف مال خویشان سعی کند بر آن وجه که گفته و اگر سار که مسواک می کرد
و دوح زایل نمی شود یا زیاده می گشت فضا اقامت سنتی که مال حرام و قبول نیاید **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ**
حَبِيبٌ لَا يَقْبَلُ الْأَصْيَا یا با خویشان خود جانی کند بر بسیار امتنان **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ**
وَالَّذِي فَضَّلَ سَوْمَ اندر دین خسته شستن و وضو ساختن و غسل کردن و نیم کردن
اگر کسی اندر خواب سار که چیزی از لباس یا از بدن وی خش شده بود آن دالت که امانتی یا دینی یا شهادتی
یا چیزی که خیانت کردن اندر آن بده می شود بر وی باشد یا مالی حرام کسب کرده باشد و چون سار که از خیانت
را از خویشان شستن اودا آن بیرون آید و از آنکه باک کرد و دست از آن مالی حرام بردارد و اگر سار که
شکلی مانع از بطن باشد از آن بیرون آید و باری تعالی شاد و نفاق از روی خاصه خوانده است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا**
الْمُشْرِكُونَ نجسٌ پس چون سار که جاست را از خویشتن شستن آن شر خلاص یابد و توبه کند و مجبوع کرد
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى و شیم باک فطرح و الرجوفاجو و اگر اندر خواب سار که استیلا کرد همچین دالت که

عنه انما

بنده توبه کند و از گناه پاک نشود. **برای آنکه** اگر کسی اندر خواب ندیده وضو ساخت از برای نماز آن
 دالت بر آنکه بیننده اندر آن حق باشد و از غر فوج یابد و اگر محبوس باشد و چهار خطی بود و از خشم و غضب
 بری گردد از آنکه سبب بر علیه الله فرموده است که چون خشم بر یکی از شما غالب شود یا بر که وضو بسازد
 تا آن خشم از وی زایل شود و غیر حسن اگر جان نداند که دایم برو وضو بود آن دالت بر آنکه بر اخلاص و دوام
 ایمان وی **قال علیه السلام** یا خافطی الوضوء المؤمن وهو خير من حی ابرز دالت که از گناه پاک نشود و غیبه
 و سخن جانی و از نظر حرام و سولت بر روح اختیار کند از آنکه رسول علیه الله فرموده است که **خير**
 من یفطر الضائم و ینقض الوضوء الغیبة و النیمة و الذکر و النظر بالثیوب و الیمین الفالج و روية
 وضو ساختن نزد دالت که از گناه پاک نشود از یکد خضمان ایمن کرد. آن که از یک بیغم بر علیه الله فرموده است **خير**
 الوضوء سلاح المؤمن **حکایه** آورده اند که حق تعالی موسی را فرمود علیه الله که: **اذا خفت**
فتوضأ و امر اهلک بالوضوء و گفتند که اندک سزا که اندر شما کافی وضو ساخت یا غسل کرد ظفر باید چیزی
 که از وی در زیاده باشد. و گفته اند که وضو ساختن اندر خواب نیز دالت که بر ادا امانت و قضایین
 و ادا شهادت و رسول علیه الله فرموده است که **خير** رایت رجلا من امتی قد ضبط علیه عذاب القبر فحما
 وضوءه فاستنقاه و اگر بیدار که وضو ساخت چیزی بدان وضو ساختن جایز باشد شریعاً آن گفته اند دالت
 که بیننده اندر آن غمی باشد و انتظار فرج کند و آن تمام نشود و اگر کسی اندر خواب بیدار که وضو نماز کرد از گفته
 اند که سزا که با دشت دالت که بر عزم جمعیت لشکر و و غن رای وی و اگر باز زکان باشد دالت که بر
 عزم راس الحار وی و اگر از محترقه باشد دالت که از کار وی مستقیم نشود و اگر سزا که از علما
 و صلح باشد از دالت که بر خطای فرقی که از وی صادر شود و اگر بیننده نه از اهل صلاح باشد آن دالت که بر
 و غیر اعتدال و اگر سزا که وضو اندر موضع نماز کرد که اندر آن جایگاه نماز را باشد مثل منزل و دیگر مواضع
 جمله آن دالت که از بر خیر اندر آنکه وضو ساختن از آب صافی بزد یا از آب علم و حکمت باشد و
 خصوصاً در آب روان **قال الله تعالى** انزل من السماء ماء فالت اودیة بقدر عمل **حکایه**
 آورده اند که ابو یعقوب ثقیف اندر خواب دید که از جوی وضو ساخت تمام که آب آن جوی اندر خوشی و
 شیرینی و صفایه چون این باشد بیاورد و چون وضو تمام کرده بود قصار کرد که از آن جوی بیرون آید

و نتوانست انگاه پیری را دید که بیاض و ویرا بر ما آورد و از رخسار کوفت و بوسه بروی داد و گفت نوازشه
 باز که توان جمله معبران شادی و هر جان بود **برای آنکه** غسل کرد اندر خواب بخت بیکر باشد و دالت
 کند بر فوج یافتن از بلا و یافتن مراد و توبه کردن و بیرون آمدن از گناه و اگر اندر خواب ندیده غسل کرد
 و جامه سفید بر او نشیند بقیف آن بیننده می بیند که از گناه پاک نشود و اگر محبوس باشد و شفا یابد و اگر
 محبوس باشد خلاص یابد و اگر غمزه باشد فوج یا شاد **و اگر حج** نکرده باشد شرح کند و اگر فیه باشد غمی کرد
 و شادی یابد و اگر ناجو باشد و کسب بروی دشوار باشد و شادمان کرد و غمزه از وی برود و اگر غمی
 از وی زایل باشد و از گناه پاک شود **قال الله تعالى** هو اغتسل بارداً و شرب و اگر سزا که غسل کرد و جامه
 بنوشید بر آن گفته اند دالت که بر دهب غم و صحت جسم و اگر جان سزا که بعد از غسل جامه خنق پوشید
 آن دالت که بر دهب غم و بر درویش شدن و اگر سزا که غسل کردی بینه یا وضو ساخت بدانچه
 صحت و فساد آن شش علما مختلف فیه است اگر بیننده اعتقاد صحت آن دارد تعبیر آن بر همان طریق باشد که یاد کردیم
 و اگر سزا که معقار فساد آن باشد آن همچنان باشد که بیدار که چیزی وضو ساخت که شریعاً جایز باشد و اگر
 نیز یاد کردیم و اگر کافر یا فاسق اندر خواب بیدار که غسل کرد آن او چهار اسلام و توبه باشد و اگر سزا که قدر
 غسل کردن و غسل تمام کرد آن دالت که بر تمام شادمانی که از گناه پاک نشود و اگر جان سزا که غسل
 تمام نکرد آن کار تمام نشود **برای آنکه** معبران گفته اند که اگر کسی اندر خواب سزا که نیم کرد و خاگر
 آن دالت که بر فوج یافتن از غمها و اگر سزا که از گناه پاک نشود یا از جنابت آن دالت که از گناه پاک
 تعالی غم و اندوه از وی بردارد و نعمت بروی تمام کرداند **قال الله تعالى** فیتحموا صیغراً طیباً و این جماعت
 است که خاک اندر زانو یا خود خار بود چنانکه اندر جای خود گفته آید و نیز نزول آیه تیمم بعد از رفع و اظهار
 اسلام بوده است و این عشر که آیه تیمم اندر آن مذکور است شش است بر ذکر رضا و اتمام نعمت **قال الله تعالى**
اليوم اكملت لكم دينكم و رضيت لكم الاسلام ديناً و نفس تیمم بر خود در بار سعت و رحمت
 و رفع حرج است و الله اعلم **فصل چهارم** اندر آنکه بیدار که از گناه پاک نشود و اگر سزا که
 بدانچه معبران گفته اند که اگر کسی اندر خواب ندیده وضو ساخت تمام که آب آن جوی اندر خوشی و
 گفت و نماز فرض کرد آن دالت که از گناه پاک نشود و اگر سزا که از گناه پاک نشود و اگر سزا که از گناه پاک نشود

وپیازد و شستن که این خب صلاح و فساد بیدارگان بود و چون که اند خواب بیدار که با آن گفت که بیدار
اصحا باشد آن دالت که در بینل عزت و رفعت و ذکر جلال و اگر نشانه نه اهل آن باشد یا نه اند وقت و موضع خود
باشد آن نه محمود بود و دلیله فبوت باشد **سوره** داوده اند که شخه بنزد یک لیل سیر آمد و گفت
اند خواب چنان دیدم که با آن که گفتی آن سر زلفت حج کنی پس شخه دیگر میا و در و غیر خواب یعنی از وی
باز پرسید گفت نداشت بپزند از وی پرسید اند که فروت میان این هر دو خواب چه جاست گفت فرق نیست
که در میان خواب اول از هر دو صلاح ظاهر دیدم پس دانست که تغییر خواب آنست که حج کنی **قال الله تعالی**
و اذن فی الناس بلحج الله و اندر سیمای دوم از هر دو فساد دیدم بجوم تعب خواب وی بر قطع پیکردم
و آن هر دو خواب بر مقتضا تعب روی دفع شد **قال الله تعالی** ثم اذن مؤذن ایها العیون انکم لسا قون
و اگر کسی اند خواب سزا که با آن گفت و بیند نه مؤذن باشد اگر مستحق و ریاست باشد و لایه باید بر مقدار
بلژی او از وی و اگر سزا که با آن نما را از هیئت خود بگردانید و اند از زیاده و نقصان کرد آن دالت که در بیخانه
کرد از اند از ریا و ریاست یا با بادشاه آن نما خانه کند عقار آن را **سوره** باشد که اند درین سخن کرد
و اخبار بدعت کرد و خصوص چون نشانه نه از اهل صلاح باشد و هم ندان که با آن از با و از خوش سرف
همی گفت از دلیله اند که ذکر جلال اند از ریاست و اگر چنان باشد که بصوتی ناخوش با آن از دلیله ظلم و جور
بود اند از ریا و لایه و اگر سزا که بر تلی با آن نما گفت آن دلیله باری لایه باشد از حج مریدی حجتی و اما اگر بیدار
که با آن گفت و بیند نه از اهل و لایه باشد بر قوی ریاست باید و اگر نه اهل آن باشد حال و جاه باید که ضمن
جینت باشد بر مقدار دلت خود و اگر سزا که بر مناه با آن گفت دعوت خلق کرد بدین حق و حج کرد و امر معروف
کرد و اگر بیدار که اند را چای با آن نما گفت آن گفت نه اند نشانه دعوت قوی که در سفری دور و اگر سزا که اند
میان راه یا اند بار بار یا اند کار و از گاه با آن گفت اگر نشانه این خواب از اهل خیر باشد آن دالت که در بر بار
عزت و جاه و بر امر معروف و نهی منکر و اگر نشانه از اهل فسق باشد آن دالت که در بر ضرب و فطیحت
قال الله تعالی ثم اذن مؤذن ایها العیون انکم لسا قون و اگر سزا که بر سرف دیوار است
با آن نما گفت دعوت مریدی نور که بصلح بر مقدار نور و خب جوهر آن دیوار و اگر سزا که بر باریان خم سایه
با آن گفت گفت نه اند بار از وی چنانست که اگر بیدار که بر باری با آن گفت گفت نه اند آن دالت که

و پیازد و شستن

بر موف اهل آن سزای و اگر سزا که بر در خانه خود بر ختی با آن گفت آن دالت که بر انقضای اجاری و باشد که
ریاست یا بد چون نشانه اهل آن باشد و با آن قریب خبر باشد و اگر بیدار که اند خیمه با آن نما گفت گفته اند بجا شود
و اگر سزا که اند میان یا غشیانی با آن گفت اگر سزا که بر افسان یا غشیانی یا بر آسمان
یا بر عرش یا بر کسی و طائران با آن گفت سلطنتی عظیم باید و اگر نشانه نه اهل آن باشد از بادشاهی بزرگ
یا از نور کی منزلتی عظیم باشد و اگر چنان بیدار که سر زلفت با آن گفت و بر بر در سلطان تازیانه زنتار و اگر
بیدار که بر خیری یا با شتری با آن گفت سفری کرد و باید دانست که این جمله که اند درین فصل یاد کردیم در حق
لیه باشد که بیند نه مشغول باشد بصنعت نازین و اما اگر بیدار که اند براری مؤذن باشد آن در حق وی اندر غلب
احوال محمول باشد بر در کوفت اندیشه سابق که بود از آن رفته باشد و حکم اندر جمله اهل صنایع چون سزا که
مباشه آن صنعت میگردم چنین باشد و اگر کسی که نه مؤذن باشد اند خواب سزا که مؤذن بود آن دالت
که بر مشهور شدن بیند نه صلاح و رفعت و ذکر جلال و موحاری از هر آنکه رسول علیه السلام فرموده است
مر ابو سیر خاری راضی الله عنه **سوره** اذکنت بالبادیه فاذن فانه لا یسمع صوتک شخ و لا ماری
الاشهر لک يوم القيمة و اگر سزا که با آن نما شود اند از آن دالت که بر موت اهل آن بازار و این
سیرین گفته است که رویه با آن نما اند خواب دالت که بر افادین فرقت از شریکی ناخوار است
قال الله تعالی و اذن من الله و رسوله الی الناس يوم الحج الاکبر ان الله یری من الشجر کبر و رسوله و اگر بیدار
که با آن گفت بظرفی و باری آن دیار ذهاب عفو و کفر و بدعت و نافرمانی خود بود و استیمن اگر درین **قال الله تعالی**
و اذ ناد ینعم الی الصلوة اقمها هنوا و لیعاذ لک بانهم قوم لا یعقون و اگر چنان سزا که با آن
گفت و وی بدان آتشوس کرد یا باری آن هم چنین باشد و اگر سزا که با آن گفت اند میان قوی و ایشان و بر
احابت نکردند آن دالت که وی اند میان اهل ظلم باشد **قال الله تعالی** فاذن مؤذن ینهم
ان لعنت الله علی الظالمین و اگر سزا که بر بان کعبه با آن گفت آن دالت که بر اقراط اند قول و فعل بدعت
و ارتداد و اگر بیدار که اند لک کلامی با آن دالت که بر جاسوسی کردن و اگر چنان سزا که با آن گفت
آن دالت که بر سوا که از روی از کذب و عنان بلال فضه عیبه علیه السلام و اگر سزا که اند کرد با به
یا اند سزایه با آن نما گفت آن اند تغییر نه محمود باشد و گفته اند دالت که بر غفله وی و اگر بیدار که

و پیازد و شستن

بود در این سلطان باندگار گفت سخن خود را به شیوه و امر معروف و نهی مخفی که چون سنان از صلی الله علیه و آله
 و من احسن قولاً و دعا الى الله و عماراً حلاً و اگر بقیه آن نه از صلی الله علیه و آله باشد و قضی باندگار و اگر بقیه
 که باندگار گفت و افامین گفت و نماز تمام کرد آن دالت که نماز تمام عمار و بهر حصول مراد و بیعی گفته
 اند آن دالت که بر دوزخ ابروی و اگر دافوی اند خواب سنان که باندگار می گفت آن همچنان باشد که از نماز کردن
 و بی یاد کردن و اگر سنان که اندر بیابانی باندگار گفت آن اگر سنان از اهل صلاح باشد دالت که نماز بر حسن نیت و اخلاص
 و بی بدلیج اربیت ابو سعید خدری و اگر سنان که شش از وقت باندگار گفت آن اگر اندر شب باشد آن نیک باشد
 و دالت که بر معاونت و خویش خلق بر عمار خیر و اگر بر روز باشد آن نه محمود باشد و دلیر بدعت و فیضی بود
 و اگر بقیه که از نماز باندگار گفت که باندگار گفت نه مشروح باشد از هر وی مثل افلا و نمازها عمارین آن دالت
 که بر خویش مردم بر اقامت صلوات و امر معروف و نهی مخفی که چون سنان از صلی الله علیه و آله باشد
اند در دین و دنیا و آن نماز که دین و دنیا باشد یا فرض بود یا سنه یا تطوع و دیگر یا بخیر یا دین یا دنیا
 یا منفرد و متعلق به ذکر یا طام و حمت الصلوة و سخن اندر من فصل مرتب است بر شش فوج
اول اند در دین و دنیا بدان که اگر کسی اندر خواب سنان که نماز می کرد آن علی الجمله نیک باشد و
 دالت کند بر نیکو دین و حصول مراد و ادا امانت و قضاء دین و گذاردن فریضه و اگر اندر خواب بیدار
 که نماز پیشانی گذارد آن گفته اند اگر اندر روز و خواب باشد و هیچ ابریا شای آن دالت که اگر سنان اندر شغل
 باشد که متضمن عتق و رفعت بود بقرصه آن روز و اگر آن روز و غیره بود آن دالت که اگر آن نماز متضمن
 هجوم باشد بقرصه ناری و اگر روز آن روز و نیز دالت که اگر آن نماز به نیت رسید باشد و اگر سنان که نماز پسین
 گذارد آن دالت که اگر آن نماز به نیت شغل است آن بیشتر گفته اند باشد و اگر سنان که نماز پسین اندر وقت
 پیشین گذارد آن دالت که نماز بر قضا دین شرف وقت و اگر سنان که یک نماز از نماز هر دو اندر میان قطع کرد
 آن دالت کند که یک نماز دین بگذارد یا نه از هر روز اندک و نه نگذارد **قال الله تعالی**
 فصّل ما فرضنا و اگر سنان که نماز شام گذارد گفته اند آن دالت که اگر بر مشغول شدن با امر عیال
 و قیام نمودن و کار ایشان خست کار و نقصان آن نماز باشد و اگر سنان که نماز حجت گذارد گفته اند آن
 دالت که بر قیام نمودن و بی با امر عیال براج ایشان را خوش آمد خست کار و نقصان آن نماز و اگر بقیه که

الظهر

العصر

المغرب
العشاء
الصبح

نماز باندگار که آن دالت که نماز بر اندر نماز کاری که عاقبت آن راجع باشد بصلاح معاش و آبرو که نماز
 قصر کرد سفر کند و گفته اند اگر سنان از صلی الله علیه و آله باشد و اگر بقیه که نماز از نشسته کرد بقیه
 عیال که غیر قبول و اگر سنان که نماز بر صحت یابد و اگر سنان که از گفته نماز کرد نماز شود و اگر بقیه که سلام
 از دست راست داد و از دست چپ نداد آن دالت که بر صلاح بعضی از اعمال وی و اگر بر عکس پیش گفته
 اند که آن دالت که نماز که کارها بر وی مشغول شود و اگر سنان که جمعی همه سوار نماز کردند اگر آن قوم
 اندر حجت باشد از طغر یا نماز و اگر نه اندر جنال باشد و نه دمان خوف بود آن نه محمود باشد و دالت کند
 بر خوف و خیر و اگر سنان که اندر زمین گشته نماز کرد گفته اند آن دین قضا دین کند و اگر بقیه که
 که اندر شبانی نماز کرد گفته اند استعفا کند و اگر بقیه که اندر صبح کرد به نماز کرد از کتاب جینی که منی
 و اگر سنان که نماز از وی فوق شد و جای نیافت که قضا کند آن دالت که بر تقصیر و خیر اندر دین و اگر بقیه که
 متضرر باشد از آن شغل و سنان که نماز کرد تا وقت شد آن دالت که بر استخفاف کردن
 با خود شریعت و اگر فایده نماز پسین باشد آن دالت که بر نقصان مال و اهلیت وی **قال علیه السلام**
 من فاته صلاة العصر فكل ما و تراها و حاله و اگر بقیه که اندر میان نماز عسل خورد یا از حجت کند اندر میان
 روز و اگر سنان که نماز تمام گذارد و از سجده و رفت نعمت یابد و حصول چون آن نماز از این باشد **قال الله**
تعالی فاذا قضيت الصلوة فانكشم افي الارض و ابتغوا من فضل الله و گفته اند دالت که بر نقصان
 عمر وی و اگر جوان سنان که شروح در نماز کرد و رکوع نکرد تا وقت نماز اندر گذشت گفته اند منع زکوة
 کند و اگر سنان که اندر نماز دعا استفتاح خواند همه کارها وی کسود و متابعت رسول که علیه السلام و اگر
 سنان که شسته بود و شستن میخواند گفته اند از عمر بیرون آید و حاجت نماز وی گذارده شود **فوج**
دوم اند در دین و دنیا بدان که اگر کسی دیدن نمازها سنان که خواب بود
 چون کسی اندر خواب سنان که نماز سنان که نماز آن دالت که بر بزرگوار و استقامت امور وی دنیا و دین
 و بر متابعت سنان که رسول علیه السلام و بر شفقت بر خلق و بر تعظیم امر شریعت **قال الله تعالی**
لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة

گفته اند با قوی نیکی کن از منار فضی و صافه و بسبب آن ذکر جمیل باید و اگر بیدار که قوی و بر امام خود
 گذار گفت به اند میراث یابد **قال الله تعالی** و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین و اگر سوار که اندر غار
 سینه یا نطوع امانت کرد گفته اند ضمان قوی کن و ویرا ازین ضری نرسار و اگر سوار که با صرح
 تعالی یا امیر رسول علیه السلام امانت کرد مقتدر خلق گردد اندر دین **قال الله تعالی** و جعلناهم ائمة یهدون
 بامرنا و اگر سوار که پیغمبر را علیه السلام امانت کرد آن را بادن وی کردن باشد همین حکم دارد و اگر زنی ازین
 وی بود آن اگر سنده از اهل صلاح باشد دالت که بر تکیه و خوف بسبب طاعت و خوف عاقبه باشد
 و بنسب مشهور گردد **قال الله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا من الله ورسوله و اگر سینه فاسق
 باشد از دین داند سوختن بود **حکایه** آورده اند که مردی از جمله حفاظ اندر
 خواب چنان دید که اند حضرت رسول علیه السلام امانت کرد و این آیه می خواند که **یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا**
بیننا و الله ورسوله و چون خواب را بر معبر عرضه کردند معبر گفت سنده این خواب ازین بر گردد
 و عن قریب آن شخص از گشت نعود بالله من الضلالة بوعا الهای و اگر سوره را اندر خواب بیدار که امانت
 جماعتی زندگان کرد آن گفته اند دالت که بر بیکوی حالان مرده اما دالت که بر قریب اجل آن زندگان
 چون آن مرده بمرد و سنده و اگر آن مرده معروف باشد آن دالت که در آن زندگان متابعت سینه آن
 مرده کنار و بیدار که آن زندگان حسن وی بر سنده اندر عمر و اگر زندان بیدار که امانت جماعتی مرده
 کرد آن دالت که بر بیکوی حالان زندان ببرد یک حق تعالی و بر رخت کردن اهل آخر با قول و اعمال
 وی و اگر سنده این خواب از اهل علم و صلاح باشد آن دالت که قوی از اهل کفر و فسق بر دست وی
 مسلمان و توبه کند و گفته اند دالت که بر بیدار که بر بیکوی حالان مرده اما دالت که بر قریب اجل آن زندگان
 یا بخ دیار بیافت آن گفته اند دالت که بر بیکوی حالان مرده اما دالت که بر قریب اجل آن زندگان
 یا بخ چیز از یک جنس که کرد بخ نماز وی فوت شود **حکایه** آورده اند که شخصی
 بخار من رسول الله علیه السلام و گفت اندر خواب چنان دیدم که بیست و چهار درخت میافتم و بیست و چهار
 از آن که کردم و چهار باز داد رسول علیه السلام فرمود که تو این نهان تمام میسازی و پیش خفت می کردی
 و این دلت است که هم پیغمبر و من و من است که نماز خفت بر نماز من بیست و چهار فضیلت دارد **و فوج ششم اندر**

روید جهات صنف بدانکه هر کس که اندر خواب سوار که نماز کرد و روی فاکحه آورد بود منفرد یا
 جماعت آن علی الحاکم دالت که بر استقامت حالان فصیح و بر ثبات و بی اندر دین و فرمان برداری حق
 و اگر چنان بیدار که روی سوی مشرق کرده بود آن دالت که بر بردا و و هن اعتقاد وی و کثرت بهتان
 و دلیری بر معاصی آن بهان که مشرق قبله نصاری است **و قد قال فیهم انظر کیف یفتنون**
عیا الله الکذب و قال عزرائمه و قال نصاری المسیح بن الله و اگر چنان بیدار که روی سوی
 مغرب کرده بود آن دالت که بر اظهار بدعت و کتمان الحق و اشتغال معاصی و بهتان و بر تشبیه و معاد
 اهل اسلام و جانت و اصابت دلت و لزوم غرامت **قال الله تعالی** و قلت الیهود غیر بن الله
وقال و قالت الیهود یا الله مغلوله **وقال** و ضربت علیهم الذللة و المکنة **وقال** و تجارت
 اس الناس عیارات الذین آمنوا الیهود **وقال** و اسالهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر **وقال**
 حتی یعصوا الجزية عن یار و هم صاغرون و اگر بیدار که پشت بر قبله نماز کرد آن دالت که بر بیدار
 از اسلام و از کتاب معاصی و سواد بد روح خور و باک نداشتن از فواجش **قال الله تعالی**
و ما جعلنا القبلة التي كنت علیها الا للعلم بنبع
 و کسبه اند اگر سوار که فاخر قبله نماز کرد و جامها سفید نظیف پوشیده بود و قرآن می خواند اندران
 نخل آن دالت که در آن سنده حج کند **قال الله تعالی** فایما تولوا فثم وجه الله و بدای که حقیق
 اندرین باب است که کو پیو چون کسی اندر خواب بیدار که نماز فاخر قبله می کرد بکر سیر اگر سنده پیش آن
 داکر بیدار که نماز فاخر قبله می کرد آن نه محمود باشد و بر مقتضای یاد کردیم تغییر باید کردن و اگر بیدار
 غیر آن حالت داکر بیدار که نماز مصلی میافا و مسافرا و کون تک الصلوة فریضة او نافله آنرا بکر پیو
 اگر آن نماز فرض بود و فیصا مقیم بوده باشد آن سنده چنان باشد که یاد کردیم و خصوص که بان قرآن بد بود
 مثل کون المصا فاسفا اولایا للزوار و العیلة و غیر ذلک زیرا که ادا فریضة فاخر قبله روا نیست اندر حالت
 اختیار و ما اندرین اول ازین کتاب بیان کردیم که هر چیز که برخلاف مجاری شریعت بیدار آن نه محمود
 باشد و اما اگر آن نماز نافله بوده باشد اندران خللی نباشد و خصوص که مصلی از صلحا باشد یا مسافر باشد

از هر آنکه که دارد ز نفاقه فاجر قبله جابر است و معهود است و نه برخلاف مجاری شریعت است و هم چنین
 اگر نیز نماز فریضه بوده باشد اما مصیبات آن در کشتی باشد از آن خلایق باشد زیرا که شخص از کشتی اختیاری
 نیست و ادا نماز فرض خصب سیر کشتی جابر است و اگر سوار که وی نماز فاقه کرد و دیگران فاجر قبله
 آن دالت که وی بر حق باشد از میان آن قوم و اگر سوار که قبله را شناخت یا طلب کرد و یافت آن دالت
 که بر حق است از زمین و اگر سوار که خلق همه جهات مختلفه نماز کردند و هر قومی یا هر قبیله رومی یا جینی
 داشتند آن گفته اند دالت که بر ظاهر و باطن و جبر و عصیانه اند میان آن خلق و بدان که
 معبران از هر جنبین مطلق برادر کرده اند اما این تراست که گویند بر کبریا که آن قوم اندر هیچ یکی باشد
 یا اندر هیچ یکی از شهرها و مسلمانان بوده باشد از آن جمله هم چنین با آنکه دالت که بر حق است بعضی را و بر خطیئه
 بعضی را بعضی را **قال الله تعالی** و قالت الیه یهود لیس فی عیاشی و فالت نصاری لیس فی عیاشی
 عیاشیه و هم یتلون الکتاب و اما الان قوم اندر میان باشد یا اندر شهرها که باشد از آن خلایق باشد
 و دالت که بر حق دین و اجتماع ایشان اندر عبادت زیاده اند از آن مواضع این اختلاف جابر است و هر خلاف
 اجتماع خلق **قال الله تعالی** و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله الله
 و آیه نزلت فی المسافر یشتبه علیه القبلة فیتوجه حیث ما اذی الیه اجتماع و هر جنبین
 اگر آن حالت اندر اندرون تعبیه دین باشد از آن خلایق باشد زیرا که جمیع جهات کعبه خود قبله
 است و اگر سوار که خلق رومی قبله داشتند راست و وی فارسی آن میار کرده بود اگر این حالت اندر
 مکه دین باشد یا اندر هر یک از دالت که بر خط اندر دین و مخالفت مسلمانان و اگر اندر مواضع دیگر
 باشد اگر سبب آن نه از علم باشد از هر جنبین بود و اگر سبب آن از علم باشد از آن دالت که بر حق و اجتماع
 وی اندر دین و طلب صواب کردن اندر عبادت و الله اعلم **فصل ششم اندر دین**
زکوة دادن و صدقه دادن و خیرات کردن بدانکه اگر کسی اندر خواب بیند که اگر زکوة کرد
 چنانکه اندر شریعت مأمور است آن اگر سبب آن از علم باشد از آن دالت که بر زیاد شدن علایق و بر اخلاص و
 ترکیه نفس **قال الله تعالی** و ما ابتدئ من زکوة تربیه و وجه الله فاولیک هم المضعفون **و قال الله**
 قد افلح من زکوها و اگر سبب این از فقر باشد از آن دلیل اخلاص و قوه ایمن و ترکیه نفس و معاونه خلق باشد

و اگر سوار که زکوة یا صدقه بر سوار یا باها نیست وی می داد آن نه محمود بود و دلیلی خیر ایشان باشد و علی
 که قبول نباید الا که بیدار بر سر بار دفع بدو می رساند انگاه نیک باشد و دلیل سکون و مغفقه و سلامت
 عاقبت باشد **قال الله تعالی** خیر من اموالهم صدقه تطهر هم و تریحهم و یا و صر علیهم ان یصلوا
 سکن لهم و اگر سوار که تسلیم زکوة بر رسول علیه السلام کرد و وی قبول نکرد آن دالت که سوار
 آن شخص بر نفاق باشد از آن که ثعلبه چون منع زکوة کرد بفرمان ایشان شد و زکوة خاریت
 رسول آورد علیه السلام و قبول نکرد و فرمود که ان الله منعنی ان اقبل من اصدانکم و هم حیر بر او بار و عمر
 و عثمان رضی الله عنهم عرضه کرد و هیچ کس قبول نکرد و ثعلبه بر نفاق مرود و این آیه در حق
 وی فرو افتاد است که **و منهم من اعاد الله لئن انا من فضله ای قوله فاعقبهم بفقارهم** و قبول عیاق
 و اگر سوار که تسلیم زکوة حق تعالی کرد آن نیک باشد و دلیل توبه و معفقه باشد
قال الله تعالی اولم یعلموا ان یتقوا التوبه عن عبادہ و یلخروا الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم
 و اگر سوار که زکوة یا غنای می داد و بفقرا می داد آن دالت که بر عملی قبول نیاید یا ادا دینی که بر وجه
 که دمه وی بری نشود و اگر اندر خواب سوار که صدقه می داد آن اگر سبب آن از علم باشد از آن دالت که
 بر زیاد و لایق و حکم و خیرات وی و اگر از علم باشد از آن رخوی دلیل بر نفاق باشد و اگر از خیر باشد سود
 که و هر کس که با وی مباحث کند از وی منفعت یابد و اگر از محترقه باشد دالت که از آن صنعت و
 قوی از وی بیاموزد و اگر سوار که مسکینی را طعام داد از غنای فوج یابد و متضمن ثواب و ذکر جبار باشد و
 دالت که سلامت عاقبت و محبت و یافتن امن **قال الله تعالی** و یطعمون الطعام عیاجیه و مسکینا
 و یتما و اسیرا آیات و اگر سوار که بتیمی را یا اسیر بر طعام داد آن هم چنین باشد و اگر سوار که کافر بر
 طعام داد معاونه دشمنی کرد و اگر سوار که از زکوة قصر کرد آن دالت که بر ترکیه نفس و تشق قسح و
 قضا دین و دالت که از خواب رمضان آن سال در ریاضت است و اگر از خبر آفاق است که زکوة انظر
 حلقه الصائم و اگر سوار که منع زکوة کرد آن دلیل بر کبر بود **قال الله تعالی** فویل للمشرکین الذین
 لا یؤتون الزکوة و هم بالآخر هم کافرون و ادا زکوة فطر نیز دالت که بر نیل سرور آن سوار که در جوب
 آن مخصوص است بایام سرور و شادی و اگر سوار که اهل شهری یا اهل قبیله را کسب از جانب طعام دادند

با کشف دادند یا با هم در جوارح خود در آن دیار خروج باشند و دلالت که بر این
استقامت و ذکر و جبار و اگر بشمار که خویشین با اهل آن موضع خواب بر می آیند آن دلالت که بر سعادت
طاعت ایشان و بر این بود از عذاب **قال الله تعالی** فمن الله علينا ووفينا عذاب السعير انما
من قبار نذرعون انه ما هو الا رحمة و اگر بشمار که هر حق تعالی می کرد میراث یابد **قال الله تعالی**
و قالوا الحمد لله الذي صافنا و عالجنا الارض
فصالحهم انهم بدرونها داشتند باران که
اگر کسی از خواب بیدار که روزه داشت آن دلالت که بر استقامت دین وی و خروج از هموم و
صحت کار آن و سلامت یافتن از بیماری اگر بشمار که بیمار بود و اگر بشمار که بیمار از چیزی آن چیز
بر روی کشته شده شود و نیز در دیار یافتن نعمت بود و اگر بشمار که فاسق باشد آن دیار توبه باشد و اگر بشمار
اگر بشمار که در حفظ قرآن **قال الله تعالی** شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هادي للناس
بينات من الهادي والقرآن **و قال الله** و يعصيه لفته اند که در این رمضان از خواب دلالت
که بر تنگی طعام و اگر بشمار که در ماه رمضان نقص افطار کرد بطریق محذور استخفاف که بر بعضی
اقدام دین و اظهار بار غنی کند و اگر اعتقاد وی آن باشد که روزه واجب است و وی از افطار اثر
است یا چنان دانند که بطریق هموار و طار کرد و در ضمیر وی آن باشد که قضا خواهد کردن یا روزه
خود باطل نیست آن دلالت که روزه ناکامه بوی رسد و گفته اند اگر بشمار که در ماه رمضان
افطار کرد آن دلالت که روزه بوی بر فطر باشد و گفته اند دلالت که بر سفر و از رخصت تعالی
و گفته اند هر کس که از خواب بیدار که در ماه رمضان بعد از افطار کرد خوبی با حق که از هر چنان که
اگر بشمار که بقصر خون ناسق کرد گفته اند روزه ماه رمضان خورد و این نیز حسب فسق و صلاح بیناه
بگردد و اگر بشمار که روزه ماه رمضان خورد و فاداد آن دلالت که روزه بیناه چنان ببرد که روزه
از وی ساقط شود **قال الله تعالی** و عجا الذين يطيقونه فريضة طعام مصير يعنى لا يطيقونه
او كانوا يطيقونه ثم حجزوا عنه لغيرهم و اگر بشمار که دو ماه بیانی روزه داشت از بهر

هافه یا از هر قضا رمضان آن دلالت که روزه بیناه توبه کرد **قال الله تعالی** فصيام شهر من شئنا بعين توبة
من الله و نیز دلالت که روزه است از خواب از ماه رمضان بر روز باز و فی کذا یا مسامی را خطا باشد
از هر آن که از این هر دو صوف دو ماه روزه داشت بیانی واجب است بیدار آن آیه می یابد در جو
و نیز دلالت که بیناه در ویش کرد زیرا که روزه آن روزه فاف از روضه در ویش جابر است و اگر بشمار
نار آن که آن روزه دو ماه از هر چه چیز داشت آن هر چه که باشد و اگر بشمار که روزه تطوع داشت آن
حسن دین و سلامت عاقبه بود و دلالت که روزه بیناه از آن سال رخ نیابد **قال الله** لم صوروا
تصووا و اگر بشمار که صایم از هر چه بود اگر در ضمیر وی آن باشد که آن روزه از برای ریا داشت طلب
جبري که آن چیز را بیدار و اگر در ضمیر وی آن باشد که از هر دین و اخلاص داشت آن دلالت که بر حسن
دین و اجتناب از معاصی که روزه دلالت که بر سلامت عاقبت و نعمت بسیار **قال الله تعالی** انما
يؤتي الصابرون اجرهم بغير حساب قبل هو الصائمون و اگر کسی که صوم در عاده کرده بود از آن
خواب چنان بیدار که بر روز افطار کرد دلالت که روزه غیبت بر دم که با سخن جینی که بر یاد روزه ز کرد و یا نظر
به شوق که بر غیر محارم یا سو که بر روزه خورد **قال الله** ثم يفر من الصيام الغيبة والغفلة و الكذب والنظر
بالشهوة و التمر الغرير و نیز دلالت که روزه بیمار شود و محتاج گردد به افطار و اگر آن شخص صایم از هر
از خواب چنان بیدار که بر روز چهار بود خاصه آن دلالت بر دو آجال وی که و اگر بر عکس بیدار دلالت
که روزه عاقه خلق آن جانب را شادی رسد و وی از آن محروم بود و اگر کسی از خواب بیدار که روز چهار
چهار یا از ایام التشریق روزه داشت آن نه محمود بود و دیار بدعت بود و عجا که بر غیر مقبول زیرا که
روزه از این ایام حرام است و برخلاف مقتضای شریعت است و اگر از خواب بیدار که روزه داشت و ندانست
که آن روزه فرض بود یا تطوع آن گفته اند دلالت که بر اقرار و بیدار بیدار و نیز دلالت که بر طول
سکوت **قال الله تعالی** تقوى الى نذرت للرخص صوم فلن احل اليوم انيسا و اگر از روزه بیناه این
این خواب آن بود که آن روزه سه ساله بود آن دلالت که روزه وی هرگز زن نکند زیرا که از هر خبر
آمانه است که و من لم يستطع فعليه بالصوم فان الصوم له وجا يعنى من لم يستطع الحاح و اگر از خواب
بیدار که بر روزه بود از هر صحت بدن آن گفته اند دلالت که روزه وی از شری محترم باشد و ویرا آن ضرر نباشد

آن دلائل کثیر بر ختم حق تعالی و نصاری گفته اند اگر سوار که فرزند خود را قربان کرد آن دلائل کثیر
 بر تباریاست و سلطنت و همچنین گفته اند اگر سوار که قربان کرد و آتش بیامد و آنرا خورد آن دلائل
 کثیر بر رضا حق و اگر سوار که آتش آنرا خورد آن دلائل کثیر بر قطع رجز و خون ناحق و الله اعلم
فصل در رویه چهارم بدانکه اگر کسی اندر خواب ببیند که پنجاه دینی رفت
 آن دلائل کثیر بر تباریاست و در چهار دین و غلبه بر اعدا **والله تعالی** و فضل الله المجاهدین
 علی الفاعلین اجر اعیان **ح** **کلیه** آورده اند که بر روی بود که ویرا خیزد و بگوید
 گفتاری گفت وقتی عزم چهارم کردم و روی جو اندر راهی رفتم تا که خواب بمن غلبه کرد و چون
 اندر خواب رفتم روی عظیم دیدم چون نظر کردم روی دیدم بر خستی نشسته که من هرگز ندیده بودم
 ناری بودم از روی بر سپردم که تو از آن کشتی گفت من از آن عجم و در حال غایب گشت و من متفکر
 گشتم که عجم چه گشت و چون بیدار گشتم نموده گشتم و من متفکر گشتم که عجم چه گشت و من متفکر
 سواری روی دیدم که عجمی آمد و چون بنزد یک من رسید در کارزار قطع کرد و من متفکر گشتم
 وی دیدم که باز و برادران بالمشکری می آمدند اندر طلب وی و چون ایشان رسیدند این جوان باز گشت
 و با ایشان جنگ کرد و اکثر ایشان گشت و بس و بر اشدید کرد تا بر سر معلوم گشت مراد از عجم این سوار
 روی بود و نیز گفته اند از روی اندر خواب سوار که چهار دینی کرد او با سر عجمال قیام نماید از هر آنکه
 بیغمبر علیه السلام مؤمن است که **الکاد عجمی که کالجی هار فی سبیل الله** و رویه چهارم نیز دلائل یافتن خیر
 و سعت نعمت و غنیمت باشد **قال الله تعالی** و من یمجاهد فی سبیل الله تجزیه فی الارض من غم کثیر و سعة
 و رویه چهارم نیز دلائل کثیر بر امر معروف و نهی منکر **قال الله تعالی** تجاهد و نهی الله و لا تخافون لومة
 لایم و اگر سوار که اندر چهارم بود و پشت باز آن دلائل کثیر بر غضب حق و قطع رجز و تقصیر کذا
 اندر امر عجم **قال الله تعالی** فمهل عیسایان و لیکن آن نفس را فی الارض و تقطعوا ارجامکم
و قال عیسی و من یؤتمروا بامر الله و امر رسوله فاولئک یمجد الله فی الارض و تقطعوا ارجامکم
 دلائل کثیر بر فوج بر عموم خلق و دلائل کثیر بر رضا و قربت حق سبحانه **قال الله تعالی**
و جاهدوا فی الله و فی سبیل الله و جاهدوا فی سبیل الله

و اگر سوار که خود شتی بنماید که بر اعدا و ظفر یابد و امر معروف و نهی منکر **و اگر سوار که ظفر یافت**
 گفته اند اندر چاق سود کذا و هم چنین اگر سوار که اندر چاق سود کرد ظفر یابد و اگر سوار که غنیمت
 یافت یا غارت کرد مال حلال یابد **والله تعالی** احلت الخنا بصر و لم یحل الا حلالها و اگر سوار که اندر
 غزاکشته شد آن دلائل کثیر بر تباریاست و در چهار دین و غلبه بر اعدا **والله تعالی** و فضل الله المجاهدین
 علی الفاعلین اجر اعیان **ح** **کلیه** آورده اند که بر روی بود که ویرا خیزد و بگوید
 گفتاری گفت وقتی عزم چهارم کردم و روی جو اندر راهی رفتم تا که خواب بمن غلبه کرد و چون
 اندر خواب رفتم روی عظیم دیدم چون نظر کردم روی دیدم بر خستی نشسته که من هرگز ندیده بودم
 ناری بودم از روی بر سپردم که تو از آن کشتی گفت من از آن عجم و در حال غایب گشت و من متفکر
 گشتم که عجم چه گشت و چون بیدار گشتم نموده گشتم و من متفکر گشتم که عجم چه گشت و من متفکر
 سواری روی دیدم که عجمی آمد و چون بنزد یک من رسید در کارزار قطع کرد و من متفکر گشتم
 وی دیدم که باز و برادران بالمشکری می آمدند اندر طلب وی و چون ایشان رسیدند این جوان باز گشت
 و با ایشان جنگ کرد و اکثر ایشان گشت و بس و بر اشدید کرد تا بر سر معلوم گشت مراد از عجم این سوار
 روی بود و نیز گفته اند از روی اندر خواب سوار که چهار دینی کرد او با سر عجمال قیام نماید از هر آنکه
 بیغمبر علیه السلام مؤمن است که **الکاد عجمی که کالجی هار فی سبیل الله** و رویه چهارم نیز دلائل یافتن خیر
 و سعت نعمت و غنیمت باشد **قال الله تعالی** و من یمجاهد فی سبیل الله تجزیه فی الارض من غم کثیر و سعة
 و رویه چهارم نیز دلائل کثیر بر امر معروف و نهی منکر **قال الله تعالی** تجاهد و نهی الله و لا تخافون لومة
 لایم و اگر سوار که اندر چهارم بود و پشت باز آن دلائل کثیر بر غضب حق و قطع رجز و تقصیر کذا
 اندر امر عجم **قال الله تعالی** فمهل عیسایان و لیکن آن نفس را فی الارض و تقطعوا ارجامکم
و قال عیسی و من یؤتمروا بامر الله و امر رسوله فاولئک یمجد الله فی الارض و تقطعوا ارجامکم
 دلائل کثیر بر فوج بر عموم خلق و دلائل کثیر بر رضا و قربت حق سبحانه **قال الله تعالی**
و جاهدوا فی الله و فی سبیل الله و جاهدوا فی سبیل الله

عبد
 کعبه

وهرچین هر زاده و نقصان که اندر کعبه بینان تعلق یافام دارد یا در آن شخص دارد که مقدار آن زمان باشد و
منفعة و مضرة آن راجع باشد به مردم خلق و اگر کسی که کعبه خراب شد یا آنرا زمین برداشته یا دیوار
از وی بیفکند آن دلائل که در موقوف امام یا بر موقوف یا از ایشان که یاد کردند و اگر اندر خواب بیدار که
ولی مکه بود اندر شغال سلطان افشار و اگر شغال سزای خلافت و امامت باشد خلافت یابد و اگر بیدار که
اندر مکه بود در میان مردکان و ایشان بر اعیان رسیدند و سوالی کردند که گفتند که این خواب خوب نیست
کرد و اگر بیدار که اندر حرم مکه بود یا اندر آن جا که رفت از جمعه دشمنان شود **قال الله تعالی** اولم یروا
جولیا حرم امنا و یغطف الناس من حولهم و اگر بیدار سزای وی کعبه بود یا کعبه اندر سزای وی
بود آن دلائل که بینان همیشه اندر عتق و حکم و ریاست و سلطنت و جاه الا انکه اگر اندر آن
حالت اندر کعبه خطا بیدار که حاضر تعلق بوی دارد و اگر بیدار که کعبه را خراب کرد یا خلق را از دخول
ان منع کرد آن دلائل که از کتاب معاصی بود و دلائل که وی اندر مقام امام مسلمانان سعی کرد و دیار سوز
خانت بود **قال الله تعالی** و من ظلم من منع مسجدا لله ان یذکر فیما اشته و سعی خرابی او لیکر طاکان کلمه
له من یار خلوه الا خافین له من فی الدنیا اخری و له من فی الاخری عذاب عظیم و اگر سزای کعبه را
خراب کرد و یا از آن جکر آن دلائل که ببردست بینان ظلم بسیار و خون ناحق ریزد از آن کج
این فوج حاج بوسه کند و اگر بینان این خواب نه اندر مرتبه آن باشد آن تعلق خرابی وقت دارد
و اما اگر بیدار که کعبه خراب شود و وی آنرا آبادان کرد اخیلا سنتی عظیم که و خلق را بر آن
دارد و اگر سزای کعبه یا اندر کعبه محاور بود آن دلائل که بر توبه و طول عمر و این نشان
از غمها و اگر سزای کعبه و بر ازیان کرد یا کعبه طواف کردن آن دلائل که بر تقوی و صیحت و بی
و رغبت کردن استیلا بوی و اگر اندر خواب سزای که دست بر حجر الاسود در سبیل آن گفته اند
انرا و بار دلائل که بر متابعت کردن بینان مراد می را از ایتیه حجاز و مانند که بینان این خواب حج کرد
و اگر اندر خواب بیدار که حجر الاسود را فرو برد آن گفته اند دلائل که بینان از مردم سوال کنند
و اگر بیدار که با حجر الاسود مصاحبه کرد حج و مردم و براد و بیت دارند **قال الله تعالی** و اگر
الحجر الاسود یمن الله فی الارض فمن صالحه صالح الله و اگر اندر خواب جان بیدار که آنرا از بستر

حجر الاسود

خویشتر برداشت یا سزای که خلق آنرا کمر کرده بودند و او آنرا باز یافت و باز موضع خود نهاد آن اندر تاویل
ردی باشد و دلائل که بر بدعت و عجب و خلق **حکایت** آورده اند که شخصی بزرگوار
این سیرین آمد و گفت اندر خواب چنان دیدم که حجر الاسود را از جای خود برداشتم و آن را خویشتر برداشتم
این سیرین گفت تو اعتقاد بدعتی کرده ای که اندر آن کس افق نویست و آن گفته اند چنان بود که
تعبیر کرده بود **حکایت** و همچنین شخصی دیگر اندر خواب دید که خلق حجر الاسود را
کمر کرده بودند و او آنرا باز یافت و باز جای خود نهاد این سیرین گفت این شخص چنان اعتقاد دارد
که جماعه خلق بر باطل اند و او بر حق است و اگر اندر خواب بیدار که از آب زمزم می خورد یا از آن وضو ساخت
یا غسل کرد یا جامه شست آن دلائل که بر بیدار مراد و یافتن خیر و اگر بینان این خواب بیمار باشد شفا یابد و
اگر اندر خوابی باشد فرج یابد **قال الله تعالی** ما زمزم لما شرب له و اگر بیدار که اندر چاه زمزم
حالت کرد یا آنرا بینان داشت و مانند آن آن دلائل که وی اندر فساد رزق مسلمانان سعی کرد
و مشهور کرد و بدعتی و خوردن آب زمزم و رسیدن بدان نبرد دلائل که بر یافتن چیزی بینان
را بدان طمع بنوده باشد و بر یافتن رزق خلال و بر یافتن کوفتن خلق با وی از هر آن که سبب عیان
و اودائی می که آن آب پوده است چنان که اخبار آن مشهور است **قال الله تعالی**
نبأ الخاسر من ذی یوم غدیری زرع
و اگر اندر خواب بیدار که اندر مقام ابرهیم علیه السلام حاضر شده بود یا اندر آن جایگاه نماز کرد آن
دلائل که بر قوه ایمان و فرمان برداری حق و بر حفظ امور شرع و بیزد دلائل که بینان این
خواب حج کرد و وقوف یابد بر آثار انبیاء علیهم السلام و ذکر جمیل و طول عمر یابد **قال الله تعالی** فیها آیات
بینات مقام ابرهیم علیه السلام و بر کوفتن آن از جای خود و کمر کردن و باز یافتن هر چنان باشد
که اندر حجر الاسود یاد کرد و اگر اندر خواب سزای که حجر الاسود یا مقام ابرهیم را قسمت کرد میان
آن دلائل که بینان حج کرد و از هر محوم مسلمانان دعا کند و مستجاب گردد و اگر اندر خواب
سزای که اندر موسم حج خطبه کرد و نماز کرد و خلق استماع وی کردند و متابعت وی کردند

ابن مرقم

مقام ابرهیم

آن که بینایان اهل ولایت و ریاست باشند سلطنت و ریاست یابد و خلق مطیع وی شوند و ذکر وی بصلاح اند
میان خلق منتشر گردد و اگر بینایان نه اهل ولایت باشند آن خلق بیکی از قبیله وی دارند و اگر اندر قبیله وی کسی باشد
بدین صفت آن یکی از او را دوی باز گردد یا بضر و سی وی باز گردد و بعضی گفته اند آن دالت که در ریاست
نلباس اگر جان ندارد که آن خطبه و نماز تمام کرد آن دالت که در تمام شدن آن حکم و ریاست و اگر
جان ندارد که تمام نمود آن تمام نشود و اگر بینایان نه بر دین اسلام باشند عن قریب یا بعد از با مسلمان
شود و اگر زنی اندر خواب سزا که خطبه کرد و مردگان حاضر بودند اگر آن سخن وی نه مناسب
خطبه باشد نصیحت کرد و اندر زمان خلق افتاد و گفته اند دالت که برین ریاستی که متضمن
شر و شغب باشد در حق وی و اگر آن سخن مناسب خطبه باشد چون سخن حکمت و موعظه و بیان
که با تمام رسانیدن آن دالت که بر فوق جاه و سلطنت قیومی و آلمان زن جامه باشد و بر آفریند
بدین صفت که یاد کردیم بدان که رویه منبر اندر خواب دالت که بر سلطنت و ریاست
و عزت و رفعت و خصوص عجب را بر حسب مرتبه بینایان اگر کسی اندر خواب سزا که بر منبر
بود و سخن حق و حکمت می گفت و خلق آنرا استماع می کردند آن اگر بینایان از اهل سلطنت و ریاست
باشد بسیار و اگر بینایان نه از اهل سلطنت باشد اندر میان خلق مشهور گردد و خیر و ذکر و جلال و اگر اندر
خواب بیدار که و بر ایقن منبر و آوردن یا خوشتر و فر و آه و سینه از تمام سخن یا سزا که از منبر اندر افتاد
آن اگر بینایان خاراوند سلطنت و ریاست باشند آن دیار عول و زوال ولایت بود و اگر بینایان را حکمی باشد
آن راجع بود بکسی از متعلقان وی یا بجایی که بینایان اندر تحت حکم وی باشد و اگر اندر خواب بیدار
که منبر شکر شده باشد یا سوخته شدن آن دالت که بر موت سلطان یا رئیس آن موضع یا
خطیب آن مسجد و اگر سزا که بر منبر بود و بینایان نه از اهل آن باشند آن دیار صلب بود و این سیرین
این هم چنین تعبیر کرده است **حکایت** آورده اند که شیخ بزرگ جعفر صادق علیه السلام وقت
اندر خواب چنان دیدم که بر منبر بودم جعفر گفت رضی الله عنه که صنعت تو چه چیز است گفت
حاجی جمع گفت عن قریب سلطان ترا صلب فرمایند و هر چنان بود و اگر زنی اندر خواب
بیدار که بر منبر بود آن گفته اند دالت که آن زن اندر میان خلق فیضت کرد اما اگر چنان

منبر

حکایت

سزا که سخن بر و حکمت گفت اندر آن فیضت حکم تو باشد و اگر آن زن کافره باشد آن گفته اند مسلمان
شود و بعد از آن زود و فاته یابد **حکایت** از ابن سیرین موسی زید که زنی اندر خواب
چنان دید که بر منبر بود و سخن می گفت و مردان گرد وی نشستند و خوشتر از ابن سیرین گفت این
از فیضت کرد و عن قریب آن زن مردی آورد از حرام بدان که رویه مسجری
اندر نا و بار دالت که بر مردی که خاراوند علم و ریاست و سلطنت باشد خشب بزرگی و عمارت آن مسجد
و درها مسجد اندر نا و بار علمای شهر یا قیام مسجد و زیاده و نقصان اندرین جزها درین قوم باز گردد
و گفته اند اگر کسی اندر خواب بینا معمر آن اندر نا و بار مردی باشد عالم از اهل صلاح که صلحا
بزرگ وی جمع شوند از هر ذکر و عبادت **والله تعالی** و مساجد یاد کردی ما اسم الله
و بنا کردن مسجد و عمارت کردن آن دالت که بر اصلاح دین و اقامت صلوة و اخلاص و جمعیت مسلمانان
والله تعالی اما بجز مساجد از هر من امن بالله و الیوم و اقام الصلوة و اتی الرزق و لم تخش الله
تعی و لیگ آن بگوئید این است از ابن و نیز دالت که بر مطلع شدن بر چیزی که بر وی
بوشی باشد **والله تعالی** و قال الذین غلبوا علی الاخرین لئن لم یخرجنا ربنا و ربکم من ههنا لافکنکم فیها و لکن الله یخرجکم منها فیما لا تعلمون
اطلغوا و وقفوا علی احوالهم و قصتهم و خواب شدن مسجد و خراب کردن آن دالت که
بر موت حاکم آن موضع یا بر موت شخصی موصوف باین صفات که یاد کردیم و بر تفرقه شدن
مسلمانان و اگر اندر خواب چنان سزا که مسجدی تمام گشته بود یا سزا که اندر آن خمر و افشاران
اندر آن جایگاه نموده بود آن دالت که که شیخ که بعفت و صلاح و امانت مشهور باشد مرتجع فسخ
شود و هر چنان دالت که بر ضعف اسلام و بر ظهور فسخ و منافی اندر میان آن قوم و اگر چنان
حاجی یا خانه دیگر یا جماعه خانه آن خلق مسلمان شده بود آن دالت که بر توبه و انابه و صلاح
دین اهل آن موضع و بر ظهور شیخ که دعوت خلق کند بر حق و اینان مطیع وی گردند و اگر
سزا که مسجدی را مقبره ساختند آن دالت که بر ضعف و فساد دین آن قوم و اگر چنان سزا
که مقبره را مسجد ساختند آن دالت که بر توبه کردن و شیعی بودن اندر دین بعد از فساد و اگر
سزا که شیخ مجبور اندر مسجدی نماز کرد و احاطه آن مسجد یا بار و فاته یابد و هر چنان اگر بینایان

نق

سخی و متوهم آن می باشد و نه بود آن دلت که بر موت امام یا بر موت مود آن می باشد و نه چیز
 نیست کشتن فو شها می رسد دلت که بر موت می رسد یا بر موت حاجت آن موضع و این محبت
 است اندر حق حاجت و رویه محراب اندر با و بر مردی عالم باشد یا ریس آن موضع بود یا امام آنجا
 باشد و خواب شدن محراب در بار موت یکی این قوم باشد و اگر باشد که اندر خواب ناز می کرد و بر
 بنای آن رسد **قال الله تعالی** فنادته الملائكة و هو قائم یصلی و الحجاب آن آینه پیشتر که و باشد
 که آن ضایع خبری باشد که بیناه از آن عیون شاه باشد بر معضای این قصه و اگر جان سیر که آن ناز
 نه اندر وقت خود بود آن ضایع تعلق عقب وی دارد و اگر سیر که اندر خواب بود یک قطره یاد و
 قطره آن حق قطع کند تا ندانست که بیناه را فرزند یابد صلاح و جبهه عالم و اگر جان سیر که خبری
 زیاده شاه بود و راجع می رسد آن دلت که بر ظاهر شاه علی اندر آن موضع یا امام آن می رسد را
 و در آن آید و عالم کرد **بدان که** رویه مناه اندر با و بر مردی باشد از اهل صلاح مصالح خلق
 و مردم را جمع کند و با اهل صلاح و مصلح باشد با احوال خلق و در خواب شاه از زمین فرو بردن می
 و اندر زمین و شاه از آن موت آن شخص باشد و تفرقه آن جلالت و کفته اند مناه اندر با و بر مردی
 بر باد باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن سار بدیشان راجع باشد و مناه اندر با و بر مردی که سحر
 باشد و خبر و شتر آن بدو باز گردد و کفته اندر خواب بیناه از مناه و وفادار از جبهه و مرتبه
 اندر افتاد و اگر سیر که از مناه اندر جامی فناد آن کفته اند دلت که بیناه این خواب
 از حق سلیطه را طرح کند با آن که و بر از حق صاحب چهار نیکو سیر اندر کلاه باشد و دولت از وی
 برود و اگر سیر که مناه را بنیاد کرد خبری کند که فتح آن راجع باشد بر عموم خلق یا تو بیست
 عالی کند **حکایه** آورده اند که مهندس اندر خواب جان دید که بر مناه
 بزرگ بود از جوب و با آن که می گفت معتبر گفت ترار مفتی و وای عظیم خود اهدا سیر از آن
 منتظم نفاق باشد و عن قریب آن شخص وای بلخ شاز و با آن که گفت از مناه یزد دلت که بر مدعوه
 خلق بر راه حق و بصلاح مشهور کرد **قال الله تعالی** و من احسن قولا لمن دعا الى الله و عمل صالحا
 و اگر جان سیر که مناه اندر سیر وی بود آن دلت که بر بنیاد رفتی یا و بر فرزند یابد و علم کرد

حجاب

مناه

و اگر بیناه که مناه از سیر سلطان بیرون افتاد و اندر سیر وی رفت آن اگر بیناه مشغول باشد بر علی دیگر
 عن قریب جای وی نصب کند بدان علو و بر امر و دل کند و اگر بیناه نه اندر عمل باشد و بر اشتغال نصب کند
 از جهت آن سلطان **بدان که** رویه مارینه رسول علیه السلام دلت که بر امن بعد از خوف
 و اگر اندر خواب بیناه که اندر مارینه رفت باشد که اندر آن جایگاه ساکن بود آن اگر سیر که اندر خوفی و محنتی
 باشد آن دلت که در رجاء و ایمن شدن از خوفها و طرباقت بر احوال و دنیا و وی فرج کرد از آن
 امن و ظفر و سعت مسلمانان بعد از آن حجب ظاهر گشت و اگر بیناه اندر رفاهیت باشد آن دلت که در
 بر تنگ و قلت رزق و رویه مارینه نیز دلت که در بر حجب از وطن خویش آن اگر اندر امداد الحجب
 خوانند و نیز دلت که در بر طیب عیش آن که از جمله نامهای آن یکی جبهه است و باشد که
 رویه مارینه نیز دلت که در خواب و جزا از حمت لفظ مارینه **قال الله تعالی** فلو ان حشر
 غیر مارینه تر جعونه یعنی غیر مجز بین و لا محاسبین و رویه ست المقارن رفتن اندر آن جای
 دلت که در بر یافتن میراث **قال الله تعالی** فبئس لمن لدنک ویتاثرنی و برت من لک
 یعقوب و اگر سیر که اندر خواب سیر که ناز فاست المقارن می رسد آن اگر اندر ضمیر سیر که از مناه که
 روی عالم به دارد دلیل استقامت در شریعت وی بود و اگر اندر ضمیر وی و اگر اندر ضمیر وی آن
 باشد که بقصد ناز فایست المقارن می رسد آن دلت که رای وی موافق رای یهود شود در جبر
 و اگر در ضمیر وی آن باشد که ناز فایست نصاری می رسد رای وی موافق رای نصاری شود اندر قارن
 و اگر سیر که اندر بیت المقارن و ضو ساخت کفته اند مناه مال اندر عمارت آن جای که تقه کند
 و اگر سیر که اندر آن جای که جراح افروخت کفته اندر دلت که بروی ندری واجب بود
فیسر و عمل بالرفیه من تعالی
بدان که اگر کسی روز عرفه اندر خواب بیناه اگر بیناه را کیس غایب باز آید با حصول
 مقصود و اگر سیر که فاسق باشد توبه کند از همه این کفته اند که این روز را از هر آن
 عرفه خوانند که خلق اندر آن روز گناه معترف شوند و اگر بیناه این خواب را کسی از وی

مدینه

بیت المقارن

عرفه

الفاصل

اندر خواب گفتند که دلالت بر نصرة از حضرت لفظ نصرة و روية شيخ نصراني از تبار و بلاد شامي باشد که از شريفي اين
 باشد **قال الله تعالى** و ليجعلن اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصاري و اگر چه در خواب بشار
 که خود نصرافي بود قول وي موافق قول نصاري شود اندر بدعت و قائل و اگر سر که زيار اندر ميان داشت
 گفته اند و برابري آيد و گفته اند اگر بيشه از اهل سلطنت باشد با شاي يابد و اگر سر که و پرا
 نده خوانند و پرا آن خوش آمد و شاد گشت بزرگان هر چنان باشد که سر که نصرافي شده بود و اگر چنان
 دانند که آنرا كه اهيبت داشت و جامه ها سپيد يا سبز پوشيده و اندر هيئت چهار بود گفته اند از جزيي خوف
 اين سر شود و اگر در خواب سر که سري وي بيه نصاري بود يا بيه نصاري اندر سري وي بود
 مذهب وي موافق مذهب ايشان شود و سري وي مجمع اهل هوا گردد و اگر سر که اندر بيه نصاري
 رفت يا مقبور آنجا که بود آن دلالت کند بر فساد دين و از كتاب معاني و بدعت و دين ناقوس اندر تبار و
 مردی باشد که از آب و اگر سر که ناقوس هيئت افشاخه ها در غدير و خيزن ناقوس اندر تبار و بلاد استماع
 باشد و ميار بياطل **قال الله تعالى** و من الناس من يشا تري هو الحارث الاية و فروختن و خيشتن
 آن مردم دلالت کند که وي خلق را بر جرها باطل دارند و دين را هب اندر تبار و بلاد مردی باشد صاحب
 بدعت غلو کننده اندر بدعت و اگر چنان بدار که وي از جمله رهبانان بود آن دلالت کند بر افراط اندر
 بدعت **قال الله تعالى** و رهبانيت اندر عو ها ما كتمانها عليهم و نصاري گفته اند اگر کسی
 اندر خواب بدار که رهبان يا قسيس شده بود آن دلالت کند بر تبار و بلاد و از جمار و اسباب معاش بروي
 تنگ شود و اين بحسب اعتقادات خلق بگردد و دين را حبر اندر تبار و بلاد و دين را حبر اندر تبار و بلاد
 صاحب بدعت که دعوف خلق را بياطل و منع حق کند و کواهي بدروغ دهان و حق و باو نشان و اختيار دينا
 بر دين گزار و مردم اندر تصاد دارند **قال الله تعالى** الذين اتيناهم الكتاب يعر فونه كما يعرفون
 ابناهم الاية **وقال اخر اسم** و اشتر و ابه ثمن قليلا و روية شيخ مجوسي اندر خواب دلالت کند بر ديني
 مفرط اندر عداوت و اگر اندر خواب بدار که بر دين محسوس بود گفته اند آن دلالت کند که سبب
 لثق معاصي است از اسلام باز دارند و چون اين خواب بروي شود وي تابع مجوس گردد و خصوص که
 اندر آن تشبه با دينان باشد و اگر بدار که دست وي جبار گشته بود بدست کسري يا بدست کسي

يؤد

نصاري

اندر خواب و مشقت و بر نصرة اهل حق و صلاح حال و الي آن موضع و روية قاصد اندر خواب دلالت کند بر مردی
 خوش مختصر خواب سخن که مردم را بر روية وي فرح آيد و اگر اندر خواب بدار که قصه هيئت آن گريسته
 نه اهل آن دلالت کند که وي درويش گردد و از خلق مواليد و کار اضطرار خود بر تبار و بلاد و اگر
 بيشه اهل آن باشد آن دلالت کند که قاصد تبديله مردم کند از غفلت و تخلف خواب کويار و بر بيم مردم
 کند و بيز دلالت کند بر خجانه از خوف و بيار راست **قال الله تعالى** فتن نصليك احسن القصص
وقال اخر اسم ألم يات كثر من سائرهم يقصون على قوم اياتي وينذرونهم كثر من سائرهم **وقال**
فما جاءه وقص عليه القصص قال خفف خوف من القوم الظالمين **فصل در دهر اندر**
ذكر كبره و ادب ان بزرگان بيه از مبران گفته اند که روية يهود اندر خواب دلالت
 کند بر هرايه و توبه **قال الله تعالى** انا ههنا اليك و روية شيخ ان يهود اندر تبار و بلاد شامي باشد که رايه
 که ارادت وي اهل که خصم باشد **قال الله تعالى** و ليجعلن اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصاري
 يهودي اندر خواب بيز دلالت کند بر تخلفي که اهل دروغ زن که کمان حق کند و جملة اطلاق در ميه دروي باشد
 و اگر چنان بدار که خود ان يهود بود و ان خلق دروي ظاهر شود **قال الله تعالى** لم يخش من الناس علي
 ما انا هو الله من فضله و بيز گفته اند اگر مسلمان در خواب بدار که بر دين يهود بود آن دلالت کند بر ابرار کاپ
 معاصي و افترا کردن و اصرار غودن بر کاهها کاپر **قال الله تعالى** و لقار علمنا الذين اغتاروا في البت
 و بيز دلالت کند که و بر مشقت و درويش و هزلت رسد و بروي غرامتي لازم شود **قال الله تعالى** ضربت
 عليهم الذلة و المصنة **وقال جالد** حتى يعطوا الجزية عن يدر و هو صاغرون و اگر اندر خواب بدار که
 کي و بيز يهودي خواند و پرا آن خوش آمد آن هم چنين باشد که ياد کرد بر و مشهور گردد بفساد و بدعت
 و اما اگر چنان بدار که آن سخن را كه اهيبت داشت و جامه ها سپيد پوشيده بود و اندر هيئت چهار بود آن گفته
 اند دلالت کند بر تبعت و مشقت و عاقبت آن خيره و خجانه باز گردد **قال الله تعالى** انا ههنا اليك **قال اخر اني**
 اجيب به من اشأ و رجمي و سعت كالشي و اگر اندر خواب بدار که اندر كيسي يهود بود آن دلالت کند
 بر موافقت کردن وي ايشان را اندر معاصي و بدعت و اگر بدار که سري وي كيسي يهود بود قول وي مشابه
 قول يهود گردد اندر بدعت و تشبيه و سري وي مجمع اهل هوا و بدعت شود و روية نصاري

بيعه
ناقوس

راهب

حبر

مجوس

انچه آن دالت كند كه بردست وي همان روز از ظلم و عداوت كه بردست آن كافر باشد و اگر آن جبار زنا
 با نهار بپزند و او حجت وي و زان يابد و اگر بپزد كه در بابه مخولشت باز كار خود رفت توبه كند و اگر يك
 از مجوس اندر خواب بپزد كه اندر دين بود يا اندر دين نصاري بود از خيالي ديگر بهتر از آن نكند
 كه از عمار فضل نمودني و نصرتيه بر دين مجوس و متضمن زياده كفر و ضلالت و حج و عبادت
 نور و مجوس را و كيه را كه معقلان باشد همچون ديدين عباد باشد در حق مسلمانان و اگر شاه مسلمان
 باشد از ملك ضري نباشد و الا كه سركه با ظهار و تعذيب جنبي از ابا بداري كردند يا خوشين اطهار آن
 هي كرد اكر دالت كند بر ضعف اسلام و ظهور باعت و ديدين كسيج اندر تا و بار كند بر فرزند و اگر بپزد كه
 كسيج اندر ميان بسته بود اگر بپزد از اهل صلاح باشد آن كفته اند دالت كند بر نصرت دين
 و اگر چنان سركه با آن جامه ناز و نضيف پوشيده بود و بر افندي ايد صلاح و اگر سركه آن
 كسيج منقطع شد آن ديلا موت آن فرزند باشد و اگر بپزد اين خواب از اهل صلاح باشد آن نه محمود
 بود و مخصوص چون با آن جامه شوخن پوشيده بپزد يا تشبه مجوس كرده بپزد آن دالت كند راي
 موافق راي مجوس كرد اندر قار و كفته اند اگر سركه كسيج اندر در جامه بسته بود آن دالت
 كند بر نفاق اندر دين و اگر بپزد كه با آن جامه كه تشبه پوشيده بود آن دالت
 كند بر فساد دين وي و اگر مسلمان از خواب بپزد كه زمره هي كرد كفته اند اعتقاد
 بر عني و ديدين آن مجوس را نيك باشد و دالت كند بر يافتن رزق و ديدين نا و وس اندر خواب
 اگر مرده اندر آن باشد دالت كند بر نيل مال حرام و اگر مرده اندر آن حايه باشد آن اندر تا و بار كند
 باشد بذا اعتقاد كه اهل معاصي و ضلالت بپزد يا وي كود آيد و اگر اندر خواب بپزد كه اندر آتش بود آن
 دالت كند كه راي وي موافق راي مجوس نشود و اگر بپزد كه آتش كفن اندر سري وي بود و او انرا مي
 بر ستيدار عجي از اعمال پادشاه بپزد و اندر آن ظلم كند و اگر بپزد كه خانه وي آتش كفته شده آن هميش
 حكومت باشد و اگر سركه آن آتش يا از چيزي كه نماند چون بخت و اقبال آن بجا كند آن دالت كند
 كه بپزد كه بپزد يا طار بپزد يك كس كه آن چيزها اندر تا و بار كند و مذهب باشد و با سركه مضمر
 فساد دين باشد و روييه كفن اندر خواب بعضي كفته اند دالت كند بر خفي چون بپزد كه كافر شاه بود خفي كرد

روز

كسيج

زمره

نا و وس

بخت النار

كفر

و متضمن طغيان باشد **قال الله تعالى** ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى و بيز دالت كند بر مرضي كه قايما و اواف
 نباشد **قال الله تعالى** سوا عليهم الله انهم لم يتاراهم و بيز دالت كند بر ظلم **قال الله تعالى**
 و الكافرون هم الظالمون و بيز دالت كند بر كتمان حق و لغو نعت از هر آنكه اصداف كفر سزا است
قال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم لاسيما منكم و همچنين اگر سركه مضمر بود
 و با حق تعالى ابدان كفت كافي و ظلي از وي در وجود ايد كه برر كتر از آن نباشد و اگر مرده على در افتر
قال الله تعالى ان الشرك لظلم عظيم و **قال احمد** كره و من بشرى بالله فكانا خرمين السما ففتح طفه
 القبر الهه و روييه كفن كاهل كفته اند دالت كند بر كثر عيار و روييه شيخ كافر اندر تا و بار كند
 قاريه باشد و روييه فساد دين اندر تا و بار دالت بر سفاقت و خي خردي كند و همچنين سفاقت كند
 اندر تا و بار ديلا فساد دين بود **قال الله تعالى** و انه كان يقول سفيها عجا الله شططا و اگر چنان
 سركه دين وي فساد كشت اندر ميان خلق كفته اند آن دالت كند بر شهادت زور اندر ميان خلق و دسوا
 شان اندر ميان ايشان بدان كره روييه خير اندر دين اندر جمله ديني ماهر موم باشد و ديلا
 جود باشد و بسته شان كارها بروي و اگر كيه اندر خواب سركه دين خود شناسخت يا قبله خود
 شناخت آن دالت كند بر خير اندر دين و اگر سركه طلب موضع كرده نماز كند و يافت هر كار كه اشعار
 كند از امور دين و ديان كار بروي بسته شود و متعارف كرد و اگر سركه هر زمان از ديني برخي
 كفته اند يا هر هادي كه هي ديلا با وي موافقت هي كرد آن دالت كند بر خير و نفاق اندر دين **قال الله تعالى**
 فادب بين بين ذل الى هؤلاء و الى هؤلاء بدان كره فراعنه جمله اندر تا و بار كند و دين باشد
 اگر كيه بعضي از فراعنه ماضيه بر حالي نيكو بپزد اندر خواب سركه آن دالت كند بر براري حال ايام مسلمانان
 و بر بدي كار بادشاه آن جانب و بر ضعف حال شاه و ديگر مسلمانان و همچنين دالت كند بر ضعف اسلام
 هر چنان كره بدي حال انسان دالت بر نيكوي حال ايام و بادشاه و بيناه و ديگر مسلمانان كند و ديلا
 قوة اسلام باشد و اگر چنان سركه خوشن متحول كشته بود بعضي از فراعنه آن دالت كند بر قوة ديا
 وي و فساد دين و شي روي سيقان شخص كند كه خوشن را بصورت او ديان باشد و خوف باشد كه موت
 وي برخي دين اسلام باشد و اگر اندر خواب بپزد كه يكي از جمله فراعنه مرده يا يكي از جمله پادشاهان كافر

فردين

خير اندر دين

روييه فراعنه

صم

بیا سلامی بیا عاقل و نه شاه بود آن دالت که بر طاهر کشتن سیوه و عاقله آن ناز شاه اندران موضع
و این جمله مجرب است و اگر خان بین که متحول گشته بود صوفیه یعنی از بنادینان هر چند دلیل
قوة دنیا باشد و ضعف امور آخر بقدر عقله آن شخص از امور آخر و دالت که در بیناه ثنی روی سیوه
آن شخص گنار اندرا قوال و افعاله بدان که بخت تشلی است باطل است و رویه آن اندر خواب
دالت که بر مردی نیکو روی غبار که مردم را مغرور کند و بسبب وی اندر باطل افتد و دالت که در آن
مرد را هیچ قدره نباشد بر سر اینان نفع و ضرر مردم **قال الله تعالی** لم تغربوا الشمس ولا یضرب
ولا یغنی عنکم شیئاً و اگر اندر خواب بین که بخت بر ستیاد بر خن غالی دروغ گوید و ظلم کند **قال**
الله تعالی فمن اظلم من کذب عاقله و کذب بالصدق و طلب رزق کذا از کسی که نیا با **قال الله تعالی**
ان الذین تعبوا من دون الله لا یملکون کذا و هم چنین جمله نایب الدنیا و یار دالت که بر
چیزها باطل است الجنان سدر که بت را می شکست آن دالت که بر قوه ایمان و توحید و اخلاص و ویرادتن
مشقتی بسیار و عاقبت ظفر یابد و دروغی گوید که بر آن فاخوذ باشد **قال الله تعالی** جعلهم جراداً الا کثیراً
لهم انی قوله فان بارفعه کثیر هم ههنا و اگر جنان بین که آن بت را که می بر ستیاد آن
جوب بود آن دالت که در که صاحب آن خواب تقریب که یاطل یزدیل با دشاهی از اهل انفاق
و اگر آن بت آن نیکو باشد دالت که در که آن مرد که باز و تقریب که مردی دل سخت باشد و اگر
جنان سدر که از نفر بود آن دالت که بر بتا سازن دین وی ان را زنی یا کبیری حجی و اگر جنان
بنار از زو بود آن دالت که بر بتا دینا و فساد دین و بر ظلم **قال الله تعالی** یا قوم انکم ظلمتم
انفسکم با تخاذلکم العجل و نصاری گفته اند رویه صنم اندر تا و یار دالت که بر سفری دور
و اطمینان و رس گفته است که رویه نایب اندر خواب تا و یار آن فرزندان صاحب خواب باشد
و دالت که در که آن فرزندان بر وفق الهی و شوق وی باشد و اگر جنان سدر که آن بت از اهل بود
یا از صفی یا از ریز و هائمان از جواهر آن گفته اند جماعتی از معبران که آن دالت که بر بتا کار
و تمنع این جماعتی و بعضی گفته اند که رویه نایب از جمله اندر تا و یار زنان باشد و خیر و شر و خونی
و زشتی و شرف و رذاله و غنی و فقر آن زبان بر مغرور شرف و رذاله جوهر آن نایب باشد و اگر بین که

تشیخ از کسی بزرگتر یا بزرگتر گفتند از بی خوام نشینند و گفته اند اگر سدر که صورتی از خاص
خوبی از آن شخص خاص گردد و اگر سدر که صورتی بساخت و با آن صورتی بازی کرد گفته اند
موقع شود ملاحت و جماعتی کردن با زنان **سحر اندر رویه نایب اندر از اسلام باران الکفر**
بدان که اگر کسی اندر خواب سدر که از دار اسلام نقل کرد باران الکفر آن اگر بین که کافر باشد آن
دلیل زیاده کفر باشد و باشد که مسلمان شود و در که بران مرتد گردد و اگر بین که مسلمان باشد آن دالت
که در که وی از اسلام نقل کرد بکفر و مرتد گردد **اللهم** الا آنکه سدر که راعده رفته باشد بران
دیار رفتن بر سیار جاده و رساله و غیر آن انگاه باشد که اندران ضری باشد و محو باشد بران کفر
آن احوال سابقه را و الله اعلم **تنبیه** بدان که این جمله که مایاد کردیم بر اهل کفر
و ادیان باطله چون که اندر خواب که باشد از ان کرد قمار عبادت بت و سحاهاتش و تدرین با دین
باطله و مباشرت معاصی و بخت بر قیام نماز کردن و آنچه باین کار هیچ چیز از اینها شایسته اردجه
اسلام نبون ببرد و حکم بر کفر وی نشاید کردن اما خوف عاقبت باشد و دالت که بر و هن اعتقاد
و توبه باید کردن و بر خاریا بودن و حضور که این چیزها اندر خواب بروی مکرر شود و
خصوصی که سدر که از صلح باشد و هم **ح** بین چون کافری اندر خواب بیند که کلمه توحید گفت
یا عاقله اسلام کرد یا تشبیه کرد بشعار مسلمان مجرد رویه آن حکم بر اسلام وی نکند اما او چه
خیر و سعادت عاقبت باشد و ما ختم این باب حکمیة خواب ختصر بکثیر که از وی نقل
کرده اند **ح** آورده اند که ختصر اندر خواب حان دریا که بتی عظیم بر پای
ایستاده بود و جان دیکه سر آن بت از زر بود و سینه آن از نقر بود و شکم وی از صدف بود
و هر دو آن وی از آهن بود الا قوری از آنکه از سفال بود و سخی بزرگ دیر که بر آن بت
آمد و ویرایش گشت و خورد کرد و آن شکم بر جای بت بایستاد و هر چند کوهی عظیم گشت
انگاه دانیال پیغمبر علیه السلام آن خواب را تعبیر کرد و فرمود که سر آن بت اندر تا و یار که از زر
بود آن نوبی و مملکت تو است از آنکه مملکت تو از آن جماع ملوک عظیم تر است و سینه
آن که از نقر بود دالت که در که تو با دشاهی پیدا شود که مملکت کنیزان تو باشد بر مغرور

بر داری حق تعالی و رسول علیه السلام کرد آن دلالت کند بر حسن خانت و یافتن مرافقت انبیا و اولیا و شهدا
و یار در جنت عالی **قال الله تعالی** ومن یرح الله والرسول باولیکم مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصالحین والتمس الذین الصالحین و بدان که هر چیز که رویه ایشان بر آن دلالت کند از خیر دنیا
و آخرت آن بر مقدار مرتبه آن شخص مرئی باشد از صراح و کرم و شجاعت و خفا و کثرت دنیاوی
و قلت آن و کف بعد از آنکه بوی صریح در حق تعالی زبانه بیدار آن دلالت کند بر ظهور رحمت و
شفقت و صدق الله میانه خلق آن عرف و برکت خیرات و انبی و نصرة مسلمانان و مغلوب
شمار اهل بدعت و اگر محمدرضا علیه السلام در حق تعالی بر صلیت و فوق ستاره اندرین و خلق
را رغبت افتد با معروف و نسی مصر و اظهار دین و اگر عثمان در حق تعالی زبانه بیدار آن دلالت
کند بر کثرت خیرات و صدقه و جفا و بیستاه را حصار بسیار ظاهر شوند و مردوم را رغبت افتد
قرآن خواندن و علم آموختن و باخوبی از حسان کردن و اگر علی در حق تعالی زبانه بیدار
از دلالت کند بر شمع حق و قهر اهل باطل و رغبت خلق بتبع علم و جمداد و شجاعت و جفا و دهان
و اندر میان بر زبان آن جانب خصومت بدارد و عاقلان هر بر آن زبان بر زبان در نه و بر زبان شود
بند آن دلالت کند بر ظهور آن چیز که روی و اندر زمان وی غالب بوده است از عدل و انصاف و اخلاق و احوال
ح **حکایت** آورده اند که حسن بصری رحمه الله علیه اندر خواب دید که صوفی پوشیده
بود و کتیبه ای از میان کتبه و قیاد بر پای داشت و طیلانی بر انداخته بود و بر سر مژبله ایستاده
بود پشت بکعبه باز کرده بود و طیبون اندر دست داشت و می زد و این خواب را با این سیرین گفتند
این سیرین گفت آن صوف اندر تا و بیدار ز حال بی است و کتیبه قوه و صلابت وی است اندرین و
طیلان محبت قرآن است و تفسیر آن و قیاد ثبات وی است اندرین و تا و بیدار آن چه بر سر مژبله
ایستاده بود آنست که وی دنیا را اندرخت فارم آورده است و زدن طیبوره نشر علم است و دعو
و آن کس پشت بکعبه باز کرده بود آنست که وی دنیا را خنجر کرده است **حکایت** و هم جیه
آورده اند که حسن بصری اندر خواب چنان دید که پیری کلیم فراوی داد و او آنرا در پوشید و غریب
مشهور گشت بعل تعبیر **ح** **حکایت** و نیز آورده اند حسن اندر خواب چنان دید که اندر

سوی و بر همه شاه بود و ویران از آن خیای بود و شمشیر براق اندر دست داشت و سنجها را بران
هی شکافت این سیرین گفت آن برهنی اندر تا و بیدار قله دیون وی است و جز در از دنیا و اخلاص و آن
شمشیر زلفان وی است و آن براق وی حکمت و علمست که از وی ظاهری شود و آن سنجها را بپا خاست
و آن شکافتن آن تاثیر حکمت و نصیحت وی است اندر آن دلها و الله اعلم
باب اول در بیان قیامت متعلقان آن مشایخ و بزرگان صحیفه و احوال هفت
و سخن اندرین باب مشتمل است بر شش قسم **قسم اول** از رویه قیامت بدان که اگر کسی اندر
مدار قیامت بر خاسته بود اندر موضع آن اندر تا و بیدار اگر از اهل صلاح و اسلام باشد آن دلالت کند بر ضبط
عدل و انصاف اندر آن موضع و دلالت کند بر استقامت حال ایشان و اگر آن قوم اندر غمی یا خوشی باشد
آن دلالت کند بر فوج باشد و اگر مظلوم باشد و منصور گردند و اگر خایف باشد از هر آن چه روز قیامت روز
عدل و انصاف و امن است نسبت با اهل صلاح **قال الله تعالی** لا تخزنه من الغنم الا کبر **قال عز وجل**
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون **قال عز وجل** الیوم تجزی کل نفس ما کسبت لا ظلم الیوم **وقال عز وجل**
ونصع المواریر فی القیام ط یوم القیام و قیامت نفسی
و هر حسن اگر کسی که چیزی از امارات قیامت پیدا شود بود مثل خروج دجال و دابة الارض و طلوع آفتاب
از مغرب و اجتماع شمس و قمر و خروج یاجوج و ماجوج این همه اگر چه دلایل وقوع ظلم و تشویش باشد
بی الحاد دلالت کند که عن قریب عدل و انصاف بدارد و اما اگر اهل آن موضع از اهل ظلم و کفر باشند
آن دلالت کند بر هلاکت و استیصال آن قوم و بر سوختن ایشان و بر ناکه رسیدن بلا و محنت و اگر نبی
از اهل ظلم باشد نه آن قوم آن تعلق بوی دارد **قال الله تعالی** هل یظنون الا السکة ان یاتهم بغتة
قال عز وجل هل یظنون الا ان یاتهم الله فی ظلم من الغمام و المایکة و قضی الامر **قال تعالی**
یوم یاتی بعض آیات ربک لاینتفع نفسا ایما ظلمت کس امننت من قبله و اگر آن قوم اندر بدای باشد
مثل حق و فتنه و خوبی این خواب در حق ایشان دلالت کند بر طول مآل آن **قال الله تعالی** فی یوم کان

و اگر چنان بیند که عمل حسنه و سیئات هر دو متساوی اند آن دالالت کند بر اخلاف نگاه و بر توبه کردن
و عاقبت آن خیر باز گردد **قال الله تعالی** و آخرین اعتراف و توبه و خصله و آخر سیئات عیبه
ان موب علیهم ان الله غفور رحیم **فصل ششم در بیان دلیل رویت** و اگر کسی اندر
خواب مشاهده ویرانه باشد راست داند آن دالالت کند که مشاهده از احوال مریض است **قال الله تعالی**
و اما ان كان من احباب الیمن فلیهم من احباب الیمن **آیه** و اگر بیند که ویرانه باشد بر شجرت
یا ازین نشت داند آن برضایان باشد که یاد کردیم و توبه باید کرد و مخصوص چون مشاهده معصیتی
مشغول باشد و نیز دالالت کند بر انقضای عمر **قال الله تعالی** و اما من اوتی کتابه و اخره فسوف
یلعنه یومئذ و یصا صعب **و اگر مشاهده حق تعالی یا مملکت ویران کند آن اگر مشاهده از احوال صلاح بود**
دالالت کند بر نارسایی و رور و حسن خاتمت **و اگر مشاهده از احوال صریح باشد آن دالالت کند بر خوف و ذنوب اجل** **قال الله تعالی**
اقرأ کتابک فی یومئذ الیوم علیک حیاً **فصل ششم در بیان دلیل رویت صراط** اگر کسی اندر خواب
خواب مشاهده بر صراط ایستاد بود یا بران صراط ایستاده رفتی و نیز دالالت کند بر حسن سیرت و استقامت
صریقت وی و بر ایستادگی و بر راه راست **و اگر بیند که بر صراط ایستاده باشد آن دالالت کند که مشاهده این خواب**
از جمله محارفات است و از جمله رخصا خلاص باشد و دالالت کند بر سعادته خاتمت و بر دوام نعمت اندر دنیا و آخر
این آنکه اهل عشت در بعد از نماز صراط هیچ خوفی ندارد **قال الله تعالی** لا یسئلم فیها نصیب و ما هم
فیها من یخوفین **و اگر چنان مشاهده بر صراط توانست که شستن یا از صراط اندر افتاد از راه حق بقیقند و در خطا**
و ارتقای افتاد و دلیل بر سوختن بود و از مرتبه بلند که توقع وصول داشته باشند و آنرا افتاد **و اگر بیند که**
این خواب را دیده که یاد کردیم بر روی بکار نشت و وی همی خراب باشد از آن بود این جمله دلیل بر خجسته و سرور و میل نعمت
باشد و دوام خیر اندر دنیا و آخر **قال الله تعالی** و جوده یومئذ مصفرة صالحة مستبشرة **و اگر بیند**
که اندرین موافق که یاد کردیم و همان بود یا می گویند آن برضایان باشد که یاد کردیم **قال الله تعالی**
و جود یومئذ علی ما عبق ترهفها قتیق **آیه** **کلیه** آورده اند که شخصی بر روی یک
این سیرین آمده گفت اندر خواب چنان دیدم که قیامت بود و خلق را بر حق تعالی عرضه می کردند و چون
مرایا و در اندر شمشیری اندر دست داشت و شمشیر شسته شد این سیرین گفت زیرا که آن شمشیر را باطل کار

برده بودی چون حق آمد لاجرم شمشیر کشت **و شمشیر شستن آن شمشیر اضاف است** بفرموده آن شخص اندر حجت
و بر بطلان هر عملی که نه خالص الوجه از شخص در وجود آید **و اگر چنان مشاهده اندر دست رفت** یا اندر دست بودنی بودنی
قیمه و صراط و صاحب و میزان **و دیگر احوال قیمه آن دالالت کند بر حسن سیرت و بر خجسته و سعاده خاتمت و دلیل**
یافتن نعمتی باشد از حق **اسطه تعب و مشقت** **قال الله تعالی** و هم الیات و من یوقر یوقر فقار حجت و ذلک هو

باب دوازدهم در بیان دلیل رویت هشتم در بیان دلیل رویت

بار آنکه معجزان گفته اند که اگر کسی اندر خواب مشاهده مملکتی یا صبیبه وی را گرفت و ویرا اندر در درخ
آن دالالت کند بر مملکت و خوار که بوی رسد **و اگر مشاهده بر راه دوزخ رفتی آن دالالت کند که وی گناه مشغول بود**
و نه بر راه حق باشد و دالالت کند بر ظلم و سوختن **قال الله تعالی** اخر و الذین ظلموا و از اجتهاد و ما کانوا یهدون
من دون الله فاهو هم الی صراط **فصل ششم در بیان دلیل رویت** **و اگر مشاهده بر دوزخ باشد آن دالالت کند**
که بر تقوی و خجسته و بر اندر دنیا و آخر **قال الله تعالی** ثم یحیی الذین اتقوا و کفتمه اندر این خواب منضم مشقت
دنیا باشد **و اگر بیند که بنزد دوزخ رفت گفته اند آن دالالت کند بر شرافت و محنت از خدمت سلطان**
که میسر باشد که از آن خلاص نیاید **قال الله تعالی** و رای اجر مومن النار فظنوا انهم موات ففوها **آیه** **و اگر**
مشاهده اندر در دوزخ رفت و اندر از جلاله بازماند آن گفته اند دالالت کند بر کتاب فواشش که موجب حار
باشد و دلیل بر مملکت و نصیحت باشد و توبه باید کرد **قال الله تعالی** و الذین لا یدعون مع الله اثماً
آخر **الحی** و خوار قیده ممانا **آیه** **فصل ششم در بیان دلیل رویت** **و رویت این خواب نیز گفته اند که اگر در خواب**
خراشت **قال الله تعالی** ان عذابها کان غراماً **و رویت دخول النار نیز دالالت کند بر نصیحت** **قال الله تعالی**
ربنا انکم من تدخل النار فقلوا خوبئنه **و اگر مشاهده شخصی بر اندر دوزخ بود آن کس ویرا بعیث**
و فواشش فرماید و بیند که مطیع وی شود **قال الله تعالی** و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کما انا فاضلونا
الشیار **و این جمله و مانند این از نوع مناهات همه مناهات مذکوره است** و سبب آراة آن لزوم توبه
باشد و انابت حق و استغفار از راجح مشاهده و از مشغول باشد از اعمال و افعال و بعضی از معجزان گفته اند
که چون کسی اندر خواب بیند که اندر دوزخ رفت اندر دست رود **و این از آن گفته اند که تغییر از**

الغور العظیم

و اگر خدا که دخول میشت کرد و ویران آن منع کردند و ویران آن یا از جهاد یا از راه دیگر یا از توبه
کردن یا از انداختن گناهی منتهای بر آن مقرر باشد یا ویران آن را فراموشی یا از فرط بیداری و وی مطیع ایشان شود
و اگر منتهای نه اصل باشد یا از جهاد یا از راه دیگر یا از توبه یا از انداختن گناهی منتهای بر آن مقرر باشد یا ویران آن را فراموشی یا از فرط بیداری و وی مطیع ایشان شود
آنحالت که منتهای بر آن خواب بر شتر که میرد **قال الله تعالی** و من شرب با الله فقل حرم الله علیه
الحنة و ما ویه النار و اگر بیدار که در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
ویران و مادر باشد در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
دست از آن باز کرد و اگر بیدار که در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
و اگر بیدار که در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
باید کرد و توبه باید کرد **قال الله تعالی** و من شرب با الله فقل حرم الله علیه
والوالد وسط ابواب الجنة فان شرب فافط علیه و ان شرب فطبع و اگر بیدار که در خواب
رفت از هر در که خواست آن در است بر رضا حق تعالی و رضا مادر و پدر و معصیان ازین خلاف
کرده اند و بعضی گفته اند که هر کس که در خواب بیدار که اندک میشت تعبیر آن خواب همان باشد و دلالت
کند بر سعادت حاتم و بی و در خواب حنة و بعضی گفته اند که در خواب حنة دلالت کند بر توبه کردن و اگر بیدار
بیدار که در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
فرماند که منتهای بر آن خواب و در خواب حنة باشد و بعضی گفته اند که در خواب حنة دلالت کند بر انقضای عمر
و بی و بعضی گفته اند که در خواب حنة دلالت کند بر انقضای عمر و بعضی گفته اند که در خواب حنة دلالت کند بر انقضای عمر
حفت حنة بالمکاره و بعضی گفته اند که در خواب حنة دلالت کند بر مرافقت برادران و اتقیا زیرا که میشت
جای اهل تقوی است **قال الله تعالی** تلك الجنة التي نورت من عبدا نامر كان تقيا و نیز دلالت
کند بر باوند میراث بدیدار آن **قال الله تعالی** فاولئك مع الذين انعم الله عليهم الاباء و برادران
این اختلافات حسب مرئیه شخص که در خواب اگر بیدار که اندک میشت بر رضا حق تعالی و رضا مادر و پدر و معصیان ازین خلاف
دلالت کند بر توبه و اسلام و اما بر انقضای عمر و اگر بیدار که در خواب از درها میشت بر وی بسته شد یا از بیداری و قافه یا بیدار و اگر
نیک باشد و دلالت کند بر دخول حنة و نیز بر مراد از دنیا و آخرت و از جمله محامد و مشقتی است **قال الله تعالی**

دخول

ادخلوها الجنة آمنين **وقال جبريل** لا يسترهم فيما نصب واما هم منها خجرتين واكرينار كه ويرا گفتند
اندر بهشت رو و رفت آن دلال كه كه بستانه مشغول نگاهي يا بیدار غي و امتناع ناپیدا ز توبه كردن
قال الله تعالى ولا يدخلون الجنة الاية واکرینار كه از طعام و شراب بهشت خواست و نذر اندازان
دلیلار باشد و خوف بود و دلال كه بر موفت بغیر سلام و مخصوص چون بستانه نه از صلحا باشد یا با آن
امارات بآرد یا نه باشد **قال الله تعالى** ان الله حرم ما عا الكافرين واکرینار كه یق ویرا گفت كه اندر
بهشت خواهی رفتن گفتند اند میراث یابد **قال الله تعالى** ولنا الجنة التي اورثوها بما كنتم
تعملون واکرینار كه اندر فردوس بود آن دلال كه بر نیا غنی و علم و هلاکت واکرینار كه
اندر بهشت رفت خندان آن دلال كه بستانه ذكر حق نقلی بسیار كرد واکرینار كه شمشیری اندر
دست داشت و در بهشت رفت آن دلیلار معروف و نهی مساك بود و مستمن نعمت و ذكر جبار و شنا
و ثواب عظیم باشد واکرینار كه اندر ریاض بهشت بود آن دلال كه در اخلاص اندر دین و حضور
مجلس ذكر و سلامت خانت سبب آن و قد جانی خبر الصحیح ان النبي عليه السلام قال ان الله ملائكة سیاحین فی الارض
فاذا راوا خلق الذکر وقفوا وحقوا بهم فاذا كفوا عن الذکر رجعوا عنهم فیسألهم عن دهرهم و ما عملوا به کیف
تركوه و کیف وجارتم عبادي فيقولون انی رب و جانا هم یار کون و یوجار و یک و جانا و فیقول الرب
جل جلاله اشهدوا ملائکتی انی قار عرفت لهم و من استمع اليهم و من حضر معهم فقول للملائكة ای رب هو
لم یکنوا من الذکرین فيقول الله تعالى هم قوم لا یشتق بهم جلیسهم در كه البخاری فی صریح أطول من هذا بلفظ
نحو معناه واکرینار كه از میوه ها بهشت خورد آن دلال كه نیا علم و حکمت و صراف و غنی فقال ان میوه
كه خورده باشد و هم جین اكرینار كه از طعام یا از آب یا از تخم یا از شیر و مانند آن بهشت خورد آن دلیلار گفتن
غنی و علم و حکمت باشد واکرینار كه اندر بهشت رفت و هیچ چیز از ثمار و نعمت آن خورد آن بکسر
اگر خویش خورنی آنکه کی ویرا منع کرد یا خود خوردن آن ترسیار آن دلال كه بستانه ملائکه حاصل
و از آن خوشتر نمی یابد و اما اکران هر آن خورده ویرا منع کرد نیا ویرا گفتند خور و خورد آن
گفتند اند دلال كه نیا بر فساد دین و بی و موف بر شرک و آن دخول و بی محول باشد بر اسلام كه آن
زمان موجود بود و خوردن آن نعمت محمول باشد بر ترک اسلام بقرآن **قال الله تعالى** ان الله من شر

بسم الله الرحمن الرحيم

بالله فاعلم ان الله عليه الجنة الاله واكرس له جزي از تان ميسشت بر چيهار و خورده كيه داذ انگرا
 علم امرد ديا و جيتي چير كاه بقار ان ثمن كه خورده وي داذه باشا و آنكر بر آن علم دارند و منفعت يابند
 امردان و از آن منفعتي نباشد و اگر چنان بيزار كه الله ميسشت بود و پير از آن جاي بيرون ندر معصيتي كند
 كه بسبب آن از ابايه خود اندر افتد و اگر بيشه نه از صلاح باشا ميسشت شود و ميسشت بروي حرام كرد و
 چون بيشه از صلاح باشا از آن كاه نوبه و عاقبت وي خير بار كرد و نعمت بدو باز آيد و دليل از هر دو
 حالت قصه آدم است عليه السلام و از آن ابليس و اگر سوار كه اندر ميسشت بود و هارانت كه آن اندر آن
 جزي رفت آن دلايت كند و در دوام نعمت و سرور و عزرة الله جمله عسرو وي و اگر سوار كه ميسشت را اندر
 دوزخ انداخت معبر آن كه نه اندر دلايت كند كه سواره اين خواب باغي بفرستد و ثمن آن خورده و باشد
 كه اين شخص طي خلال اندر معصيت نفقه كند كه بدان مستحق عذاب شود و اگر سوار كه دوزخ را اندر
 ميسشت انداخت مال اندر راه آخرة نفقه كند و توبه كند از معصيت و اگر سوار كه اندر ميسشت رفت
 و ادرا كنيم بر مي توانست كرد از آن خوني و رفعت قدر آن آن دلايت كند بر صلاح و حسن خاقت وي
قال الله تعالى فلا تعلم نفس ما اجمع لهم من قرة اعين جزا ما كانوا يعملون **وقال عليه السلام**
 قال الله تعالى عذبت العبادي الصالحين لا اذن سمعت ولا خط عيا قلب بشر و روي
 درخت طوبى اندر خواب دلايت كند بر طيب عيش و حسن كرد وي و اگر سوار كه اندر سياه درخت طوبى
 نشسته بود آن دلايت كند بر ياقوت مراد و خير دنيا و اخق و سعاد خاقت **قال الله تعالى** طوبى لمن
 و حسن مآب و اگر اندر خواب بيزار كه كليدار هارانت رايوي دادند آن دلايت كند بر ياقوت علم و حكمت
 و نعمت دنيا و اخق و بر كشته شدن كارها بروي و دلايت كند كه سواره امير كرد اندر ميان خلق و اگر
 بيزار كه در هار ميسشت را باز كشتون جمله كارها كشته شود و اگر سوار كه آن در هار باز كشتون و مردم را
 اندر آن جاي مي بزد مال خود را اندر راه حق صرف كند و اگر بيشه از علم باشا تعليم مردم كند و خلقي
 بسبب وي دله يابند و شكار از اندرون خلق بردارد و حاق بر راه حق دعوت كند **قال الله تعالى**
الحسبي الحسبي ان يحكم بالحكمة والموعظة الحسنة

طوبى

مفاتيح

و اگر سوار كه كليدار اندر دست داشت و در هار ميسشت هم كشتون و نتوانست كشتون آن دليل بر توبه
 كارها باشا بروي و اگر سواره از علم باشا بر علم خود كار نكند و اظهار بدعت كند و اگر بيشه اين خواب نه از صلاح
 آن دليل بر توبه بود و پير از تان ميسشت بود و پير از آن جاي بيرون ندر معصيتي كند
 و طيب عيش و كشتون كارها و سحمت از بلا و فتنه و خصوص چون بيزار كه خازن بروي سلام كرد
 كه آن دليل بر سعاده خاقت باشا زير كه اينشان سلام جز بر هار سعاده نكند **قال الله تعالى** و سبق
 الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا **القول** و قال الله عز وجل ما سلام عليكم ما صبرتم و روي
 اگر سوار كه اندر ميسشت بود و فلايكه بروي سلام مي كردند آن دليل بر سعاده خاقت باشا
قال الله تعالى و لا يركبها الا بطون عليهم من كل باب سلام عليكم ما صبرتم و روي
 خازن بيزار تان و پير دليل بر سعاده خاقت باشا با خراشه دار سلطان و هر چي كه از خازن ميسشت
 و دوزخ و از دگر ميسشت شود خير اكان و شتر آن همه حق باشا و هم چنان واقع شود
 و روي كوترا اندر تان و پير هار چنان باشا كه روي ميسشت و اگر چنان بيزار كه از آن جاي اب خورد
 آن دلايت كند بر پير رياست و ظفر بر دشمن و بر نكست عباد **قال الله تعالى** انا اعطيناك الكوثر
 الابه و بيزار دلايت كند بر پير غني جان بيزار از فقر باشا **قال عليه السلام** من شرب منه شربة
 لم يظمأ بعدها **الحسبي ان يارب يورق و قصور و حيام و روي**
والحسبي ان يارب يورق و قصور و حيام و روي اگر اندر خواب بيزار كه اندر قصري از قصر هار ميسشت بود
 كفت ته اندر رياست يابد يار في صاحب غنيته ران كند **قال الله تعالى** حور مقصورات
 في الخيام و اگر سوار كه ران از ران ميسشت رياست يارن كرد جمله اموري بر وي مستقيم كرد
 بقدر جمال و هيئته آن زن و روي حوريان بيزار دلايت كند بر جاد و جهماد بيشه اندر دين و اگر بيشه
 از صلاح باشا و اگر سواره نه از صلاح باشا آن دليل بر سعاده خاقت باشا **حكاية**
 آورده اند كه يكي از جمله بزرگان كفت كه روزي برون بودم و كوفه آب بر درخت نهاده بودم
 تا سرد شود و پير از آن افطار كنم بيشه از افطار خواب بر من غلبه كرد چون اندر خواب رفتم
 چنان ديدم كه جمع از حوريان بيزار دلايت كند و از يكي اينشان پرسيدم كه تان را كسي

خازن

الكوثر

ن

گفت من آن عبد الوارث بن ... و عاها من ایشان هر یک نسبت خوشه بیزکی
میگردند تا یک کس باز داند از وی بوسیله آن که نواز آن کسی گفت من از آن انکس که از هر افطار آب
سرد کن از من گفت اگر است حی جوی آن آب که اندر آن کوف است بریز او دست بریز و آن کوف را
بینداخت و چون از خواب بیدار شد گفت آن کوف شکسته شده بود و آب ریخته **حکایت**
آورده اند که حجاج بوسف اندر خواب جان دید که دو تن از حوریان آسمان فرود آمدند و یکی در کار
بازگشت و آن دیگر سکه را در کار حجاج افتاد و حجاج باز از سکه ها برداشت که آن خونی نیک است
بن این خواب را بران سیر بن عرضه کردند این سیر بن گفت آن اندر نیاورد و فتنه است که حجاج یکی
از آن دریا برد و آن دیگر را در نیاورد و آن هم همان بود و اگر بیند که حور و علما از وی همی گشتند
آن اگر بیند از اهل مملکت باشد حکم و سلطنت یابد و اگر نه از اهل سلطنت باشد نرق و نعمت یابد
و کارها وی مستقیم شود چون سنه از اهل صلاح باشد و اگر نه از صفا آن دیار سعت دنیاوی او
باشد **قال الله تعالی** یطوف علیهم ولدان مخدرون و هر نقصان که از آن نیست بیند نشان آن که
خانه را از آن خراب بیند یا درختی را بی غره بیند یا جوی از آن خشک بیند آن اگر اندر ضمیر بیند
از آن شخصی معین باشد آن دیار نقصان کار آن شخص باشد و تقصیر وی اندر طاعت و دیار و هنر اختلاف
وی باشد و از کتاب معانی و اگر در ضمیر وی نه آن باشد که از آن شخصی معین بود آن دولت نقصان
کار بیند که در تقصیر کردن وی اندر عبادت و هر زیاده و نضای اندران بیند مطلقا یا از آن شخصی
بعینه آن برخلاف این باشد که یاد کردیم و اگر سنه که از آن نیست از آن که دریا روزه داشت این جمله
و مانند آن دیار جبار و احتیاد وی باشد اندر عبادت و دولت که در نیاورد و کرم و ثواب عظیم و مضمین
دخول حنة باشد زیرا که آن جایگاه نه موضع کلیف است پس رویه عبادت اندران جایگاه محمود باشد و
احوال بیند اندر دنیا و اگر سنه که از آن جایگاه برد و سبحان الله گفت مال الحرام که گفت آن دولت کند که
وی از اهل مملکت باشد **قال الله تعالی** دعویهم فیما بیننا انک اللهم و ختمهم فیما سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب

باب در بیان قلم و دولت و فقر و مال و کلی از شعر و کتاب **ختم انار**

و آخر بیان تعلق از از فصاحت و بلاغت و بالسنه مخلفه سخن بدانکه رویه قلم اندر خواب
علا جمله نیک باشد و آنرا بر چند وجه تعبیر کنند **یکم آنکه** گفته اند که اگر اندر خواب سکه که قلمی
یا یک قلمی بوی داد چیزی از علم بیاموزد و خصوص علم کتابة **قال الله تعالی** علم بالقلم علم الانسان
ما لم یعلم فیما هو علم الحیابة و اگر سکه بدان قلم چیزی نوشت نوعی از علم که مناسب آن مکتوب
باشد بیاموزد **دوم آنکه** گفته اند که رویه قلم دلالت کند بر تعلم علم کتابة و سوم آنکه
رویه قلم دلالت کند که بیند کسی که در و سبب خیر و ذکر جبار یابد **قال الله تعالی** و ما کنت
لدریهم از یلقون اقلامهم ایتهم کمال مرید رویه قلم نیز گفته اند دلالت کند بر قدوم غای
حکایت آورده اند که شخصی بر یک این سیر بن افتاد و گفت اندر خواب جان دیدم
که قلمی بر یک من عمده بود و من آنرا بر گرفته و چیزی بنیشتند و قلمی دیگر بر دست راست من میاد
بود و آنرا نیز برداشتم و بدان چیزی بنیشتند این سیر بن گفت ترا بر ادبی غایب است و عن قرب
باز آید و هر چنان بود و اگر سکه قلمی یاد واتی اندر دست داشت آن گفته اند دلالت کند که بیند
از فقر این شود بصنعت خویش و شادی و اگر سکه جمله آلات کتابة بیافت گفته اند
سنه اندران صنعت ریاست یابد بر اهل آن صنعت و هر چنین هر اهل حرفتی که باشد چون بیند
که چیزی از آلات آن صنعت بیافت از فقر این کرد بدان صنعت و اگر بیند که جمله ادوات آن
صنعت بیافت اندران حرفت ریاست یابد و رویه قلم اندر نیاورد و یار فریادی باشد برینه
کس که تدبیر امور اهل بیت خود کند و از خاندان اصلی باشد و صاحب حاق باشد و شکسته
شدن و کسر شدن آن دیار موف آن فرزند باشد و هر چیز هر زیاده و نقصان که اندران
کار بیند آن بدان فرزند بار گردد اگر اندر خواب سکه که دواتی بیافت که کتابة گفته است
رویه دوات اندر نیاورد و یار عارف باشد با خویشان و اگر اندر یاقوت آن خالق باشد که دیار
خیر باشد آن گفته است دلالت کند که بیند زنی از خویشان زن خستد و بیشتر معتبر آن
گفته اند رویه اندر نیاورد و یار زن باشد و اختیار از سیر بن نیست و گفته اند اگر اندر خواب
بیند که دواتی بیافت زنی بر کند یا کبری خرد و اگر بیند که دواتی بوی داد زنی را بر زنی

قلم

کار دقلم

دوات

بوی یا کینه را بوی خشن یا کای و بی فضا یا کینه خشن و اگر سوز که از آن دوا جبری نیست و پرا از آن
 زن روز نای نوبه و بعضی گفته اند اگر بیدار که و براد واتی خشن را برادر ختری آید و بیدار که
 اخلاق و احوال آن زن که دوا به بار و منسوب بود خصب شرف و ردا که جوهر آن دوا به بار و دزد آن زن
 دوا از جوهر ایشان دالت بر نفاق آن زن که از او از این باشد آن دالت که آن زن از این بزرگ
 باشد صاحب غی که خلق ایشان منفعت به بار و اگر از صغر باشد آن نزدیک باشد با حق و گفته اند
 صاحب نعمت باشد الا ان که منافع آن حکم از آن حق باشد و این جای باشد که لغت صاحب خواب
 نه لغت عرب باشد و اگر صاحب این خواب غریبی باشد آن دالت که آن زن از درویش باشد از هم اند
 صغر از لغت ایشان دالت بر خلوتی که چنانک پیش ازین یاد کردیم و اگر آن دوا از مس باشد آن دالت
 کند که آن زن صاحب دنیا باشد اما نه از قوی شریف باشد و نیز دالت کند بر دوا خلق از زن و اگر
 آن دوا از فقر باشد آن زن رخ صاحب جمال صاحب دین و دنیا باشد و اگر از زر باشد آن دالت که آن زن
 آن زن از این شریف باشد صاحب نعمت که منافع وی به فاعله خلق رسد اما و بر امر و علة بسیار بود
 از حمت صفره لون و اگر لغت سنه این خواب عرب باشد آن زن روز از وی بروز اما بموت
 و اما بطلاق از هر لفظ ذهب و اگر آن بیرون باشد آن دالت که آن زن از حمت آن زن
 نعمت و ظفر یا بد و اگر از مرد باشد آن هم چنین باشد و نیز دالت کند که دشمنان
 بینه به آن زن محمود شوند و نور کردند و اگر از علوی از با قوت و مروارید و مانند آن باشد
 آن دالت کند بر شرف اصرار آن زن و بر جمال و غذا و محبت وی و نیز دلیله طاهر و بی نظیر **قال الله تعالی**

دال بر لیاقت و المرحان

و اگر از بلور باشد گفته اند آن رخ صاحب و رخ باشد و اگر آن دوا را بوی خوش باشد
 آن دالت کند بر نیکوی خلق وی و اگر آنرا بوی ناخوش بود آن دلیله ردا خلق و سلیطی وی
 باشد و اگر آن دوا از مس باشد آن دالت که آن زن زنی دل سختی منفعت باشد
 و شکسته شدن آن دوا دلیله موت آن زن بود و هر چه هر زیاده و نقصان که اندر آن

دوا اندر آن راجع باشد بر آن زن و اگر خن سوز که هر چه از آن دوا میسر در جامه بیرون آید و اندر آن
 جایگاه غایتی رومی خلی و شکستگی که اندر آن دالت کند که و پرا از آن زن هرگز فرزند
 نیاید و **اعلم** و اما رومی نقش اندر خواب و بشتن از آن دالت کند بر نیا فرح و عشق
 و شرف مادام که جامه و بدن خوشتر بدین الود و بیند و اما اگر خن بیدار بدن یا لباس وی
 بدین الوده شده بود آن گفته اند دالت کند بر صایت بر حق و اگر سوز که شخص جامه یا بدن وی بدین
 الوده کرد یا بیدار که خوشتر کسی را بدین الوده کرد یا بدین دالت کند که فاعله مفعول نامشروع کند
 یعنی که آن غیب اندر فاعله باشد و بر او آن شخص ظاهر گردد و وبال آن غیب بدین غیب که باز گردد
 از هر آن که از جمله معانی نفس بجای است که کسی دیگر را غیب کند و بر وی لغت باز ندارد و کس
 باشد که چون بیدار که بدن یا لباس وی بدین الوده شده بود آن در حق وی اندر بیداری همان باشد معینه
 و خصوص چون سنه راضعت آن باشد و رومی مراد اندر خواب و بشتن آن دالت کند بر
 مدتری یا دوام از هر آن که اشتقاق مراد از مراد است و حق تعالی آنرا اندر چیزها خیر
 استماع کرده است **قال الله تعالی** یما ذکر ربکم خمسة آلاف من المذیبة مسوهمین
وقال جل جلاله و امددناکم باموالکم بین و اما تلخ جامه مراد و بدن از آن خوشتر
 و از آن دجری آن همان حکم دارد که اندر نفس یاد کردیم و درین قرطاس اندر خواب چون اندر
 جوهر خود باقی باشد نیک بود و دالت کند بر بیدار شدن کارها ملتیش **قال الله تعالی** قرطاس
 نیر و نیا و خفون کثیرا و اگر سوز که سلطان یا یکی از اشراف کاغذی فراوی داد آن دالت
 کند بر قضا حاجت وی از قبل آن بزرگ و رسیدن خیر بوی و اما اگر آن کاغذ اندر جوهر خود
 باقی باشد چنانک سوز که امکان کتابة نداشت بران یا کتابت بران ظاهری داشت آن هم موم باشد
 و دلیل مبتدئه شدن کارها باشد و هر چه بدین نشین چیزی بر کاغذ بعضی مضموم داشته
 اند و گفته اند آن دالت کند بر اگر حق **قال الله تعالی** قال الله تعالی ولو نزلنا علیک
 کتابا فی قرطاس فلو یأید بهکم الایه و بدان که تعبیر این خواب حسب دلت
 و حقیقه آن مکتوب کرد و و ایش ازین بیان کریم که کتابة قرآن اندر تابلو یا دیوار عباد

نفس

مدا

کتابة

باشد و ثبات اندر دین سر و پیه کاتبه قرآن اخبار رسول علیه السلام و معانی آن و سخن حکمت و موعظه و وصایا
و آخر بدان فائد آن هر کسی باشد چون بنشیند مسلمان باشد دلالت بر ثبات و استقامت وی اندر دین و
اظهار بصیحت اندر میان خلق و اگر نشانه آن نه از اهل اسلام باشد آن دلالت بر دروغی اما بر موقت
و اما بواسطه و ثبوت و اما بر احتیال اندر طلب معاش زیرا که مطلق کثابت اندر تا ویراجیه باشد و لم اگر
اندر خواب سزا که دعوات می نبشت آن دلالت بر رفع حاجات بر حق تعالی و بر احتیال اندر طلب
رزق پس اگر خان بپای آن دعوات مشتعل بود بر کسب حاجت ای کسب زارد شود و اما اگر
چنان بپای آن دعوات از ذکر حق تعالی خالی بود آن دلالت بر آن حاجت بر نیاید **قال الله تعالی**

ادعونی استجب لكم

و هم چنین اگر بیدار تعویذها را می نبشت و مردم می آید آن دلالت بر احتیال اندر طلب رزق
و اگر بنشیند این خواب از صلا باشد آن دلالت بر بصیحت کردن خلق و نگاه داشتن ایشان از وسوسه
شیطان و اما اگر آن مکتوب نه این چیزها باشد که یاد کردیم یا خود نالد که چه چیز نبشت آن
نخست آن شخص و نخست جوهر آن مکتوب بگردد اگر نشانه آن از سلاطین یا از وزرا یا از امارا
بزرگ باشد آن دلالت بر کمال کردن بارزاق خلق که محکوم وی باشد و بر اجوا اوراق ایشان
و اگر بنشیند از علماء و قضاة و صلحا باشد آن دلالت بر نشر علم و بصیحت و ثبات بر آن و اگر از اهل
دیوار باشد آن در حق وی دلالت بر نفس کثابت که از اشتغال بصنعت خویشتن و اگر بنشیند از عوام
باشد یا اخی باشد آن دلالت بر احتیال اندر طلب رزق و اگر اندر خواب سزا که اشعار نبشت
که از شعر از فن حکایات و زهریات باشد و نشانه از صلا باشد آن همچو نیز دلالت بر نشر علم و حکمت و
نصیحت خلق باشد و اگر بنشیند نه از اهل صلاح باشد یا از شعر از فن غریبات و مانند آن باشد آن
دلالت بر کثرت بر متابعت هوا نفس و قلت عبادة حق **قال الله تعالی**

والاستعانة بهم والعافون

و اگر سزا که طریفات و سحریات نبشت آن اگر نشانه از صلا باشد آن دلالت بر قضا حاجت و حرافت
و تبیین حق **قال الله تعالی** ان من البيان لسحرا و اگر نشانه نه از صلا باشد آن دلالت بر کثرت کاذب
و متابعت باطل **قال الله تعالی** واتبعوا ما تلتوا السجائر من عماك سليمان و اگر بنشیند که علم
جوهر یا حساب نبشت یا اموخت آن دلالت بر حرافت و خیال کار و اندر کثابت جوهر و اموخت
آن دلالت بر آن که بپیش از تتبع احوال اشرف کند و عمل ایشان کند و اگر نشانه این خواب نه از صلا باشد
مشهور شود بدروغ گفتن و اگر سزا که چیزها را می نبشت و اندر افش می آید لخت یا اندر اب می انداخت
مشانه عمل سلطان کند و اگر سزا که نامه بروی نبشتند و او آن مکتوب نداشت کفته اند
نشانه اندر مرضی از فرائض حق تقصیر کند **قال الله تعالی** و كُتِبَ عَلَيْهِمْ فِيهَا ان النفس بالنفس
و اگر کسی که نه کاتب باشد اندر خواب چنان بپای آن کاتب بود آن دلالت بر آن که اگر بنشیند در حق باشد
باری تعالی طریق خلاص بر الهام کند و اگر نه اندر غی بود طریق معاش بروی گشوده شود و اگر
کاتبی اندر خواب سزا که ای بود آن اگر نشانه غنی باشد دلالت بر فقر باشد و اگر بنشیند عاقل باشد مجنون
کردد و اگر بنشیند باشد اندر بدعت و اتحاد افتاد و اگر بنشیند صاحب جملتی یا صنعتی باشد آن
عاجز گردد و اگر بپای آن اندر خواب سزا که چیزی می نبشت نشانه بروی دروغ گوید **قال الله تعالی**

والاستعانة بهم والعافون

و رویه کاتب اندر خواب دلالت بر مردی صاحب جلت و اگر چنان بپای آن خط باشد نبشت از آن
جملت و مکایه توبه کند یا عاجز شود و این جمله اندر آن است که خط بدست راست نبشت اما
اگر بنشیند که بدست چپ چیزی نبشت آن بعضی گفته اند دلالت کند که و برافزندی آید از زنا
و بعضی گفته اند دلالت کند بر بیای غنی و ثروقت از آن که بدست چپ ناممکن است دست چپ بسیار است
و برافزندی آن توان کردی باشد و این در حق کسی باشد که وی نه معناد بود کثابت کردن
بدست چپ اما اگر نشانه معناد باشد بدست چپ کثابت کردن در حق می هم چنان
باشد که دیگران چون کثابت کردن بنشیند بدست راست و اگر کسی که ای باشد یا بپای باشد

فصلت

اندر خواب جان ناز که بر فغان عرب سخن گفت و فیض شاه بود آن دالت کلام بر یافتن شروع و غنی
 و ریاست و مال حنا که بر اندران نظیر باشد و اگر ستاره این خواب سلطان باشد ملک و سلطنت و کثرت
 زیاده شود و اگر ناجری باشد نعمت و زیاده گردد و اگر در میان بخار مار کوه گردد و همچوین اهل
 صنعتی که باشد اندر آن نظیر گردد اندران صنعت و اگر کسی او فیض و غنی زبان باشد اندر خواب
 چنان پندار که آنرا فراموش کرده بود و اندر سخن فراموش تعبیر آن برضای آن باشد که یاد کردیم و اگر
 ویرا بایکس هماغه باشد مغلوب گردد و خشم و غلبه شود و اگر اندر خواب بیدار زبان خوشترین
 فراموش کرده بود و بر فغان و غم سخن نداشت گفتن حال و صنعت و بی قرار گردد و خب تفاوت
 میان آن هر دو لغت اندر شرف و رذاله **التکلم باللسان المختلفة** و اگر کسی اندر خواب بیدار
 که همه زبانها سخن گفت یاد داشت گفتن اگر ستاره این خواب از سلاطین باشد یا اهل سلطنت باشد
 مدحی عظیم یابد بر اصناف خلق و شهرها مختلف اندر تحت حکم و بی این و اگر نه از سلاطین باشد
 همچوین امری عظیم از امور دنیا اندر دست وی آید و خلیفه بسیار تابع وی گردند و محتاج وی شوند
 و ذکر چیل باید اندر میان خلق **قال الله تعالی حکایة عن یوسف علیه السلام** قال جعلی عاخرین
 الارض اخی حفیظ عظیم **قوله** و ما کان یعرف من الکلم باللسان المختلفة **فقوله** قیل انده کان
 علیه السلام یعرف الکلم بترین لغة **والله تعالی اعلم** بدان که رویه کتاب اندر خواب
 اگر آن کتاب چیزی معروف باشد و بیناه را معلوم باشد که آن از کلام نوع بود از انواع علوم مثل
 قرآن و حارث و آنرا خود یاد کردیم پیش ازین و اما اگر از دیگر انواع علوم باشد مثل تفسیر و فقه و
 طب و حکمت و شعر و نجوم و حساب و نحو و غیر آن تعبیر آن حمله بر حسب معنی و خاصیه
 و منفعة آن علم باید کرد **مثال آن** رویه کتاب فقه اندر زبان و دالت کلام بر تدبیر
 و استقامت و بی اندر دین و بر آن حق تعالی باز و چیزی خواسته باشد و خصوص چون بیناه بر معنی
 آن کتاب واقف بوده باشد اندر خواب **قال الله تعالی** من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین و رویه
 کتاب حکمت همچوین دالت کلام بر بیار حکمت و حرافت و تحقیق اندر امور و استقامت طریقت و عین
 ریاضه و کتاب تفسیر دالت کلام بر بیار کردن قرآن و تعلیم حکمت و رویه کتاب طب دالت کلام که

الکتاب

بیناه از جمله عالم کرد و خلق نصیحت و هدایا و دالت کلام و کتاب حساب دالت کلام بر استقامت طریقت و بی
 و راستی و بی اندر معاملات و کتاب نجوم دالت کلام بر تعلیم نجوم و همچوین کتاب تعبیر دالت کلام که بیناه
 از جمله اینها تعبیر گردد یا چیزی از علم تعبیر یاراند و کتاب سحر و طلسمات دالت کلام بر مخالفت حق و طلیس
 بر خلق و رویه کتاب شعر معبران اندران خلف کرده اند بعضی گفته اند که رویه کتاب شعر
 اندر خواب دالت کلام بر کذب و افترا و کواهی میا طر اندر آن که این صنعت ازین خیر هلاک باشد و حضور
 مجالس شعر دالت کلام بر مجالس باطل و بعضی گفته اند که دیدن شعر اندر خواب و خواندن و گفتن آن حمله دالت
 کلام بر تعلیم و رویه شعر ادب و رویه علم باشد و همچوین حضور مجلس ایشان دلیل بر حضور مجلس با ایشان و اگر
 اصل شعر علم است و شعور ادراک باشد اندر آن که چهار جایگاه فرموده است که و لا یشرعن و لا یضار
 لزان و لا یعلمون و اگر سر که شعر فراموش کرده بود علم فراموش کرد و بسیار داشت که تعبیر رویه شعر
 خبیب مایه آن شعر و قایل آن بجز در اندران که رسول علیه السلام فرموده است که **ان من**
الشعر حكمة و انشاد شعر اندر حضرة وی کرده اند علیه السلام و خویش فرموده است انشاد آن و همچوین
 بیشتر صحابه رضی الله عنهم و علما و مشایخ بدار انشاد آن کرده اند پس خبیب این سخن است که اگر آن شعر
 از قبیل هوریات و نصایح و حکایات بوده باشد آن از قسم دوم باشد و اگر از نوع غزلیات و انشاد آن
 باشد آن از قسم اول باشد و اگر مایه آن شعر بر بیناه باشد یا بیناه را از کلام بسیار بود آنرا خبیب
 قایل و خبیب بیناه اندر صلاح و فساد تعبیر باید کرد **اگر قایل آن یا بیناه از صلا باشد آن از قسم دوم**
 باشد و اگر ایشان هیچ یک نه از صلا باشد آن از قسم اول باشد و اما اگر بیناه بر حقیقت آن کتاب
 واقف باشد **این عیا الجملة نیار باشد و دلیل فوق و صدق باشد** **قال الله تعالی** یلخی خیر
 الکتاب بقوله **و اذ کتب الکتاب ابرهیم انه کان صدقا نبیا** و اگر بیناه را
 بایکس خصوصیتی باشد آن دالت کلام بر فضائل خصوصیت و نیز دالت کلام بر بیار شانه و هدایه
 و زوال هموم و خروج از شک **قال الله تعالی** و ترنا علیه الکتاب سانا لک شی و هار و رحمة و نبی

و لقا جینا هم کتاب فصلنا لعل علم

قال الله تعالی

بدانکه رویه نامه اندر خواب تعبیر آن نیز بحسب مضمون آن نامه باید کردن اگر بیدار که نامه
از سلطان فراگرفت مشور قضا یا امانه و ریاست و وزارت و مانند آن اگر بیدار باشد
دکالت کند بر وقت خیر و حصول امراد و باشد که همان عمل باید بینه و اگر بیدار نه اهل آن باشد
و بر از حمت سلطان بر خازر باید بودن و اگر بیدار نه وقت و از دست داشت آن اندر تا بیدار باشد
اشکارا که بوی رسد و اگر آن نامه محتوم بود آن خبری مشور باشد و اگر آن نامه اندر دست غلامی بیدار
آن دلیل نشان باشد و اگر آن نامه اندر دست دختری بیدار آن دلالت کند که وی متصرفی باشد بحسب
قرب وی ببلوغ و دیدن نامه مشور اندر دست زن متطبی صاحب جمال دلالت کند بر خبری که متضمن
ذکر جمل باشد و اگر آن رز را بوی ناخوش باشد آن دلیل خبری باشد که متضمن خوف و شایع باشد
و اگر بیدار که نامه محتوم بیکه فرستاد و آنکس آن نامه را هر چنان محتوم باز فرستاد آن دلالت کند
که بیدار که لشکری را بجای فرستاد و آن لشکر منظم باز کردند و اگر بیدار این خواب را طبعی یا حاجتی
بیکه باشد آن کوارد نه شود و هر چنان اگر زنی از کسی خواهد اجابت وی نکند و اگر بیدار ناچار باشد
باز کند و اگر دختری را برفی بیکه داده باشد پیش از دخول بر طلاق دهد و اگر بیدار سخی بیکه
فرستاد کسی بر آن سر وی واقف نشود و اگر بیدار که صحیفه اندر دست یا صحیفه همی بنشت و آنرا انداخت
خواندن آن کف نه اند دلالت کند که بیدار که میراثی باید **والله تعالی** آن هزار ایضاً الصفح الاولی
و اگر بیدار که نامه اندر دست داشت آن کف نه اند دلالت کند که کارها بروی آسان شود و این
کرد از ظمیر **والله تعالی** فمن اوتی کتابه بمینه فاولیک یقر و کما یهملون فیه و اگر بیدار
نامه بدست داشت از شخصی فراگرفت کف نه اند عزیزترین چیزی از وی فرا گیرد و نامه محتوم
اندر تا بیدار یا وقت کرامت باشد **والله تعالی** کرم کتاب ختمه و رویه نامه محتوم بیدار دلالت کند
بر قبول حق بدلیل قبول بقیس نامه سلمان را علیه السلام و کف نه اند آن نامه آن کف نه اند ایضاً الصفح
کیم که آن نامه محتوم و رویه نامه بیدار دلالت کند بر قبول حق **والله تعالی**

انه ربنا و انه ربنا بسم الله الرحمن الرحيم

الحشر

العنوان

و این عنوان نامه سلمان بوده علیه السلام بنزدیک بقیس و اگر بیدار که صحیفه بوی دادند و رقعته اندر دست وی
بجمله بود و بر اکثری بخشید و اگر بیدار که نامه را از آن روی که بنشته بود می خواند آن کف نه
اندر میراث یابد و اگر چنان بیدار که از کف نه آن نامه را می خواند کف نه اندر بدین روی کرد آید و اگر
و اگر بیدار که نامه خود می خواند کف نه اندر **والله تعالی** و اگر بیدار که نامه را از دست غلامی
و فی آخره انا هوذا الیک و اگر چنان بیدار که خویش را اندر صنعت کتابت و قرائت تحت حاذق
دید آن دلیل بر ولایت باشد و کف نه اند اگر بیدار که کسی از وی نامه بنشت آنکس از وی
بهر آهنگی دوزخ از سران که کتابت بمعنی دوزخ آمده است و اگر بیدار که نامه اندر دست جب داشت
یا نامه بدست جب وی داد آن دلالت کند بر دشمن شدن از کف نه و اگر بیدار که نامه ضایع کرد
کف نه اند چیزی از کسوف خویش ضایع کند و نیز دلالت کند بر فروماندن از اسباب معاش و اگر
بیدار که بدست خود یا بر عضوی از اعضا خود چیزی بنشت جلی کند که عاقبت آن هلاکت و خواری
باشد و اما رویه در بیدار نامه اندر خواب معجزان اندر آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند رویه
تغریق نامه اندر خواب دلالت کند بر استغنا از چاره و بر بیار فرج از سر اندر اصل کتابت جلی است
از برای خروج از هموم پس تغریق آن دلالت کند بر استغنا از آن جلیت و بعضی گفته اند تغریق
نامه دلالت کند بر زوال غنی و ریاست و سرور و بر اندر آن کف نه کثیری چون نامه رسول
علیه السلام بر بار رسول علیه السلام فرمود که **حیر** مرقی کانی مرقی الله ملکه و مکر از خداوندان
ایشان بر افتاد و بر اندر شدند **والله تعالی** و مرقی کانی مرقی الله ملکه و مکر از خداوندان
مراد این تغریق ملک ایشان است و این نیز بحسب صلاح و فساد سران بگذرد چون بیدار از صلا باشد تغییر
بر وفق قول باید کردن و اگر نه از صلا باشد تغییران بر حسب قول دوم باشد و الله اعلم

مقاتل در

اندر تا و بیدار او بطبع عاودا و امثال اسماء و افتاب و ما هتات و دیگر کواکب و ما یتعاق

تبریز الف

رویه ارج

بذلك من الظلمة واللبس والغمارة والسحاب والرياح والرعد والبرق والصاعقة وقوس قزح وما
يتولد من ذلك كخسف والزلازل والمطر والشمس والبرق والجراد وكل ما ينظر من السماء فترى تعقب
ذلك ذكر النيران والشمس والسراج والدخان وما يتبع ذلك من انقار النار وذكر الخطب والفجر وغير ذلك
من مواضع النار وغيرها فترى ختمها في المقالة بالذكر الجني والشياطين والغيث والجرار وما يتعلق بها
من احوالها ونحن لنرد من مقالة مرتب است بفتح باء

باب اول في بيان اسرار ونبوءات برائس الحكماء

وفروا في رواية افقاف ما هاتوا في باب اول واندركر رويته هوا واخ باران تغلف
دارد واین باب مشتق است بر شش قصار ویا جائزه **فصل اول در تائید رويته آسمان**
واجب بدان تعلیم از حدیث دایه آورده اند که خبیث بنزدیک ابن سیرین آمده وگفت
سه شخص از خواب دیارم و من ایشانرا نشناختم و از آن سه کسی که بر آسمان رفت و باز بر نیامد
و آن دوم قصار بر رفت و دو و بر اندر میان زمین باز داشتند و آن سوم هم اندر زمین در سجاده افتاد
این سیرین گفت آن شخص که دیاری که بر آسمان رفت و باز نیامد آن امانت است که از میان خلق برداشته
و آن که اندر میان آسمان و زمین باز ماند آن رجوع است یعنی موصلت یا خوبشان که منقطع شده است
و آن سوم که اندر زمین در سجاده افتاد آن نماز است که تا آخر این امة خواه بودن بدان که
معتبران اندر رويته صعود آسمان خلاف کرده اند بعضی گفته اند اگر کسی اندر خواب بیند که بر آسمان
رفت آن دلالت کند که آجال وی نزدیک رسیده باشد و تقالین غنی از دلایل آورده اند علیه الله و بعضی
گفته اند در بیان این جواب دلالت کند بر نیل شرف و عتق و منصب بزرگ و حصول امرار
و خفق اندر این باب آنست که رويته صعود بر آسمان حسب مرتبه بینگاه و حسب کیفیت آن صعود
بگردد اگر کسی اندر خواب بیند که بر آسمان رفت و اندر از جایگاه باز ماند و باز نیامد آن دلالت
بر دنو آجال وی و خصوص چون بینگاه این خواب نه از اهل صلاح باشد و اگر بینگاه از صلاح باشد
آن دلالت کند در حق وی بر یافتن شهادت و کرامات اندر جوار حق جل جلاله و اما اگر بیند که بعد از آن

دکتابه باز بین آید آن دلالت کند بر نیل شرف که بینگاه از آن مشرف هلاک رسد و از آن شفا یابد و اما اگر بیند
که از زمین صعود کرد و بعد از آن آسمان رسید و اندر آسمان نرفت یا خوبش را بر آسمان ندید رويته صعود
این جمله دلالت کند بر نیل کرامت و عتق و شرف و منصب و ذکر جلال اندر دنیا و اگر بینگاه این خواب از
اهل سلطنت باشد حکم و بیاست و بادشاهی یابد و دلالت کند که موت وی بر شهادت باشد و اگر چه
عمرونی در از بختلار و دیار برین سخن آنست که اندر افعال و اشعار غریب و عجز مشهور است که چون
کسی بغایت بزرگی رسیده باشد و اندر جاده و منصب منزلتی عظیم یافته بود گویند فلان قد بلغ
عنان السماء و بلغ السماء و کاروان کس بر آسمان رسیده است یا عنان آسمان رسیده و این بیت هم
اندک من سخن است نابغه جعاری اندر حضرت رسول علیه السلام **بیت**

بلغنا السماء و جلالنا و اننا لبرجوا فوق ذلك صمرا انگاه رسول علیه السلام فرمود که
ای این بیا بالی که او گفت ای جنة بر رسول علیه السلام فرمود که ان شاء الله و اگر بینگاه این خواب
نه از اهل صلاح باشد آن دیار رفت دنیاوی وی باشد و دیار تحسیر و تحسیر باشد و اگر کسی اندر خواب
بیند که از زمین صعود کرد و اندر هوا نا باز شد آن دیار دنو آجال وی باشد و اگر بیند که صعود کرد
و بعد از آن آسمان رسید و بر آسمان نرفت آن دلالت کند بر نیل شرف و عتق اما اندر زمین و اما اندر
دنیا حسب مرتبه شخص و اگر چنان بود که نزد بانی بسست تا با بنیان ریاست و ظفر یابد و اگر چه
که دست خود بر آسمان ساید طلب کاری بزرگ کند و آنرا نیابد و اگر سوار که چنان بزرگ گشت
که سویی بر آسمان می رسد فرجی یابد که هرگز مثال آن بوی نرسیده باشد و نیز دلالت کند بر
خوق و تحسیر چون بینگاه نه از صلاح باشد و اگر سوار که از آسمان اندر افتاد از مرتبه عظیم اندر افتاد
و دیار خوف عاقبت باشد و خصوص چون بشناهد نه از اهل صلاح باشد **قال الله تعالی** و من شکر
بالله فکنا اخر من السماء و اگر بیند که با مله یک از ساکنان آسمان بود یا با ایشان همی بزیاد
اندر آن جای شهادت یابد و سرور و عتق اندر امور آن جهانی و ذکر جلال اندرین جهان و بعضی از
معتبران گفته اند که اگر اندر خواب بیند که از زمین راست بر آسمان رفت آن دیار خسران باشد
و اگر بیند که راست بر رفت و اندر رفتن رنج و مشقت بوی رسیده امن و ریاست یابد

و اگر بیند که نظر اندر آسمان می کند اگر بیند این خواب از صلیح باشد از جهت باز شاه مراد خود می باید **قال الله تعالی**
فَلَنْ تَكُونَ تَقْلِدَ حُجَّتِكُمْ بَلْ لَسْتُمْ أَقْلَامًا

و اگر بیند که از صلیح باشد از جهت دلالت کلام بر فرخ و خیر و فروماندگی **قال الله تعالی** قل انظروا ماذا
 فی السموات و الارض ما تغنی الایات و الذکر عن قوم یموتون **و قال جابر بن عبد الله** انما یؤخرهم لیوم
 تخص فیهم البصائر و نظرون در آسمان نیز دلالت کند بر رویه باز شاهی بزرگ و لف نه اند اگر
 بیند که نظر اندر آسمان می کند بسوی مشرق یا بسوی مغرب آن دلالت کند بر سفر کردن از آن جانب و اگر
 ستاره این خواب از سلاطین باشد از آن طرف ملکی بر دست وی کشوده شود و اگر بیند که باه آسمان
 بلرزد یا در آسمان بوی نماید آن کف نماید دلالت کند که بیند که مصحفی بلرزد و بدست زربازد و اگر
 نداند که اندر آسمان طوف کرد و آن گاه بزود آید آن دلالت کند بر تعلم علم نجوم و دیگر علوم غامضه و
 فکر شود اندر میان خلق و اگر اندر خواب جان سار که آتش آسمان می بود آن دلالت کند
 بر فراخی نعمت و کثرت ذر و از آن سال و اگر جان سار که سرخ بود آن دلالت کند بر خون رختن
 اندر آن سال و اگر بیند که زرد بود آن دلالت کند بر بیماری بسیار اندر آن سال و اگر بیند که سیاه و قه
 بود آن دلالت کند بر فقر و کثرت ظلم و از آن ناچیت **قال الله تعالی** فارتقب یوم تاتى السحاب و
 می بیند و اگر سفید بود آن دلالت کند بر ظهور عدل و قوت اسلام و اگر بیند که جوهر آسمان از جنی
 بود از جوهر صلب مثلاً آهن و صفر و از بر و سنبل و قلع و زرد و نقره و جوب و مانند آن این جمله دلالت
 کند بر فقر و قلة مظهر اندر آن سال و اگر اندر خواب بیند که آسمان را درختان یا فرو افتاد آن
 از بنا و بدست خنجران باشد که اندر رویه قیامة و مقارنات آن یاد کرد **قال الله تعالی** یوم نظوی
 التما لعلی التجار لک کتاب و اگر جان سار که آتش آسمان جزا وی کشید آن دلالت کند بر انقضای
 عمر وی چنانکه اندر رویه قیامة یاد کرد و اگر اندر خواب بیند که آسمان را شکافته شادی رویه خوف
 و فرخ آن دلیل یافتن سرور و نعمت باشد اگر اهل آن ناحیت از اهل صلاح باشند و اگر اهل آن طرف
 اهل کفر و فسق باشند آن دلالت کند که ایشان ظلم کنند و بر حق تعالی دروغ گویند و افتری کنند

لعلی السحاب

جوهر آسمان

کلی آسمان

اشفاق آسمان

و اگر بیند که کوهها می افتاد یا زمین شکافته می شود آن هر چند باشد **قال الله تعالی** کذا السموات
 یفطرن منه و تنشق الارض و یخرج الجبال هباءاً من دونه و اگر بیند که آسمان شکافته
 و بیرون آید حایله بیرون آید آن دلالت کند بر بیافرج و وقوع سخت بیند و بر فراخی نعمت و آفرینان
 اندر آن ناحیت و اگر بیند که جوی بیرون آید اهل آن ناحیت را دشمنی بر آید و اگر بیند که از حایله کوهها بیرون
 بیرون آید اهل آن ناحیت عینت یابند و امن و فراخی و اگر بیند که آسمان بیرون آید دلایل آید بسیار
 باشد اندر آن موضع و اگر بیند که آسمان را بیرون آید اهل آن موضع سفر کنند و اگر بیند که آسمان بیرون
 آید آن دلالت کند که آن سال اندر آن موضع تروخ بسیار رود و اگر بیند که کوه بیرون آید آن
 دلالت کند بر ظهور باز شاهی اندر آن موضع که سب فراخی نعمت باشد بر مقدار فری آن کاه و
 هر چند بیند که کوه بیرون آید آن دلالت کند که آن کوه فرقه باشد از آن دلایل فراخی نعمت باشد و اگر
 لاغر باشد آن دلالت کند بر فقر و تنگی اندر آن موضع و اگر بیند که زنان بیرون آید آن دلالت کند
 بر فراخی نعمت و فتوح اندر آن طرف و اگر بیند که مرغان بیرون آید آن دلالت کند که مرغان را شکار
 باشد آن دلالت کند بر کثرت و اگر آن مرغان را شکار باشد آن دلالت کند بر کثرت و اگر بیند که
 مسافران اندر آن جانب و بر کثرت سفر که اهل آن موضع را اتفاق افتد و اگر بیند که دزدان بیرون آید
 آن دلالت کند بر وقوع ظلم و ظهور باز شاهی ظالم اندر آن جانب و اگر بیند که روباه بیرون آید آن
 دلالت کند بر دروغ و جملت اندر آن موضع **حکایت** آورده اند که باز شاهی از خواب

حکایت دید که روباه بسیار از آسمان می فرو افتاد معبر گفت این خواب دلالت کند بر کثرت دروغ و جملت اندر
 سال **حکایت** آورده اند که شخصی بنزدیک ابن سیرین آمد و گفت اندر خواب دیدم
 که مرغی از آسمان فرو افتاد و اندر سرای من آمد و یک شاخ شاهسیرم بود و بر بوی از ابن سیرین گفت مرغی
 فاسق کنیزی از آن تو بفرماید و هر چنان بود **حکایت** و همچنین شخصی از ابن سیرین
 پرسید که اندر خواب جنان دیدم که بر بیضی شسته بودم و آن بیاض را هوا می پویید و آن گاه
 آتش می افتاد و ما هر دو را میوزانید ابن سیرین گفت ترا از این کنیزی هر کس کند و عاقبت وی آن جنان
 بود که آن شخص بر کنیزی از آن حجاج بوسف عاشق شد و حجاج احوال ایشان خبر یافت و هر دو را بکشت

در خواب
بسته شد

کشتن است

و اگر سزا که آسمان را بر فلک جبرفت از کف نه انداخته اند که بر مصیبت از حدت بعضی اقربا و بر نقصان حال وی
و نیز دلالت گذار که بستانه این خواب طلب حال را بخت کند از به باد شاهی یا پستی و اگر اندر خواب بیدار که
درها آسمان بسته شده باشد بود آن دلالت گذار بر تنگی نعمت و قلة مطرو و بسته شدن درها بر اهل آن موضع
اگر از اهل صلاح باشد نیز دلالت گذار که اندر آن قوم فتنه ظاهر شود و دست از تقوی باز دارند و تکلیف
خو کنند **قال الله تعالی** ولوان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم بركات من السماء و اما اندر ضعیف
ستاره آن باشد که آن درها از هر وی بسته شده بود یا اهل آن موضع نه از اهل صلاح باشد نیز از دلالت گذار
بر خوف عاقبت و توبه باید کردن و نیز دلالت گذار بر بسته شدن ابواب معاش بر ایشان و نیز
دلالت گذار بر انقضای عمر و منقطع شدن از وی چون در ضعیف بستانه آن باشد که آن درها از هر وی بسته
شده تمام **قال الله تعالی** ان الذين كفروا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و اگر
اندر خواب سزا که درها آسمان باری از آن کشته شده بود آن دلالت گذار بر کثرت باران و فراخ نعمت
و طیب عیش اهل آن موضع اندر آن **قال الله تعالی** ولوان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم
بركات من السماء و اگر اهل آن موضع نه از اهل صلاح باشد نیز آن دلالت گذار بر نزول عذاب و امان
بیا معرف **قال الله تعالی** ففتحنا ابواب السماء ممطر و جفونا الارض عیونا فالتقى الماء
على امر قار قار **تفسیر** بدان که مراد از آنج ما گویم که آن قوم
از اهل این شهر یا غیر اهل صلاح باشند نظر بر اکثر خلق آن موضع باشد و باقی تابع ایشان باشند
از صلاح و استقامت دین ایشان اقامت شعار اسلام است بظاهر و ترک باغی و ترک
بکار و مراد از عدم صلاحیت ایشان انبیان ضلالت این چیزها است و اگر اندر آن آسمان سوراخها
بسیار بیدار آن همچوین دلیل سعت رزق و کثرت باران باشد و باران که در پیشین
یاد کردیم که اگر کسی اندر خواب بیدار که اندر آسمان بود آن دلیل عز و رفعت و منصب باشد و نیز
بسیار دانستن که باری جلالت قدرته اندرین هفت آسمان در هر یک کوی او پناه است و آنرا
مجبور گردانده است بر سیرتی و خاصیتی مخصوص که دیگر کواکب با وی اندر آن خاصیت
شریک نیستند پس هر گاه که بستانه خود را اندر آسمانی بیدار معبر باید که بگوید که صاحب

سماء الدنيا

الثانية
الثالثة
الرابعة
الخامسة
السادسة
السابعة

آن فلک کدام کوب است این کواکب هفت گانه و محسوب سیر و خاصیت آن کواکب خواب را تغییر کند و بر
حسب احوال و مرتبه بستانه و این که آسمان اول را فلک قمر خوانند و دوم فلک عطارد و سوم
فلک زهره است و چهارم فلک شمس است و پنجم فلک مریخ است و ششم فلک مشتری است و هفتم
فلک زحل است و سیرت و نظریه از این کواکب این چیزهاست که یادخواهید کردن بر کسی خویش
را اندر آسمان اول سزا دلالت گذار بر بیدار رفت و خشم و وجه و وزیر اگر بستانه اهل آن باشد دلالت گذار
که تعبیر آن خواب باشد روز بیدار شود از به این که آسمان اول را آسمان دین خوانند و معنی دین و تقرب
باشد و اگر خویش را اندر آسمان دوم بیدار آن دلالت گذار بر علم و ادب و ذکا و صنعت ذات
و ریاست و اگر اندر آسمان سوم بیدار آن دلالت گذار بر روزی و ثروت و بزرگواری و نوری و نعمت و سرب
و اگر اندر آسمان چهارم بیدار آن دلالت گذار بر بیدار مملکت و ریاست و سلطنت یا بر یافتن سلطان و قریه
وی بر مقام از مرتبه شخص و اگر خویش را اندر آسمان پنجم بیدار آن دلالت گذار بر کثرت و خوق و استعلا و
خصومت و منازعت و آخ بستانه درها باز گردد و اگر اندر آسمان ششم بیدار آن دلالت گذار بر زهد و عبادت
و حیاط اندر کارها و آموختن فقه و دیار منصب قضا و باشد که خازنی یا شاه یابد و اگر خویش را
را اندر آسمان هفتم سزا آن دلالت گذار بر بیدار املاک و دهقنت و طوایف و با مردم در ریخته و عمارت
باز گردد و اگر حال بستانه نه مناسب این چیزها باشد که یاد کردیم بر آن جامع باشد اما بیکی از غیب
و خویشان وی و امثال وی و نظیر وی و اما بیشتر و حاجران موضع و باشد که عیال و زواران آن
به بستانه باز گردد و اگر چه وی در خویش مرتبه باشد اندر وقت روزه و امثال این از انفاقان
نادیده باشد **فصل درم اندر ناو بار روزه و اندر ناو بار بیدار کردن اندر ره**
و اندر آسمان بدان که اگر کسی اندر خواب بیدار که اندر میان آسمان و زمین
ایستاده بود آن از روی ظاهر دلالت گذار بر بیدار عتق و رفعت و وجه امان حیات القیوم
انرا ثباتی و دوامی باشد و متضمن خطر باشد و باشد که دلالت گذار بر دو جلال و این برین وجه محبت
است و هر چیز که اندر هوا بستانه متعالی و ششستن و بنا کردن و امثال این آنرا همچوین ثباتی بود
و اگر سزا که اندر آن حالت سخن گفت آن سخن از جوهر خود محمود بوده باشد آن در بار غن و رفعت نعمت

و در کجی باشد و اگر آن غل قبیح باشد از دالت که در کتب کباب کارها خا طبع و اگر بیدار که اندر روی هوا می رفت
آن دالت که در بیدار سلطنت و ریاست اگر متشابه اهل آن باشد و اگر بستانه نه اهل آن باشد سحر کار و اگر بیدار که
اندر هوا می بماند آن هم چنین باشد و اگر بیدار که اندر هوا بود و هوا صحرایی بود و مثل اسب یا چهار پای
دکتر آن دالت که در برف بسته شده شازنی که آنرا ایضا باشد و منضم رفعت و منصب باشد و اگر
سنگ که از میان آسمان و زمین اوخته بود آن دالت که در دوی متعلق باشد شیخا و نیز دالت که در بستانه
اندر آن شغال متخیر باشد و اگر بیدار که از روی و وفاد آن دالت که در سقوط از جاه و منصب یا فو میرا
شود از نوری که صبح بوی داشته باشد و اگر بستانه این خواب اندر غمی باشد یا طریقی متعلق چیزی
باشد یا اندر کاری تخمه شاه باشد از آن فرج باید و آن شغال کرده شود اگر با آن افتاد ز دل خیر بوده باشد
و اگر اندر حیوانی که در تاریکی تاریک و ظلمانی بود آن اندر تار و پودری باشد و دالت که در مظلوم و ستمکاریها
و اگر هوا روشن و صافی باشد آن بخلاف این باشد که یاد کردیم و دالت که در بزرگو و سرور و عموم خلق را
و خصوص مسافران و یکی را که چیزی که کرده باشد یا قصد اظهار شیخا دارد که درین روشنی هوا و صفای
در حق چنین گمان نکند باشد و دالت که در حصول مقصود و امن راهها و عود باز و وطن خویش یا بیدار مراد
و هم چنین بیمار را رویه هوا اصلی و روشن دیار شغال باشد و درین هوا تاریک در روی که قصدا خفا عملی
دارد نیک باشد و دالت که در حصول مقصود و اما رویه بنا اندر هوا و اندر آسمان اگر کسی اندر خواب
سنگ که و پراخانه بود اندر هوا یا اندر آسمان تعبیر آن خب جوهر و صنعت آن نباید کردن و چون
بنار اندر آسمان سوار هر چیزی که تعبیر آن باشد آنرا ثبات و بقا باشد و معنی آن نفوذ تر باشد از آنچه اندر هوا
بینا و پس آنرا بینا از جوهر نفیسه بوده باشد مثل لعل و یاقوت و زمرد و یاقوت و امثال آن و آن بنانه
منشأ به این بناها معبود باشد آن اندر تار و پودری باشد و دیار یا فتن عرق و رفعت و جاه بزرگو و باشد
که در غی خواها صلب لجام از او ندر نعمت خب شرف آن جوهر و اگر از زیندگان اندر تار و پودری باشد
از نعمت صفره لون و از نعمت لفظه ذهب اندر لغت عرب و نزدیک باشد از آن معنی که اندر تار و پودری
دوای زرین یاد کردیم و اگر از بنار از نفیسه بینا آن دالت که در بزرگو صاحب جمال از خاندانی بزرگو پس اگر
آن بنار اندر آسمان دیده باشد آن دالت که در آن خاندان قوی اخی باشد و اگر اندر هوا دیده باشد آن دالت که

بر دانه اصرار قوم و اگر آن با آهن یا رصفر و ازین و مانند آن باشد آن اندر تار و پودری باشد و این جوهر
که یاد کردیم و دالت که در بزرگو صاحب جاه و سلطنت و مال و جاه ایشان به ایضا باشد و متعلق از دانه جوهر
آن یاقوتی باشد این صفت و اگر آن با از سنگ یا از سکه و کج و آجر و چیزی که آتش اندر آن تابیده باشد
و بر تار و پودری باشد آن اندر تار و پودری باشد و دالت که در رفعت و خور در امور دین یاد دالت که در
بزرگو صاحب نفایز و اما اگر آن بنار از کبر و خشت ناخته بینا آن کف نه اندر دالت که در برفاقتی ریاست
و مال بسیار یا خواستن زنی این صفت و بدان که رویه بنا اندر هوا اصل است که در بزرگو باشد از آن
بخلاف مقتضای طبیعت و عاده است اما چون جوهر و هیئت آن بنای دانه محود باشد و از جوهر نفیسه
باشد و ألوان محوده آن بر اصل و طبیعت راجع باشد اندر بعضی احوال و بعضی اختصاص اما جوهر و اشکال
آن نیز نه محود باشد آن اندر تار و پودری باشد بر مقتضای اصل و طبیعت **نمایند** بدان که
هر چیزی که اندر خواب دیده شود و آن چیزی را در طرف باشد چون لون و ذات و از آن یکا دردی
باشد و یکی شریف و دیگری نازل باشد که تعبیر آن حسب آن طرف شریف کند اما برون مرتبه
بینانه **مثلا** در و چیزهای که از آن ساخته باشد رویه آن منجیت الجوهر شریف است
و منجیت اللون دردی است پس اگر بستانه و مناسب مرتبه و بی تعبیر حسب جوهر
اقتضا کند تعبیر آن حسب جوهر کند و اگر مناسب مرتبه بینانه تعبیر حسب لون باشد تعبیر
آن حسب لون کند و اگر معتبر ازین قاعده غافل باشد اولیتر آن بود که تعبیر حسب جوهر
کند و سخن اندر آسمان و ذرات هم چنین باشد هم اندر مثالی که **فصل سوم اندر**
تار و پودری آفتاب و احوال آن بدان که معبر از رویه آفتاب را اندر خواب بر چهار وجه
تعبیر کرده اند بر امام اعظم و سلطان و امیر بزرگو و ریس و قاضی و عالم و فقیه و مری و
بار و مادر و زرا شوهر و شوهر رزن و بیشتر محققان این صنعت تعبیر رویه آفتاب
را بر بادشاهی بزرگو عاده مافع و بی عام باشد بر عموم خلق و ما اندر فن اول این
کتاب وجه مناسب میان آفتاب و میان بادشاه بیان کرده است و حق آنست که این
وجه مختلف محمول است بر اختلاف احوال بینندگان و لکن نه اندر اگر کسی اندر خواب بینا که

بنفس خود آفتاب گشته بود ملکی عظیم یابار بقدر شعاع و نور آن اگر شاه از اهل سلطنت باشد و اگر نه اهل
آن باشد در میان خلق عزیز گردد و خلق را از وی منفعت رسد یا از جمله مقربان باد شاه گردد چنانکه هر کس که
او بکنار باد شاه بروی اعتراض کند و اگر بپندار که آفتاب از وی بجای خود سلطنت و ریاست یابد
اگر اهل آن باشد و اگر نه اهل آن باشد از شاه بزرگ مطیع و مغلوبی گردد و با بزرگان و بر اصحت
افتد و نعمت بسیار یابد و آنرا در میان خلق عزیز و روی شناس کرد **قال الله تعالی**

و الشمس والقمر ابصارا لمتنجات

و همچنین اگر کسی که آفتاب اندر مجاری یا اندر موضع دیگر بجای خود عاقلان و انصاف اندران موضع
ظاهر گردد و اگر نه اهل آن باشد از آفتاب رده بود از بادشاهی بزرگ یا از بعضی از اصحاب وی جبر و منفعت
یابد و وصیلت جویر بر ایشان و اگر کسی که آفتاب را سلسله مقید کرده بوی دادند آن بعضی کف نه اند
دالت که بر نیل ولایت و سلطنت و توفیق عاقلان و انصاف اندران و بعضی کف نه اند دالت که بر مغول
از عاقل سلطان و اگر کسی که آفتاب جان روشن گشته که بیشتر روی زمین بپای از شرق تا مغرب
باید اگر شاه از اهل ولایت و سلطنت باشد بر آن مقدار از زمین که در آن کوه شده باشد حکم کند
و اگر نه از اهل سلطنت باشد عالم یا محاسب گردد یا صنعتی آموزد که اندر مشرق و مغرب ذکر وی منتشر گردد
و اگر بپندار که آفتاب ملک وی بود یا بر آفتاب حاکم شاه بود بزرگ بادشاهی بزرگ مقبول القول
شود و اگر کسی که آفتاب صافی و روشن بود و بروی تافت اگر شاه این خواب ملوک باشد آن
انرا تاویل زیاده حکم و سلطنت و شهنشاهی باشد و اگر از امرا و دیگر عاقلان بادشاه باشد آن دلیل زیاده
عنایه بادشاه در حق وی و اگر از عاقلان و حکما باشد آن دالت که بر زیاده علم و توفیق اندران و شهنشاهی
اندر میان مردم و اگر از دیگر عاقلان باشد آن دالت که بر ریاضت رزق حلال و رعایه بادشاه
در حق وی و باشد که از نزدیکان بادشاه گردد و اگر بپندار که زنی باشد خیر و منفعت باشد از شوهر و اگر غیب
باشد شوهر گردد و اگر مردی باشد زنی خواهر صلب جماد و از وی منفعت یابد و اگر شاه این خواب
مسافر باشد آن دالت که بر ارضی سلامت و بیامرد و رجوع باز و وطن خود و اگر بپندار که آفتاب اندر ساری

وی فرو آمد و روشن و صافی بود ملکی عظیم یابار از حدت سلطان یا و برادختری یا بری یا بر صلب جماد یا بر
خواهرین صفت و اگر شاه این خواب بادشاه باشد و برادر زنی یا برادران خانه کنی یا بر یا کنی ندان یا بر شاهی
بزرگ و یا بر و اگر چنان باشد که آفتاب از ساری وی می یابد اگر شاه اهل منصب و ریاست باشد سلطنت و ریاست
یابد و دنیا بروی فراخ گردد و اگر بپندار که از ملوک باشد آن کف نه اند دالت که بپندار که بپندار که
یا خیر فریخته گردد **قال الله تعالی** فلما رای الشمس بارقة قال هذا ربي فما اقلت قال لا احب
الاقلین و کف نه اند اگر بپندار که این خواب زنی باشد شوهر گردد و دنیا بروی فراخ گردد و اگر مردی
باشد زنی که صلب جماد و اگر تاجری باشد سود کند بسیار و کف نه اند دالت که بپندار که اندران
موضع که آفتاب طلوع کرد کنی ماده باشد و اگر بپندار که این خواب از عاقلان و صفا باشد از ان مشهور
گردد و هادی خلق شود یا و برادر زنی یا برادران صفت **قال النبي علیه السلام**

اصحابكم لبحر من البحر و قبايرهم من النار

و اگر بپندار که از صفا آفتاب باه سیاف کنی یا بر یا ملکی عظیم یابار و صفا آفتاب اندر تاویل عاقل
و هیئته سلطان باشد و عطاها وی و زیاده و نقصان اندران صفت بقیته و عاقل وی
دارد و قوت آن صفا و انتشار آن اندر تاویل کثرت عطا و بسطه عاقل وی باشد و اگر بپندار که از
صفا آفتاب باه فراغت و خورد از بادشاه ملکی یابد و خورد و باشد که بیمار شود و اگر بپندار که
شعاع آفتاب بروی یفتاد یا بروی بود و زایل گشت اگر بپندار که این خواب اندر عاقلان از ان مغرور
گردد و اگر و بر اطمع شیخا باشد از ان نومید گردد و وجه معاش بروی بسته شود و اگر بپندار که
از تجار یا از دیگر محترقه باشد و بر ارکان رسد و اکتب عاجز شود و اگر زنی باشد شوهر وی ببرد
یا و بر اطمع و دهر یا در نفقه وی تقصیر کند و اگر کسی که آفتاب را فرو برد کف نه اند آن
دالت که عیش بروی منقض گردد و در غم و خرن گرفتار شود و کف نه اند اگر بپندار که این خواب
بادشاه باشد آن دلیل موت وی باشد و باشد که فلان بادشاهی بکشد و مال وی خورد و اگر بپندار
که با آفتاب گرم می شاران اگر اندر زمستان باشد و خزان وی بر مقدار معهود باشد آن بیان باشد و دالت که

بر ترقی و رفعت و بخت و اگر اندر تابستان باشد یا حرا و بی زیاده از قدر مقدار باشد آن دلالت کند بر زحمت
و مرض از حمت بلغم و اگر بپزد که آفتاب با وی سخن گفت از حمت سلطان رفعت و حمت یابا اگر آن
سخن بطریق لطف باشد و اگر آن سخن بر بسیار قدر و مقدار باشد صلب این خواب را از بادشاه بر خوار
باید بودن و اگر آن سخن اخبار باشد از غیب بر امری از امور دین یا دنیا آن جمله حق باشد و هر چنان
واقع شود و حکم اندر ماه تاب و دیگر کواکب هم چنین و بدان که هر تعبیر که اندر آفتاب بیند
که برخلاف مقتضای صیغه وی بود آن نه محمود باشد عا العوم و دلایل تغییر باشد اندر بادشاه و تا تیر وی
چون عام باشد هر بسبت با الحاد است متفاوت افکار از آن باهر کس بر قدر مرتبه وی باشد پس
اگر بوز آفتاب را سفید بیند و شعاع آن ناقص بیند آن دلالت کند بر ضعف حال اقام و سلطان و اگر
لوز و بر از در بیند آن دلالت کند بر کثرت مرض اندر آن سال و اگر سرخ بیند آن دلالت کند بر رختن خون
و اگر لوز و بر سیاه بیند و تا یک آن اندر تاویل ردی باشد عموم خلق را و در حق ملوک دلایل ضعف و
فرومانگی و هزیمت و ذهاب ملک باشد و در حق اهل دیوان دلایل عزل و ذهاب جاه باشد
و در حق بعضی خلق دلایل بطلان و دست تنگی باشد و در حق بعضی دلایل مرض سوداوی و سرسالم باشد
و در حق بعضی دلایل کوری و در حتم باشد و در حق علماء و قضاة دلایل قیام و جور باشد اندر احکام
و اگر کسی اندر خواب بیند که آفتاب اندر جاده خواب خود بیند آن لف نه اند دلالت کند بر شهادت مرض
و القرب بدارت و باشد که بیند این خواب رخصت جمار از زن کند چون اهل آن باشد و اگر زن
وی حامله باشد و برادر ختری آید بر نصفت و اگر بیند این خواب زنی باشد آن دلالت کند که ویران باشد
زن کند یا ویرانی آید و ریاست یابد و تا یک نشاند آفتاب در خوی که خواب که مخفی شود
یا قصار اخفاء عملی دارد نیک باشد و دلالت کند که کسی بر وی و اخلاقی واقف نشود و هر چه اگر
بیند که آفتاب متلاشی شد و نیست شد آن دلایل نتر باشد در حق عموم خلق چنانکه یاد کردیم و نیز
دلالت کند بر موت فرزندان سیاه خواب یا بر موت بادشاهی بزرگ و اما کسی که قصار اخفاء علی
در در حق وی و نق باشد و هر چه اگر بیند که آفتاب چیزی وی داد یا چیزی از وی گرفت
این خواب راند محمود داشته اند و کف نه اند جمیع از آنچه تعبیر که عطای آفتاب

دلالت کند بر بسیار شرف و مشقت و فرا گرفتن آن دلالت کند بر تلف شدن آن نوح از کار و بدان که
تعبیر اندر فرا گرفتن وی موافق است اما اندر عطا دلیل ندارد بر وجه تعبیر که ایشان کرده اند و قیاس
اصول متعارف امتضا آن میکند که آنج وی داده باشد اندر جوهر خود شریف باشد آن دلالت کند که
از بادشاهی که آفتاب بد و منسوب بود خبری بوی رسد و اگر آن چیزی ردی باشد اندر جوهر خود بشاه
را از وی خبر رسد چنان که اندر سخن گفتن وی یاد کردیم و **و هر چه اگر بیند که آفتاب مطالع بر**
خلاف معهود نه محمود باشد مرعاه خلق را و خصوص ملوک را و اشرف خلق را زیرا
که نفع و ضرر هر کس اندر قدر مرتبه او باشد **نیمه** بدان که دلالت کند
بر خبر عموم خلق را اندر دیدن آفتاب است که سنا که آفتاب با ضوئ تمام از مطلع معهود بر آید و هیچ
مقتضای بی طاری نشود و اگر چنان سنا که آفتاب اندر موضع معین چون شهری یا دیری یا برای
طلوع کرد آن بزرگ بر آید بر حاله طبیعی خویش باقی باشد آن دلالت کند بر یا متن خیر و بخت
و سرور و رفعت اهل آن موضع را و دلالت کند بر زیاده عنایه بادشاه با آن قوم خاصه یا اهل آن موضع
فرزندی اندر وجود آید و عالم گردد یا ریاست یابد یا بادشاهی اندر آن موضع فرو آید و اما اگر آفتاب
را متغیر شد و ظلماتی و رخ یارزد آن دلالت کند بر فتنه و رختن خون و وبا و ظلم و جور که اندر آن
موضع واقع شود و هر چه اگر بیند که آفتاب اندر موضع معین چنانکه یاد کردیم
فرورفت آن دلالت کند بر ذهاب دولت و جاه اهل آن موضع یا بر موت رئیس آن قوم و اگر
سنا آفتاب از مغرب بر آید آن علی العموم نه محمود باشد از هر آنکه این حرکت برخلاف حرکت طبیعی وی
است و از جمله علامات قیامت است و خصوص در حق پادشاه که در حق وی دلایل موت و فتنه
چون در خبری آن باشد که عملی خفیه کند یا چنان کند که آنرا جز از وی کسی ندید و هر چه اگر
اهل آن موضع نه از اهل صلاح باشد آن در حق ایشان ردی باشد و دلالت کند بر امتضا
اجل ایشان و بر استیصال ایشان و بر موت بر عین توبه **والله تعالی**
بومر یا تیغ ایاتی بلایک یبغ نفسا ایمان

وهو مطلع الشمس من مغربها ما ذكره اكثر المفسرين ورواه ابو سعيد الخدري رضي الله عنه مرفوعا **وهو حين**
فروقت اقباب بين من مغرب معبود ان وقت نه محمود باشا و دليل الموت بادشاه بود ياديلار موت
كيس بافتاب منسوب باشا بنسبت باينده خواب **وهو حين** رويته سبر كردن بر حسب سبر اقباب
وما هتاج نه محمود بود اكر كيه اندر خواب بيدار با اقباب يا با ما هتاج هي رفت و چون آن فرو رفت
او بر غايب گشت با ايشان و باز نيامد از دل انقضا اجل وي باشا و اكر بيدار كه باز آمد بچار غيبت بچار
شود بخت و بعد از آن شفا يابد **وهو حين** اكر بيدار كه اقباب بردست راست وي بود و
ما هتاج بردست چپ و ستارگان از سر و پيش وي در رفتن از دلالت گذار بر موت وي و اير خواها
مجبوب است و اما اكر بيدار كه با اقباب يا با ما هتاج هي رفت خصب سبر وي روي رويته غروب
آن كفت نه اند دلالت گذار شده اسير بادشاهي كرد كه آن كوكب باز و منسوب باشا **وهو حين** رويته
مجبوب گشت اقباب بر برابر نه نيار باشا و دلالت گذار بر مرض سلطان بر اكر بيدار كه از روبر
اير برون آمد و روشن گشت آن دليل شفا وي باشا از آن مرض و اكر بيدار كه هر چنان بوشيه فرو رفت
وي هم اندر آن مرض فرو رود و خصوص چون سار كه بيشتر از مغرب آن زمان فرو رفت و اكر بيدار كه
از مغرب معبود اندر گذشت هم چنان مجبوب از بيماري دبر بگشت **وهو حين** اكر بيدار كه
اقباب اندر برابر باز طاهر و هيج حركت نكرد آن دلالت گذار بر موت بادشاه و باشا كه اين
خواب دلالت گذار بر موت يا اربابا و نص اري كفت نه اند بوشيه از شير اقباب بنباح
دلالت گذار كه بادشاه آن موضع از سلطنت بيقدر حبيب ظالم **وهو حين** برون آمدن
اقتن از اقباب نه محمود باشا و دلالت گذار بر ختم و جور سلطان و ختم و چون بيدار كه
كيس را بسوزانيد و اكر سار كه از اقباب اقتن برون آمد و ما هتاج و ديگر كواكب بسوزانيد بادشاه
وزير و ديگر عمار خود را معزول كرد و باشا كه بعضي را از ايشان بگشت **وهو حين** نص اري كفته اند
اكر كيه اندر خواب سار كه نظر اندر اقباب هي كرد و اقباب روشن و نوراني بود اكر سار از اهل
سلطنت باشا بادشاهي يابد و اكر نه اهل سلطنت باشا رياست يابد بر محلي يا بر قومي و اكر
چنان بيدار كه اقباب بر بعضي موضع هي نايد و بر بعضي غي نايد اكر اندر آن موضع حرب و خصومت

باشا اهل آن چراگاه كه اقباب بر آن جاي نايد غالب كردند و اكر اندر آن موضع حرب و خصومت باشا
آن كفت نه اند بوشيه را ملروهي رسد و باشا كه آن دليلار زياده انعام و عنايته باشا در حق اهل آن موضع كه
اقباب بر آن چراگاه نايد و اكر بيدار كه اقباب خنجر بيدار اندر موضعي اهل آن موضع را بشارت رسيار و اكر
حنان بيدار كه اقباب بگريست آن برخلاف اين باشا و باشا كه اندر آن موضع عالي بزرگ يابكي از
صلح و وفاء يابد و سخن اندر دهن كرده اسما و ريفين هر چنين باشا و قول الله تعالى و الارض على المؤمنين
اربعين صباحا حين فقالاه خلاف الكافر فاما لا يتكبان عليه **قال الله تعالى**

فما يكتم عليه الله وارض

و دري عن النبي عليه السلام و اكر كيه اندر خواب بيدار كه اقباب و اير اندر ادا يا وحييت آن حياه
سخن حق باشا و اكر بيدار كه اقباب متحو گشت بصوت مردري چنان آن دلالت گذار بر ضعف حال
مردم آن موضع و اكر بيدار كه اقباب عداوت اندر ميان ايشان و اكر بيدار كه بصوت مردري
كها بود يا بصوت پيري بود آن دلالت گذار بر تواضع نمودن سلطان از حق تعالى و بر عزت كردن
وي بارعيت و بر كتن خيرات و قوه اسلام و اكر سار كه بصوت زني بود آن دلالت گذار بر فراخي
نعمت و رسيدن بشان بصاحب خواب و اكر سار كه بصوت نسري بود امرد اهل آن موضع را بشارت
رسار بدار جمال آن شمس **قال الله تعالى** و قال يا بشري هذا غلام و اكر اندر خواب بيدار كه
اقباب از آسمان فرو افتاد آن دلالت گذار بر موت خليفه يا سلطان يا قاضي يا عالي بزرگ يابكي
از مازر و بذر بيشه و اكر بيدار كه با اقباب حرب كرد بر بادشاهي بزرگ خروج كرد و اكر بيدار كه
اهل آن باشا آن راجع باشا بيجي از متعلقان وي يا راجع باشا بيجي و نظير وي و كفت نه اندر آن دلالت
گند كه كار بوشيه اشفته كرد و مغلوب شود و اكر سار كه ستارگان با اقباب كردند و اقباب
را از موضع خود زيار كردند آن دلالت گذار كه رجعت بر بادشاه خروج كند و ملك از وي بستاند و اكر
بيز اقباب بدو نيمه شد و يك نيمه بر جای خود با نسا و نيمه ديگر زيار شد يك نيمه ملك از بادشاه
آن موضع ببرد و اكر سار كه آن نيمه رفته در مقابله آن باقي با نسا و هر دو نيمه را نور و شعاع عمار

خود بود که بوسلطان آن موضع خروج کرد و یک نیمه ملک از وی بستاند. و اگر سدر که آن نیمه که بر جای خود
 باقی بود آن نیز بر رفت و با آن نیمه رفته منضم شد تا آن نیمه رفته با سدر و این باقی را بر برد و هر دو نیمه با هم
 منضم شد و قرض آفتاب درست گشت ملک از آن سلطان را بدادند و جمله آن خارجی را بسخن کردند و اگر سدر
 که آن نیمه رفته با رجای خود آمد و با آن باقی منضم شد و قرض آفتاب درست شد ملک آن بادشاه جمله با وی
 رسد و اگر سدر که هر نیمه از آن آفتاب درست گشت کف نه اندیکه از جمله خدایگان آن بادشاه بروی
 خروج کرد و هر چهار آن ملک که آن بادشاه را بدادند آن شخص را بسخن کردند و اگر سدر که اقلی دیگر از میان آفتاب
 معمود بیرون آمد بادشاه آن موضع را بشهری آید و سلطنت یابد و اگر سدر این آفتاب معمود را
 از جای خود رها کرد یا بیدار اختیار فرزند آن یا از فریاد آن بادشاه بروی خروج کرد و ملک از وی بستاند
 و اگر سدر که اقلی از آفتاب بیرون آمد و لوایت را به سوزانید آن بادشاه بشهری آید و رعیت آن ملک بردست وی
 خدمت کردند و اگر سدر که آن آفتاب را به سوزانید آن بادشاه بردست آن فرزند بردست وی و هلاک
 شود و اگر سدر که آفتاب از روی طلوع کرد کاری بزرگ یابد و ملک عظیمی بوی رسد و اگر سدر که از نیم وی
 طلوع کرد معیشت بروی فراخ کرد از جهت شمار و زراعت و اگر سدر که از شکر وی طلوع کرد از آن که
 بخام می رسید و خلق بر آن مطلع شدند آن کف نه اندیکه از دلت که بدادند بستاند و بادشاه که بستاند
 این خواب را فرزند وی آید و ریاست یابد یا عالم کرد و کف نه اندیکه از دلت که بستاند بستاند و بی تابید
 و بر درجه جبار تناید و هر چیزی بخار شود و اگر سدر که شکر وی شکفته شد و آفتاب اندر شکر وی تابید
 آن دلت که بر موفت می و اگر از رخ اندر خواب بداد که آفتاب اندر کیمیا وی فرو رفت بادشاهی
 و بر از کیمیا و اگر سدر که اندر کیمیا فرو رفت و از دامن بیرون آمد آن بادشاه یک شب با وی بستاند
 و اگر سدر که آفتاب از فرج وی بیرون آمد بادشاهی با عالی بزرگ از وی اندر وجود آید و اگر آفتاب با بسیار را
 اندر خواب بستاند آن کف نه اندیکه از دلت که بستاند و موفت باشد و مسافر را دلایل خیر و نیل مراد باشد
 و اسرار و کف نه اندیکه از دلت که بستاند و موفت باشد و موفت باشد و موفت باشد و موفت باشد
 و اگر چنان سدر که آفتاب هم کوفته شد و ستارگان متفرق شدند بادشاه آن موضع میرد و رعایا
 برادران شوند و اگر سدر که آفتاب دلباه روشت گشت و صافی و نورانی شد و نور آن شاه عادل نشیند

السوف
 (مترجم)

و سیر وی بخت صفا نور آن آفتاب بود و بادشاه که این بادشاه دوم هم از خصال بادشاه اول باشد و این جمله بر آن
 قدر باشد که آفتاب را بجمه کوفته بستاند اما اگر آنرا بپای کوفته بستاند یا اندر وی تیرگی بستاند آن دلت بر طایر و جوار و نقصا
 حال بادشاه باشد و اندر آن دلت موفت نباشد و اگر سدر که رویه سایه اندر ناویل کف نه اندیکه از دلت که بستاند
 حلیم یا عالم یا حافظ قرآن و اگر سدر که با سایه هر صحت بود یا از وی چیزی یافت از یک از این قوم که یاز کرد بر چیزی
 یابد یا با وی صحبت کند و اگر سدر که اندر آفتاب بود و کرمای آفتاب در وی اثر کرد و از آن رخ و زحمت
 یافت و سایه رفت از غم فرج یابد و از خشم بادشاه این کرد و بادشاه که از عمار وی توبه کرد و اگر سدر
 که اندر سایه بود و سر می یافت و اندر آفتاب فشست غنی کرد و از فقر این کرد از آن که سایه
 فقر است بنسبت آفتاب و بادشاه که آن غنی از جهت عطا بادشاه باشد یا بواسطه عمار وی بود و این جمله جبار
 باشد که مزاج بستاند ملامت بود اما اگر سدر که این خواب بستاند بادشاه تا و بیل آن محو باشد بر شاق مرض و غیر
 مزاج اندر اغلب احوال و الله اعلم **فصل چهارم اندر خواب رویه ماهتاب**
و احوال آن بدان که رویه ماهتاب را اندر خواب بر چند وجه تعبیر کرده اند
 سلطان و وزیر و عالم و رئیس و بزرگ و کبیر و خواهر و مرد و تاجر و کشتی از آن که اندر کسی سیر
 خب سیر ماهتاب کند و بر سفر از هر دوام حرکت می و بر باز ریدار قصه یوسف علیه السلام و وزن
 شوهر و مرد رازن و بر امیر جابر و بر مرد کتاب و بدان که این جوه خب سیر است بستاند و
 تا اختلاف احوال وی بگردد اما چون ماهتاب را اندر موضع خود بستاند و اندر آن تعبیری باشد بر خلاف
 طبیعت وی آن نیک باشد و دلت که بر سلطان و وزیر و عالم و اشراف خلق اندر اغلب احوال و دین
 زیاده و نقصان و خیر و شر اندر آن بستاند باز کرد **حکایت** آورد اندک عایشه
 رضی الله عنها اندر خواب چنان دید که سه ماهتاب اندر چرخ وی افتادند و این خواب بر او بار
 رضی الله عنها عرضه کرد ابو جعفر گفت اندر آن چرخ سه کس را دفن کنند که ایشان بهترین خلق
 باشند و اگر سدر که ماهتاب از آسمان بر زمین افتاد آن دلت که بر موفت بادشاه یا وزیر با عالی
 بزرگ یا یک از مادران بستاند و اگر سدر که ماهتاب اندر کار وی افتاد یا اندر دست وی افتاد
 یا در خانه وی افتاد اگر سدر که این خواب بستاند و ریاست باشد و کایه یابد و اگر نه آن بادشاه

الظل

بشارت مرد باشد ز کشته و حاکمان ز خبش و نور آن ماهتاب باشد و اگر سنان ز زبانش شوه کند و اگر اندر
 آن خانه کیم بیمار باشد و فاته یابد **و اگر سنان ز زبانش شوه کند و اگر اندر**
 خواب دید که ماهتاب اندر کار وی افتاد بیش از آنکه بیغمیر علیه السلام فتح خیر کرد مارتق اندک و صقیه
 رضی الله عنه این خواب را با شوه خود مرچ بگفت شوه طباخه بروی وی زد جانک روی و برآبند
 کرد اینار و گفت تو ای از روی آن بشارت که ز این شخص پیش که حج عوی بیغمیر کنی و عن قریب رسول علیه السلام
 خیر را بگشت و امیر المومنین عارضی الله عنه شوه صقیه را بگشت و بیغمیر علیه السلام ویراز کرد و اگر زنی
 اندر خواب سنان که خمر اندر خانه وی افتاد و وی باه آن بر گرفت و اندر خرقة عید کفنه اند ویرا
 بُسری آید و زود میرد و اگر زنی اندر خواب بیند که ماهتاب اندر کیمیان وی افتاد شوهی که منع صاحب
 ریاست یا ویرا بُسری آید بدین صفت و خصوص چون از زن حاکم باشد و اگر بیند که ماهتاب از فرج
 وی بیرون آید ویرا بُسری آید صاحب دولت بر مقدار شعاع و نور آن ماهتاب **و اما رویه طلوع القمر**
 و اما دیدن بامان ماهتاب دالت گذر بر ابتدا کار صاحب خواب و رویه طلوع شمس و دیگر کواکب
 هم چنین بشارت و رویه غروب آن دالت گذر بر اتم کار بیند و اگر سنان که نظر اندر قمر می کرد
 چون اندر آینه و مثالی روی خود اندر آن جایگاه میرد از آن کفنه اند دالت گذر بر موت و نظر اندر افتا
 هم چنین باشد و باشد که از جملة مفران با دشاه کرد چون سنان اهل آن باشد یا ویرا فرزند آید و اگر
 سنان که دست اندر ماهتاب زده بود کفنه اند از حمت با دشاه ویرا چیری رسد یا از حمت
 وزیر و اگر سنان که خوشتر ماهتاب بود و زاده یابد و عذر کوم و ذکر جمیل و بر مقدار نور و اجزاء
 وی باشد از عالم و اگر حسان سنان که خوشتر ماهتاب بود و از مشرق تا مغرب روشن کرد اینار باید
 که ماهتاب چنان روشن گشت که وی آن جملة باید اگر سنان این خواب بایق سلطنت باشد ملکی
 عظیم یا باطل بود یا حرفتی آموزد و ذکر وی اندر آن مقدار نفیس که دیاف باشد یا روشن کرد اینار
 باشد و اگر سنان که ماهتاب متبذل گشت بافتاب کفنه اند چیری از حمت
 باشد یا از حمت ز روی بوی رسد و باشد که وزیر بر باد شاه خروج کند و مکر از وی پستاند
 و اگر بیند که نظر اندر ماهتاب می کرد و ماهتاب تاریک گشت و بیند از ملوک باشد رحمت با وی

عصیان کنند و اگر اندر خواب چنان بیند که صوف خوشتر از اندر ماهتاب می دید اگر بیند از فرزند
 باشد یا از وی حاکم باشد آن دالت گذر که ویرا فرزند آید و اگر بیند از رؤسا باشد یا از حاکم باشد
 آن کفنه اند دلیلی توان کرد و مال بسیار باشد و اگر سنان را قصار باشد و عیال باشد آن ویرا موافق
 افتاد و آن عمل زود ظاهر گردد و اگر قصار اخفا چیزی دارد آن نه محمود باشد در حق وی و آن چیز
 پوشیده نشود و اگر سنان این خواب بیمار باشد یا اندر دیا باشد آن دلیلی هلاک بود و این خواب در
 حق بیمار دلیلی علة استسقا باشد از آن که قمر بطبع رطب است و اگر سنان که ماهتاب یا افتاد
 را می خورد آن دالت گذر بر خوردن اموال ملوک و اشراف و وزیر و اگر سنان که از ماهتاب یا از افتاد یا
 دیگر کواکب آید و زود از حمت ملوک و اشراف رفعت و منزلت یابد و اگر سنان که جراحی از ماهتاب
 یا از افتاد یا از کیمیان وی افتاد شوهی که منع صاحب طلب چیزی
 محال از آن کفنه اند کوفتن و شنای از حای کرده است که معمود و مقار نیست و از طایفه ویرا
 کفنه است که نتیجه این خواب را بدید و تغییر وی آن بود که آن شخص نابینا گشت و بدانند
 این خواب نیز حسب احوال سنان و اختلاف تغییر آن کواکب گردد مثلاً اگر این کواکب را
 تغییر بعلا کنیم و بیند طالب دین و علم باشد آن در حق وی دلیلی تعلیم و ادب باشد و بدانند
 هر چیز که افتاد بر آن دالت گذر از خیر و شرف ماهتاب نیز بر همان چیز دالت گذر اما ملوک ماهتاب
 حکم از آن افتاد باشد حسب نقصان مرتبه ماهتاب از افتاد و اگر اندر خواب بیند که دو
 ماهتاب یا سه ماهتاب طلوع کردند و با هر یک از ایشان ستارگان نوخند آن دالت بر ظواهر و ملوک
 گذر بوی آن ماهتابها و هر چند و خصوصیت و صلح و اجتماع و قرب و بعال و زیاده و نقصان
 و غلبه و هزیمت و غلبه منزلت و غیر آن که اندر آن ماهتابها آن راجع باشد بدان ملوک و هم چنین
 در بده جمل افتاد و ماهتاب با هم دیگر دالت گذر بر وقوع حرب میان دو بادشاه و دالت گذر
 آن بادشاه که افتاد بد و منسوب بود بر حق باشد و ظفر یابد و دلیلی ثبات قیام وی بود **و قال الله تعالی**
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِلْبَّارِ

الحلال

واما روية هلال اندر خواب چون اندر وقت خود باشد آن اندر دلت گذر بر مردی مبارک نوبه
 و برینا و بکینه و سود بسیار چون سناه از جگر باشد و اگر سنا که آن هلال سرخ گشت گفته اند زن
 وی بخوبی بیدار آید و اگر سنا که هلال بر زمین افتاد یا اندر بر زمین بود شبانه سنا آن دلت گذر بر مروت
 و زنده بیاورد مردی عالم و گفته اند دلت گذر بر نیکو دینا با حق با خصوصیت و اگر سنا که هلال با جگر
 جمع شده بود آن گفته اند دلت گذر که سنا که حج گذر یا بروی آید جگر لایم شود **والله ببعنا**
 و بگویند عن الهة قال هي مو اقيت للناس والحج و جاعا سب گفته است که اگر اندر خواب
 سنا که هلال طلوع کرد بر دشمن ظفر بیاورد و اگر سنا که مردم طلب هلال کردند و کس نیکو آوی آن
 دلت گذر بر مروت و هر چه گفته است اگر چنان سنا که همه کس بیدار آید و آوی آن دلت
 گذر که و باضیغ بر آن حمت بصر یا دلت گذر که و بیاوی غایب باشد و باز بیاورد و اگر اندر خواب
 سنا که هلال از مطلع خورشید طلوع کرد و تمام برآمد و روشن بود آن گفته اند دلت گذر بر قوم
 غایبی یا رب آن بادشاهی عادی بوی یا بشاری بزرگ یا خبری که پیش از آن شاد شود و اگر
 سنا که از جای طلوع کرد نه مطلع هلال باشد آن دلت گذر بر خور چیزی مکتور و اگر سنا که دگر با غایب
 گشت آن جگر باطل کرد و تمام نشود و بدان که روية بزرگ اندر دلت و بیا چون بر مقتضا طبع خود
 باشد دلت گذر بر سلطان یا وزیر یا عالم بزرگ و هر زیاده و نقصان که اندر آن سنا بر ایشان باز کرد
 اگر سنا که بزرگ محجوب گشت بجا آن دلت گذر بر خوروت مرضی که از ایشان و در شفا بیاورد و سناه
 و خفت آن مرض خب گناوت و ظلمت آن بجا باشد و گفته اند که خوف مودت کمتر
 باشد الا که سنا که همچنان محجوب فرورفت و جاعا سب گفته است که اگر سنا که این خواب اندر
 علی از اعمال سلطان باشد مغرور کرد و نصاری گفته اند که این خواب اگر سنا که غنی باشد
 دلدار ذهاب کار بود و بدان که روية بزرگ و هفتاب اندر دلت و بیا همچون کوفت آفتاب
 باشد بنیست با آنکه که هفتاب بزرگ و منسوب باشد خب اختلاف اجزاء هفتاب اما تا تیر آن
 کمتر باشد یا خفای با آفتاب الا که دلدار مودت باشد و الله اعلم **فصل آخر**
 اندر دینا و کتب العموم بدان که روية کواکب علی الجماله چون بصفه خلایه

الباز

الحسوف

طبع خوشتر باشد آن دلت بر صلاح حال ملوک و اشراف و بر سکون و استقامت ایشان و اخراج کواکب اگر
 اندر آسمان بیدار آن دلت بر اخراج اموران بزرگان گذر و بر رفعت قدر ایشان بحسب نور و شعاع آن کواکب و اگر
 اندر زمین سنا مثل خانه یا اندر شهری یا در خلعتی آن دلت گذر که اندر آن جایگاه اشراف و علما جمع شوند و عاقل و فاجی
 نعمت اندر آن جایگاه بیدار آید و هر زیاده و نقصان و خلایه اندر آن کواکب سنا آن دینا قوم باز کرد و سنا که
 روية حاره و فوج اندر کواکب دلت گذر بر فوج و سرور این قوم و کربیه کردن و فوج کواکب دلت گذر بر غم و مصیبت
 ایشان و هر چه در سرخ گشت کواکب دلت گذر بر بیاورد و سخت و خون رختن اندر میان این قوم
 و هر چه بنی سناه و ظلماتی سنا آن کواکب دلدار نکبت و زوال نعمت و مصیبت این قوم باشد و زردی کواکب
 دلدار مرض این قوم باشد و ضعف نور و شعاع کواکب دلدار ضعف حال اشراف باشد **تنبيه**
 بدان که نسبت کواکب عیال العموم با خاد اشخاص نوع انسان کرده اند بل که سنا بر تاوار کواکب
 محمول باشد بر علما و صلحا و بزرگ قدر مشرک که کواکب و میان این طایفه ثابت تر و بقیه تر است اندر راية
 و راه نمودن و قاضیت نور و این چه رسول علیه السلام فرموده است که **اصحاب النجوم** ایشان بزرگ معنی
 است بر خرد که آن کواکب سنا بزرگ تر باشد و شعاع و نور وی بیشتر و زیاده تر بود آن دلت بر
 شخصی که در رتبه وی عالی تر و خصایا وی بسیار تر باشد باضافت با دیگر اشخاص نوع انسان
 مثل آنکه از سلاطین دلت گذر بر بزرگ ترین ایشان و از علما و صلحا دلت گذر بر اعلی ایشان
 صنف از نوع انسان اندر آن طرف سناه این خواب باشد و از عامه خلق دلت گذر بر اقل و توانگر
 تر ایشان پس اگر کسی اندر خواب بیدار که سنا را از آسمان بر آگاه سازند یا نور ایشان منظم شود یا
 فرو رختن شد آن دلت گذر بر فساد حال اشراف و علما و بر آگاه شدن ایشان چنانکه یاد کردیم و نقصان
 گفته اند اگر کسی اندر خواب چنان سنا که سناه را بیدار با نور و شعاع فوج و سرور و مردم متفاد وی
 شوند و اگر کسی اندر خواب سنا که سناه یا سنا را بسیار ماک وی شانه بود اندر یا بر ایشان دست یافت
 بوار آن کواکب اشراف مطیع و متفاد وی شوند و اگر سنا که سنا را از اندر خانه وی جمع شده بود در فوج و نعمت
 یابد و اشراف اندر آن جایگاه جمع شوند سبب فوج وی اگر آن کواکب را نور و شعاع بوده باشد و اگر آنرا بی
 و شعاع دیان باشد و بر امصیتی رسد و اشراف آن جایگاه جمع شوند سبب آن مصیبت وی و جمع شدن

کواکب اندر خانه وی نیز دلت که بر کشته نشاء صاحب خواب و دلت که بر بیاقتن رتبه اشرف و علما و ایشان
 و اگر سار که کواکب اندر بر سقف خانه وی بودند با جان سار که سقف مباح وی می شد از اندر دین آن
 کواکب آن دلت که بر خواب شدن آن خانه از هر آنکه تا سقف خواب نشود کواکب را اندر از جایگاه
 نتواند پنهان و از طایفه و در کف است آن دلت که بر موت صاحب خواب و اگر اندر خواب
 سار که کواکب را می خورد آن دلت که بر خوردن مال مردم و بر عیال کردن ایشان و نیز دلت که بر سبب
 صحابه و غیبت کردن ایشان از رحمت تشبیه به غیر علیه السلام صحابه را کواکب و این چه یاد کردی و اندر آن
 کواکب جلای باشد که سناه نه از اهل صلاح باشد و اما اگر سینه از صلوات باشد آن دلت که بر جوار و اختیاد وی
 اندر طلعت و ضایعت ایشان و اگر سینه از سار که سار که نافر و میبردنی خاییدن آن کف نه اند دلت که
 که اشرف بر احوال سار وی مطلع شوند و خصوص چون سناه را قصداً خفا می باشد و کف نه اند این
 خواب نیز دلت که بر سبب صحابه رضی الله عنهم و اگر سینه از کواکب را می میگرد تعلیم علم که از علم و مال
 یابد از قبل اشرف و از طایفه و در کف نه است رویت که کواکب اندر از ویاردی باشد از آن که در کف نه
 وی تعلیم علم خود باشد و تعرف احوال افلاک که رویت در حق وی دلت که بر رفیع آن صنعت و حرافت
 و کف نه جلوی اندر آن و اما در حق دین دلت که بر موت بینا باشد و اگر اندر خواب بینا که
 چیزی از کواکب باز دید آن کف نه اند دلت که بر خوردن چیزی از آن که منجمان و از طایفه و
 کف نه است که باشد که ویرا بلادی آن خبر جبر ناز و عیال که از هر آنکه اشفاق کواکب نه صاحب
 فعل و وقوع انسان است و کف نه اند دلت که بر بینا این خواب چیزی بود که از آن که از طایفه
 باشد بر دزدان از باز سناه و اگر کینه اندر خواب سار که خوشتر سناه کشته بود آن دلت که
 بر نیار حق و منفعت و رفعت بر مقدار نور و شعاع آن سناه و دلت که بر خلق محتاج وی کردند
 اندر بعضی از مشیقات و خصوص چون آن سناه یک از جماعه از سار که معروف باشد که مردم
 به از آن که کینه اندر بر و خیر و دلت که بر هر که هیچ خصوص بر وی ظفر نیاید و اگر سار که دست
 بر آسمان کرد و سناه را فرا گرفت و پیش خویشین بنهاد عزت و رفعت و اگر سار که بی روی
 کواکب می کرد بی سناه رسول که علیه و از صحابه لقوله علیه السلام انما کواکب کما یجوز و اما رویت

ادراک کواکب

سیرة الکواکب

خواب

سقوط الکواکب

افرادن کواکب از آسمان دلت که بر موت ملوک و اشرف و علما حسب منزلت آن کواکب و نیز دلت که بر رفیع
 حریفی که بعضی از کویان و امرا بر کاندل کشته شوند و اگر سار که سناه از آسمان و در افاد و بروی
 افتاد و ویرا بر سوزانند آن دلت که بر ویرا مصیبتی سخت رسد **قال الله تعالی**
فما تتبعه شهاب ثاقب فصل ششم از اندر دیار کواکب
معروفة و آن کواکب هفت گانه است شمس و قمر و زحل و مشتری و زهره و مریخ و زهره
 و عطارد و جبران قمر سیاره و بنات الفتن و ثریا و شعری و بروج دو و از ده گانه و سخن اندر از ویارد
 یاد کرده باشد و اما رویت در حق کواکب که بر شمرده بعضی از معبران رویت ایشان را اندر خواب تعبیر
 بر مردم همان اشرف و علما کرده اند چنانکه پیش ازین یاد کردیم از رویت عموم کواکب و بعضی حسب اختلاف
 تأییدات آن کواکب و حسب اسما و احوال ایشان انما تعبیر کرده اند مثال **کف نه** اند که رویت
 زحل اندر از ویارد دلت که بر صاحب غالب سلطان و مشتری صاحب بیت المال و زهره صاحب
 حرب وی بود و عطارد کاتب و صلب دیوان باشد و زهره زنی باشد صاحب جماعه مردم بسبب
 وی در صفت افتخار و کف نه اند که آن از جماعه آن چیزها است که ویرا مباح کرده اند و هر زیاده و نقصان
 که اندر این کواکب نمایان یابین دم باز کرد که یاد کردیم و اگر سار که زهره بروی تأیید زنی که صاحب
 جماعه خواهد بود نعمت و رفعت یا از نعمت زنی بازین صفت نعمت یابد و اگر سار که مشتری بروی
 تأیید ملک نعمت یابد یا با خرد عمر یا از قیام مودی بازین صفت نعمت یابد و اگر اندر خواب بینا که
 خوشتر کوی این کواکب سبب بود که یاد کردیم یا کوی از آن بوی دادند یا مال وی بود آن
 دلت که که سناه یا یا از متعلقان یا از سار وی بازین چیز که آن کواکب در همان تعبیر کرده اند و
 کرد مثال آنکه اگر آن کواکب مشتری باشد وی صاحب بیت المال سلطان گردد و نعمت یابد
 و اگر عطارد باشد کاتب و صلب دیوان وی گردد و هر برین قیاس و اما رویت سید اندر خواب
 کف نه اند دلت که بر برکتش در سینه و اگر سینه از اندر خانه یا اندر شهری یا محلی سناه از جایگاه
 خراب شود از آن که وی اندر مواضع معهود طلوع نکند و بیشتر طلوع وی اندر مواضع
 خرابه و بی سناه و او نیز از جایگاه مباح آورده اند کف نه اند وی مردی عشار بوده است

بنات الغش

الشعري
الشري

و شایسته رویه بسیار طاهر خواب من حیث اللفظ تعبیر کنند و برین تعبیر رویه و بی دلالت کلام بر مقدار
 و آسان شدن کارها بینان و خصوص کله لفته بینان لغت عرب باشد و رویه بنات الغش اندر خواب
 دلالت کند بر مردی عالم شریف نفاع از هر آنکه آن جمله از کواکب است که خلق بدان راه اندر یروند و خیر
 و اگر ز بینان این خواب حامله باشد و برادر ختری آید و هر چند هر ستاره که مردم بدان راه کمتر یا بدان راه
 کثیر و اوقات صلوات آن اندر تا و برادر مردی باشد از صفات که یاد کردیم و اما رویه شعری اندر خواب گفته
 اند دلالت کند بر امری محال از هر آنکه آن کواکب است که و برادر و خلق بر بینان اند و هر معبود که درین
 خواب بود آن محال باشد و رویه ثویا اندر خواب دلالت کند بر مردی صاحب رفعت حازم و پیش بینان کارها
 و افتاد آن گفته اند دلالت کند بر موت جمعی بایان و تلف میوه ها و فرا گرفتن آن و خوشتر را بر
 جای وی دیدن و خوشتر را بصورت وی دیدن دلالت کند بر موت صاحب خواب از هر لفظ ثری
 و ثری نام خاص بود اندر لغت عرب و ثریا تصغیر ثرا است و این را بعضی از معبران بر وجه تقریر کرده
 اند و اولی تر آنست که اندر آن نقصانی در بیان باشد و با شعاع و نور تمام دیان باشد تعبیر آن بر کثر مال
 و غنی گشتن از هر آنکه اصل ثری کثرت است اندر لغت و نیز دیدار رفعت و عتق باشد از هر آنکه اندر مقال شهور
 است که چون بپس رفعت و عتق و نعمت تمام یابد کویار کارها فلان کس ثریا رسیده است و يقال بلغ الثریا
 اذا ارتفع قاره و يقال أيضا ثری فلان اذا کثر ماله **حکایه** آورده اند که رخ بر در یک
 این سیرین آمد و گفت اندر خواب جان دیرم که قمر اندر ثریا رفت و این سیرین بیان خوردن شعور بود
 و در حال و برادر در شکریه اشار و دست از نان خوردن باز داشت و خاوری از وی برسیار که تراجه افتاد
 گفت این خواب که این زن دیان است می دلالت کند که تا هفت روز دیگر وفات یابد و هر چنان بود
 و هر چند این سیرین گفته است که افتاد ثویا اندر تا و بر دلالت بر موت خلیفه کند و این جمله آنست
 که خب مراتب سنار کان جگر زد و رویه ثویا نیز دلالت کند بر اجتماع امور صاحب خواب از جهت
 هیئت اجتماع آن و بر آنکه شاز ثویا دلالت کند بر برادر آنکه در امور اشراف و خصوص آن بینان **و اما رویه**
بروج دوازده گانه بر آنکه ایتم تعبیر اندر رویه این کواکب دوازده گانه در هر یک معنی مناسب
 وی یاد کرده اند و گفته اند رویه حمال اندر تا و بر دلالت کند بر ثریا غنیمت و رویه نور اندر تا و بر دلالت

باد شاه باشد و جو زاعلم داروی بود و سرطان اندر تا و بر صاحب سر باد شاه باشد و اسر اندر تا و بر بادشا
 بزرگ باشد و سنبله اندر تا و بر یاقوتی فاک بود و میران قاضی و محتسب شهر باشد و خرب اندر تا و بر دتمی
 ضعیف باشد و قوس سفه اندر باشد و جری ندر پیر و بر باد شاه بود و دلو اندر تا و بر محنت و حیل باشد
 حوت خزانه دار باد شاه باشد و هر زیاده و نقصان که اندرین کواکب بینان قوم و برین چیزها که یاد
 کردیم یاد کردند و اگر چنان شد که چیزی از این کواکب یاد کردیم یا آنرا بوی دادند یا اندر ساری وی بود یا وی
 بمحفل گشت بصورت یک از آن این معنی که اندر رویه آن کواکب یاد کردیم بوی رسد و الله اعلم
و اما الیوم ختمه اندر حاکم مطلق در تا و بر رویه خوم یاد کردیم بر آنکه معبران اندر
 تا و بر رویه کواکب این چه یاد کردند بر آورده اند و اندرین باب این قاری نیست اما سخن اندر تفصیل آن
 موجب تطویل است و کتاب از شرط احتضار تجاوز می گذارد اما از اشارتی خفیف بر قواعد کلی یاد کردیم
 است بیاید دانستن که خلق عالم بالکثره و خالف مذهب و آرای ایشان اندر باب خوم بر سه طایفه
اول طایفه اول قومی اندر ظاهریه که ایشان کواکب را هیچ اعتباری ندارند و بر تدبیر و تاثیر
 بر رویه ایشان اندر خواب چون ستاره ازین طایفه باشد اعتباری زیاده نبود اما از آن جهت که ایشان
 اجسام روحانی اند و اندریشان ظلمتی و کوری نیست پس ازین جهت شاید که نسبت ایشان بصلوات و علای
کثره و طایفه دوم جمعی اندر اهل ضلالت که ایشان تدبیر و تاثیر
 که اندر عالم واقعی شود جمله ایشان دانند و مدبر حقیق ایشان را بنظر دارند و این مذهب هر چار سبب کفر
 و ضلالت است اما این قوم را رویه کواکب اندر خواب بیک باشد و نزدیک بود برویه حق پیش افعال حق
 اندر امور دنیاوی از هر آنکه معظوران علم تابع معتقادات و آرای خلق است و ازین جهت
 متفرق و متبدل است و اندر ضبط و حصری توان آورد **و طایفه سوم** قومی اندر که ایشان
 احکام کواکب را معتبر دارند و تاثیر ایشان را اندر بعضی امور اعتبار کنند اما نه بطریق استقلال
 و استبداد بلکه بتقاریر و افعال مختار و ممالیک و کائنات چنانکه تاثیر مقنن و دگر دویه اندر اشمال
 و تاثیر نان اندر شمع و تاثیر آب اندر آروی و دگر اسباب اندر مسیبات و خواهر قراب
 حدین جایگاه ایشان بدین معنی فرموده است و اضافت افعال ایشان کرده است

محمود باشد که کواکب را مقهور سازد و کلاه دلالت کند که سنده اعدا خود را قهر کند اما اگر سار که ستارگان بر آفتاب غلبه کردند دشمن بر وی ظفر یابد و اگر سار که کواکب بر وی غلبه کردند یا اندر وی خیره کردند آن همچنان باشد که اندر کویه و خیره کردن آفتاب و ماهتاب یا ذکر دیر و اگر سار که چیزی از نیروات بر وی شکستند یا بر وی صلوات فرستادند آن دلیل نیل عرق و رفعت و ذکر چیدار باشد و حسن خائت و اگر بر که ایشان بر وی نعت کردند یا سخن فبیح گفتند از آن وی آن بر ضرایب باشد که یاد کردیم و الله اعلم

باب اندر آوا و بار و ریه شب و روز و تاریکی و روشنایی و اندر ریه ابر و عمار

و بوق و صاعقه و بادها و قوس و قزح و زلزله و آخ و باد و غلغله و آید و این

فصل اول اندر دیدن شب و روز و تاریکی و روشنایی

بدان که معبران اندر آوا و بار و ریه شب خلاف کرده اند و بعضی گفته اند دیدن شب اندر خواب دلالت کند بر سکون و آسایش **قال الله تعالی** و یوالدی جعل لکم الیل لنتکونوا فیه و بعضی گفته اند که شب ظلمه است و ظلمه اندر تاریکی و ضلالت و حق را می باشد **قال الله تعالی** الله ولی الذین آمنوا وخرجهم من الظلمات الی النور و بدان که اختلاف حسب مرتبه باشد و ضمیر وی و هیئت شب بگردد اگر بستاند از صبح باشد و دیدن شب اندر ضمیر وی مضمین سکون باشد و آن شب را از عمار و برق و خوف و خیر و امثال آن خلی بیند آن در حق وی محمود بود و دیدار و سکون و آرامش باشد چنانکه یاد کردیم و همچنین کیسه که قصدا خفا عیجا دارد ریه شب در حق وی و ستر باشد و اما اگر سنده از اهل صلاح باشد یا بر اندر ریه آن مشق بوده باشد یا با آن تاریکی زیاده از کار یا عمار و برق و زلزله مانند آن دیده باشد یا و بر اقصا اظهار عیجا باشد آن نه موافق باشد و دلالت کند بر ظلم و بی راهی و نامرادی و نصاری کف تمام اند اگر کسی اندر ساری خواب بین ظلمت بیدار سفری دور کند و اگر اندر خواب چنان سنده زمان هم شب بود و هرگز روز نبود و ماهتاب و ستارگان در آسمان چه کردیدند آن دلالت کند که از حجت و نور یا از حجت یک از اهل قلم ظلم عام شود و دلالت کند که حق تعالی آن ظلم را از ایشان دفع کند **قال الله تعالی** قل ارایتهم

الکثیر

ان جعل الله علیکم الیل لیسئلکم فی ما کنتم تعملون و اگر اندر خواب چنان سنده که در شب بود و وی آنرا دفع کرد و روز را کرد و بی سبب دفع آن ظلم شود و اگر سنده که خوشتن شب بود آن همچین مبینی باشد بر صلاح و فساد وی و دیدن روز اندر خواب دلالت کند بر نور و راه راست و نیل مراد و بر توان کس از حجت و جود نور و بر وجه شب دلیل فقر باشد از حجت عدم نور و اگر کسی اندر خواب بیدار که شب بود و صبح بر آمد آن دلالت کند بر یافتن فرج و سرور و راه راست **قال الله تعالی** لیخرجنا من الظلمات الی النور و اگر بستاند از خواب خائف باشد خجسته یابد و نعمت یابد و دلیل حسن خائت باشد **قال الله تعالی** الا الی صیحاتهم یحسیر یومئذ یفر جنودنا و چون سنده که در خواب روز بود آن دلالت کند بر دوام سرور و نعمت و آسایش و باشد که مضمین مشقتها اندر بعضی احوال **قال الله تعالی**

قال ارایتهم ان جعل الله علیکم الیل لیسئلکم فی ما کنتم تعملون

و ریه نور هاجمه اندر نا و بار محمود باشد عموم خلقت و دلالت کند بر خجسته و راه راست و آسایش از خوف و بر حسن خائت **حکایه** آورده اند که آمنه بنت وهب مادر رسول علیه السلام اندر آن زمان که بر رسول علیه السلام حامله بود اندر خواب چنان دید که نوری از وی جوار گشت که بدان نور قصور شام را بیدار و عن قریب رسول علیه السلام اندر وجود آمد و مراد از آن خبر که پیغمبر علیه السلام فرموده است که **انا بنات عیسی و رویا ای** نیست **حکایه** آورده اند که شخصی از نصاری اندر خواب چنان دید که اندر ظلمت عظیم کفر فکار بود و از آن جایگاه بیرون آمد و پندری بسیار معبر گفت حق تعالی ترا سلام روزی که در **لقله تعالی** الله ولی الذین آمنوا وخرجهم من الظلمات الی النور و عن قریب آن شخص مسلمان شد **حکایه** و همچنین آورده اند که پادشاه ترکستان شبی اندر خواب دید که آتیه عظیم برایشان شد و رویی هو اگرفت و بعد از آن نور از جانب حجاز بیدار شد و هر که که مطیع وی گشت آن نور و بر آزان آتش گاه می داشت و هر که که مطیع غی گشت آتش و بر عی سوزانید و چون از خواب بیدار گشت سخن و میخانرا حاضر و تعبیر آن خواب از ایشان پرسید اینان گفتند این از قبیل اصغاث حلام است و تعبیری ندارد و اندر آن جایگاه سخن بود و نا با علم تعبیر

الغبار

الیه

گفت ای پادشاه تعبیر این خواب آنست که شخصی از جانب چهارماد شود بکار از آن که عالم کفر گرفته باشد که رفیق
از نور وی ببرد و هر کس که مطیع وی شود اندر دنیا و آخرت سلامت یابد و هر کس که مطیع وی نشود ویرا
بشمیر هلاک کند و اندر آخرت مسجون آتش شود و دیدن آن روز اندر تا ویرا نیز دلت کند بر آنکه آن کار که بشاه
صد از آن باشد و بنده روز دلت کند بر نهمه رسیدن آن کار و آخر روز دلت کند بر آنکه آن کار و اگر بیدار که ویرا جبر
که شاه بود از شب و روز باز یافت آن دلت کند که ویرا حق بر غیم لازم شود بشاه شهود بعد از کار غیم
قال الله تعالی و قرآن العجوان قرآن العجوان مشهورا و اگر سده که زمان هم روز بود و آفتاب کرد
آسمان کرد ویرا آن کفنه اند دلت کند که پادشاه از جانب مستبر شود برای خود و با اهل عدلست مشورت
نکند **فصل دوم** **اندر ناویر رویه ابر** بدانکه دیدن ابر در خواب
بر چند وجه تعبیر کرده اند بر سلطان و مرد عالم و حکیم و رحمت و فرخ و غارت
و خط و بزه و فتنه و مال و حکمت و اختلاف از اختلاف مراتب بیناگان و هیئت ابر افتاد
نه از نفس رویه ابر و حسب اوقات رویه نیز بگوید چنانکه در میان سخن مذکوره آید پس اگر ابر در خواب بیند
که باه ابر یافت و با آن هیچ لمانند ببار نبود حکمت یابد بقرآن ابر و همچنین اگر سده که باه ابر
خورد حکمت آموزد یا مالی حاصل یابد و مخالطت با ابر کردن از دنیا و بار دلیار مخالطت کردن باشد با علما و حکما
یا با اغنیاء و چون بیند که با ابر مخالطت کرد و از آن چیزی بگرفت با این قوم مخالطت کند و از ایشان
حکمت آموزد یا مالی یابد و اگر سده که با ایشان مخالطت کند و از ایشان منفعت نیابد و اگر سده که برابر سوار شاه
بر مثال السب یا بر نشسته بود مهتری یابد بفضل و حکمت و اگر بیند که ابر بخروید شاه بود با ذلیل
یا کلی مطیع وی شود یا سلطنت یابد چون بشاه اهلان باشد و اگر سده که باه ابر در دست داشت
و از آن هم باران بارید شاه حکمت و علم آموزد و مردم از وی علم آموزند و منفعت یابند و اگر بیند که
خویش ابر بود و از وی باران بارید یا جبری که مردم از وی منفعت یابند یا چون سایه بر مردم می
بود آن هم چنین و اگر بیند این خواب ملوک باشند از دلیار عداوت و یا باشند در جور و عت و اگر جان
سده که خانه برابر بنا کرده بود نعمت و حکمت یابد و اگر سده که قصری بنا کرده بود کفته اند
از گاه بر هرگز بسبب حکمت و دیدن ابر سید با باران اندر تا ویرا پادشاهی عادل باشد مبارک

سخی که خلق عام و خاص از وی منفعت یابند و ابر سیاه اندر تا ویرا پادشاهی باشد خداوند سلطنت و سیادت و ابر
نی باران اندر تا ویرا اگر سید باشد دلت کند بر وجود ملوک و حیانت تجار و خلق عالم و اگر سیاه باشد آن
دلت کند بر بلا و فتنه و اگر با وی رعد و برق باشد آن دلت کند بر خشم و جور پادشاه و بدانکه ابر سید
سید چون باران باشد رویه آن نیست با مسلمانان موافق تر باشد و اندر خری باشد و با اهل سب
راحت و آسایش بود و خصوص چون بیند اندر مستقی باشد یا اندر سفر باشد **قال الله تعالی**
وظلنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم
و اگر شاه یا اهل از موضع نه از اهل صلاح باشد آن دلت کند بر بلا و غارت و فتنه و استیصال
قال الله تعالی فلما رآوه عارضا مستقرا و دریتی هم ای قوله فیما غارت الیوم و همچنین
چون ابر بر خلاف طبیعت خود آن نه محمود باشد و دلت کند بر خط و فتنه مثلاً آنکه اشرا
سرخ یا زرد بیند و باطلت و خف باشد و هر چه در رویه ابر چون در غیر وقت معاد باشد اندر مواضع
که اندر بعضی اوقات اندر آن جایگاه ابر نه محمود باشد و خصوص چون آن ابر بی باران بود
یا بار عذوب و طلت باشد و او ازها خوفناک زیرا که این جمله اندر بن صوف دلت کند بر خط و جور و فتنه
و خشم پادشاه و اگر جان سده که باه ابر باشد و بر شهری یادی یا محلی یا سرای مثل سایه با خن یا پندار
اگر اهل از موضع از اهل صلاح باشد آن دلت کند بر نیکو و برکت و امن و سعادت نعمت **قال الله تعالی**
وظلنا علیکم الغمام الکیه و اگر اهل آن جایگاه نه از اهل باشد آن دلیار غارت و فتنه و استیصال
باشد **قال الله تعالی** فلما رآوه مستقرا و دریتی هم الکیه و اگر بیند که ابر بر آه و زور روی بیار باشد
کفته اندر آن حکمی ادب آموزد که تعلق با مورد دنیا دارد و اگر سده که چیزی از جواهر نفیسه
بارانید مثل لعل و یاقوت و زمرد و نقره و آخ بدان طاند آن هم چنین باشد و دلیار نیل و توح باشد و مانند
کی پشته زن کند یا کینیا خرد و اگر آن چیز از جواهر خود ردی چون حریف و میوه باغیانه زرد
رنگ آن دلیار مرض باشد اندر جایگاه و اگر اندر خواب سده که سلاحی از ابر گرفت یا سلاحی از ابر
اندر دست داشت و فصیح کرد و خسته غلبه کند و کفته اندر ابر سیاه با باران اندر تا ویرا

دلالة كذا بر سیاه و بیاض است و این شرح دالت کذا بر سیاه و بیاض است و اگر سیاه که بر سیاه و باران عام
 می آیند گفته اند باد شاه باران جانب امیری فرستاده است و باشد که تا باران باشد یعنی و اگر
 سیاه که از باران و برق بود آن اندک و بیاض که باد شاه باشد و تهاید خف و باریدن آتش از برانداز و بار
 دلیل ظلم عام باشد از جهت باد شاه خصب عموم آن آتش و باریدن طعام با چون کلام و جو و نان و آج
 بر آن کلام دلیل انعام باد شاه باشد بر رعیت و دلیل فراخی نعمت و رسیدن آن انعام از باد شاه خلق خصب
 مؤنه آن طعام باشد تا بوقت آن که صلاحیت خوردن اندر وی حاصل شود و باریدن خاک چون
 با وی عباد باشد دلیل فراخی نعمت باشد و باریدن آن چیزها که آن عذاب قوی بوده است چون
 سنگ و کلان نه محمود باشد و خصوص چون با آن هلاک مردم سازد یا اهل آن موضع ندها و اصلاح باشد **قال الله تعالی**
وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِّنْ سَمُومٍ وَسُحَابًا مِّنْ عَذَابٍ مُّشْتَرِكٍ

و باریدن ریاحین اندر تا و بار اگر تافه باشد از دالت کذا بر سوز و عیش خوش و اندران سال
 فرزندان نرینه بسیار اندر وجود ایند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است در حق حسن و حسین رضی الله
 عنهما **حَبْرٌ هُمَا رِخَاءُ نَّشَايَ مِنْ لَّجَنَةٍ** و اگر آن رخان خشک و پژمرده باشد از دلیل
 غم و حزن عام باشد و دلیل موت اطفال باشد و باریدن حیوانات از برانداز و بار دالت کذا بر
 کشتن آن چیز که آن نوع از حیوان بر آن دالت کذا چنانکه اندر جای خود یاد کرده آید تفصیل هر یک
 مثل آن که باریدن بار و دیگر سیاح دالت کذا بر طوفان عذاب و آزار آن قوم و باریدن کوفته اند
 دالت کذا بر کشتن غنیمت و نعمت اندران سال و باریدن آذی که جوان باشد آن دالت کذا بر طوفان
 آزار آن قوم و اگر بر باد باشد آن دالت کذا بر طوفان سخت و وقوع آن قوم و باریدن ترک درخت
 دلیل کثرت قمار و نسل چهار یا باران باشد از آن سال و عیال اهل تعبیر هر چیز که سیاه که ابروی بارید خصب
 شرف و رذاه جوهر آن چیز باشد و **وَأَقْبَلُكُمْ فَصَارَ سَمُومٌ** اندر تا و بار دلت

الرَّعْدُ

رعد و برق و صاعقه و قوس و قزح و باران که از آن دالت کذا بر خوف از حمت سلطان و چون بابا از نو

دالت کذا بر قضا دین و شفا یافتن بیمار و خلاص یافتن از حبس و رؤیه رعد و برق باران با هر سیاه
 را دلیل خوف باشد و مقیم رطوبت باشد **قال الله تعالی** هو الذي يريكم البرق خوفاً و طمعا يعني
 خوف السافر عن نزول المطر و طمعا للمقيم في الحي المطر و نصاري گفته اند شنید از او رعد
 و دیگر از ها هیاهو دالت کذا بر موت فجأة و برشته و قتل و خصوصیه و خسران اندر مال و اگر از
 رعد اندر وقت خود شنود و بآن باران باشد و اندران زمان مردم بیاران محتاج باشند آن دالت کذا
 بر فراخی سال و معجزان اسلام گفته اند که رؤیه برق اندر خواب دالت کذا بر خوفی که از آن خوفی
 نباشد و عاقبت آن امن باشد **قال الله تعالی** يَكَاذِبُ البرق يخطف ابصارهم و بعضی گفته اند
 برق اندر تا و بار خازن بادشاهی بزرگ باشد و گفته اند اگر سیاه که برق باه یافت کیه و پرا عجب
 خیر فرماید و نصاری گفته اند رؤیه برق اندر تا و بار دالت کذا بر میل منفعة و سرور از موضع
 دور و هر چند گفته اند که رؤیه برق اندر خواب دالت کذا که سیاه اندران سال از موت
 ایمن باشد و اگر بیناه دازن بیمار باشد میزد و هر چند گفته اند اگر سیاه که صاعقه جاده وی
 بسوزانید اگر زن بیناه بیمار باشد میزد و اگر نه بیمار باشد بیمار شود و اگر سیاه که صاعقه از آسمان
 می آمد و خلق را می سوزانید آن دالت کذا بر وقوع بلا و فتنه و قحط اندران موضع و خشتر
 سلطان بر رعیت و اگر چنان سیاه که صاعقه و بر سوزانید اگر سیاه این خواب از سیاه باشد آن دالت
 کذا بر فقر و شاق اندر اسباب معاش و اگر سیاه نه از اهل صبح باشد آن نه محمود باشد
 در حق وی و دالت کذا بر انکار حق و بر حاد دلت و محاصمت کردن بیاطال اندر دین **قال الله تعالی**
وَبُرْسَالِ الصَّوَاعِقِ يَصِيبُكُمْ مِّنْ بَيْنِهِمْ عَذَابٌ

البرق و الصاعقه

و این خواب نیز گفته اند دالت کذا بر موت صلب خواب **قال الله تعالی** فَاخَذَ اللَّهُ الصَّاعِقَةَ
 بظلمهم و بعضی گفته اند که اگر سیاه این خواب غنی باشد فقیر گردد و اگر فقیر باشد
 غنی گردد از آن که صاعقه چون موضع مجنون را سوزاند و اگر موضع بی
 معجز را خواب شود و نیز هر کس که صاعقه بوی رسد و سوز شود پس غنی می شود چون

فقر شود و فقر چنان غنی گردد روز باریان صفت شریف یابد و اگر بستاند این خواب براه باشد یا محسوس باشد از آن
 شود و خلاص یابد از آن که هر کس که عاقبت و پراستور اندک را بر روی حکمی باشد و رویه این خواب
 نیز گفته اند دلالت کند بر سوت و دردن بستان و برف و فراق میان ستاره و میان زمین و از آن که
 زن و فرزندی بستاند و هم چنان که هرگاه که صلح کند با دشمنی و بر آتش کد کند و فروغ و اغصان
 و پراستور اند ستاره نیز از زن و فرزندی آید و در وقت و وجهی که در آن که رویه قوس فرج اندر خوا
 اگر در وی سرخ باشد آن گفته اند دیار خون رختن بخیزد و اگر در زرد باشد دیار مرض بخیزد و اگر سیاه و ظلمانی
 باشد آن دیار ظلم و فتنه باشد و اگر سبز باشد دیار امن و فراخی نعمت و طغی باشد و اگر بوحب طبیعت
 خود باشد یا ناله و خنک اند آن دیار زرد کرد در حق بستان و اگر طایفه در سر گفته است اگر قوس فرج
 را بر مقتضا طبیعت خود بیدار و بردست راست آن دیار خیر و سرور باشد و اگر بر دست چپ بیدار آن
 در بی باشد و اگر سار که قوس فرج بیدار اهل آن موضع را عی رساند **فصل چهارم اندر**
نار و رویه بازها بدان که تعبیر رویه باز حسب اختلاف احوال آن بگردد اگر کسی
 اندر خواب سار که باز همی خست اگر ستاره با آن آفات خیر دیکه باشد قضا و نور و آسایش و سکون نفس
 بآمن آن از دیار فرج و بستان باشد **قال الله تعالی** و ارسلنا الريح مبشرات و لیذر یفککم من رحمته
 و اگر باری دیدار شتر بیدار قضا و غبار و رعد و برق و خوف آن دلالت کند بر ذهاب برکت و برف و
 فتنه و شلاق و عذاب **قال الله تعالی** و ارسلنا علیهم الريح العقیق و الا ینه و گفته اند اگر بیدار
 که باز در اختیاری بکند یا خائفا را همی خراب کرد و هر چیز که بر وی بی آید از اهل که بگردد
 باز شاه بر خلق آن موضع چشمه بکشد و اگر اهل آن موضع نه از اهل صلاح باشد از آن بغایه مکاره
 باشد و دیار نزول عذاب و استیصال ایشان باشد و توبه بایر کردن **قال الله تعالی** و خرها
 علیهم سبع لیل و ثمانیه ایام **الایه** و اگر چنان بیدار که بادی خوشی آید و ستاره را از آن
 آسایش بود و اندر آن همی رختن بود و ناکه از وی برکشت آن دلالت کند بر ذهاب دولت
قال الله تعالی و تذهب ریحکم یعنی دولت و کرم و نصرت و کرم و اگر چنان بیدار که باز
 اندر حکم وی و مخبر وی بود اگر ستاره این خواب از اهل سلطنت باشد ملحق غنیمت یابد و باشد

قوس فرج

که بر چاه روی زمین حکم کند بر دیار قصه سلیمان علیه السلام و اگر ستاره نه از اهل سلطنت باشد از اهل
 باشد و نعمت و غنیمت و دولت و ذکریا یابد **قال الله تعالی** و خرواله الریح تجری بأمر
 الی قوله هذا عطا ونا فامن اوامیر بغیر حساب و اگر بستان نه از اهل بستان آن دلالت کند بر
 غرور و زیاده فساد و سبب حبس و زوال نعمت باشد و اگر بیدار بخیر و سلیمان علیه السلام و اگر سار که بیدار
 خسته بود و باز متغافل بود آن همی چنان باشد و دیار نادم و نادم از آن دلالت کند بر بیماری
 از حراق و سهرام و دیار باز سرخ و زرد و سیاه همی چنان مرض و شاق و فتنه باشد و اگر سار که باز
 سبوم ملامت وی بود در ایام آن دیار دوام مرض و شاق باشد و اگر ستاره این خواب نه از اهل
 باشد آن نه محمود باشد و دلالت کند بر موت بر غیر توبه **قال الله تعالی**

وَأَصْحَابُ الشَّامِ أَصْحَابُ الشَّامِ فِي مَوْتِهِمْ

و دیدن باد قوس در دلالت کند بر راحت و شادی و فرح و شفا یافتن از بیماری و ذکریا باز نفسی
 اندر اشعار بسیار آمان است و رویه باز صبا اندر رحمت و نصرت باشد و خصوص بستان از صلی باشد
 و اگر اندر حرب دشمن باشد ظفر یابد و باز در دیار دلالت کند بر هلاکت مخالفان **قال الله تعالی** و نصرت
 بالصبا و اهل کت عاذر بالذنور **قال الله تعالی** و نصرت بالصبا و اهل کت عاذر بالذنور و گفته اند باز در دیار خون سخت
 باشد آن از زنا و بیار اجار ناجوشن بود و باز جنوب گفته اند دلالت بر وبا و بیماری و گفته اند
 دلالت کند از آن سال باریان بسیار آید و دلالت کند بر بیدار و فراخی سار **و جایی خبر**
 ان الفیح الريح الجنوب و بعضی از علما گفته اند که ماهیت ریح الجنوب الا و ابتعت
 و رویه باز شمال از زنا و بیار راحت و آسایش باشد و دلالت کند بر کثرت ناسج چهار باریان
 و رویه باز لواف و آن بادی بود در راحت را بستان کند دلالت کند بر شاق و رحمت و برکت و میوهها
 و آنها و فراخی نعمت از آن سال و دلالت کند بر کثرت ناسج چهار باریان **والله اعلم**

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحٍ مَّنْهُنَّ لِيَمْسَ السَّامُ

السبب
الصبا
الذنور

الشمس
الواحد

الصخر
العاصف

و اگر سزا که باز و بر برگشت و از موضع دیگر بود آن گفته اند سفر کرد و آن سفر باز نیاید **لَقَوْلِهِ تَعَالَى**
أَوْ تَوْبِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ هُوَ و گفته اند که آنکه برین قوه و سلطنت و این خصب
 صلاح و فساد بینا که بگردد و رویه باز صرصر اندر تا و بار دالت کند بر ظلم و جور باز شاه
 و خست و جوری بر مقدار حتی و نری آن باز بود و رویه باز عاصف هم چنین باشند و اگر بینا برین
 خواب اندر کشتی باشند بهر غرق بود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** فِرْسًا عَلَى صِفَاء صَفَا مِنَ الرِّيحِ يَغْرِقُكُمْ وَبِأَذِ
 عاصف و قاصف اندر معنی متقارب اند و هر آنگاه نقصیف مالت علیہ ای تحسین و اگر بینا
 که اندر لشکر کاهی بود و باز سختی می جنت اندر آن لشکر که آن دالت کند بر هلاک اهل آن لشکر که
 و اگر باز نریم و خوش باشند آن دلد دالت و نضره باشند و اگر باز شاه قاصد حرب کند و اندر خواب بینا
 که باز از بر روی وی هم آواز نصغ یابد و اگر خان بینا که باز از بر پشت وی هم آواز آن دلد هر نیت
 وی بود و گفته اند اگر اندر خواب سزا که باز بر خاست و یک درخت خردار بر کند رعیت
 آن موضع باز شاه را هلاک کنند و گفته اند دالت کند که باز شاه سزا را هلاک کند و گفته اند
 اندا اگر چنان بینا که درختها را میار بر کند آن دالت کند بر هلاکت و استیصال آن قوم **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**
فَتَرَى الْمُنَافِقِينَ صَرَخُوا كُلٌّ فِي غِيَابِ أَخِي خَاوِيَةٍ
 و نما رویه باز عاصف با وی غبار و ظلمت و رعد و برق و کوفتی هوا باشد آن عیا العوم
 ملووم باشند و دلد خوف و قبض و بختی باشد آن دلد رخن بنایان و احباب خوف و اضطراب در حق
 ایشان دالت کند بر ازادی و خلاصی آن که این حاله را دوام نباشد و سریع الزوال باشد و هوا
 در عقب آن زود صافی گردد و اگر سزا ازین قوم باشد در ضمیر وی این باشد که این حاله را هیچ خواهی
 بود آن دالت کند بر دوام ظلم و جور باز شاه و فروماندن وی اندر بندگی و حبس و اگر چنان سزا که باری
 سخت بر خاست و کوهی را بیا بیا بزرگ بر کند و باندخت باز شاه آن موضع را مگر زیاده شود و باشد
 که وفاته یابد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** **فَصَلِّحْ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ مِنَ الرِّيحِ** **فَصَلِّحْ**
وَلَا تَزَلْ بدان که اگر کسی اندر خواب بیند که زمین می لرزد و بعضی از آن زمین

فرورفت و بعضی فرو نرفت آن دالت کند بر ظلم و جور باز شاه یا اهل آن موضع و گفته اند دالت
 کند بر بیماری سخت و لرزیدن زمین نیز دلد لرزیدن حال باز شاه بود و اگر سزا که زمین لرزد
 و کوهی را از زمین بر کند و باندخت یا غبار کشت و اندر هوا برفت آن دالت کند بر شوق حال باز شاه و
 باشد که از فلک بیفتد یا میبرد و نیز دالت کند بر کفر محسوس و ظلم و **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** **وَأَن تَارَ خُرُوجَهُ**
 از دلد و خصال و اگر سزا که آن کوه در کربان قرار گرفت آن شاه و بلا از وی زیاده گردد و ممکن بر وی
 قرار گیرد و دلد لرزیدن اندر تا و بار دلد ظلم باز شاه باشند بر رعیت و اطمینان و رس گفته است که رویه
 خسف و زلزله عیا العوم نه محمود باشد و دالت کند بر هلاکت و ظلم و تلف اموال و آذ در حق مسافر
 و کسی که اندر شادی باشد یا بر روی دینی واجب باشد که در حق این طایفه و اشباه ایشان دلد فرج
 باشد از این **نکته** حرکت زمین و خسف و آخ با آن دلد دلد تغییر حال شخص و انتقال از حالت
 نحلی و اگر چنان سزا که خوشتر نیتا بر زمین فرورفت آن گفته اند دالت کند بر موت وی
 و اگر سزا که غرض با سری و اموال اندر زمین فرورفت آن هم چنین دلد دلد باشد و دالت کند که وی
 از اهل ظلم باشد و منع حقوق دلد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** **فَخَسَفْنَا بِهِ وَابْنَ الْأَرْضِ** و اگر سزا که زمین
 می جنبید رویه خسف و تغییر هوا و اضطراب آن گفته اند دالت کند بر حرکت روت
 و اقبال بینا که خواب و روی فکر در نیت و خوشتر غشی بوی و خفا از محسوس و الله اعلم
بِأَنَّهُ تَوَابِلَ رُؤْيَا وَبَارَازُ نَفْسٍ وَتَكَلُّفٌ وَسِرْمٌ وَخَدَعٌ وَفِي ذِكْرِ
كُلِّ كَائِدٍ طَرَفٌ مِنَ السَّمَاءِ و این باب مرتب است بر دو فصل **فصل اول** **أَنَّا تَوَابِلَ رُؤْيَا**
چیزها معموده چون باران و برف و برف و غیر آن بدان که اگر کسی اندر خواب بیند که باران
 عام بارید اندر موسم باران و اندر از خمت نبود و از امارات فاد موده خلی بود آن دالت کند که
 بینا خواب را باری مرده زنده گردد و نعمت و شادی یابد و دالت کند بر فرح و نعمت
 در حق عامه خلق آن موضع را **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** **فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْمَاءِ** **وَقَالَ عَزَّازٌ** **فِي حِيٍّ بِهِ**
 ارض تغار موتها **وَقَالَ حَلَّازٌ** فاذا اصاب به من شام عباره اذ هم تبشرون و اگر

المطر

این خواب را چیزی از دست رفته باشد و از آن بوی خوشی باشد دالت کد که آن چیز را باز رسد **قال الله تعالى**
 وهو الذي ينزل الغيث من ماضوا و اگر سناخ اندر غی باشد یا مدیون باشد فرج یابد و دین بگذارد و اندران
 خیر و برکت بدیدارند **قال الله تعالى** و انزلنا من السماء امباركا و اما روية باران خاص مثل آنکه
 اندر خواب سنا که اندر شهری یا اندر محلی مخصوص یا از هر شخصی معین باران ببارد نه بسیار
 عموم آن معنی معبر آن که نه اندر دیار آیه باشد باران شخص یا اندران موضع و بعضی گفته اند باران
 خاص در دیار خیر است و باران خاص در دیار خیر خاص بود و این سه بر کف نه است روية معر دالت کند
 بر عذاب آن که حق تعالی لفظ مطر را اندر چیزها بالاستعمال کرده است و لفظ غيث و ما اندر چیزها
 نیک و رحمت استعمال فرموده است **قال الله تعالى** و امطرنا عليهم مطرا و امطرنا عليهم
 مطرا فامضوا من الدنيا و جعلنا من الماء كل شيء حي و هو الذي ينزل الغيث من بعد
 ماضوا پس چون که اندر خواب سنا که باران بباردنی آن لفظ مطر را بیه شینار یا اندر صحرای بود
 آن دیار خیر باشد چنانکه یاد کردم و اگر اندران لفظ مطر شود یا اندر صحرای باشد آن نه محمود بود و دیار عذاب
 باشد و بدانکه این خب صلاح و فساد اهل آن موضع بگردد زیرا که حق تعالی لفظ مطر را
 اندر عذاب استعمال فرموده است بجهت با کف است و هم حین خب قرآن آن باران نیز بگردد
 اندر باریدن مثل نرمی و لطف و ظهور منفعة و احتیاج خلق بدان و خشم و قهر و خرابی کردن و همچنین
 خب لغت بینه نیز بگردد و اگر کسی اندر خواب بیند که باران می بارید نه بر طریق معهود مثل آنکه
 بیند که آب از آسمان می رخت و درختها و بناها را خواب می کرد آن دالت کند بر عذاب از جهمت بادشاه
 و اگر بآن از امارتها ببارد هیچ ناریه باشد اندران ضرری نبود و دالت کند بر فراخی نعمت و سعت رزق
 آن قوم چون احوال صلاح باشد و اگر سنا که واسطه ابر باران ببارد بر طریق معهود اندران خلای باشد
 فان الله على كل شيء قدير و نیز بعضی از مفسران گفته اند که باران خود از آسمان می بارید نه از ابر و بعضی گفته
 اند که این خواب دالت کند بر رزق به بینه رسد از جای که وی بدان صبح ندانسته باشد و آه زن
 و غم خورد و اندران ضرری ناریه باشد نیز دالت کند بر ظهور بار شاهی عادل که دفع
 و اتم باشد و عذاب و اگر باینکه بوز باران اندر خواب ببارد تعبیر آن باران بینه بدان که

التلخ

رویه برف اندر خواب حسب اختلاف احوال آن برف بگردد اگر اندر خواب بیند که برف ببارد باریه بود
 یا بی باریه اگر آن برف بر مقدار معهود باشد و اندر وقت و موضع خود باشد آن نیک باشد و دالت کند بر
 سعت رزق و فراخی نعمت آن قوم چنانکه اندر باران یاد کردیم و اما اگر آن برف بسیار باشد زیاده
 از قدر معقود یا نه اندر وقت و موضع خود باشد آن دالت کند بر نزول عذاب از جهمت سلطان و بر
 هلاک طوائف ایشان و رسیدن لشکر یا نه بدان موضع و سندان مال ایشان و خصوص چون
 اهل آن موضع نه از اهل صلاح باشد که آن در حق ایشان بجایه مذموم بود **قال الله تعالى**
فان سئل عنكم عن حزنكم فقلوا
 و بعضی از مفسران گفته اند مراد از حزن اندرین موضع برف بوده است و هم چنین روية بر سرف
 خفتن و نشستن و ایستادن حرکت دالت کند بر حزن و قیام و هم چنین اگر بیند که سرف یافت از گت
 برف اندر رستان و یا بستان دیار فقر باشد و روية برف بسیار نیز دیار مرض باشد و اگر اندر خواب
 سنا که برف می خیزد اگر اندر بستان باشد آن محمود باشد و دیار یا من مایه باشد که متضمن آسایش
 بود و اگر اندر رستان باشد آن دیار قیض و اندوه و فوختن آن مدتی باشد از خیرین و دیار خروج
 باشد از غیر آن و هم حین هر چه که آن اندر جوهر خود ردی باشد فروختن آن مدتی باشد
 از خیرین و اگر سنا که برف بروی بار یا بر زمین ببارد و در حال کداخته باشد آن اندر توبه
 اگر غم باشد و اگر فوج روزیاید شود و بنای نداشت و اگر اندر زمینی که اندر انکشت کرده باشد
 برف بیند آن همچون باران باشد و جاماسب گفته است که دیدن برف اندر خواب دیار
 حق باشد و اگر سنا که برف بروی بار یا بر زمین ببارد و اگر چنان بیند که اندر سرف
 هلاک شود اندر دست دشمن هلاک گردد و دیدن تکرر اندر خواب معبر از اسلام
 گفته اند که اگر بسیار باشد و خارج از عاده بود آن دالت کند که سلطان رعیت را عذاب کند
 و مال ایشان بستاند و ضرب ایشان کند و نیز دیار هلاکتی باشد **قال الله تعالى**
و يترككم من جبال مما من برد فيصيب من يترككم

البرد

ذكر الله من يترككم من جبال مما من برد فيصيب من يترككم

و اگر بشناید که از آن قدری معارف و بیافت ما را باید بقدر آن و کفایت آن بپردازد و اگر بشناید که
 چند عدد از آن کسر کرد تعبیر آن بر عکس این باشد که یاد کردیم و نصیحتی که گفتیم آنکه دیدن کجایون
 نه اندر وقت خود باشد دلت کند سویمای بینان و اگر بشناید که جبری از آن بر جسد وی افتاد بیضه از مال وی
 برود و دیدن نخ اندر توبیاری گفته اند دلت کند بر غم و عذاب و بستن کارها آلا که بیدار آب
 اندر طریقه کرد و بستن شش اندر آن جایگاه آنکه گفته اند دلت کند بر مال خالصی مجموع و دیدن سزا
 اندر توبیاری دلیل فقر باشد و اگر بشناید که با تشکر کرم همی شاد محتاج شود بعل و متضمن خطر باشد و از طایفه
 گفته اند دلت کند دیدن سزا سخت و تخ اندر خواب جز اندر وقت خود باشد آنرا هیچ تعبیری
 نباشد و متضمن مضرتی باشد و راجع باشد بصفه از زمان و محمول باشد بر نفس احوال آن ایام
 و اما در غیر وقت خود دلت کند بر افعال نامناسب و در حق مسافر و کسی که قصد سفر دارد
 دلت کند که آن سفر تمام نشود و نیز دلت کند بر ظاهر هر شادی چیزها و بوشیان و اما رویه سیل
 اندر خواب دلت کند بر دشمن ناکاه هم چنانکه دشمن ناکاه اندر نا و باریک باشد و اگر بشناید که چیزی را بر سر
 فرا گرفت که آن چیز اندر جوهر خود نه محمود باشد یا اندر ضمیر بینان از آن که اهیستی بوده باشد آن دلت
 کند که ویرانی رخسار از جهت مرض یا از جهت دشمن یا از جهت سفر **قال الله تعالی** از آن
 بکمر آید من صبر او کنت مریض و اگر آن چیز اندر جوهر خود نیک باشد یا اندر ضمیر وی از آن آینه
 و صوفی بوده باشد از دشمن خیری بوی رسد و اگر بشناید که سیل با غم آن موضع را خواب کرد و بجا
 آن درختی مایه خا و درختی بانی بر دست نه شاد اگر اهل آن موضع از اهل آن موضع از اهل صلاح باشد
 آن قوم بر دست دشمنی هلاک کردند و قومی بآذنی منفعة اندر آن موضع پیدا شوند و اگر اهل
 آن موضع نه از اهل صلاح باشد از حق تعالی بریشان خشم کرد و عذاب فرستد از قبل دشمن **قال الله تعالی**
وَأَسْلَمَ إِلَيْهِمُ سَبِيلَ الْحَرَمِ وَإِلَى أَرْضِهِمْ
 و اگر بشناید که وی سیل را دفع کرد از خانه یا از شهری یا از محلی دشمن از آن موضع دفع کند
 و اگر بشناید که سیل بر مواضع بلند می رفت که رفتن سیل بر آن جایگاه نه معنادار باشد آن دلت کند بر

الحمار البرد

البیل

در تعبیر این خواب

جو را بد شاه و رسیدن رحمت بر کان آن موضع از باد شاه و اگر بشناید که آن فصل بود برود خانه بزرگ
 یا بدربار آن دلت کند بر دشمنی از جهت باد شاهی بزرگ و اگر بشناید که آن سیل از آن محفل خوف
 تر باشد از بدین معانی که یاد کردیم و اگر بشناید که آن سیل نه آب بود بر سر و اگر
 آن چیز اندر جوهر خود محمود باشد مثل شیر و عسل و غنم و غنم آن دلت کند بر نیل غنمت و فوای نعمت
 اندر آن موضع و اگر آن چیز در جوهر خود ماکوف باشد مثل آتش و خون و مانند آن آن دلت کند بر وقوع
 قتال عام و رختن خون اندر آن موضع **و هم چنین** اگر اندر خواب ببیند که میزها
 خون و مانند آن روانه شده بود اندر شهری یا اندر محلی آن اندر نا و باریک باشد عام
 و رختن خون و ظلم باشد **و هم چنین** اگر بشناید که میزها آب روانه شده بود در آن باریک
 آن دلیل خون رختن باشد و اگر بشناید که آب از آن میزها بر سر وی افتاد آن دلت کند که ویرا
 عاری و مشقتی شد **و هم چنین** اگر بشناید که وی از آن میزها آب گرفت آن دلت کند که وی
 میانشان فتنه شود و اگر بشناید که باران بارید و میزها را روان گشت آن فتنه اندر نا و باریک سخت
 نیک باشد و دلت کند بر فرج از غمها و فوای نعمت و نیل سرور و دولت بقدر آن میزها اندر قلت
 و کثرت و اما رویه و حل اندر خواب بغایه مذموم باشد و دلت کند بر غم و اندوه و قبض و مرض
 و رفتن از میان و حل دلیل سختی و فتنه باشد بر مقدار سختی و آسانی اندر رفتن اندر آن جای و اگر بشناید
 که اندر و حافرو مانند اندر آن غم و مرض گرفتار شود و خلاص یافتن وی از آن غم و مرض حسب
 رویه خلاص باشد از آن و حل و اگر بشناید که چیزی از لباس یا چیزی اندر آن جایگاه کرد و بر رانی رسد
 و اما اندر آن مرض نفقه کند و اگر بشناید که زبامروا بر اندر آن و حل کرد قرآن و حکمت اندر آن
 مرض برآموش کند و هر چند که آن و حل زیاده تر باشد و فروماندگی وی اندر سخت تر بیند از غم
 و مرض سخت تر و بیشتر باشد و اگر بشناید که و حل از بدن و لباس خود شست آن دلیل معالجه
 کردن باشد از آن مرض و شفا یافتن وی از آن مرض حسب رفتن آن و حل باشد از بدن و لباس وی
 و نصیحتی که گفتیم اندر رفتن اندر و حل دلت کند بر نقصان اندر بدن و دیدن پوشش اندر
 خواب و رفتن اندر آن و خوردن آن و حل هم چنین دلیل غم و مرض باشد اما متضمن سیاهی بدن

المیزاب

الوخل

الحاة

باشد از هر سو آید و **فصل دوم اندر بیان چیزهای غیر معتاد** بدانکه
 اگر کسی اندر خواب بیند که چیزی از آسمان ببارد که بارید از آن چیزی نه مقدار باشد آن برد و قسم باشد
قسم اول آتش آن چیز اندر جوهر خود ببارد باشد مثل آتش و کبر و دزدان و امثال آن جمله دلاکت
 کند بر نزل عذاب و قدر و مال حرام و فتنه **قال الله تعالى** و أرسلنا عليهم الطوفان و الجراد و
 القمل الآية و خصوص چون آن قوم نه از اهل صلاح باشند و اگر کسی که مار یا عقرب یا سگ
 یا خاگ یا خرین یا میوه که از آن زرد باشد چون شمش و طائران حکم آن هم چنان باشد که اندر بارید
 این چیزها را ببارد کرد و اگر کسی که رو به بارید آن دلیل بر اشد و ضرر و جلیت باشد اندر آن ناحیه
 و عاقلان هر چیز که آن اندر جوهر خود ببارد از آسمان محروم باشد **قسم دوم آفت**
 که آن چیز اندر جوهر خود نیک باشد مثل آنکه ببارد یا شیر ببارد یا برون یا زهر یا
 مروارید و مانند آن ببارد آن دلاکت کند بر غنیمت و زرق خللا و نصرة و شادی یا ناز ببارد یا جو ببارد
 یا کدوم ببارد یا چیزی که مافع و عام یا میوه ببارد که رویه آن اندر تا و ببارد باشد آن دلاکت کند بر
 ست زرق و صحت بدن و اهل آن موضع را و بارید شیر گفته اند دلیل ظهور و باطنی عادی بود و الله اعلم
باب اندر ناوید روبرو آتش و شمع و چراغ و قارید و دزد و جیاد و هیزم
و آتش در آن آج بارید نعل و آرد و این باب مشتق است بر دو فصل **فصل اول اندر ناوید**
 رویه آتش و متعلقات آن بدانکه دیدن آتش را اندر خواب بر چند وجه تعبیر کنند
 بر حرب و فتنه و فساد دین و شغب و خصومت و سخنان ناخوش و راه راست و منع
 زکوف و ختم سلطان و عقوبت و مصیبت و فوج و طاعون و فیض و مال حرام
 و برسام و آبله و ایمنی و روشنایی و علم و حکمت و ما چند مسئله اندر تفصیل آن یاد کنیم
 و بدانکه حاصل سخن معبر آن اندر باب بالکلیه اختلاف ایشان راجع است بدانکه رویه
 آتش در خواب بر دو نوع باشد **نوع اول اندر ناوید** بر وجه منفعة اگر کسی
 اندر خواب سدید آتش افروخته بود و آن آتش روشن بود و آرد و در دیگر ضرها خالی بود و مردم

از آن هم منفعة یافتن آن اندر ناوید الت کند بر باد شاهی عادی خلق از وی منفعة یابند و اگر کسی که با
 قوی ببرد یک تن شسته بود با شمع و نور و از شر آن آتش بود آن اگر سنان از ملوک باشد از زاده قوه
 و سلطنت و در غیر باد شاه دیگر یافتن نعمت و شادی و امن و راه راست و قریه و عمل باد شاه باید و از
 خطر آن باد شاه ایمن باشد **قال الله تعالى** ان یورک من فی النار و من حولها و اگر کسی که بر در خانه
 باد شاه آتش افروخت گفته اند آفرینانه ملک فوق ببارد و اگر آن آتش باد و دزد و ظلمت باشد آفرینانه عتق
 مردم کند ببرد یک آن باد شاه و هر چه بیند اگر سنان که شعله آتش اندر دست داشت حکم و ریاست یابد
 بقدر بزرگی و نور و شمع آن شعله و اگر چنان سنان که آتش بسیار بود و ریانه هم زدن آن اندر تا و ببارد سلطنت
 باشد متضمن حرب و خصومت و هر چه بیند اگر آن آتش از هایل باشد آن اندر تا و ببارد شاهی
 باشد با شغب و خصومت و اگر کسی که بر سر راهی آتش افروخت یا جای که گذشتن خلق بدان جای
 معناد باشد تا مردم بدان راه یابند اگر سنان این از صلا باشد یا از اهل علم باشد آن اندر تا و ببارد علم و حکمت
 باشد و دعوف کردن خلق بدان و اگر سنان نه از اهل صلاح باشد آن دلاکت کند بر سخا و کرم با خلق و غرض
 سنان از آن صیت و ریاست و اگر سنان که آتش بر افروخت و بنور آن از مشرق تا مغرب ببارد اگر سنان
 این خواب از سلاطین باشد آن مقدار از زمین که دیه باشد محرومی گردد و اگر از علما باشد یا
 از صلی او آن علم و نور و نور و مغرب منتشر گردد و اگر از عامه خلق باشد آن دلاکت کند
 اما بر آنکه بر آنری آید بدین صفت اندر علم یا اندر مملکت و اما راجع باشد بیک از متعلقان وی یا
 بیکی از علما و ملوک آن جانب باشد صفتی آموزد و ذکر وی بدان صفت اندر عالم منتشر گردد و اگر
 سنان که آتش روشن می دوزد اندر ساری وی بود یا اندر آن جایه افتادنی ضرری یا آتش بدین صفت
 از ساری وی بیرون می آید یا سنان که آتش بدین صفت از ساری بیرون آمد اگر سنان این خواب از آن
 حامله باشد و بر آنری آید صلب ریاست و اگر سنان از بخار باشد سود کند اندر بخار و اگر ملوک باشد
 آن زیاده حق و سلطنت وی بود و اگر از علما باشد آن زیاده علم و حکمت وی باشد و فشر و تعبیر از خلق
 را و اگر از عوام خلق باشد نعمت و فراخی یابد و این خواب اندر حق هم منتشر گردد **قال الله تعالى**
نحن جعلناهم اندک و متاعا للفقیرین **الآیه**

و گفته اند اگر کسی که شعله آتش باشد و نور در سرای وی بود حج گزارد و اگر مثل آن اندر میان سرای
خود سوار از کفار و بسبب وی شادی یابد و اگر چنان سوار که اندر شب از درواختی رویش دید آن
دالت کند برین قوه و ریاست و سلطنت و قریبه بادشاهی عظیم و برطرف و برخصول مقصود و خصوص
چون سنان اندر سفر باشد که درختی وی این خواب بگوید مجرب باشد و مقاصد وی زود بر حاصل شود **قال الله تعالی**
اِخْبِرْ اَوْلَادَكَ عَنْ مَوْصِيٍّ مُوسَى اِذْ رَايَ نَارًا فَقَالَ لِهٰذَا نَارٌ اِنَّمَا هِيَ اَنْفُ نَارٍ اَكْبَنَ
و گفته اند اگر اندر خواب بیند که اندر شب تاریک بر سر راهی آتش افروخت تا خویش را یا دیگر
باز راه یابد اگر بیند از صلی باشد و از راه معهود باشد آن دالت کند بر تیر علم و حکمت که خلق از آن منفعت
یابند و اگر بیند نه از راه صلاح باشد یا از راه نه راهی معهود باشد آن دالت کند که بیند معتقد برعت
و ضلالت شود و دعوی خلق کند بر آن و خصوص چون آتش باد و دود و خراب باشد و همچنین اگر بیند
که اندر میان آتش افروخت اندر شب و اندر خمیر وی آن بود که خود مردم باز راه یابند آن تیر علم
و حکمت باشد اگر سنان از صلی باشد و اگر اندر خمیر سنان آن باشد که روز بود و نه از صلی باشد آن
دالت کند بر اعتقاد باطل و دعوی خلق بر آن و اگر سنان آتش افروخت تا بدان راه یابد و آن
آتش باز مرد آن دالت کند بر نفاق بیند و توبه یابد **در ردی قال الله تعالی**
كَلِمَاتٍ اِذَا هُم مَّشَوْا فِيْهِ وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
و معبران گفته اند که اگر اندر خواب بیند که چیزی از آتش بلباس یابد و بی رسیدن اگر
کیسه با وی و غانه کرده باشد بدان دعاه و فاکند **قال الله تعالی** التار و عارها الله الذین کفروا
و اگر بیند که در میان آتش خشسته و نسوخت اگر سنان این خواب از صلی باشد آن دالت کند
بر صدق و یقین وی و بر یافتن نعمت و سلامت از جمله کیدها و اگر سنان نه از صلی باشد آن
دالت کند که وی قریبه بادشاهی یابد و از سر وی ایمن باشد و این خواب درخت اهل صلاح نیز دلیار
ظفر و قهر اعلا و حسن خاعت باشد **قال الله تعالی** قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَاَسْلَافًا اَبْرَهیم
و اراد و ابه کید را فجعلنا هم الاحسین و اگر اندر خواب بیند که آتش از دکان وی افند و قماشه

را بسوزانند و دکان را ضری نرشد از آن دالت کند بر وراشد از آن منافع و آن حال که آن با وی رسد حرام
باشد و اگر بر عکس بیند آن منافع کاسد شود و اگر سنان آتش اندر بازار افند آن دالت کند بر نفاق بعضی
از حرفه ها مثل کفشگری و درزی و طائلات و اگر سنان آتش افروخت تا بدان گوشت برد یا
بریزد آن گفته اند دالت کند که سنان اندر طلب رزق و مال و ریاست باشد و تمام شدن آن مطلوب
محسب تمام شدن آن غرض باشد و بقیه آن سخن اندر جای خود گفته شود و گفته اند اگر سنان که
آتش افروخت تا بدان یک رساند و اندر آن یک هیچ طعام نبود شعله را بر داری مکره دارد یا بر
سخن باطل و اگر سنان که با آتش در میان خمیر اندر طلب رزق جاد و نوش فایده و اگر سنان این خواب نه
از صلی باشد فتنه انجیزد بنزدیک پادشاه و نصاری کف نه اند که اگر اندر خواب بیند که بر سر
کوهی آتش افروخت آن دالت کند که بیند توبه و حمله حاجت ناوی گزیده شود و اگر بیند مسافر
باشد بر سمت بار و وطن خود رسد و جامه آب کف نه است که اگر اندر خانه خویش آتش سوزد و شعله
دود آن دالت کند که ویرا خیری رسد از جای که ویرا بدان طمع نبوده باشد **حکایت** آورده
اند که شخصی بود اندر خواب دید که اندر میان آتش نشسته بود و آتش ویرانی سوزانید معبر گفت
پادشاه تو ویرانه نموی کنی و عن قریب پادشاه و زلزله بر آن شخص تفویض کرد **نوع دوم**
اندر نا وید و توبه آتش بر بسیار مضر بدان که اگر کسی اندر خواب بیند که آتش اندر
موضع افتاد مثل شهری یا دهی یا سرای و حمله را بسوزانند آن نه محمود باشد و دالت کند بر ظلم و خشم
پادشاه بر آن قوم و اگر چنان سنان که آتش آن حمله را بسوزانند و قوی بیامانند و خاک آن موضع را
برداشتند آن موضع بسبب قمار و غاف خراب گردد و اگر سنان که بغل از آن قوی بیامانند و آن خرابیها
را آبادان کردند آن جایگاه دگر باده معمر گردد بواسطه فرزندان ایشان و اگر سنان که آتش از آسمان فرو
آمد و هر چیزی که بر آن رسید از آن سویرانند پادشاهی بزرگ بر اهل آن موضع غالب گردد و ایشانرا
از وی خرو و خوف رسد و اگر اهل آن موضع نداهل صلاح باشند آن دلیل نزول بلا و عذاب بود
و اگر با آن آتش دود و باد و ظلمت باشد اندر آن خوف و ظلم و غضب بیشتر باشد و دلیل وقوع عذاب است

كَلَامُ أَهْلِ بَيْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَرْبِ أَطْفَاهُ اللَّهُ

وَالنَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَمُتْ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَبْرِ

و اگر سنده آتش از خشمش و براهی سو زانید آن دلالت کند که گاهی پیام باشد و اگر وی گناهت ندارد
معاونتی بجهت گذاردن صفت روح حروف که کند اندران ظلم کند و این جواب در حق بعضی دیگر
نابینایی باشد **حکایه** آورده اند که شخصی بنزدیک ابن عربین آمد و گفت آنقدر

مردم و خایه ما معصیت و بیرون آمدن از زمین دلیله طور بسته و خط بافتار **حرکتیه**

فَتَأْتِي جِبَاَهُمْ وَجَنُوقَهُمْ وَظُهُورَهُمْ

کرم می کرد و یک پای آن انداختن افتاد و سوخته شد و آن چو هر بان سوخته شد و

چون این خواب را بر معبر عرضه کرد معبر گفت **شاه** این خواب را اندر زمین فارسی جاها
هستند و یک نیمه از آن تلف **شاه** است و قدری از آن نیمه دیگر هم تلف بوده است
و هر چنان بود که وی تعبیر کرده بود و رؤیة شرارتش اندر تاویل سخنانا فخر جام باشد

و اگر سزا که شد آتش بیدار باشد و بی سبب از رخ قبح شود از باد شاهی یا از امیری و افکار ایشان و اگر بیند
 که در آتش فروخته شد آن سخن از میان خلق منتشر گردد و خوردن شراب آتش نرد یک باشد خوردن
 آتش اندر تاویل و اگر اندر جواب سزا که آتش عظیم را از آتش اندر نشاند و دفع خصومت
 و عداوت که از میان خلق و اگر سزا که اندر سزای بی یا اندر بستان وی آتش فروخته بود و ایشان از آن
 می ترسیدند یا فتنه و آن آتش ناله باز نشست آن دلت که در موقوف قیام آن موضع و اگر این آتش را
 که باز نشست اندر شهری یا اندر محلی یا از آن دیار موقوف رئیس آن جایگاه باشد و عیا هذاهر
 آتش که رویه آن اندر تاویل و مضاعف باز گردد باز نشست و باز نشست آن دلیل دفع آن ضرر باشد از وی
 و هر آتش که رویه آن دلت که در موقوف باز نشست و باز نشست آن دلت بر زوال آن منفعه کند
 یا بر موقوف آن شخص صاحب آن منفعه باشد و اما دیدن دود اندر خواب معبران گفته اند آن
 دود که بر ترس و عقوبت از حمت حق تعالی و بر خوف از قبال بادشاه **قال الله تعالی** فارتقب يوم
 تأتي الساعة يا مبین یعنی اناس هذا عذاب الیم و اگر چنان بیدار از سزای یا از دکان و بی
 دود بیرون آید نعمت و فراخی باید بعد از خوف و بیضی و اگر سزا که از آتش که اندر زیر یک
 کوشش بود دود بی سبب که گفته اند دلت که در موقوف یعنی بعد از خوف و اگر بیند
 که آن دود از بوی خوشی بر خاست مثل عود و مانند آن آن دلت که در موقوف و ذکر جمیل بعد از خوف
 و خشن و اگر سزا که دود مثل ایلی یا مثل خیمه بر سر وی ایستاده بود گفته اند بستانه دانت
 که **لَقَوْلِهِ تَعَالَى** و ظلم من ظلم و چون سزا که آن دود از مفارقت نلزد نب از وی مفارقت
 نکند و یا و تن حراق از دود اندر تاویل و بستان دلت که در موقوف و اگر سزا که روی
 زمین دود بود یا آتش بود یا خون بود یا آب بود یا قیح بود آن دلت که در موقوف و فتنه
 عام و بر قدر و غالب شدن محارم و دیدن هیثم اندر خواب دلت که در موقوف **قال الله تعالی**
و امرانه حمله الحطت جبارها من مسير
 و گفته اند اگر اندر خواب بیند که دوجوب هیثم یا سجد جوب بر آتش میازان آتش

اطفال النار

الخان

افروزد آن گفته اند دلت که اگر سزا که صادر شود و آن سخن اندر تاویل باشد و اگر سزا که آتش اندر هیثم
 میزد گفته اند سعادتی که کند بنزد یک مادر شاه و اگر بیند که خود با هیثم شاه بود آن دیار وی بود **قال الله**
 كان هو خشب مسكاف و اگر سزا که معبران اندر دیدن خمر اندر خواب گفته اند که در دلت
 بعضی گفته اند رویه خمر اندر تاویل دلت که با شادان حمت بادشاه و بعضی گفته اند خمر اندر تاویل دلت
 باشد حرام و باز دیدن خمر از آسمان گفته اند دلت که در حرم از حمت سیاهان **حکایت**
 آورده اند که شخصی از ملوک عرب اندر خواب دید که آتش از آسمان می افتد و متفرق گشت اندر شهر
 و هر به آن اندر سزای می افتاد و خمری شد معبران گفت تعبیر این خواب آنست که لشکر حبسته
 بران شهر غلبه کند و هر چنان بود و اندر تاویل رویه و ماد هر چیزی خلاف کرده اند جماعتی
 گفته اند که رویه و ماد اندر نوم کالی حرام باشد و بعضی گفته اند که نیل رویه باشد از قبال سلطان
 و نیز گفته اند که رویه و ماد دلت که در سزا که سلطان کرد و بر از آن جزو تعب و مشقت حاصل نیاید **قال الله تعالی**
مثال الذین كفرو بربهم **لهم اجرهم** **لأنهم كفرو**
 و باز دیدن دود از آسمان اگر اهل آن موضع از صلحا باشد دلیل فراخی و سعادت رزق باشد
 ایشان را و اگر نه از اهل صلاح باشد دلیل فقر و حتم بادشاه بود و اگر اندر خواب سزا که دم آهن
 در آن یافت یا دمی از ملک وی بود یا کسی بوی داد ریاست و سلطنت یا در اهل آن باشد و اگر
 سزا که اهل آن سزا خیر و منفعت یابد و در میان آن دلت که در برف و سد طنت و رویه تون
 و افروختن آن همچنین باشد اگر حق که صنعت وی خود آن باشد و در حق وی آن مجرب باشد
 بوند که نفس آن مال و احوالا و آن در حق وی تعبیری باشد و اگر چنان سزا که دم از جوب بود گفته
 اند آن دلت که در روز و آگاه و مرتبت و ملک اگر سزا که از اهل منصب و سلطنت باشد و رویه تون
 اندر خواب دلت که در برین منصب و ریاست و سلطنت اگر سزا که اهل آن باشد و اگر سزا که از خواب
 از صلحا باشد و اندر زحمت و خونی یا چینی باشد آن دلت که در بر خا از غراب و مشقت و خوف و جیس
 و دلت که در بلوا جابت دعا **قال الله تعالی** حتی اذا جاء الامرنا وفار الثور قلنا اجمال فیما میکان و غیر
 و اهل اصحاب از وی

تعالی
الحجر

الرماد

الکبر والاثون

النور

اهل اصحاب از وی

والا ان در خواب سركه تنور هي باييد آن دالالت كند بر ظهور كارها مشكل و بربك و آينه و سود كردن اندر خجاف
 چون شتاه ناجر باشد و كفته اند اگر سركه اندر سركي سلطان تنوري نمايه بود آن سلطان مرد شمن
 صفر بايد و كارها مشكل و روي روشن كرد و كفته اند اگر سركه تنوري بيافت رختي رازن كند كه اندر
 وي خيري باشد و اگر سركه ارشور آب بيرون هي آمد و اندر روي زمين منتشر ميشد آن دالالت كند كه اندر آن موضع
 مخرجان خوب باشد و وقت هم كه ايشان نزديك رسيد باشد **قال الله تعالى** حتى اذا جاء اخرنا وفار
 التنور الاله و هر زياده و نقصان كه اندر آن نور سركه بدن چيره باز كرد كه ياد كرد چيز و خراب شدن
 تنور دالالت كند بر موت زن صاحب خواب بدانكه رويه آتش در آن اندر تا و بياي كفته اند دالالت كند
 كه سركه اين خواب رختي كند از خانداني بزرگ صاحب قوه چون از اهن باشد و اگر از صفر باشد كفته
 اند كه سركه اهن زن از خانداني باشد از اهل دنيا و اگر از جوب باشد دالالت كند بر نفاق از زن
 و اگر حج باشد آن زن خانداني از اهل كبر متاخر اعنه و اگر از دل باشد دالالت كند كه خاندان آن زن
 خداوندان دين و امانت و نعمت باشند و معبر آن كفته اند كه اگر از كانون از آتش خالي بماند آن
 دالالت كند بر نيال دولت و منصب و اگر اندر آن آتش بماند دالالت كند بر عطله و بي كاري از هر آنكه موضع
 قربان بي اسرايد بر مثال كانون بوزده آتش و دولت ايشان اندر آن بود و چون آن خواب شتاه ايشان
 بر كشت و اوطايد و رخت كفته است كه ديدين آتش اندر كانون و تنور چون سركه زبانه هي رخت
 و روشن بود آن اندر تا و بياي فرزند صاحب خواب باشد و ديدين تنور و منقل اندر خواب دالالت
 كند بر زن كردن و دالالت كند از زن خالوند نعمت باشد و از ايجاب بزرگ باشد و صاحب منفعت و رياست
 و سوخته شدن و شكسته شدن آن دليل موت آن زن باشد و همچنين هر زياده و نقصان
 كه اندر آن سركه بدن از آن باز كرد و اگر آن تنور و منقل از جوب باشد آن رختي باشد صاحب نفاق كه
 روزه وفا يابد و اگر اندر خواب سركه آتش رخت از سركه و اهن كه بدان مخصوص است آن كفته اند دالالت
 كند بر نفيس كردن كارها بوشيله كه ظاهر آن منضم خطر باشد و اگر سركه آتش رخت تا بدان كرم شود
 استعانه كند بدو كس از عدل بران امور با دشمنان اندر طلب منفعه و دفع فقر كه يك كس از ايشان مردمي
 صاحب قوه باشد و آن دگر مردمي در سخت باشد و تلف شدن آن آفت دالالت كند بر موت اين زن

الكافون

الوطيس

الزهر

اندر آن سركه اندر تا و بياي مردمي باشد دل سخت و اهن مردمي باشد صاحب قوه و آتش با دشمن بود و اگر رختي
 اندر خواب سركه آتش اندر اخت از سركه و اهن و آن آتش روشن كشت كفته اند آن زن از صبري آيد و اگر
 سركه دوسركه را بر هر دو چوغي رخت تا از آن آتش بيرون آيد كفته اند آن اندر تا و بياي مردمي باشد دل
 سخت كه مخصوص قومي با هر دو كره كشته و اگر سركه كه قصير آتش رخت كرد از سركه و اهن و از آن آتش
 بيرون نيامد طلب حاجتي كند از ديدين بدان صفت كه ياد كرد چيز و ايشان حاجت و بزرگوارند و اگر بماند
 كه از در جوب آتش اندر اخت از دكس از اهل نفاق منفعت يابد و اما رويه داخ كردن اندر خواب
 معبر آن اندر رويه آن خلاف كرده اند بعضي كفته اند كه اگر اندر خواب بماند كه يه و پرا داخ كردن
 دالالت كند كه وي منع زكوف كند و بعضي كفته اند دالالت كند بر يافتن حجي و نفقه كردن آن اندر
 معصيت حق تعالي و خصوص چون آن داخ را بر پشت يا بر پهلوا يا بر پيشاني بماند **قال الله تعالى**
الذين يكفرون بالله و الفضة ان ينفقوها

الكافون

الكافون

و كفته اند رويه آن دالالت كند بر خرابي خواب و كفته اند دالالت كند بر خي سخت
 كه اثر اندر شتاه بگند بر مقدار اثر آن داخ و كفته اند دالالت كند بر تزويج يا ولاه و اين بيز
 تحسب احوال شتاه بگردد و نصارت كفته اند كه اندر خواب سركه رختي از ركهها
 و پرا داخ كردن از اهن و پرا داخ كردن يا خويشتن داخ كرد و پرا داخ تري آيد يا زني كند يا مرد
 غريب نظر اندر آن وي كند و كفته اند رويه داخ كردن دالالت كند كه بيشه علم با دشمن
 كند و اندر آن بر خلاف سته روزه و رويه داخ كردن بيز دالالت كند كه شتاه داعلي رسد و آن
 مراهقه آن عاجز از اهن سركه بغير عيله لم فرموده است كه **حبر** اخرا و الكافون
فصل في رم اندر رويه جراخ و شمع و قماريل و مشعله و اخ بالان تعلق و ايد بدانكه
 ديدين جراخ اندر خواب و شمع و قماريل و مانتان را بر چند وجه تعبير كند بر سلطان و
 قاضي و مرد عالم و بياي و كشته و شادي و عروسي و علم و مرد را زن
 و زن را مرد و كينه و عيش خوش و كفته اند ديدين جراخ اندر خواب

السيراج

دلالت کند بر تقوی دین و نور قلب و نیک مراد و مسرجه اندر تا و بیار قیصر خانه باشد و هر زیاده و نقصان که اندر
سراج و مسرجه سالان باین چیزها یاد کرد که یاد کرد و اگر اندر خواب سراج که کسی یاد اندر سراج میار میبارد
تا آنرا باز نشاند اندر ابطال کار که سعی کند که وی بخوابد و آنرا باطل تواند کرد و کاران کسی که تر و قاعا تر کرد
قال الله تعالی یزیدون ان یطفئوا نور الله با فواهیهم و یانی الله الا ان یتقون و اگر سراج که بر روز
بروشنای سراج یا شمع یا مشعله می رفت آن دلالت کند بر تقوی دین و بر راستی وی اندران و بر سلامت
عاقبت **قال الله تعالی** و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفر لکم و اگر سراج که بشب بروشنای سراج
می رفت آن دلالت کند اگر سراج از صلا باشد آن در حق وی محمول باشد بر کثرت تقوی و قیام الیل و اگر سراج
نه از صلا باشد آن دلالت کند که وی اندر ظلمتی و تاریکی باشد و از آن بیرون آید و راه راست یابد از جای که
و بر اندان طمع نبوده باشد و توبه کند از معصیت بدلیل این آیه که یاد کردیم و اگر سراج که اندر ظلمتی بود
و کسی که بر وی یاد بستاند بر دست آن کس توبه کند یا از وی علم آموزد و اگر سراج که جراحی اندر دست داشت
که نور وی مثل نور آفتاب بود آن دلالت کند بر حفظ قرآن و دانستن تفسیر آن یا و بر ابروی بدین صفت
و معتقد کرد اندر دین و اگر سراج این خواب کافر باشد مسلمان کرد و اگر کافر باشد توبه و اگر از ملوک
باشد ملکی عظیم یابد یا و بر ابروی آید و سلطنتی عظیم یابد و اگر سراج که بضم جراحی جمله عالم را می دید
یا بعضی از آن دید آن همچنان باشد که اندر آفتاب یاد کردیم و اگر سراج که جراحی روشن اندر خانه وی
نمازه بود و بر ابروی آید مبارک و باشد که با عالم کرد و مردم از علم وی منفعت یابند یا از تجارت شود
و کار اندر راه حق صرف کند و باشد که اندران خانه عالمی یا از شاهی فرو آید اندران خانه و اگر سراج
که جراحی از انگشتان یا از دستهای می تابید جمله کارها بروی روشن کرد و اگر اندر معصیتی
باشد از آن توبه کند و باشد که و بر ابروی آید بعد از آن جراحی را اهل صلاح و اگر سراج از اهل
علم باشد آن در حق وی فرزندان باشد یا نیاوران که از وی علم آموزند و عا الجمله این خواب در حق هر کس محمول
باشد و خصوصاً چون سراج که مردم از آن منفعت یافتند و اگر سراج که قصداً خفا عیاد کرد که در حق
و بی نه موافق افتاد و دیار ظاهراً جز باشد و اگر سراج که جراحی اندر خانه وی بود یا اندر دست داشت
یا مشعله یا شمع و بار نشئت آن علی العموم نه محمول باشد و اگر سراج که قصداً خفا عیاد کرد و اگر سراج که

این خواب اندر عیال باشد معقول کرد و اگر تا جری باشد و بر اریان افتد و اگر از صلا باشد دست از آن صلا
باز دارد **قال الله تعالی** ذهب الله بنورهم و بار کردن جراحی نیز دلالت کند بر موت و بر این از منافات
مجزبه است و حکم شمع و مشعله هر دو جراحی باشد اندران احکام که یاد کردیم و اگر سراج که بروشنای جراحی دیگر
می رفت آن علی العموم دلیل راه راست و نیک مراد بود و اگر در حق کسی که قصداً خفا عیاد کرد و در حق جراحی
بای اندر تا و بیار لفته اند که خادم خانه باشد و هر زیاده و نقصان و صلاح و فساد که اندران سراجان تعلق
بازان خادم دارد و کسر آن موت آن خادم باشد و هر جراحی بای اندر تا و بیار دیرس خادمان باشد و در حق قدید
لفته اندر دلالت کند بر فرزندی نرینه خرد و ندجاده و رفعت و قدر از اجون فروخته سراجان لفته اند
اندر تا و بیار قیصر سراج باشد و هر زیاده و نقصان که اندران سراجان قیصر باز کرد و لفته اندر و یه قدید بایا
اندر محار اندر تا و بیار قوا و علما و اهل صلاح باشند و خبر و نشر آن قدید بایا بایشان راجع باشد و دیدن شمع اندر
اندر خواب کفته اندر دلالت کند بر پادشاه یا بر فرزندی محبوب و شناسایی و هر زیاده و نقصان
که اندران شمع سراجان تعلق بندان شخص دارد و اگر جوان سراج که آن شمع جمله سوخته شد یا با زمرد آن دلالت
کند بر موت آن شخص و رویت مشعله اندر خواب همچون رویت شمع و جراحی باشد چنانکه یاد کردیم
و رویت قیسه اندر خواب دلالت کند بر زنی که کار فرمای خانه باشد و اگر سراج که قیسه جمله سوخته شد
آن دلالت بر موت آن زن کند و اگر جوان سراج که آن قیسه روشنای غمی از آن دلالت کند بر نخل آن زن
و همچنین هر زیاده و نقصان و صلاح و فساد که اندران قیسه سراجان تعلق بندان زن دارد و اگر مرد
اندر خواب سراج که قیسه اندر جراحی نماه و آن قیسه روغن خودی گفت آن مرد در حق کسی که ناز آید و الله اعلم

باب تا و بیار و بیخ و غول و جراح و آج بلع و خفا عیاد

بله که رویت جن اندر خواب دلالت کند بر قوی که ایشان اصحاب جمل و صنایع غریبه
باشند اندر امور دنیا و اگر اندر خواب سراج که خویشتن یا از جیبان بود یا سراج که متحول گشت به خوف
ایشان کید و جلدت وی قوی کرد و رویت حکره از جن اندر تا و بیار غول باشد و غول
ساحر باشد و دیدن حکره و عالم و راه و کافر و مسلمان همچون رویت این قوم باشد از ارجح

المناف

القدر بیل

الشمع

الشمعه
القیسه

الخ

الدجال

دروغ گوید و بادشمنان دین دوستی **قال الله تعالی** هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ نَسْرًا **والله** که باشد شیطان از آن گفت بادشمنی مشوق کداز و قصاصی بدان مضمون مسلمان باشد و بدین دجال اندر خواب دلالت کند بر مردی مکار ساجو حیثیت متجبر دشمنی ناقص خلقت و عیا الجماله رؤیه اندر خواب نزدیک باشد بر رویه شیطان اندرین مسایل که یاد کرده شد و سخن اندرنا و بیل رویه یاجوج و ماجوج و مانند ایشان بعد از این یاد کرده شود اکنون شرح کنیم اندر ذکرنا و بیل آن چیزها که اوطبع میسر می آید

انما تعبیر رؤیه انسان و سخن اندرین مرقم که مرتب است بر دو قسم **مفصل در سوخته** و سخن اول اندر رؤیه انسان و احوال اندر و سخن اندرین قسم از احوال انسان متفرق و منتشر است و ما آن عقلا را احوال وی که از آن کبر نباشد ابراد کنیم بر بسیار اختصار اندر هر باب **باب** والله الموفق للصواب

باب اول در رؤیه آدمی بر جوان تربیه و ما اول ذنبه و ما یعلق

الرجل

بدان که دیدن مرد در خواب اگر آن مرد معروف باشد آن اندرنا و بیل همان شخص باشد بعینه یا یکا از متعلقان وی باشد یا یکا باشد که سنی یا نظیر یا شبیه وی باشد و هر چیزی که اندر وی دیده باشد آن بدان مرد بار گردد اگر جوان بینا که آن مرد چیزی بوی داد یا ستاره چیزی از او فرادفت اگر آن اندر جوهر خود شریف باشد بینا را از وی چیزی رسد و اگر بینا را بوی طبع چیزی بوده باشد آن چیزی بوی رسد یا حاجتی از آن ستاره بجزارد یا بینا را از وی سخی خوش شنود یا از وی بشاری به بینا رسد و اگر بینا که آن شخص بپراهنی بوی داد ستاره از حمت آن شخص ولایه یابد یا بشاری یابد و اگر بینا که حیای از وی فرادفت بینا را بوی عهده کند و اگر آن چیز اندر جوهر خود ردی باشد آن دلالت کند بر غم و اندوه و بیماری حسب رذاه جوهر آن چیز و اما آن مرد مجهول باشد بر صبر و اگر بر باشد یا کهل باشد آن کف نه اندرنا و بیل خست صاحب خواب باشد و معنی

الشیخ

خست تعابر حق تعالی است یعنی چون حق تعالی تو را برگزیده باشد که خبری یا بشاری بکسی رسد آن معنی را بصورت آن شخص منقلد کردار و به بینا نماید تا وی ادراک آن بکند و بسبب بشاری وی شود موصول آن خبر و بپس هر چند که آن بر مری مجهول یا آن کهل را قوه و حسن و کمالات زیاد تر باشد آن دلیل بر زیاد قوه خست وی باشد و هر ضعف و نقصان اندر آن شخص شد آن ضعف خست وی باشد و اگر اندر خواب سزا که بیری از وی رفت آن اندرنا و بیل خست و دولت وی باشد و اگر سزا که وی از آن بر می رفت آن دلالت کند بر یافتن سرور و نعمت و کف نه اندرنا و بیل خست آن باشد که آن پیر از دست او بود آن اندرنا و بیل سنی باشد در دست خوبی و اگر جوان داند که آن پیر بود آن دوستی اندرنا و بیل خست و اگر جوان داند که وی کافر بود ستاره را از سر آن بر سر بر خیزد و اگر جوان داند که مسلمان بود ستاره از سر وی بر خیزد و اگر آن پیر دیکر باشد آن دوستی با وفا باشد و اگر اندر خواب سزا که بیری را از وی دید و بینا و برادشمن داشت آن پیر اندرنا و بیل دوستی باشد صاحب که ستاره نصیحت وی قبول نکند و اگر جوان داند که پیر او دوست داشت ستاره نصیحت وی قبول نکند و اگر جوان بینا که قوی پیر اندر موضع جمع شده بودند وی ندانست که ایشان پیر بودند یا جوان در هر خبری پیر می شنود و اگر بینا را با کسی خصومتی باشد فصل آن خصومت بر وجه خود و خواب کرده **قال الله تعالی**

فلیجمع بیننا فیما یفخ بیننا بالحق

الکتاب

و اگر جوان خست اندر خواب سزا که مخول گشت بصورت بیری آن دلالت کند بر حلم و ادب و تواضع و زیاده و قاروی و رؤیه مرد جوان اندر خواب آن چون معروف باشد آن هم جوان باشد که یاد کردیم و اگر مجهول باشد آن اندرنا و بیل کف نه اندرنا و بیل بینا باشد و چون آن جوان ترک باشد آن دشمنی باشد و وفا و امانت اگر کافر باشد از شر وی بر خیزد یا بد بودن و اگر دیکر باشد آن دشمنی باشد امین با وفا و اگر آن جوان برنگ سبزه باشد آن دلالت کند که و دشمنی باشد مستور صاحب دین و اگر آسمان باشد آن دشمنی غنی باشد و اگر برنگ سیاه باشد آن دشمنی باشد خوار و ندریاست و سیاده بزرگ و باشد که کافر بود

وهر قوه و ضعف که اندر آن جوان سدلان تعلق نشاند و ضعف علاقه وی دارد و اگر بیند که آن جوان چیزی بشناسد یا آن جوان چیزی فراوی داد اگر آن چیز اندر جوهر خود محمود باشد بپندارد که از جهت دشمن خبری رسد و اگر آن چیز اندر جوهر خود دردی باشد و بر او دشمن مضرتی رسد بقدر داده جوهر آن چیز و اگر بیند که از آن جوانی می رفت بر دشمن ظفر باید و اگر بیند جوانی از آن می رفت دشمن بروی ظفر باید و اگر سدل که جوانی را دید و بر او دشمن داشت آن دلت کند که آن دشمن مردی مبعوض باشد اندر میان خلق و اگر خان سدل که بیند که بر او دشمن داشت آن دشمنی محبوب بود اندر میان مردم و اگر سدل که جوانی بر روی آینه دشمن بر روی ظفر باید و اگر بر عکس بیند روی بر دشمن ظفر باید و نصیحتی گفته اند اگر جوانی از خواب بیدار که بپرگشته بود یا بیری بیند که جوان گشته بود آن دلیار نقصان وی باشد اندر هر دو صورت و اگر طایب و در کف است که اگر جوانی از خواب بیدار که بپرگشته بود آن دلت کند بر او آج و می و معجز از اسامی اندر این خلاف کرده اند بعضی گفته اند که آن دلت کند که پیشاه را با جماعتی از اجتماع افکار و بعضی گفته اند که آن دلت کند بر حوص و طول امارت **قال عليه السلام** الشيخ شاب في حب الاثني عشر فبكت الما و طول العثر و روية يبركه جوان گشته بود بر دلت کند در سفاقت و بخرجه اندر حق بعضی و در حق بعضی دلت کند بر نال قوه و با باشد که ستاره این خواب را از خواب بیدار کند و کف نه اندر جماعتی که این خواب دلت کند بر اقبال امور و خرد سرور ستاره و غنی از معجز آن گفته اند که دیدن مرد بر اندر خواب دلت کند بر یافتن مال و بعضی گفته اند که دیدن جوان مجبور از خواب بیدار است بپندارد که اندر تا و ببار و این حسب قراین آن خواب بگردد **حکایه** آورده اند که بزرگمهر اندر خواب جان دید که جو از خواب روی تمام خلقت و جامه های او و شیشه و تاجی نیکوی بر سر نهاده و خلیفه از پیا بر خونیشتن بسیار است نه بزرگد و می آمد و بشیر می کرد و بزرگمهر را گفت ترا بشانه باز که من خشت توام و کار تو بالا گرفت و غنای تو شروان بزرگمهر را و زانه داد و بر روی از مدتی چون وقت انقضاد و لوت بر رجه هر نزدیک رسید بود و در وقت نوشروان خفته بود و سر بر آن بزرگمهر نهاده بود و بزرگمهر نیز همچو جان فاش شده اندر خواب وقت ناکاه

پیری را اندر خواب دید که چپ دو تا کشته اندر خلفتی قبیح و لباس خلق و شباه و عصای شکسته اندر دست گرفته و منقبض و غنچس بزرگ یک بزرگمهر آمد و گفت من خشت توام و کار تو بپرگشته بزرگمهر از آن سخن خندید چنانکه که نوشروان از خانه وی بیدار گشت و آن بزرگمهر بر سب که آن بزرگمهر خندید هیچ عیب بر من دیدی که موجب خنده بود بزرگمهر فرو ماند و هیچ جواب نتوانست گفت پس نوشروان بزرگمهر را و بر او جس کرد و بگشت بداند که رویه زنان جوان اندر خواب معبران گفته اند که بهترین نشان زنان عورت باشد که در دم که در فربه بر مقدار معناد و اگر بر صفت باشد و مجبور باشد آن اندر تا و ببار بغایه محمود باشد و خصوص آن امور دنیاوی و اگر آن زن معروف باشد آن نیک بود و اصل تا و ببار رویه زنان بد و چیز باز کرد بسال و با مورد دنیاوی و تعبیر آن حسب اختلاف اوصاف و حرکات آن زن کردد اگر آن زن فربه باشد آن دلت کند بر یافتن نعمت و فراخی سال و اگر آن زن لاغر باشد آن برخلاف این باشد و اگر بیند که از روی و آوی کرده بود یا اندر خانه وی بود آن دلت کند بر روی و اگر در شنای و نعمت و بشت بگردن آن زن و بیرون رفتن وی از خانه بر عکس این باشد که یا در کبر و اگر آن زن راحت دارد جمال بیند آن اندر تا و ببار مالی باشد که آنرا بقیای نباشد از هر آنکه جمال سریع الزوال باشد و باندک سببی متغیر گردد و دیدن کینه اندر خواب دلیار رسیدن خبری باشد به بپندارد که اگر اندر خواب بیند که کینه را یافت یا خرید یا بیه بوی خشنید آن اندر تا و ببار خبری خوش باشد که بوی رسد و اگر کینه بر پوشیده باشد آن اندر تا و ببار خبر پوشیده باشد و اگر وی سر بر عهده باشد آن خبری ظاهر بود منتشر و اگر آن کینه مجبور باشد و او را شنید باشد آن دلیار رسیدن خبری خوش باشد از جای که بپندارد که او را شنید باشد بود و اگر آن کینه را بر عهده بیند آن گفته اند دلت کند بر خسران اندر خانه و اگر آن کینه یا آن زن را بکو بیند آن گفته اند دلت کند که بپندارد که زمینی یا باغی باید که از آن غله حاصل آید و اگر آن کینه را ترش روی و منقبض بیند آن دلیار رسیدن خبری ناخوش باشد و اگر بر او فربه بیند آن دلت کند بر یافتن مال و غنی و اگر بر او لاغر بیند آن دلت کند بر غم و فقر و دیدن زن بر اندر خواب اگر بیند که این خواب

المراة

الحاوية

الجماعة

مردمان در حق وی دلالت کند بر بیاد دنیا اما دلالت کند که آن دنیا بعد از زوال باشد و اگر آن زن پیر را بپوشد بیدار آن نیر
 دنیا قوی تر باشد و اگر بر سر پوشیده بیدار آن شکسته اند دلالت کند بر کاری که منقضی شد باقی باشد و اگر بر سر
 منقضی بیدار آن تر شود و بیدار آن دلالت کند بر ذهاب جاه و دنیا و اگر بر سر نشسته بیدار آن گفته اند دلالت
 کند بر تغییر احوال بستانه و اگر بر سر بپوشد سر او بر اینجاست رسد آن حمت دنیا و اگر سید که زنی پیر از آن وی
 می رفت آن دلالت فوق دنیا وی باشد و رفتن وی از آن زن پیر دلالت ذهاب دنیا باشد و اگر آن زن پیر
 کافه باشد آن دلالت کند بر بیاختن و حرام و اگر مسلمان باشد آن بر عکس این باشد و اگر آن زن پیر مجنون
 باشد آن دلالت بر بیاختن و زنی معروف و اگر سید که زنی پیر اندر سر آید وی رفت آن دلالت کند بر بوی
 فاکر در دنیا بوی و اگر جوان بیدار که زن پیر از سر آید وی بیرون رفت آن دلالت ذهاب دنیا باشد
 و اما اگر بستانه این خواب باشد تعبیر آن در حق وی همچنان باشد که مرد جوان مرد را اندر خواب
 بیند حرف خرافه اندر پیر جوان مثلاً که زن جوان را اندر خواب سندان اندر
 تا بیدار شدن وی باشد و آن زن را که دیاف باشد پیر باشد آن دلالت بر بخت وی بود و دیدن زن مرد را
 اندر خواب هر چون دیدن مرد باشد زن را اندر جمله مسایل که یاد کردیم و اگر زنی پیر اندر خواب بیند که جوان
 تنه بود یا زنی جوان سید که پیر شده بود آن همچنان باشد که اندر حق مرد یاد کردیم بدانکه
 معجزان گفته اند که دیدن خود در نوبه اندر خواب دلالت کند بر دشمنی ضعیف که اظهر حاجت
 حشر و بعد از آن اظهار عداوت کند و گفته اند اگر کسی اندر خواب بیند که
 خود را در نوبه را ببرد داشته بود آن دلالت کند بر بیاختن و پیرانی **قال الله تعالی**
فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُ قَالُوا لَیْسَ بِهِ
 و اگر جوان سید که پیرا بود آن دلالت بر بیاختن بود بر مقدار قنوت و کثرت
 ایشان از هر آنکه تربیت اطفال متضمن باشد پس اگر آن اطفال تربیه باشد عاقبت
 آن غیر بفرح و سرور بار گردد و اگر مادی نه باشد آن دلالت بر بیاختن باشد که عاقبت غم
 و خون باشد و اگر مردی اندر خواب سید که خود را خورد شده بود یا کسی در خوابی چنین بیدار

الطفل

آن دلالت کند بر ذهاب جاه و منصب و دلیل خفته عقل باشد و احتیاج یکس که تربیه وی کند و اگر بستانه
 اندر خوابی باشد یا در شایخی یا کنایه مشغول باشد آن دلالت غم فرج یابد و نوبه کند تا جوان از گناه پاک گردد که آن
 زمان که طفل بود و اگر جوان سید که خود کشته بود و اندر مرگت بود اگر آن چیز که ماموختن از مشغول
 اندر زنا و پیر محمود باشد آن دلالت بر سخن حکمت از گناه نوبه کند و اگر آن چیز که محمود باشد حال پیری منقلب
 گردد و آن علمهای باز گردد و دلیل تر از جاه و منصب باشد و اما نوبه نیر بالغ اندر خواب اگر کسی
 اندر خواب سید که پیرانی بود بالغ بود آن دلالت کند بر بیاختن و فوق و اگر بیدار که پیرا بودی بالغ بود
 آن دلالت بر عتق و فوق و نصرت قوی تر باشد و دلیل قهر اعاد باشد و پیرا است **قال الله تعالی**

الابن البالغ

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ

و اگر زن یا مادر بستانه این خواب کامله باشد از آن سهری آید و خال بلوغ رسد و هیچ پس اگر رفت
 اندر خواب بیند که پیرانی بالغ بود آن در حق وی بقوت تر باشد و باشد که شوهر کند و اگر طفلی اندر خواب
 بیند که خال رسیدن بود آن دلالت بر وی باشد و مساعاة حال مادر و باز و اگر طایفه و سر گفته است
 که اگر شخصی فرزند طفلی باشد و اندر خواب سید که آن فرزند بالغ شده بود آن دلالت بر موت بستانه باشد
 و گفته اند که دیدن امرد اندر خواب دلالت کند بر رسیدن بستانه و هر چند که آن امرد کوچکتر
 و لطیف تر و طایفه وی زیاده تر باشد آن بستانه بقوت تر و نزدیک تر باشد **قال الله تعالی**
قَالَ لَیْسَ لَكَ خَلٌّ عَنَّا و اگر بستانه بالغ اندر خواب بیند که بالغ شده بود از آن شود از بهر آنکه
 از آن جوان بخاطر مردان رسد که پیرانی حکمی باشد و اگر بستانه بالغ باشد که پیرانی پیرانی آید
 و بالغ شود و اگر بستانه پیرا باشد و فایده یابد و اگر مشغول باشد کنایه خفته آن دلیل فضیلت باشد
 و اگر جوان بیند که بالغ شده بود و از آن پیرانی انداخته بود کف نه اند اگر آن از آن سفید
 باشد زنی از آن زن کند و این خواب در حق آن پیرا دلالت بر بستانه و اگر جوان بیند که
 از آن سیداه بود کف نه اند سیداه خود را زن کند و اگر کسی اندر خواب بیند که پیرا را خربزه
 و پیرا رسد و اگر سید که پیرا را پیرا و خست غی از وی زیاده شود و اما دایان خود که مادی نه اند خواب

العبد

الصبي

گفته اند که کلمات بریا و تن نعمت بخار از درویشی و رویه دخترا الجمله گفته اند بیکان باشد و چون در ضمیر وی آن باشد که جو بود گفته اند که کلام بر مبانی حرفی که کبی آن حرفت کرده باشد جز از بیناه و رویه خود که مجهول که اندازد که نرینه بود یا مادینه محرف باشد از جهت آنکه متضمن مشقت تربیه باشد **حکایت** آورده اند که شخصی نزد یک انبیا رفت و گفت اندر خواب جان دیدم که کوفتی اندر کنار من بود و سخن می زد این سرین گفت از خدای تبارک و تعالی که من و آن شخص معترف شد و اگر کسی اندر خواب سزا که فرزندی را از فرزندان خود بکشد آن گفته اند اگر سنان مسلمان باشد دلالت کند بر نفاق و خلل **قال الله تعالی** ولا تغفلوا اولادکم خشیة الله ان یخس نرز قهر و یا کفر و اگر بیناه این خواب نه از اهلک صلاح بود یا کاف باشد آن دلیل بر اندر دین و دلیل بر یاده کفر و ضلالت باشد **قال الله تعالی** ان قتلهم کان خفا کثیرا **و قال عزراشه** و کذا یزین لکم من المشرق کین قتل اولادهم بدان که معبران گفته اند که رویه مرد خبی اندر خواب چون مجهول باشد و اندر هیئت که چنان باشد و سخن وی سخن حکمت و موافق حق باشد آن اندر تاویل مایل که باشد از هر آن که اندر مایل که شایسته نیست پس رویه خبی چون اندر تاویل مایل که باشد دلالت بر همان چیز کند که مایل که بر آن دلالت کنند چنانکه اندر جایی خود یاد کرده شد و اما رویه خبی معروف و رویه خبی و محنت و امتثال اندر دین آن محرف باشد از هر آن که ایشان بطبع نه زن باشد و نه مرد و اگر کسی اندر خواب بیند که محنت شاه بود آن دلالت کند که ویراخی و خوفی بر سر سخت و همچنین اگر خوشتر را خبی کرده بود یا کسی ویراخی کرده بود آن دلالت کند که ویراخی و مزاحمت رسالت دشمن بر وی ظفر باید و باشد که ترا طلاق دهد و نسای قطع نشود و اگر سزا که خود خبی بود و آله مرد و زن هر دو داشت آن همچون محنت باشد و اگر سنان رازن حامله بود آن دلالت کند که ویراخی و بدختری آید بیکان که و الله اعلم

باب اندر تاویل رویه اخلاف الوان انسان دوم
 بدان که اصل اندر تاویل آنست که هر شخصی را از نوع انسان بر آن عرض بیناه که مقتضای

فصل اول

الخصی

طبیعت خویشین سبب از اعراض مختلفه و چون چنین باشد از اخصب لون تعبیری باشد و هیچ خبر و بشر متعلق آن نبود و اما اگر کسی را بر خلاف مقتضای جبلت خود میدان بعضی محمود باشد و بعضی بشر باز گردد و ما چند مساله اندر تفصیل آن مذکور کردیم بدان که اگر کسی اندر خواب بیند که جمله مشرق وی سیاه بود آن حسب احوال صاحب خواب بگردد اگر سنان آن از سنان باشد دلالت کند بر نفاق و سیادت و اگر سنان نه از اهل صلاح باشد آن همچون سنان اعمام متضمن معصیت و خوف عاقبت بود و اگر چنان سزا که روی وی سیاه شده بود و جامها سفید بود و پیشانی سیاه بود دلالت کند بر نفاق و اگر سنان رازن خاسه باشد ویراخی آید و این تعبیر مجرب است برین وجه چنانکه اندر فن اول یاد کرده شد و اگر سزا که بآن جامها شو خنک و شیدان بود آن نه محمود باشد علی العموم و دلالت کند بر کفر معاصی و موت بر غیر توبه و بیو کفر باشد و خصوص چون سنان نه از صلحا باشد و باشد که بر حق تعالی دروغ گوید **قال الله تعالی** و یوم الیقمة نری الذین کذبوا علی الله و هم همهم سوده **و قال**

فاما الذین سوده وجوههم لکفرهم

و گفته اند اگر کسی در خواب سزا که روی وی سیاه شده بود بد دلالت کرد و رویه زن سیاه مجهول اندر خواب دلالت کند که آن چیز که مایل که وی است متضمن سیادت او غنی باشد و باشد که رویه زن بدین صفت متضمن فتنه و مرض باشد و بدست بدان آن زن دلیار ذهاب آن فتنه و مرض باشد از هر آن که اندر خبر آمده است که رسول علیه السلام فرمود که اندر خواب جان دیدم که زنی سیاه از مدینه بیرون رفت و بخجفه فرو آمد و تعبیر آن آنست که و با از مدینه نقل کرد بخجفه **حکایت** آورده اند که شخصی نزد یک انبیا رفت و گفت شخصی را اندر خواب دیدم که یک نیمه بدن وی سیاه بود و یک سفید و آن شخص معلق بود میان آسمان و زمین بپسایه و ویراخی بود متراذب حمار این سبب گفت آن شخص معلق میان آسمان و زمین منم و آن یک نیمه بدن که سیاه بود آن ویراخی است و آن یک نیمه دیگر که سفید بود آن عبادت روز است و آن سله ذکر و آوردن است که دایم بر آسمان می ریزد و آن ذنب

السواد

که دیدی چون زب حمار آن دین که بر من جمع نشود و بعد از من بازماند و هجران بود غفر الله لنا وله و ذکر دین
 وی بعد از آن یاد کرده آید و گفت نه آنکه سواد وجه چون بآید زرقه چمن باشد اندران بیو موت باشد بر کفر
 و گفت نه آنکه سواد رجه چون خاک آلود بود بر پا موت باشد و اما اگر کسی اندر خواب سدید که روی
 وی یا آن دیکری سفید بود سفیدی محمود آن اگر بیناه از صلی باشد دلالت کند بر موف امان وی و بر
 سلامت عاقبت و نیک عتق و جاه و اگر ستاه اندر عجا باشد و از آن هج ندانی نرسد و اگر با آن جامها
 سفید یا سبز پوشیده اند آن نفوس تر باشد اندرین معانی و باشد که ریاست یابد **قال الله تعالی** و اما
 الذین ایضت وجوههم فی رحمة الله هم فیها خالدون و اگر بیناه این خواب نه صلی باشد آن
 کف نه اندر در حق دلالت کند بر خوف و ضعف و سستی و باشد که از گناه توبه کند و اقامه دین روی
 که شرح بود بعضی از معانی کف نه اندران دلالت کند بر عزه و جاهت و بدانکه اگر آن سرخی
 روشن باشد و مشرق باشد آن همچنین باشد و همچنین اگر چنان بیند که آن سرخی با سفیدی می زند آن
 دلالت کند بر جاه و عتق و اما اگر آن سرخی سیر باشد یا سیاهی یا زردی یا مخمده بود آن نه محمود بود
 و دلالت کند بر ظلم و مرض و خالک حسب احوال بیناه و اگر چنان سدید که جمله بد روی شرح بود منار
 خزان آن نه محمود باشد و دلیل قتل باشد و دیدار کدو و آن تیرگی چشم باشد چنانکه بداری که خاک
 بر آن خستنه است و آن اندر جمله بدن مکره باشد و اندر روی مرموم تر باشد اندر در حق عموم خلق پس اگر
 کسی خود را یا از آن دیکری بدین صفت بیند اگر صاحب این خواب از صلی باشد آن دلالت کند بر قبض و اندوه
 و فروماندن از اسباب معاش و امور دنیاوی و اگر بیناه نه از اهل صلاح باشد آن در حق وی سخت
 مایه موم باشد و دلالت کند بر ارتکاب معاصی و بوملت و خوف سو حائث باشد **قال الله تعالی**
 و الذین کسبوا البیات جنات منبها و ترهقهم ذل ما لهم من الله من عاصم کما اغشیت وجوههم
حکایه آورده آنکه جوای اندر خواب چنان دید که سرخی بر روی
 خود کرده بود هر چنانکه عاده زنان باشد و اندر میان خلق خستنه بود و غریب آن
 شخص را نرا کرد و گرفتار و فضیحت گشت و اگر کسی اندر خواب سدید که روی وی یا از آن دیکری
 زرد بود آن دلالت کند بر بیماری و ندامت و بعضی کف نه آنکه اگر کسی اندر خواب سدید که

البیاض

الحذر

الکدوة

الصفی

روی وی سخت زرد بود و روشن بود چنانکه برقی زدن دلالت کند که آن شخص از حق اجماع مقربان باشد و الله اعلم

باب اندر خواب و رؤیه اعضا آدمی گان گان

بدانکه بشهر آدمی اندر ناوید دلالت کند بر دو چیز بر ستر و ترکه وی بعال از موت و هر زیاده و نقصان
 و خیر و شر و وقوع و ضعف آن بدین دو چیز تعلق دارد و اگر اندر خواب سدید که پوست از وی می
 باز کند آن دلالت کند بر موت وی و این را از جمله منافع مجرب آورده اند و این از حجت است
 که شخص اندر حاله مقارقه روح مثل آن می یابد و باشد که صلاح غیبت آنکس کند که پوست وی
 می کشد و کشف سر وی کند و چون سدید که پوست از وی باز کند و خورد میراث وی خورد و اما
 دیدن سر اندر خواب بدانکه رؤیه سر اندر خواب اگر از بدن جدا کرده باشد آن اندر باب رؤیه
 قتل و حرب یاد کرده شود در حق عموم خلق و سخن اندرین موضع اندران حالت است که سر را بر بدن
 بیند و همچنین سخن اندر ناویدار امام اعظم و سلطان بعد از این یاد کرده شود و سر رئیس جمعه
 بدلت بر رؤیه سر اندر ناوید دلالت کند بر ریاست و راس المال و سخت و ریس که بیناه اندر سخت
 حکم وی باشد و بر سید در حق بزرگان و بر قیوم در حق اطفال و مانند ایشان و هر زیاده و نقصان
 و خیر و شر و صلاح و فساد و حسن و قبح که اندر سر ساران بدین چیزها باز کرد که یاد کردیم و اگر
 اندر خواب سدید که سر روی بزرگ شانه بود اگر ستاه این خواب توان کرد باشد اگر از اهل صلاح باشد
 آن دلیل زیاده غنی و ریاست باشد و اگر وی از رؤسا باشد آن دلیل زیاده حکم و قوت وی بود و اگر بیناه
 نه از صلی باشد آن همچنین بود و بر دینار تکبر و خوق باشد و اگر بیناه از چنان یاز باشد آن
 کف نه اندر دلالت کند که و بر اشدت رسا یا دلیل زیاده حکم و کروی بود و همچنین کف نه
 اندر ستاه بنای باشد بر آزد شود و اگر بیناه درویش باشد نعمت بسیار یابد و بدان مضمون
 کرد و اگر سر خود را یا از آن دیکر کوچک از مقدار طبیعی بیند آن بر عکس این باشد که یاد کردیم
 اندر جمله ناوید دلالت و اگر کسی اندر خواب سدید که و بر سرها بسیار بود اگر بیناه از لشکری باشد ظفر
 باید بر آغا و اگر آن فقر باشد ملکی و نعمتی عظیم یابد و اگر از اغنیاء باشد آن دلیل زیاده مال

البشر

الراس

و خیم باشد و فرزند آن میاید و از طایفه و ریس گفته است که دیدن این خواب در حق غیبه دلالت کند
که اقربا و یی با وی مضاده و مخالفه شود و اگر سنه از مضار عان باشد آن در حق وی دلالت کند بر غایت
بودن وی بر اقبال خود و اگر بیناه باشد آن دلیل استفاق بود از بدیدار و در بر او آذ شود و اگر بیناه
این خواب عزب باشد زن خنجر و مراد یابد و اگر از اهل سوق باشد با قوی اقبال کرد
و اگر اندر خواب سزا که سر نخور او خفته بود آن دلالت کند بر تغییر حال بروی و بر طول عمر با عیش
مغصر بدید قصه هاروف و ماروف و اگر خوشتر را نکون سار بیند رویه او خنجر آن دلالت
کند بر اعتراف گناه و بر توبه کردن از آن و دلالت کند بر طول عمر **و الله تعالی**

وَمِنْ نَعْمَتِهِ جِبَلُ خَلْقٍ

و گفته اند اگر چنان بیند که اندرین حاله در میان خلق بود و مریم و یثا
میدیدند یا نزدیک سلطان بود آن دلالت کند که ویرا بکیرند خوجی و خواهی که از آن توبه کند
و قبول نیاید **قال الله تعالی** و لو تری از الحیومون فاجسو و اوسیم عنار تهیو **الایه و اطایفه**
گفته است که اگر بیناه این خواب از بخار باشد و بر زبان رسد و اگر سنه راقصا سفر
باشد کیسه و بر او منع کند و اگر و بر اطمع چیزی باشد آن چیز بوی نرسد و اگر سنه اندر سفر باشد
آن دلیل رجوع بود در حصول مراده و یهود گفته اند که اگر کیسه اندر خواب سر خود را
برهنه بیند آن دلالت کند که سنه عاصی شود اندر حق تعالی و اگر سر خود را پوشیده بیند
اگر بیناه از بخار باشد و بر او مصیبت ساز از آن بخار عاده ایشان جنایت که اندر نصایب
سر ها خوشتر را پوشانند و اگر از غیر ایشان باشد آن محمود بود و دلیل امن و فوج باشد و
خصوص که سنه راقصا خفا عیجا باشد و زنا نواس برهنه دیدن مکرر باشد عیالگر
حال آجکی که عاده ایشان بدان رفته باشد و از طایفه و ریس گفته است که سر اندر
تاویل بدید باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن بیند بروی باز کرد یا بجایی که او بیناه را عیله
بزر باشد **و الله تعالی** اگر کیسه اندر خواب سزا که سر وی همچون سن برایش یا کوه یا

التخیر فی الارس

بلند و مانند ایشان چیزی بود آن دلالت کند بر خوف اعدا از وی و غلبه کردن او بر ایشان و بر نفاق
و منفعت و ریاست و اگر سزا که سر وی همچون سزا بود آن دلالت کند بر سفاقت با خلق و بر خست
طبع و اگر بیند که همچون سراسب یا استر یا خویا استر یا کوسفند بود و آخ بدان فاد آن کت کند
بر مدلت و برودستی بقدر منزلت آن حیوان اندر میان آدمی اندر عزت و مدلت و بر دلالت کند بر لطف
و عنف وی حسب لطف و عنف آن حیوان باشد و اگر چنان بیند که سر وی همچون مرغی بود
از جمله مرغان آن دلالت کند که همیشه اندر سفر و استفاق باشد از وطنی بوطنی رجو و اگر سزا که سر وی
سر مار یا عرمج و قاتل آن بود آن دلالت کند بر خست و عداوت با عموم خلق و دماغ اندر

الدماغ

تاویل مال مستور باشد و کثرت قلل آن بدان مال باز کرد و دماغ اندر نیز خربینه طار باشد و تن بدین
آن دلیل فقر باشد و دماغ نیز کف ته اندر نا و بار دلیل عقل باشد و قلل دماغ دلیل قله عقل بود
و کثرت آن دلیل کثرت عقل باشد از آن که دماغ کف ته اند محل عقل و فکراست و اگر چنان بیند که
و بر دماغ بود آن دلالت کند بر خست و اگر سزا که دماغ خود را می خورد مال خود خور و و همچنین
اگر سزا که استخوانی از استخوانها خود را می خورد آن دلیل خوردن مال خود باشد و نصیحتی گفته
اند که اگر اندر خواب بیند که آدمی را می خورد خورباخ روز و فاة یابد و رویه جمده اندر خواب

الجمده

دلالت بر جاه و هیئته شخص کند و زیاده و نقصان اندر آن تعاقب جاه و منصب وی دارد و گفته
اند بدان زیاده جمده دلالت کند بر فرزند که ریاست یابد بر اهل بیت خود و از طایفه و ریس
گفته است اگر کیسه اندر خواب بیند که جمده وی از سنج بود یا از آهن یا از صفر یا از چیزی ازین
جوهر صلب بود آن اگر بیند که بازاری یا شرطی یا جناری باشد آن در حق وی دلالت کند بر تق
عمل وی و اگر سنه از اهل کرم باشد آن مکرر بود در حق وی و دلالت کند که ضار افعال اهل کرم
و مرق از و صادر شود و دیدن آنرا و یا کف ته اند دلالت کند بر جاه و حسن دین و جمال

الحلیف

صاحب خواب و دیدن زیاده و نقصان اندر بریدن چیزها باز کرد که یاد کرد و و همچنین هر حسن
وزینه و کم که اندر آن بر ویند آن راجع بدین منصب وی و رویه هر دو ضد اندر تا و یا گفته
اند و برایشان از اهل شرف و هر زیاده و نقصان و خبر و شر که اندر آن بیند آن بدان هر دو

الصدغان

بسر دارد و یک صلح تعلق بیک سر دارد و دیدن روی اندرنا وید تعلق بجاه و منصب و دین شخص دارد و هر حسن و قبح و خیر و شر و زیاده و نقصان که اندر روی بیند آن بجاه و دین و بی باز گردد و اگر بیند که غبار روی و بی شستنه بود اگر بیند این خواب از صلح باشد سفر کند و اگر بیند نه از اهل صلاح باشد آن دلت کند بر کفر و جور و خصوص بآن جامه شوخی و پوشیدن بپند یا سواد وجه و زرقه عین بیند **والله تعالی** وجهی بومیار علیه ما غیبی ترهفها قارة اولی که هر الکفره الخی و اگر سندر که ویرا دوروی بود اگر بیند از صلح باشد آن دلیل زیاده جاه و منصب باشد و اگر رز و بی جامه باشد و برائستی آید و اگر بیند نه از اهل صلاح باشد آن دلت کند بر نفاق و بی و خجسته کردن و اگر سندر که ویرا روی سخت کشاده بود و بشاش و خندان آن دلت کند بر نفاق و بی و خجسته کردن و خیر جانت و خصوص چون بیند خواب از اهل صلاح باشد **والله تعالی**

وجه و عین است در خواب و عین

و اگر بیند که بر روی وی موی رسته بوده جای که رستن موی بران جایگاه نه معناد باشد آن دلت کند بر جمع شدن دین و بی روی و بر نقصان جاه و کس باشد که همی خواب در حق و بی عینه دیار یافتن مال باشد و اگر سندر که کوشش بر روی وی نبود آن دلت کند بر لثقه سوال از خلق و بر قلت حیا در حق بعضی و خصوص چون بیند آن باشد بدان که چشم اندرنا ویرا دین و بصیرت نشان باشد و همی دلت کند بر فرزند و برادر و بزر و شوهر و زن و مادر و بیس و امثال ایشان و هر زیاده و نقصان که اندر چشم سندان تعلق بدین قوم دارد و اگر اندر خواب سندر که بر اندام وی چشمها بسیار بود آن دلیل صلاح دین و دنیاوی باشد و اگر بیند که در او چشم بود یا چشمها بسیار بود آن دلت کند بر صحت دین و فوق بصیرت وی و اگر بیند که ویرا چهار چشم بود آن دلت کند بر نفاق و فرج و شیطان سخن خوش و باشد که ویرا بود آن چشمها فرزند آنند یا فرزند زانان یا بچه رده فرزند زانان خود را در پاید و اگر چنان سندر که مردم هر کسی را چهار چشم بود و ویرا بود آن دلیل فرج باشد در حق عموم خلق اما اگر سندر که راضا خف عین باشد

آن در حق وی نه محمود بود و دلیل ظهور آن جبر باشد و کف سندر که اندر خواب بیند که شکم و بران کافشار و اندر باطن وی چشمها بسیار بود آن دلت کند بر هوش و بی و کف سندر که اندر دلت کند که وی زند و بود و تمسک بدین آنکه کرده اند که حق جاد و عی فرموده است که **ما جعل الله لرجل من قبلی شیء جوفه** و اگر سندر که نظر اندر چشمی کردن دلت کند که سندر که اندر کاروی نظر کند و تقهار و تقهار احوال وی گذار و اگر چنان بیند که نظر تیز تیز در روی هی کرد یا کیه بدین صفت در روی هی کرد آن دلت کند که سندر که نظر آن شخص را دشمن دارد و اگر بیند که چشم وی چشم شعله در خواب آن کف سندر که اندر آن شخص معلول باشد آن دلت کند که سندر که سندر که نابینا گردد و کیه قایدی وی کند و اگر آن شخص معروف باشد سندر که دخت و بران کند و از وی خیر یابد و اگر سندر که سندر که اندر چشم وی کوفته بودند اندر زنی عقیقه نظر حرام کند و اگر سندر که چشم وی تحت روشن شاه بود آن دلت کند بر غنی و فرح و بی جاه و منصب و باشد که ویرا برائی آید که سندر که سندر که فرزند نریه رافقه العین خوانند **والله تعالی**

دستاهه کنا حشر از و اجاز و بی بی

و اگر بیند که چشم آدمی یا از آن میممه برف دست نماده مالی یابد تقار و اگر سندر که چشمها مردم را می کند و بخورد مال مردم خورد بناحق و چشم سیاه اندرنا ویرا کف سندر که اندر دیار قوه دین باشد و چشم شعله دلیل مخالف دین بود و چشم از رزق دلیل از کتاب بدعت باشد و چشم سندر که دلت کند که صاحب آن متدین شود بدینی که مخالف جمله دینیها باشد و اگر سندر که نظر اندر چشمی کرد و سخت دنیا غود پیش وی آن کف سندر که اندر دلت کند که بیند مفاشره عین که تعلق بدین دارد و اگر سندر که چشم سخن گفت و می شنود و بگوشتی دلیل کف سندر که اندر دخت و خورش و بر بصیرت فرطاید و قوادی کند و اراطامید و کف سندر که اندر دلت کند که رویه حلق بصر بغایه محمود باشد عا العموم و دلت کند بر نفاق و شعف بصر دلت کند بر محتاج شدن مال و اگر بیند که چشم وی از آهن یا از چیزی بود مانند آن اگر چنان بیند که بدان چشم هی دید و اندر رویه نقصانی نبود آن دلت کند بر وقاحت و قلة حیا و فضیحت و اگر در ضمیر وی آن بودی بدین چشم و بر اعلیه رساله قابل

عین

مداواة باشند و اگر اندر خواب سر که نورش بود آن تعلق بود برین داند و خصوص چشم راست و کوری اندر خواب
 نیز دلالت کند بر ذهاب جاه و منصب و مار و در حق بعضی دلیل ذهاب عینه باشد و در پیش کشش و نیز
 دلالت کند بر موت فرزندی یا برادر یا شوهر یا زن یا سیار یا رئیس و اقبال ایشان و بقیه سخن
 اندرین باب اندر باب رویه علا و عاهات یاد کرده شد و گفتند که اگر بیناه از خواب مسافر
 باشد یا محبوس باشد آن دلالت کند که وی آن حال را در خواب با دیده بیند و رویه جفن اندر خواب چون
 بسلامت باشد آن علی العموم نیک باشد و دلالت کند بر سهولت دین و جاه و منصب و اگر جان
 بیند که بر آن موضع کشت بود یا درین شاه بود آن دلیل غم و اندوه باشد و اخاذ از آن دلیل ذهاب
 جاه بود و و هنر اندر دین و اهداب اندر تا و بار و قایه دین بود یا قایه فرزند و جاه و همچنین هر چیز
 که تعبیر عین بدان کند اهداب اندر تا و بار و قایه آن چیز باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن بیند
 آن تعلق بدان قایه دارد و گفتند که اگر بیند که اهداب وی جمله فرو برد یا خود بود ترک
 احکام شریعت کند و اگر بیند که کیسه اهداب و بری کند آن کس شاه را بمعصیت فرماید و بقطع
 رجز و اگر بیند که اندر سایه اهداب نشسته بود اگر بیند که صاحب علم و دین و روح باشد آن
 دلالت کند بر عین خوش اندر سایه علم و دین خود و اگر شاه را قصد اخفا عیجا باشد یا بشقی مشغول
 باشد دلالت کند که کس بر آن چیز واقف نشود و اگر شاه را بیوز باشد آن دلالت کند بر ستر ز حال
 از مردم و بر کوشش از ایشان و محتجی شدن و اگر بیند که از غیبا باشد آن دلالت کند بر عیش خوش
 و آسایش یا خود یا بقیه آن که بیند که کیسه اهداب و بر بگذارد آن دلالت کند که آن شخص دشمن و
 باشد و خصوص اندر دین و و بر اوضاع کند و این سیمین گفته است که فرور بردن اهداب
 اندر تا و بار دلالت کند بر موت او و لاد بیناه و دیدن هر دو سوی رخ اندر تا و بار دلالت کند بر
 خیر و فلاح نعمت چون بر ابد است و زیاده و اگر اوافیح شد و متغیر آن دلیل غم و بهاری و فقر بود
 و اگر بیند که بر آخایگاه کشت بود آن دلالت کند بر خرابی مردم بیاطل و بر کثرت سوال ایشان
 بی احتیاج و رویه قوی اندر آن دلیل جاهت و کثرت نعمت باشد و دیدن سنی اندر تا و بار فرزند
 باشد و جاه و منصب شخص و گفتند که بیند که اندر تا و بار جماعتی باشد و گفتند که آن اندر تا و بار

الجفن

الاهداب

الوجه

الانف

دلالت بر اقربا بیناه کرد و هر زیاده و نقصان که اندر سنی در پناه شود آن بدین چیزها باز کرد که یاد کردیم و اگر بیند
 که و بر سنی بود آن دلالت کند که و بر هیچ چیزی رجز نباشد و اگر باشد نماید و اگر بیند که سنی وی شایع شود
 یا بود آن دلالت کند بر قوت حسب و بی و اگر بیند که و بر او سنی بود یا سنی آن دلالت کند که و بر با اقربا خود
 منافعت اند و اگر آری عذب باشد ازین کند یا و بر او فرزند آید و اگر سر که چیزی خوش نوی را می بود اگر
 شاه را زن حامله باشد و بر او فرزند آید مبارک و اگر زن وی نه حامله باشد و بر او سنی رسد از جهت
 فرزند یا خویش یا دوستی و اگر آن چیز را بوی ناخوش باشد آن دلالت کند که و بر او فرزند یا خویش یا خویش
 وی متضمن ذکر فیه باشد و اگر سر که در وی ناخوش اندر سنی وی رختند آن دلالت کند بر فرو خورد رختن
 و اگر بیند که بوی هیچ چیز از شمو مات اندر وی یافت از فرزند آن خویشان خود هیچ منفعت نیاید و اگر از مزور
 لفته است که سلفت سنی اندر تا و بار دلالت کند بر قوت ذکا و فطنت و فخر و رویه مصان اندر سنی
 دلیل نقصان باشد اندرین چیزها و اگر سر که در قناه موی یا سده یا قدری معز و بر سنی وی رسته بود
 آن لفته اند که دلالت کند که شاه معتقد بدعی باشد معاد آن موی یا و بر او بار آن درید آن آید
 یا فرزند از کان و اگر آن موی بسیار باشد آن دلالت کند بر جمع شدن دین بروی و دیدن لب اندر
 تا و بار دوستی باشد که نیک خواه شاه بود و قیام مقام فرزند آن و خویشان وی باشد و لب بالا گفته
 اند که دوستی باشد که شاه اندر کل احوال اعتماد بر وی کند و اگر بیند که لب و بر او برید یا بیفتاد و در دل
 وی بیند که آن دلالت کند که شیخ که معین و مجلأ خویشان شاه باشد عیبد یا بکشد و خوشان وی
 ضایع مانند و بدانکه رویه دهن اندر تا و بار مفتاح و خامت کار شاه و صلاح و فساد کار
 وی خیب احتیاج احوال آن باشد و هر چیز که سر که از دهن وی بیرون آمد آن اندر تا و بار سخن باشد
 و حسن و قبح آن سخن خیب جوهر آن چیز باشد و هر چیز که سر که اندر دهن وی رفت آن اندر تا و بار
 رزق وی باشد و حوامی و حلالی آن رزق خیب جوهر و وصف آن چیز باز کردد مثلا اگر آن چیز
 را بوی خوش بوده باشد آن دلالت کند بر حلالی آن رزق و اگر آن چیز را بوی ناخوش بوده باشد آن
 حوامی آن رزق باشد و اگر سر که دهن وی بسته بود یا قفل بر دهن وی زده بودند یا مهر
 بر دهن وی نهاده بودند یا بیند که دهن باز گشودن نتوانست آن دلالت کند بر کفر و عجز و فقر و غنا

الشفة

الکفر

البیان

از راجحه خصب احوال بیناه **قال الله تعالی** ایوم خیر یومیا افواهم بدان که زبان مرد بر امور
تخص است و تو جان وی است از آنکه اندر ضمیر وی باشد و رویه آن اندر جواب دالت کند بر محلی که مدبر
امور بیناه باشد و زیاده نشان آن اندر طول و عرض دالت کند بر انبساط اندر سخن و برفق و ظفر بر خصوم
و گفته اند نیز دالت کند بر نیکو غنی از هر آنکه در ویشتر اندر سخن انبساط نکند و اگر بیناه این جواب
از علما و صلحا باشد آن گفته اند دالت کند بر نیکو و ذکریچهار اندر حاله جوی و بول از موت وی **قال الله تعالی**

فالجعل لسان صافی فی الاخرین

یعنی ذکر اجماع بکار موی و اگر سار که اندر وقت خصومت و مناظره زفان وی دراز
شاه بود اگر سنان را بایک خصومتی باشد یا از علما باشد آن دالت کند بر قوت دین وی بر غلبه کردن
بر اهل باطل و قهر خصوم و اگر سنان نه از علما باشد آن دالت کند بر بد زفانی وی و سخن بی کار گفتن
و اگر جان سار که ویراد و زفان بود اگر سنان از صلحا و علما باشد آن دالت کند بر استفاده علی
و جتتی نو و اگر سنان نه ازین طایفه باشد آن دالت کند بر سخن جینی و نفاق وی و اگر سنان که موی
بر زفان وی رسته بود گفته اند امکان موی را سیاه بیند آن دالت کند بر شرعی زود روی
رسد و اگر آن موی سفید باشد آن شر بر روی رسد و اگر جان سار که ویراد و زفان بود یا زفان
بهر برزند یا جان بزرگ شاه بود که سخن نتوانست گفتن آن جمله رکی باشد و دالت کند بر
فیضت و فروماندگی اندر سخن و درویشی را که بیناه زن باشد که در حق دالت کند بر حیا و ستر
و سار کاری و هر چه بیند اگر سنان که زفان وی بسته شاه بود آن زنیانک باشد و مرد
را دیار مرض و فروماندگی باشد و گفته اند این خواب دالت کند که زن یا خواهر بیناه
زنا کند و گفته اند دالت کند که از بیناه سخن صادر شود که بسبب آن فیضت شود
و اگر سار که نهاده وی و آنرا ملاقه خوانند بزرگ شاه بود چنانک بیم بود که خلق وی بسته شود
آن دالت کند بر حرص و جمع مال و تبار داشتن نفقه بر نفس و متعلقان خود و گفته اند
آن دالت کند بر بد تو آجاری و بدانند که دندانه اندر تا ویرا اهل بیت و قرابه شخص

سار

البیان

باشد و تشبیه انسان با اهل است و اقربا از هم تو احمق و تلاصق کرده اند و اعانه بعضی بر بعضی را بر مکار
توافق آن خاندان با هم دیگر و دندانه با دندانه و پل مردان نشان باشد و دندانه از پل زن باشد
و تنایا با اهر و اندر تا ویرا بزر باشد و عجم از جانب راست بزر باشد و از جانب چپ عجم و اگر ویرا بزر
و عجم باشد آن اندر تا ویرا دو بزر باشد یا دو بزر یا دو دوست متفق و تنایا از پل اندر تا ویرا ماذر
باشد و خاله هم برین ترتیب که یاد کردیم و هر چه برین باجیان بالا اندر تا ویرا عجم باشد و بر عجم یاد و تنایا
باشد از آن سنان که مشابه نشان باشد اندر محبت و ربا عیانت زیر عجمه و دختر عجمه باشد
و اگر ایشان نباشند آن اندر تا ویرا دختر آن یا خواهر آن سنان باشد یا کسی باشد از زنان قایم مقام
ایشان باشد اندر محبت و نصیحت و عکاه از هر دندانی که بشنایا نزدیک تر باشد آن خوشیانی
نزدیک تر باشد بر وی و هر چه دور تر باشد آن اندر تا ویرا خوشیانی دور باشد و هر ریا ده و نقاب
و خیر و شر و حسن و قبح و فوق و ضعف که اندر دندانه حادث شده باشد آن بدان قوم باز گردد
که بدان دندان منسوب باشد و اگر سنان که دندانه وی اهرم دیگر منفرق بود چنانکه عکاست
و تلاصق از میان ایشان برخاسته بود آن دالت کند بر خصومت اقربا وی و مناظره
ایشان با هم دیگر و اهرم دیگر و اگر سار که دندانی از آن شخصی بر دندانی از آن
سنان باز کند آن دالت کند که سنان از آن آن شخصی را که بدان دندان منسوب باشد
بکشد و آن شخص از بیناه قصاص باز خواهد یا بیناه بر آنکس جانی کند که موجب قصاص باشد **قال الله تعالی**
والسن بالسن و اگر سنان که دندانی از دندانه وی همچو چیدار خویش از آن وی که بدان دندان
منسوب باشد رنجور گردد و شفا و موت آن شخص حسب ثبات و زوال آن دندان باشد
بعد از چیدار و هر چه سنان اگر سار که دندانی از دندانه وی بیفتد یا کج و باز نیافت
آن اندر تا ویرا موت آن شخص باشد که بدان دندان منسوب بود یا غیبت آن کس باشد بر وجه
که در کربان با هم دیگر نرسد و اگر سنان که آن دندان کج کرده را باز یافت آن کس از آن غریبه
رجوع کند و اگر سار که بعضی از دندانه خود یک دندان یا دو یا سه بقصد برگردان گفته
اند دالت کند که بیناه مال خود نفقه کند با کراهت نفس و گفته اند که قطع رحم کند از آن

نی

شمع که بدان دندان منسوب باشد و اگر بیند که برایش یا بر یایعات مثل آن بیرون آید بود آن
 دلت کند بر تو باید اهل بیت پیشان و بر کتف سال ایشان و هر چه بیند اگر سدر که دندان وی دراز
 و سفید شده بود و زیبا گشته بود اندر جوهر خود آن دلت کند بر زیاده شاد زجاء و منقبت و مال اهل
 وی و اگر سدر که از ردی دندانها رسته بود کف تنه اندان دلت کند بر موت پیشان و اگر بیند که
 دندانها را بر هم میزد با اهل بیت خود خصوصیت کند و اگر سدر که دندان سبب بعضی شکسته شد یا بعضی بجا
 از آن صکر که دندان منسوب بود قطع رحم کند و با شاد کی را ایشان بکشد و اگر سدر که دندان خود را بر کند
 و مایل خورد کرد اندر اهل کتب ایشان سعی کند و قطع رحم کند بر جمعی که قابل اصلاح نباشد و اگر بیند که
 جمله دندانها وی بیفتاد و وی آنرا بر کتف و اندر استین نماید یا اندر کنار خود نماید آن دلت کند
 بر طول عمر وی تا آن زمان که دندانها وی جمله افتاده شود و اگر سدر که آن دندانها بیفتاد و از نظر وی
 غایب گشت جماعه خود نشان وی پیش از وفاته بایزد و کف تنه اندان اگر سدر که دندانها با وی جمله افتاده
 شد کریم اگر جان سدر که اندر دست وی افتاد آن دلت کند بر نیل کار و اگر جان سدر که
 اندر کنار وی افتاد آن دلت کند که و بر افروزی آید **قال الله تبارک و تعالی**
وَكَلَّمَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ قِيلَ مَعْنَاهُ فِي الْحَجَرِ و اگر جان سدر که اندر زمین افتاد آن دلت
 کند که ستاره را مصلح ساز از جهت خویشاوندان **قال الله تبارک و تعالی**
مِنْهُمْ خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهِمْ نَعْلَمُ
 و اگر سدر که دندانها وی جمله بیفتاد و وی آنرا می خورد میرات جماعه خویشان خود خورد و اگر بیند
 که جمله دندانها وی سقار و وی آنرا در زیر خاک بنماید آن دلت کند بر موت اقربا وی بود و اگر بیند که
 دندانها وی سخت باریک و ضعیف شده بود آن دلت کند فقر و ضعف حال خویشان وی باشد و اگر جان
 سدر که قوی و محکم شده بود آن دلت کند بر غنی و قوه و کثرت نعمت ایشان باشد و هم چنین اگر بیند که
 از دندانها وی بوی خوشی آمد آن دلت کند بر شاد و ذکر حیل ایشان اندر میان خلق و اگر جان سدر که
 آن بوی ناخوش بود آن برضای این باشد و نصای کف تنه اندان که اگر بیند که دندان از دندانها وی

شکسته شد یکی از اقربا وی میزد یا بیمار شود و بپوشد باشد و اگر سدر که دندانها وی شکسته است که دقت
 اندر تا وید غشای خانه است و دندانها غشای خانه اند و دندانها جانب راست مردان باشد
 و دندانها جانب چپ زنان باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن بیند از این چیزها بود و هم چنین
 کف تنه است دندانها اندر ناویار امور و در پیرات ستاره باشد و دندانها پیش کارها ظاهر باشد اندر ناویار
 و دندانها پس کارها مخفی باشد از همه خلق و آن دندانها که اندر بعضی احوال پیدا شود و اندر بعضی نشود
 آن کارهای باشد که بعضی خلق را بر آن اطلاع باشد و دیگر آنرا نباشد و هم چنین کف تنه است که
 اگر کسی که مدیون باشد اندر خواب سدر که دندانها وی بیفتاد آن دلت کند بر قضا دین و قضا آن دین
 بحسب اختلاف احوال آن دندانها باشد اندر افتادن اگر جان سدر که جمله بیاید یا بیفتاد آن دین
 بیک بار کند و اگر سدر که عا التدرج سقار آید آن بر همان سیار کند و اگر سدر که یک دندان بیفتاد دین بیک
 شخص آید و هم چنین اگر بیند اندر خواب سدر که دندانها وی از دست شود و کف تنه اندان ضابط
 این است هم چنانکه از دندان افتاده عمل خود نیاید از آن خدمت بدارد نیاید و هم چنین کف تنه
 است که افتادن دندانها را اگر رویه خون و درد بیند آن دلت کند بر معطل شدن از کاری و اگر
 با درد یا با خون بیند یا سدر که چیزی از کتف با آن افتاده شد آن دلت کند که چیزی از قاع
 خانه وی تلف شود و هر دندان که چون بیفتد و اندر سخن گفتن تاثیر بکند افتادن
 آن اندر جواب دلت کند بر عطالت و فروماندن و تلف کار و اگر سدر که دندانها وی جمله
 بیفتد بود اما بدان چیزی خوردن متعارف بود آن دلت کند که ویرا از خویشان خود هیچ منفعت
 نباشد و اگر بیند که بزقان دندانها خویش را می کند می انداخت کار بر اهل بیت خود
 بنده کند بواسطه خنی که از او صادر شود و اگر سدر که دندان زقان خود را می خاید خویشان
 وی کفران نعمت وی کنند یا ستاره کاری که متضمن ندامت بود و هم چنین اگر سدر که
 بدندان زقان خود را باه می کرد و می انداخت آن دلت کند بر مباحثه عیال با خنی که عاقبت
 عاقبت ندامت باشد و اگر بیند که دست خود را بدندان می خاید آن هم چنین باشد
 و اگر بیند که دندانها وی بیفتاد و دیگر باه باز دست بر می آید متغیر و متبدل کرد و تفاوت

و هر چه که اندر آن ذکر شود از خود سزاوارتر اند تا ویراجع باشد بکار وی از خیر و شر **قال الله تعالی** و کلاً فیما فی الرضاه
 طایفه فی عتقه و اگر سزاوار که کرد زوی کوچک یا باریک شده بود اندر ادا امانت تقصیر کند و خصوص
 اندر چیزی که حقوق زنان تعلق دارد و اگر سزاوار که کردن می دراز شده بود و اندر هیئت جمیل بود اگر سزاوار اهل
 صلاح باشد آن دالت کند که بیناه مؤذنی کند و دالت کند بر کثرت اتباع وی و اگر بیناه نه از اهل صلاح
 باشد کف نه اندر مال مردم طمع کند و اندر غمخوار دنیاوی و اگر سزاوار که کردن زوی جان نیست شده بود
 که سر برانی نداشت برداشتن آن اگر بیناه زبردست کیست باشد و بر اعجاز باید که تمام آن نتواند
 کردن و اگر بیناه نه زبردست کیست باشد آن عیا العموم نه محمود باشد و نیز باشد که دالت کند بر موت
 بیناه و اگر سزاوار که از هر دو رک کردن زوی خون کشاده شده آن دالت کند بر موت وی یا بر ذهاب
 مال بر مقدار قله و کثرت آن خون و اگر بیناه کیست چیزی بر کردن زوی زد کف نه اندکار بر پیش آن موضع
 آشفته شود و اگر سزاوار که قفا وی قوی شده آن دالت کند بر قوه و جدوی اندر ادا امانت و بر تحمل
 کارها بزرگ و نیز دالت کند بر قوه زبانی آن موضع بدانکه رویه عاتق اندر تا ویر
 دالت کند بر شخصی که دوست سنان باشد و قایم مقام وی باشد اندر تدبیر امور وی و اندر تحمل مشقت و کف
 اندر تا ویر زن باشد و هر زیاده و نقصان و خیر و شر و حسن و قبح که اندر آن سندان بدان دوست و
 بدان زن باز کرد و اگر بیناه یا محبوس یا کیست که اندر مشقتی باشد اندر جواب سزاوار عاتق
 یا کردن وی بزرگ شده آن دالت کند بر طول حبس و احتمال مشقت و دیگر آنرا دالت کند
 بر قوه عاقل وی و دیدن پشت اندر تکیه قوه شخص باشد یا در ندی که معتمد بذر باشد و دیدن
 زیاده و نقصان اندر آن بقوه و فرزندی باز کرد و اگر سزاوار که هست وی دوتا شده بود و بر
 مصیبتی رسد و کف نه اند دالت کند که بیناه بغایه بیری برسد و اگر سزاوار که باری کران
 بر پشت داشت اگر بیناه را جوهران بار معلوم باشد آن دالت کند بر تحمل رخ و مشقت
 اندر امور دنیاوی و اگر جوهر آن بر او معلوم باشد آن دلیل گناه باشد و خصوص بیناه نه صلاح بود **قال الله تعالی**

و منه جملة زوار هم عیاض و هم

العالمون المنکب

الظن

و حیدر پشت دوست اندر تا ویر لید اعراض و عاتق بود و رویه پشت دشمن دلیار من باشد از صروبی
 و رویه پشت زن بر دلیار بر کشتن دنیا باشد و دیدن پشت زن جوان دلیار تا خیر سرور باشد و رویه
 پشت مانع اندر تا ویر و عقل صاحب آن باشد و فرزند و هر زیاده و نقصان و خیر و شر و قوه و ضعف که
 اندر آن سندان سزاوار آن دالت کند که بیناه مؤذنی کند و دالت کند بر کثرت اتباع وی و اگر بیناه نه از اهل صلاح
 باشد کف نه اندر مال مردم طمع کند و اندر غمخوار دنیاوی و اگر سزاوار که کردن زوی جان نیست شده بود
 که سر برانی نداشت برداشتن آن اگر بیناه زبردست کیست باشد و بر اعجاز باید که تمام آن نتواند
 کردن و اگر بیناه نه زبردست کیست باشد آن عیا العموم نه محمود باشد و نیز باشد که دالت کند بر موت
 بیناه و اگر سزاوار که از هر دو رک کردن زوی خون کشاده شده آن دالت کند بر موت وی یا بر ذهاب
 مال بر مقدار قله و کثرت آن خون و اگر بیناه کیست چیزی بر کردن زوی زد کف نه اندکار بر پیش آن موضع
 آشفته شود و اگر سزاوار که قفا وی قوی شده آن دالت کند بر قوه و جدوی اندر ادا امانت و بر تحمل
 کارها بزرگ و نیز دالت کند بر قوه زبانی آن موضع بدانکه رویه عاتق اندر تا ویر
 دالت کند بر شخصی که دوست سنان باشد و قایم مقام وی باشد اندر تدبیر امور وی و اندر تحمل مشقت و کف
 اندر تا ویر زن باشد و هر زیاده و نقصان و خیر و شر و حسن و قبح که اندر آن سندان بدان دوست و
 بدان زن باز کرد و اگر بیناه یا محبوس یا کیست که اندر مشقتی باشد اندر جواب سزاوار عاتق
 یا کردن وی بزرگ شده آن دالت کند بر طول حبس و احتمال مشقت و دیگر آنرا دالت کند
 بر قوه عاقل وی و دیدن پشت اندر تکیه قوه شخص باشد یا در ندی که معتمد بذر باشد و دیدن
 زیاده و نقصان اندر آن بقوه و فرزندی باز کرد و اگر سزاوار که هست وی دوتا شده بود و بر
 مصیبتی رسد و کف نه اند دالت کند که بیناه بغایه بیری برسد و اگر سزاوار که باری کران
 بر پشت داشت اگر بیناه را جوهران بار معلوم باشد آن دالت کند بر تحمل رخ و مشقت
 اندر امور دنیاوی و اگر جوهر آن بر او معلوم باشد آن دلیل گناه باشد و خصوص بیناه نه صلاح بود **قال الله تعالی**

فلا تكونوا حیاناً و حیاناً
 و اگر بیناه این خواب از اهل صلاح باشد آن دالت کند بر قوه و جدوی اندر ادا امانت و بر تحمل

الصلب

القال

سند که از نعم بود ز کس صاحب جز از خداوند نعمت و اگر سند که از زود بود یا از غیاث الایمن و نه یا از مرد بود
یا جان بیند که از صغر یا از بزرگ و مانند آن و در این جمله گفته اند دلالت کند بر نیل ملک و نعمت و غنی
بقدر ثروت و جود و بسبب باد چرخ و جواهر و بمقدار مرتبه و اندران صوفیه که از این بینا متضمن مرض باشد
و اگر سند که از کمال بود آن دلالت کند بر موفی **قال الله تعالی** منیما خلقناکم و فیما نعیرکم
و اگر کی اندر خواب سند که بدن وی فروخته شده بود اگر خان سند که اندر هیبة ماکر و بود و فری آن
از حال گذشته بود و متغیر بود و زردی یا سخی و مانند آن بر وی غالب شده آن نه محمود باشد و در بار
مرض و علتها سخت باشد و اما اگر آن فری بر حد اعتدال بیند و اندر هیبة حمید باشد و رنگ آن بر حاله
طبیعی باقی باشد آن مناله ایق سلطنت باشد حله و ریاست و سلطنت یابد و اگر نه سزای سلطنت بود
نعمت و رفعت و توان گوی یابد و اگر سند از صلحا باشد آن دلالت قوه دین بود بداند که اندر
تا بد علم و معرفت و سخا و ایمان شخص باشد و هر یاده و نقصان که اندران سدان برین چیزها باز گردد
و اگر اندر خواب سند که سینه وی فراح شده بود و اندر نفس خود فرح و افراح می دید آن دلالت کند بر
راه راست و حلم و سخا و خیر دنیا و آخره و خصوص که بیناه از اهل صلاح باشد **قال الله تعالی**
فمن یرز الله انکدیه یشرح
و اگر بیند که سینه وی تنگ شده بود آن بر ضد این باشد که یاد کردیم **قال الله تعالی**
و من یردان یضاه تجعل صلا ره ضیقاً و یرز دلیر قبض و اندرون باشد **قال الله تعالی** فلا یکن
فی صلا رک حج الایه و دیدن خنجر کردن اندر تا وید دلالت کند بر فرزند و بر دوستی که مغفل
شخص باشد و زیاده و نقصان اندران بد بینان یاد گردد و شکسته شده شدن آن دلالت موت یکا ازیشان
باشد و اگر اندر خواب سند که ویرا جنبه کردن بود اگر بیناه مردی باشد آن هم چنین باشد
و اگر زنی باشد آن دلالت کند بر انقطاع تساری از هر آنکه محل منی زن که ماده فرزند است این
موضع است و اگر مردی بیند که ویرا پشت مانع نبود آن هم چنین باشد **قال الله تعالی**
حکم من یراق حج من یر الصلح را التراب

السمک

الصدار

بدان که رویه بستان اندر تا وید زن باشد و دختر و هر صلاح و فساد و زیاده و نقصان و جمال و قبح که اندر
دستان سند از آن زن و دختر باز گردد و اگر زنی اندر خواب سند که ویرا بستان او خنده بود
دلالت کند که آن زن فحاشد و باشد که فرزند بی آورد از زنا **قال الله تعالی** و
لایت امرأة معلقه ثیابها فقلت یا جبرئیل ان هاهنا قال هذا فعلها یعنی الزنا و اگر اندر
خواب سند که شیر اندر بستان وی بود اگر سند مرد باشد بنکرم اگر غریب باشد زن کند
و ویرا فرزند آید و اگر سند جوان باشد و زن دارد گفته اند آن دلیل طول عمر باشد و اگر بیناه
غنی باشد گفته اند آن دلیل فساد دین باشد و زده اب مال و اگر فقیر باشد آن بعضی گفته اند
دلالت کند بر فساد دین وی و بعضی گفته اند دلیل غنی باشد و اگر سند که شیر از بستان وی
روانه شده بود یا سند که عسل از بستان وی روانه شده بود و مردم از آن همی خوردند آن
دلالت کند بر اتفاق کار و رسیدن از منفعة عموم خلق و اگر جای آن شیر و عسل خون بیند
آن دلیل اتفاق مال حرام باشد و اما اگر بیناه زن باشد اگر ویرا باشد گفته اند دلیل فقر بود
و اگر جوان باشد ویرا فرزند آید و اگر ویرا شود ویرا باشد شوهر کند و ویرا فرزند آید و هم چنین
الکدان زن بکر باشد و ویرا وقت شوهر باشد شوهر کند و فرزند از آن که شیر
خی صحبت مرد بیند اندر اغلب احوال و اگر آن زن صبیحه باشد آن گفته اند دلیل موت وی باشد
و اگر سند که اینک بستان وی شیر می آمد و از یک خون یا شیر یا خون میچند همی اندران دلالت کند از زن
با وجود شوهر حلال مرتکب فواحش شود و اگر سند که از بستان وی آتش بیرون همی آمد از هم جنس
ردی باشد و دلیل ارتکاب فواحش باشد و باشد که طغی را شیر ده که وی از مملو که ظلمه باشد
و اگر سند که از یک بستان وی شیر می آمد و از یکی عسل ویرا و فرزند آید خداوند دین و دنیا یا دو
فرزند را شیر دهد بدین صفت و باشد که آن دو فرزند یک عالم باشد و یک طیب و اگر سند که بستان
وی دراز شده بود چنانکه بر زمین همی رسید آن گفته اند دلالت کند بر متابعت هوا نفس
و گفته اند دلالت کند بر موت او لا بیناه و اگر ویرا فرزند باشد آن گفته اند دلالت
کند بر فقر و غم و اندرون و مخصوص بیناه زن باشد و اگر بیناه حامله باشد ویرا دختری آید

التاری

بسی دارد بر کسی عاشق شود یا ناکیه دوستی و محبت ورزد و اگر سرکه و برادر و یا سه در بود و برادر آن فرزندان آید
 و اگر سنه نه از صفا باشد آن دلالت کند بر نفاق و خبیثی کردن و خوردن دل اندر نا و بر خوردن مال مدفون باشد
 و نظر کردن در درون بر مثال این و دیدن روی خود اندر آن جای دلبار موت بود و باشد که بر او فرزند یک آید یا زن
 کند بداند که جگر محل حیثیت و شجاعت و عقبت است و دیدن ضعف و قوت اندر جگر دلبار ضعف
 و قوت این چیزها باشد و لفظ نه اندر جگر اندر نا و بر خوردن باشد و حیثیت و هوم بینان بود و خیر و شر اندر آن
 تعلق بدین چیزها دارد **قال النبي عليه السلام** اولادنا لکما ذبا و اگر اندر خواب بر سرکه و برادر که بر بود
 آن اگر سنه از صفا باشد لفظ نه اند دلالت کند بر دشمنی و عصب و متصف شدن خشم و رحمت و شکست
 و اگر سنه نه از صفا باشد آن دلالت کند بر موت فرزندان و اگر سرکه که نظر اندر جگر خود می کرد بر مثال آن که
 نظر اندر لینه کند آن دلبار موت بینان باشد یا بر او فرزند یک آید و اگر سرکه خود یا از آن در کسری خورد مای
 مدفون بیاید و خورد و اگر سرکه که جگر وی از کسری بیرون آید و خورد یا جگر وی بیافت مای مدفون
 بیاید و بگذرد بسیار اندر نا و بر دلالت کند بر کجی که بیاید و فرقی باشد اندر خواب میان خسته و خام و از آن
 آرمی و غیر آرمی **قال النبي عليه السلام** الخرج از ارض افلاذ کبرها یعنی کوزه ها و صغر کبر
 جگر اندر نا و بر بدین چیزها باز کرد و یاد کرد و بر دل اندر نا و بر جیوه بینان باشد و رویه ضعف
 و قوت اندر آن خف و وی باز کرد و همچنین در از شدن آن دلبار موت باشد و کونه شدن آن دلبار
 کونه ای جگر باشد و همچنین بر قوی شدن آن دلبار موت باشد و منقطع شدن آن دلبار موت
 سنه باشد و دیدن سبزه در خواب جز بر جان طبع باشد دلالت کند بر فوج و نشاء از هر آنک
 سبزه موضع ضعیف است و فساد سبزه دلبار قبح و اندوه باشد و قوی شدن آن دلالت کند بر نیک
 فوج و حال و اگر سرکه و بر او سبزه بر خورد آن دلبار دوشم غم باشد و اگر سرکه که سبزه بیافت مای خالاب
 بیاید و ارطام بر او رسد لفظ نه است که دیدن زهر اندر خواب دلالت کند بر عصب و لذت و محل
 و صلاح و فساد آن هاله اندر آن بدن چیزها باز کرد و اگر سرکه که شخصی زهر وی بداند بر او وی
 آن بر خورد آن دلالت کند که آن شخص یا در کسری با وی عداوت ورزد و بر او هلاک کند
 و لفظ نه اندر اگر سرکه از آن جای خون بیرون آورد قاطع حال آن شخص را که در از خجل و عصب موضع

الکبد

الوئید

الطحال

المراة

الریة

الکلیة

روح حیوانی است و صلاح و فساد آن اندر نا و بر دلالت بر طول عمر کند و قصر آن و اگر جان سرکه
 و بر او سرکه بود آن دلالت کند بر انقضا عمر وی بداند که معمران سلام گفته اند که کرده
 موضع غنی است و محل خطا و صواب است و رویه صلاح آن دلالت کند بر غنی و صواب و هم چنین
 اگر سرکه کرده وی بر سرکه شده بود آن دلبار کثرت مال باشد و فساد اندر کرده دلیل فقر باشد و خطا
 و ارطام بر او رسد لفظ نه است که رویه کرده اندر نا و بر دلالت کند بر و دیگر اقربا و صلاح
 و فساد اندر آن بدیشان راجع باشد و دیدن امعاء اندر خواب و دیگر آهت شکم اندر نا و بر مال باشد
 و اگر سرکه که امعاء خود یا از آن در کسری خورد مال خود یا از آن در کسری خورد و اگر سرکه که امعاء دیگر آلات
 شکم وی ظاهر شده بود مای مدفون بر وی ظاهر شود یا کیه از اهل سنت وی ظاهر شود که سیاده بیاید
 و لفظ نه اندر آن خواب دلالت کند که کیه دهن و بر او رسد و اگر سرکه که شکم وی شکم است
 و آلات وی بیرون آوردند و خوردند مال و بر او خورد و اگر جان سرکه آن آلات را شست و باز جکی
 نمادند آن دلالت کند که سنه توبه کند و موت وی اندر ضاخر باشد و مقصود دنیا و آخرت بیاید
 و بعضی کف نه اندر کفقی باشد میان آنکه سرکه آن آلات باز جای خود می ماند یا نه اندر و اگر
 سرکه چیز از شکم وی بیرون آید آن لفظ نه اند دلالت کند که حیثیت که اندر دست وی باشد و اگر
 سرکه با دشمنی شکم ریه می شکافت و آلات شکم ایشان بر وی داشت حال ایشان نشانند بظلم
 و ارطام بر او رسد لفظ نه است که امعاء اندر نا و بر خوردن باشد و هم چنین و شر که اندر آن بیند آن
 بدیشان باز کرد و اگر سرکه که شکم وی شکافتند و آلات آن هر یک اندر موضع طبعی خود بود
 آن لفظ نه اندر اگر سنه را فرزند باشد آن دلالت کند که و بر او فرزند آید و اگر سنه فقر باشد تو آنکه
 و اگر سرکه که توان کرد باشد و بر او رسد و اگر سرکه که راقصه خدیعی یا اخفا عیله باشد آن در حق
 وی نه محمود باشد و دلالت کند بر افتادن چیز و اگر سرکه که شکم وی شکافتند و اندر شکم
 وی آید و دیگر آلات نبود آن دلیل فقر و اتعاج نشان باشد بداند که دین از خدای حمله
 اندر نا و بر زان باشد و هر زیاده و نقصان و خیر و شر که اندر آن بیند که آن بدان زمان راجع باشد
 و اگر سرکه که مایوی را شکست زان طالع دهد و اگر سرکه که مایوی را شکست می کرد از هم چیز باشد

الضیغ

محمود باشد آن دالت که بر شکایت کرد نشان از وی و کف نه اند اگر سندر که دستیابی بای بطریق توجیح
 سخن گفتن آن دالت که بر افعال قبیح که از وی صادر شود و اگر سندر که بر هر دو دست خود می رفت
 اندر بعضی از امور بخند بر برادر و خویشان خود کند و اگر سندر که دست اندر زیر بغل خود برد و چون
 بیرون آورد آن نور و شعاع بود اگر سندر که از علم باشد اندر علم ریاست یابد و اگر از ملوک باشد آن دالت
 زیاده فوق و سلطنت باشد و غالب شمار روی بر مخالفان دین و اگر سندر که از خاندان اهل سوق باشد ریاست
 و دگر چیر یابد و اگر سندر که چون بیرون آورد آتش از وی می سوخت بی دود آن دالت که بر غلبه و فساد
 اندر هر عمار و صنعت که باشد و اگر سندر که دود از آن می بویست آن دالت که بر مظلوم کردن و احقر
 بیند که دست وی دست یکی از علما یا حکما یا مشایخ یا ملوک بود آن دالت که بر دست بیند
 همان چیز رود که بر دست آن کس رفته باشد از خیر و شر و اگر سندر که دست وی از جوب بود
 آن اتفاق و خفا باشد و اگر سندر که از شک بود آن هم چنین خفا و قله خیر باشد و اگر سندر که از کل
 بود از دلیله موت و بی باشد رفتن چون از دست بی رویه جراحت دلیله دهاب کار بود و اگر
 سندر که بر اندان فرجی بود آن دلیله اتفاق یا حرام باشد اندر راه خیر و رفتن شیر و عسل و مانند آن
 چون اندر جوهر خود محمود باشد دالت کند بر ساینده خیر و منفعت بعموم خلق و منضم در جمیل
 باشد و رویه باز و اندر تا وید برادر باشد یا بسری که خلد مرد از سیدان باشد و سبب قوه بیند
 باشد و هر صلاح و فساد و خیر و شر که اندر باروی حادث شده بیند از اندر و کس باز کرد **فلا اله الا الله**

العصار

سند نشان عضالک یا خبیر

و شجسته شدن باز و دلیله موت یکی از نشان باشد و رویه هر د ساعد اندر تا وید
 دو خویش موافق باشد یا دو دوست و یک ساعد اندر تا وید یکی از نشان باشد و هر زیاده
 و نقصان که اندر ساعد سندان بدن دوش باز کرد و اگر اندر خیر یابد که زنجیر حمله هر دو
 ساعد خود را برهنه کرده بود آن اندر تا وید یا باشد **قال النبی علیه السلام** رأیت لیلة
 المعراج امرأة حائرة الذراعین قلت یا جبرئیل من هان فقال هی الدنیا و دایک کف دست

الساعد

الکف

اندر تا وید

اندر تا وید کف نه اندر فوق شخص و صلاح و فساد آن نفوق وی باز کرد و قبض کردن کف دست اندر تا وید
 قبض نیاید باشد و بسط آن بسط نیاید باشد و دایک کف دست نیز دالت کند بر شخصی که هزار و مملو
 خویشان و اقربا بیند بر وی باشد و هر خیر و شر که اندر آن سندان راجع باشد آن شخص و دایک انگشتان
 اندر تا وید فرزندان برادر باشد چون دست تعبیر بر برادر کند و چون دست را بر برادر کند
 انگشتان اندر تا وید فرزندان وی باشد و رویه نقصان عدد اصابع دلیله نقصان عمارد اشان باشد و زیاده
 شدن عدد اصابع زنا در عداایشان باشد و اگر بیند که انگشتان خود را در هر دگر کند یا نه بود آن
 کف نه اندر بعضی از معبر آن دالت کند بر قبض و دست تنگی و اندر آن دالت که بعضی از اهل مصداق
 چنین کنند و بعضی کف نه اندر دالت کند که بیند به شغل اهل بیت و فرزندان برادر مشغول شود
 یا ایشان را بشیخی فرماید که ایشان از آن باشد و ایشان متفق شوند بر دفع آن خوف از خود و بدان که
 این خواب نیز دالت کند بر موافق اهل بیت و اقربا وی با هم دگر و باشد که با هر دگر وصلت کند
 از هر آن که رسول علیه السلام مثال توافق را بر بنی فرموده است **قال النبی علیه السلام** من نجا و بنوا
 هم کار و شب کین اصابع و این فعل نیز حسب قرآن آن حالت بگردد که خواب دایه باشد
 و اگر سندان این خواب را کسی بخار باشد آن دالت کند بر موت وی و بعضی از معبر آن کف نه اندر
 که انگشتان دست راست را چون محب در سندان کف آن اندر تا وید نمازهای کانه باشد اقام
 اندر تا وید نمازهای کانه بود و سبابه نمازیش باشد و وضعی نمازیش بود و بنصر نماز شام باشد
 و خنصر نماز حفتن و چون آن انگشتان را کونه تر از حالت طبع خود بیند یا کز بیند یا بار دگر
 سندان و آن دالت کند بر تغییر کردن وی اندر کیفیة ادا آن صلوات و اگر انگشتی
 را از آن نقصان سندان دالت کند که آن نماز که بدان انگشت منسوب است ترک کرده باشد
 و اگر سندر که سبابه وی اندر موضع وسطی بود آن دالت کند که وی نمازیش را در وقت بیست
 گذارد و باقی هر یک را سندان و اگر سندر که از بیچ انگشت وی شلیمی بر وی نماز یا غسل و از بیچ
 دگر خون یا قی و وی از آن می خورد آن کف نه اندر دالت کند بر مخالطة کردن با مادر
 یا با خواهر زن و اگر سندر که انگشتان خود را می خورد آن دالت کند بر خوردن مال فرزندان

الاصابع

شم

و بر زنده زادن و برادر زادن باشد **حکایه** از این سیرین بر سیرین که
 خنجر از خواب چنان دید که از سر و دست و پایی و آن گشتان
 هر دو دست خویشین هم خورد این سیرین گفت خوردن سیرین را و بیدار خوردن سیرین را
 باشد یا خوردن کالریس خورد و خوردن دست دیدار خوردن کالریس خورد یا خوردن کالریس
 انبار باشد یا از آن بنام و خوردن پشت انداز و بیدار کالریس خورد و خوردن مدوی دیدار خوردن کالریس
 بود و خوردن شکم خوردن کالریس خورد و خوردن بای دیدار سیرین خورد و خوردن کالریس
 و خوردن انگشتان انداز و بیدار خوردن کالریس خورد و خوردن کالریس خورد و خوردن کالریس
 یا یک دست و بی از وی چنان گشت و کربان باز جای خورد رفت آن کالریس خورد و خوردن کالریس
 یا بی غایب شود و از آن سفر رجوع کند یا ترک صنعت خود کند و کربان رود و اگر چنان
 بیند که آن دست را باز ندید آن شخص از سفر باز نیاید و اگر ترک صنعت خود کند با سر آن نرود
حکایه آورده اند که تخمه از خواب چنان دید که هر دو دست و بی
 را بر پندند و کربان آن هر دو دست و بی باز جای خورد رفت و دستهای وی در دست گشت این سیرین
 گفت این شخص یک خنجر دست از پیش خود بردارد و کربان باز سر آن رود و همچنان بود
حکایه آورده اند که هر روز الرشید در ملک الموت را علیه السلام از خواب دید
 و از وی پرسید که عمومن خنجر باقی مانده است ملک الموت بخ نکشت را بر داشت و بر رفت هر روز
 الرشید را چون از خواب بیدار گشت تحت منقبض شد و خابیت گشت و بر احتجاج بود مشهور بجهل
 تعبر این خواب را از وی پرسید از حجام گفت یا امیر المومنین بدان که معنی این حرکت آنست
 که ایشان بدان آیه هم گنار که بخیر است که جز حق تعالی کس نداند **قال الله تعالی**
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ السَّاعَةَ وَنَزَّلَ الْغَيْثَ
 و هر روز الرشید را جو این خواب بشنید از وی برخاست بدان که دین
 ناخنهای از خواب دالت کالریس بر قدق شخص و کفنه اندر رویه ناخنهای از جو بر مقدار معتاد بیند

الاطراف

ک

آن دالت کالریس بر صلاح دین و دنیا و اگر آنرا سیرین بر سر انداخته دالت کالریس بر سر و دست و پایی و آن گشتان
 و اگر اندر خواب بیند که ناخنهای دراز شاه بود اگر آنرا از هیئت جمیل سیرین و از شکسته شدن این بیند
 آن کفنه اندر دالت کالریس بر یافتن کسوف و بر ساختن سلاح از این خصم و دفع دشمن و اگر سیرین که
 چنان دراز شاه بود که آن شکستن هم بر سیرین از کفنه اندر لیل افراد باشد اندر قدق و باشد که
 افساد کار خود کند بر بس خورد و اگر سیرین که ناخن خود هم چنان اقامت سختی کند و کفنه
 اندر از کوفه فطر کند **قال الله تعالی** اخذ الاطراف سته و زکوة الفطر
 سته بدان که رویه ذکر اندر تا وید دالت کالریس بر و چیز کالریس بر فرزند و بر ذکر اندر میان خلق
 و هر زیاده و نقصان و خیر و شر که اندر ذکر سیرین و چیز باز کرد کفنه اندر بزرگ شاز در خبر
 اندر تا وید بر زیاده شاز کار و جاه باشد و اگر سیرین که ویرا دوز کربان سیرین باشد از دالت
 کالریس ویرا بعد از آن ذکرها فرزند آن نرینه آید یا کالریس آید یا مشهور شود اندر میان خلق
 و اگر سیرین که ذکر خویشین اندر دست داشت و از موضع خود جای شاه بود کفنه اندر دوز
 خبری و فاته یابد و اما اگر سیرین که از موضع خود جای شاه بود دالت کالریس شانه اظهار غنا
 کند یا طلب شمه کند و اگر سیرین که کربان آن ذکر بار موضع خود رفت و بر آسیری دیگر آید یا
 که از دست وی رفته باشد باز آید و هر کس منقطع شاز ذکر و کربان آن دالت کالریس
 کند بر موت فرزند یا بر منقطع شاز ذکر و کربان آن ذکر و کربان آن ذکر و کربان آن ذکر و کربان آن ذکر
 خان که بیسته یا بیاوی می رسید آن دالت کالریس بر و ارتفاع ذکر وید کالریس و اگر
 سند که ذکر وی قیام شاه بود و وی اندر میان خلق بود و شرم غی داشت و بعلی مشغول بود آن
 کفنه اندر دالت کالریس که بیند اندر طلب عیجا باشد و آن چیز و بر امیر شود و کار وی بالا کرد
 و بر دشمن ظفر یابد و اما اگر چنان که ذکر خود را بقصد قیام همی کرد و قیام غی شاز طلب شاز
 و اگر آید و اگر ویرا او میرا فرزند باشد و بر فرزند نیاید و اگر شانه این خواب اندر میان قوی
 دیان باشد خود آن دالت کالریس که وی دعوای چیزی کند که بدان نتواند کردن و اندر میان قوم
 رسوا کرد و اگر سیرین که ذکر وی اندر شکر وی رفت آن کفنه اندر دالت کالریس که بر کتمان شانه

الذکر

الاطراف

حکایت نخستین روز از پیشگاه علی مرتضی

الحق قول الله و لا جلود کثیر قبل الممات بالجاودهی الفروج و اگر سید که ذکر خود را کرده بر زده بود آن گفته اند دلالت کند که عیش بر وی نماند و باشد که زن بکند از درویشی و اگر بشناسد از اهل تنبلی و عفت باشد آن راجع باشد بقوه دین و عفت وی و اگر سید که ذکر وی خون آلود شده بود یا خور از ذکر وی می آمد یا ذکر وی بانه فرو رخته می شد آن گفته اند دلالت کند که ویرانگری آید تا تمام و این تعبیر اندر فروختن ذکر محسوب است و اندر بیرون آمدن خون از ذکر گفته اند دلالت کند که بشناسد بازن صحبت کند اندر زوایا حیض و اگر سید که ذکر وی از جوب بود یا از شکم بود یا از صفر و خاص و مانند آن چیزی بود که وطی کردن بدان ممکن نباشد آن دلالت کند که بشناسد را بعد از آن فرزند نیاید و اما چون سید که از آن فرزند بود نفق بشناسد و فرزند آن وی باشد و اگر جان سید که از دلالت کند بر موت فرزند یا بر موت بشناسد و اگر سید که از چیزی بود از جنس جواهر نفیسه چون یاقوت و مانند آن از همه چیز نه محمود باشد اندر باب فرزند آمدن اما دلالت کند بر نعمت یافتن بشناسد و فرزند آن وی و بر نصیحت و مشهور شدن ایشان اندر میان خلق حسب شرف و عزت آن جواهر و اگر سید که ذکر وی سید شاه بود آن دلالت ضعف و سستی باشد اندر صحبت کردن و اگر سید که سرخ شده بود آن دلالت قوه باشد اندر بین باب و اگر سید که زرد شده بود آن دلالت بر مرض مرید باشد یا آن بشناسد و اگر سید که سیاه شده بود آن دلالت بر یاب و پیر شده باشد که بفرزند آن بشناسد باز کرد **تنبیه** بدان که هر چه که مدلولات اندر تعبیر فرزند آن و متعلقا بشناسد خواب باشد چون و بر آن متعلق نباشد ناان فرزند نباشد آن تعبیر از خبر و نشر راجع باشد به بشناسد یا بشناسی و نظیر وی و اگر اندر خواب سید که خرد آنکه صحبت میکرد ذکر وی سست می شد آن دلالت کند بر عرصه دنیا و دنیاوی جو زین و مال و فرزند **قال الله تعالی**

وَلِلَّيْلِ رِجَالٌ يَلْبِغُونَ فِي النَّجَسِ وَالْبِغْيِ

و اگر بیدار

و اگر سید که هر چند که وطی می کرد و بر آنالشی نمی بود آن دلالت کند که وی مریدی عقیم باشد و اگر سید که رافرنده باشد بعد از آن و بر افروند نیاید و بعضی گفته اند که دراز شدن ذکر اندر زوایا و بیرون ریخته از مقدار باشد دلالت کند بر غم و اندوه و اگر طایفه و روس گفته است که رویه اجبار ذکر اندر بر حذر چیز دلالت کند بر معاذ و بذر و فرزند آن و بر شوق و وزن و خواهران و برادران و بر دیگر اقارب و بر سخن گفتن و بر درویشی و توانگری و هر زیاده و نقصان و خبر و شتر که اندر آن سید آن بیدین چیزها باز گردد که یاد کردیم و اگر کسی اندر خواب سید که اجبار خود را بوسه می داد اگر و بر افروند باشد گفته اند فرزند را بوسه و اگر و بر افروند نباشد آن دلالت کند که و بر افروند آید و اگر فرزند آن وی غلب باشد از آن غیبت رجوع کند و اگر سید که از اجبار خود طعام یا شراب نمی خورد آن بعضی گفته اند دلالت کند بر موت بشناسد خواب از آنکه تناول طعام و شراب از آن موضع نه مقدار است پس دلیل آن باشد که و بر موضع طعام و شراب نیست کرد و و باشد که این خواب دلالت کند که بشناسد مال آن خسرو که اجبار اندر زوایا و بیرون ریخته باشد و فراخ شدن اجبار بر مقدار مقدار دلالت کند بر فراخی عیش و قوه شوق و تنگ شدن آن بر خلف این باشد و اگر چنان سید که و بر اجبار نبوذ آن دلالت کند که از وی فرزند نیاید و هر چه بین اگر سید که و بر از ذکر نبوذ آن دلالت کند بر انقطاع ذکر وی و دیدن فرج زن اندر خواب دلالت کند بر یافتن فرج از غیر و اگر سید که چیزی غیر از ذکر اندر فرج زنی بر دهن انکشت و مانند آن آن گفته اند دلالت کند که از حمت آن زن شادی یابد که متضمن نقصان باشد از آن که برخلاف معهود است و اگر زنی یا مریدی اندر خواب چنان بیند که محافظت فرج خود کرد از حرام آن دلالت کند بر ستاری و دفع محبت از خود و بر حفاظت و اگر سید که اندر آن بود و اندر آن بلخسوخ بود یا سید که بر نماز محافظت کرد یا از زکوة یا از لغو و تحمیل تا فرجام اعراض کرد این جمله عمیق حکم دارد **قال الله تعالی**

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ

و در آن فرج عجز گفته اند دلالت کند بر بیاد فرج اندر و دنیاوی و دیدن فرج دیگر

الاجلیل

الفرج

الخطا

و اگر بیاید

دالت کند بر یافتن خیر و شادی و دین و فرج طفل و آینه هم چنین باشد و اگر سنده فرج زنی کوچک باشد
بوز کف نه اندان دالت کند که سنده بر دشمن ظفر یابد و اگر سنده بزرگ باشد بوز کف نه اندان
بر عکس این باشد و اگر سنده دست بر فرج زن خود نهاد و چنان دید که آن لصف یا از مس یا از چری مانند
آن بود کف نه اندان دالت کند که هرگز از آن زن فرزند نیاید و عیبه کف نه اندان دالت کند که بینه
از زن طلب چیزی کند و از آن بوی بزرگدزد و اگر زنی اندر خواب سنده کفنی بر فرج خود زده بود آن دالت
کند آن زن را شتی مردان باشد و اگر بر او شوهر باشد شوهر نکند و اگر زنی اندر خواب بیدار
آب در فرج وی می ریزد کف نه اند و بر آب سری آید و اگر سنده هر آب سرد که اندر فرج وی می
رفت اندر فرج وی قرار نمی گرفت و بیرون می آمد آن دالت کند که از آن زن فرزند نیاید و باشد که افتاد
بتر مرد کند و اگر سنده فرج وی مسس باشد بود آن هم چنین دالت کند از وی فرزند نیاید و وجه
معانی بر وی نیست شود و اگر سنده و بر او فرج نبود آن هم چنین باشد و اگر سنده این اندر فرج باشد
از آن فرج نیاید و اگر سنده فرج زن وی متبرک است بود و ذکر سنده بود آن دالت کند که خلق
وی بگردد و سلیطه و بد زلفان شود و اگر سنده فرج زن را می کند آن دالت کند
بر نیل فرجی اندر که آنرا بقای باشد و اگر زنی اندر زنی اندر خواب بیدار که فرج وی از بس بشت
بود آن کف نه اند دالت کند که وی طمع حبت دارد بکسی که عاقبت آن بخلاف باز گردد
و اگر مردی بیدار که زن و پیرا زنی بود همچون ذکر مرد آن کف نه اند که آلمان زن
خامله باشد و بر آب سری آید که سیاده یابد بر اهل بیت خود و اگر مردی اندر خواب سنده و بر او فرج
بود هر فرج زن آن که اندر ضمیر وی آن باشد که و پیرا ذکر نبوده آن دالت کند بر نیل فرج از غر امرا
مضمین ضعیف و دالت باشد و باشد که از وی فرزند نرینه نیاید و اگر اندر ضمیر وی آن باشد
که و پیرا ذکر نبوده آن دلبار فرج یافتن باشد از غر و خصوص چون بینه اندر فرج باشد و رویه
اندر نا وید کف نه اند دالت کند بر قوف و فرزند و اگر اندر خواب سنده خصبه وی بزرگ باشد
بوز کف نه اند دالت کند که وی هیچ منبع باشد و دشمن بر وی نیاید و اگر سنده خصبه
و بر او پیرا زنی آن که از وی جلا باشد و بی ایستاد سنده آن کف نه اند دالت کند که دشمن

الخصیه

و اگر بیاید

بر وی ظفر یابد و اگر سنده خصبه خود را یکی خشیار و از وی جلا کشت کف نه اند و فرجی آید
و آن مرد را بواهب نسبت کند و خوردن خصبه اندر نا وید خوردن و فرزند باشد و اگر سنده خصبه وی
از سنده یا از جوب یا از اهن یا از چیزی مانده آن بود آن هم چنان باشد که اندر ذکر پیرا و اگر سنده
خصبه و بر او قطع کرد ندیا بکشید از آن دلیل موف فرزند باشد و بزرگ دالت کند که از بینه فرزند نیاید
و اگر سنده خصبه وی اندر دست شخصی بود آن شخص بر سنده ظفر یابد و اگر آن شخص جونی محمول بوده
باشد دشمن بر وی ظفر یابد و کار از وی بستاند و اگر سنده و بر او خصبه نبوده آن هم چنان باشد که اندر
رویة عدم ذکر و اجلا یاد کردیم و اگر سنده و پیرا ذکر بسیار بود یک ذکر بود و خصبه نبوده و بر او جود
آن ذکرها و فرزند آن آید نرینه و دختر از وی نیاید و اگر بر عکس سنده تعبیر آن بر ضد این باشد و رویه دبر
اندر نا وید دالت کند بر او بار بارها و اگر اندر خواب سنده که نظر اندر دبر شخصی می کرد کف نه اند
اگر آن شخص جونی باشد بینه اندر بار بار امور وی سعی کند و بر دشمن ظفر یابد **قال الله تعالی**

سَبْعُ مِجْمَعٍ وَ بُولُ الدُّبُرِ

و اگر آن شخص بری باشد آن هم چنین باشد اگر معروف بود و اگر آن بر محمول باشد آن کف نه
اندر دالت کند بر او بار بار کار سنده از جای که وی نداند و اگر سنده نظر اندر دبر خود می کرد چیزی کند که
سبب بار بار امور خودش باشد و اگر سنده بایک و طی کرد اندر دبر طلب شیخا که نه از آن حمت که باید
طبیعت و از آن خیری نیاید و اگر سنده و پیرا ذکر بر وی کشیدند کف نه اند آن دالت کند که بینه
مضطر و بچاه گردد و رویه عجز اندر خواب حال از نا وید و صغر و کبر آن اندر نا وید
بقا و کثرت کار آن زن باز گردد و اگر چنان سنده عجز خودش بزرگ باشد بود آن کف نه اند
دالت کند بر نیل سیاده بار زن و اگر سنده و بر او عجز نبوده یا بخت کوچک شده بود زنی در پیش
نا زن کند **بدان** دیار زن را از اندر نا وید اهل بیت بینه باشد و هر زیاده و نقصان
که اندر آن بینا آن راجع باشد بدان قوم و اگر سنده از وی جلا کشت از اهل بیت خود
جلا کند اما موف و اقا بفرست و نا زنی با ایشان نباشد الا که سنده از آن ذکر بار بار

الدبر

العجز

الخيار

و اگر بیاید

و اگر بیدار که بیک بای براه می رفت آن دلائل که بر تفرقه میان بینای و میان آنکس بای بد و منسوب باشد
 بدانکه در رویه مساحه هفت گانه اندر تا وید عصمت حق تعالی چون آنرا بسلامت بیند و آن بستانی
 است و عروود دست و هر دو پای و هر دو زانوی و بینی و اگر بیدار که بیدار بود و بعضی این اعضا را بر زمین
 نهاد آن تعلق بنقصان عصمت وی دارد و هم چنین هر زیاده و نقصان که اندر آن سدر آن
 تعلق بنقصان وی دارد و رویه عجب اندر تا وید عجب و شمارشناه خواب باشد و هر زیاده و نقصان
 که اندر عجب خود سدر آن شمار وی باز کرد و اگر بیدار که وید عجب نبود آن دلائل انقطاع شمار وی باشد
 و کف نه اند که اندر خواب سدر که باشد و وی شکسته شاه بود کاری کند که متضمن ندامت باشد
 و رویه کعب اندر خواب کف نه اند فرزند بای باشد قمار باز و هر زیاده و نقصان که اندر کعب سدر آن
 بدان فرزند باز کرد و شکسته شاه کف نه اند دلیلموت آن فرزند باشد و کف نه اند دلائل که در کعب
 که به بینای شمار و رویه قارم اندر خواب کف نه اند دلائل که در کعب و عملها خیر
 و نتیجه که معنی بینای باشد اندر کارها و هر زیاده و نقصان و خبر و شر که اندر آن سدر آن باین چیزها
 باز کرد که یاد کرد بجز و دیدن انگشتان بای اندر تا وید کف نه اند غلغلان و کینزگان یا فرزندان
 باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن انگشتان سدر که آن بدین قوم باز کرد و برین شاه و افتاده
 شمار انگشتان و دلائل که در بزموت اینان و رویه عصب اندر تا وید شخصی باشد که سدر قوم
 باشد و جمع و مایه اینان باشد و هر حال که اندر عصب سدر بدان شخص باز کرد و منقطع شدن اعصاب
 دلیلموت آن شخص باشد و بر آن شاه سدر آن قوم و بدان که در کعب بدن اندر تا وید اهل بیت
 شخص باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن کعب سدر آن اهل بیت و کف نه اند دلائل که در کعب
 هر که از آن دلائل که در بزموت شخصی از اهل بیت و مناسب است آن شخص با در کعب اهل بیت و
 بر حسب مناسب است آن که باشد با در کعب و منقطع شدن جمله رکها دلائل که در بزموت جمله اهل
 بیت و اگر جان سدر که اندر رکها و یخون نبود آن دلیلموت و بین آن قوم باشد اما رویه عوف
 اندر خواب و عوف زن جمله بدان است آدست و روی و آن مرد از ناف تا بازوی بر چو که اندر
 خواب بیدار که عوف و بی برهنه بود آن کف نه اند دلائل که در کعب بینای و فیضی باشد و اگر

المسجد النبوی
 العقب
 الکعب
 القام
 الاصاب
 العصب
 العروق
 العوق

و اگر بیدار

و اگر بیدار که برهنه شاه بود و از مردم شرم نمی داشت و نه به عمل مشغول بود آن کف نه اند دلائل که از وی
 کاف صادر شود و فیضی کرد و دشمن بروی ظفر باید بدلیل قصه آدم علیه السلام و هر چیزی که
 اظهار آن اندر بیداری فیضی باشد رویه آن اندر خواب هر چیزی که کف نه اند قبح باشد و بدان که این
 اندر حق بشمار خلق این چنین باشد و اما اگر بینای از صلوات باشد و با آن ارتکاب مبینات چیزی ندیده باشد
 آن دلائل که در بیداری دنیا و هر چه بدین اگر سدر که اندر وی برهنه بود از عوف آن دلیلموت باشد
 و خبر از دنیا و کف نه اند که اندر خواب سدر که در موضوعی برهنه شاه بود مثل سری یا محلی
 آن دلائل که در کعب و بر اندان موضع دشمنان باشد و وی با ایشان محاصمت کند و برینا ظفر باید
 و اما اگر سدر که بقصد برهنه شد و کشف عوف کرد آن کف نه اند دلائل که در کعب و بر کعب
 که متضمن سلب سرفه باشد و ترک نماز که از خصوصیت در ضمیر وی آن بوده باشد که آن وقت
 وقت نماز بود که آن دلیلموت ترک نماز باشد و از کعب منافی **قال الله تعالی**
یا ایها الذین آمنوا اذبحوا وجوهکم لعلکم تسبحون
 و اگر اندر خواب سدر که و بر اذنب بود مثل ذنب چهار پایان آن اندر تا وید اذنب و بی باشد
 و قلت و کثر ایشان خصب قلل و کثر موی آن باشد و ذنب اندر تا وید بیدار که برینا
 جمع شود و اگر بیدار که بر وی لازم شود و اگر سدر که و بر اسم بود مثل اسم اسب و استر و مانند آن
 کثر دیون باشد که بر وی لازم شود و اگر سدر که و بر اسم بود مثل اسم اسب و استر و مانند آن
 آن دلیلموت سفر باشد و خال مشققی و کف نه اند دلائل یا قوتن کار بود و هم چنین اگر بیدار
 که بای مثل بای اشتر بود یا هم چون خلب طیر بود یا ویرامقار بود چون منقار مرغ این جمله
 دلیلموت سفر باشد و ارضا میدور کف نه اند که اگر کسی اندر خواب سدر که و بر
 سر و بود همچون سر و کاو و آن در کعب و امانت آن دلائل که در کعب مشققت
 و قمار و سیل و غیره اندر دین حیرانان چنین رفته است و باشد که دلائل که در
 بر دغ خصم و قمار غلامان آن کف نه اند دلائل که در کعب و بر اذنب بود

الذنب
 الحافر
 القرن
 الائمة

و رویه خلق اندر موی و چشم باشد اما آن که در آن زمان عیادت است
و قصر کردن موی و بوییدن آن همچون خلق باشد و بعضی از معجزات گفته اند که رویه خلق اندر غیر
موسم محمود باشد و در خنایا و اهل ریاست که درختان در آن زمان در نقصان حال بود و همچوین درخت
اهل سلاح دیباخت و باشد و گفته اند اگر سر خود را تراشیدند و بیانی رویه خلق بر دشمن ظفر باشد
و گفته اند اهل حرب را رویه خلق در لیل شهادت بود و مانند آن اندر من اول یاد کردیم و بعضی گفته
اند رویه خلق که عاده بود نیک باشد و دلالت کند بر فوج و قضا دین و کسب را که عاده نرفته
باشد مگر بود و دیباخت هاب چاه و حال باشد و اما **اکر بیناه از باشد** آن گفته اند
دلالت کند که شوهر وی وفاته یابد یا و بر اطلاق دهان و اگر اندر خواب بیند که شوهر وی موی را ببرد
یا تراشید از آن گفته اند که اندک حالت احرام ببرد و با آن شخصی که دلالت بر نیکویی کند
شوهر قطر آید و بی کند یا ماتی که اندر دست وی باشد ادا آن کند و اگر اندر غیر احرام باشد
آن دلالت کند که شوهر و بر انداز منزل که باشد حبس کند و هر جان که مرغ که چون بر و بر
بر کنند از بریدن غلجه ماند و گفته اند دلالت کند که شوهر و بر افضحت کند و اگر بیند که برادری
کودم بر تراشید از آن موی بویزد آن دلالت کند که شوهر و برادری که بر خواستن زنی و غیر
و در میان گفته اند که اگر در خواب بیند که کسی وی بر باد بود و هر که نوید **الطبع**
و دیباخت طبع اندر خواب گفته اند دلالت کند بر بیل حال و غنای خب هیده از طره و بجه
گفته اند رویه طره اندر نا و دیباخت ز کز باشد و حال آن زن خب جمال آن زن باشد و اگر بیند از آن
باشد شوهر ناز **انتشار الشعر** بدان که فرو رختن موی اندر جواب عا جمله نه محمود
باشد و دلالت کند بر ذهاب جاه و منصب و حال و دیباخت و مرض و غم و اندوه باشد و اگر بیند که موی
پیش روی فرو رختن آن دلالت کند بر ضرری که در نزد وی رسد و اگر رسد که موی بر روی
فرو رختن آن اندر نا و بیل رسیدن ضرر باشد اندر همان استقبال و گفته اند اندر همان بر روی
رسد و فرو رختن موی جانب راست سر خن باشد اندر نا و بیل که بعد از آن قرابتی وی رسد و فرو رختن
موی جانب چپ اندر نا و بیل خن باشد که بر نا قرابتی وی رسد و اگر بر قرابتی بنا باشد آن ضرر عاید باشد بوی

دلالت

و اگر کانی گفته است که فرو رختن موی سر اندر نا و بیل ذهاب حال بود اگر تو انگر بود و اگر بیند از آن
باشد یا در پوز آن دلالت کند بر فوج و قضا دین و اگر بیند از آن دلالت کند بر فوج و قضا دین و اگر بیند از آن
سند که میان روی موی بر باد بود و باید **بنای الشعر عا الموضع غیر المعانی** و اما رستن
موی بر پیشانی و روی و دیگر جای که رستن موی بر آن عاده **بنای اندر آن نه محمود باشد**
و دلالت کند بر نقصان دین و جاه و لزوم دین و بعضی از معجزات گفته اند رستن موی بر جای که معناد
باشد مثل کف دست و ناخن و پیشانی و مانند آن آن اندر نا و بیل یا رستن حال بود و خصوص چون
آن موی را اندر موی نو سفید و آشنای و مانند آن بیند **الاهلاب** و اگر اندر خواب بیند
که مشق چشم وی بسیار شده بود آن دلالت کند بر حسن دین وی و اگر رسد که مشق چشم وی می
گردد دشمن و بر افضحت کند و اگر بیند که مشق چشم وی سفید شده بود آن گفته اند دلالت کند
مرض باشد از سر و تمامی خن اندر ذهاب لب اندر جای خود گفته شده است **الحاجب** و اگر
اندر نا و بیل زینه شخص باشد و جاه و اگر رسد که موی او وی بسیار شده بود آن دلالت کند بر حسن دین
و زینه از آن گفته اند آن زینه نشوید آن می کنند و فرو رختن آن دیباخت هاب جاه و هیئت
بود و اگر رسد که موی آنرا می بر کنند در افساد جاه وی سعی کند و سفید شدن آن همچون
سفید شدن اهداب باشد و عا الجملة رویه آن نزدیک باشد بر رویه اهداب **و اما رویه موی**
پیشی و بسیار شدن موی بینی و دراز شدن آن نه باشد و دیباخت و اندوه بود و گذرن
موی دیباخت فوج باشد از غم و خجای آوردن سته **و هم** رستن موی
اندر گوش چون بسیار باشد دیباخت بود و سفید شدن موی بینی گوش هم خن باشد که
اندر اهداب یاد کردیم **الحلیه** بدان که ریش زینه و جاه و عزة
مرد است و رویه زیاده و نقصان و خیر و شر اندر آن تعلق بدین چیزها دارد و نیز تعلق بفقیر
سنان دارد حسب اختلاف هیئت و ألوان آن اگر اندر خواب سند که دیش وی دراز شده بود
بر مقدار موافق و هیئت جمیل آن دیباخت زیادت در جاه و منصب و حال بود و اگر رسد که ریش وی تا
بناف رسیده بود گفته اند آن دلالت کند که پیشاه بعصیتی مشغول و هم چنین

اگر سزا که بناف فرود و سیدان بود آن همین حکم دارد و اگر چنان سزا که بناف رسیده بود و وی گاه
اندر آن که کوه این سیدان کف است که دلالت کند که پیشاه این خواب نظر اندر خانها مردم کند
و باشد که مودج باشد و اگر سزا که چنان دراز سزا بود که بر میس رسیده بود آن را مودج می بود **قال الله تعالی**

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ

و اگر اندر خواب بیدار که کارها محاسن و دراز سزا بود فی میان آن کف نه اند دلالت کند
برین سالی که غیر سزا شمع یابد و اگر سزا که میان آن دراز سزا بود فی کارها آن کار خود خود
و عکس الجمله زیاده سزا محاسن هم اندر طول و هر اندر عرض و کثرت موی دلیله نیکوی و طول عمر
و زیاده کار و منصب باشد و چون از مقدار معناد چا و ز کده باشد آن مکرر بود و هم چنین
دیدن اندر محاسن چون بسیار باشد چنانکه اندر عاده قیج بود آن دلیله نیکوی و دادین باشد و اگر
اندر آن نقصان فاجش سزا دلالت کند بر ذهاب جاه و رسیدن فقر و خوار شدن اندر میان خلق
و اگر اندر خواب سزا که کوسه مجهول بارن و بی سخن بنیان از وی کارها بر وی متوش کرد و از جاه
و مرتبه خود در افتاد آن سزا که ابدی چون و سوسه خود اگر کف نه اند بجا و مودج مردی
بدین صفت بود و اگر در محاسن و بی سخت سیاه بود آن دلیله غنی باشد و اگر چنان سزا که سیاهی
آن بسیار می شد نعمت و ملکی غنی می یابد و ویران حجت دین و سوختن خوف باشد
آن سزا که در پیش فرعون بدین صفت بوده است و اگر سزا که زبک آن بر روی
همی زخار دلیله فقر و سوختن مرض باشد و اگر سزا که شری می زد آن دلیله روح باشد و اگر سزا
که در پیش اندر دست کوفت و از یک قبضه زیاده بود کف نه اند دلالت کند که بر کف
که از دنیا صادر شود و اگر چنان سزا که در پیش خود اندر دست کوفت و در دست وی باران
آن کف نه اند اگر چنان سزا که از دست بلند است کالی از دست وی برزد و باز نیاید
و اگر چنان سزا که نه اندر دست یا سزا که بعد از آن کوبان بر کوفت آن کار از دست وی برود
و اگر سزا که در پیش اندر دست کوفت و آخ زیاده از یک قبضه بود قطع کرد کف نه اند از کوه

سزا

کند و اگر سزا که در پیش مردی کوفت نه بود و همی کثیر سزا از وی کالی بستاند و خورند و خصوص چون
بیدار که در پیش انکس دست وی باز دارند و باشد که سزا را بر انکس بی و لب شود و نیز دلالت
کند که فاعل هر مفعول را چنانچه منسوب کند **قال الله تعالی**

قَالَ يَا ابْنَ اِمْلَاكٍ لَا تَخَافْ بِلَحْيَتِي

و در آنکه این جمله که یاد کردیم اندر است که شخص اندر حق آن باشد که و برادرش باشد و اما
اگر کسی که نه اندر سن باشد اندر خواب سزا که و برادرش سزا بود یک کریم اگر سن آن شخص
بوسن محاسن قریب باشد آن کف نه اند دلالت کند که امر بر نرید سزا و خیل و اندیشه سابق
وی اندر بن باب و اما بواسطه استقلال استبداد بیناه بنفس خود و رفع سلطنت دیگران از وی
و اما اگر بیناه رانه وقت در پیش رستن باشد اراطا بر سر کف نه است که آن نه محمود باشد و دلالت کند
بر موت آن طفل و هم رویه هر چیز که صلب خواب نه اندر آن محاسن سزا که طیف اندر خواب سزا
که در پیش که در پیش وی سفید سزا بود یا ویران بر آفاق بود یا سزا که زن کرد بود یا ویران بر آفاق بود
و آخ در نماند یا کسی و برادرش صفت بینا آن جمله کف نه اند دلیله موت وی باشد الا نطق که آن اگر چه
بیش از وقت خود بنده اندر آن ضری باشد اندر اغلب احوال از آن سزا که آدمی خود بطبع حیوان
ناطق است و نیز نطق پیش از وقت از بعضی خلق صادر شده است و آن در خواب است و یاد دینی
در آن دلیله نبوة و کمال حاکم بوده است چون عی و صاحب یوسف علیها السلام **قال الله تعالی**
و یکلّم الناس فی المهد و صغیراً و من الصالحین **قال عزرائمه**
و شکار سزاها من اهلها
و اما السیة الحبیة و اگر کسی اندر خواب سزا که محاسن وی سفید سزا بود
آن اگر بیناه نه اندر سن آن باشد آن نه محمود باشد اندر آن و برادرش و اندر و قبض
و خوف باشد **قال الله تعالی** یوما جعل الولدان شیة و اما اگر بیناه اندر سن باشد

یا کسی که محاسن وی سفید باشد اندر خواب چنان ستر که سفید تر شود بود آن دلالت کند بر بزرگوار
 و وفادار و منصب و همچنین اگر اندر خواب ستر که محاسن وی آشفته بود آن دلالت کند بر بزرگوار و وفادار
 باشد و گفته اند اگر اندر خواب ستر که محاسن وی جمله سفید باشد بود و هیچ سیاهی اندر آن
 باقی نبود آن دلالت کند بر فقر و اگر بر روی اندر خواب ستر که محاسن وی سیاه بود آن دلالت
 کند بر حرص و اگر ستر که این خواب از شکری و اهل حرب باشد آن دلالت کند بر قوه و بی و
 غلبه بر اعدا و **اما تنف الحیة و قطعها و حلقها و انشاها** اگر کسی اندر خواب ستر که در پیش
 خود راهی بر گذار یا بر آتش یا بر یزید یا آن نفس خود فرو ریزد این جمله دلالت کند بر مال و جاه
 و علق و منصب باشد و این معانی اندر صورت تنف سخت تر باشد و خصوص چون ستر که بال خون
 می برون آن دلالت کند بر اندک درویشی اندر خواب ستر که در پیش خود می گذارد مالی از کسی بقرضستاند و بیک
 دهد بقرض و هرگاه که صاحب مال از وی طلب کند ستر که نیز از آن کس طلب کند **الشارب**
 و اگر اندر خواب ستر که شارب می درازد آن دلالت کند بر خارج از قدر معنای آن دلالت کند بر اندر دین مبرور
 باشد و چنان شارب اندر نا و بار اقامه ستر باشد و ستر در و بر کردن آن درویش را مایه باشد
 و دلالت کند بر شارب و غنی را دلالت کند بر فقر و **العنققة** و عنققه اندر نا و یل مری
 مریز باشد معین خلق و هر زیاده و نقصان که اندر آن ستر آن بد آن شخص باز گردد و افتاد عنققه
 گفته اند دلالت کند بر موت شخص باشد یا سقوط از مرتبه خود **حیة المرأة** و اگر زنی از
 خواب ستر که بر او ریش رسته بود یا کسی بر او ریش صفت بیند معبران اندرین خلاف کرده
 اند یعنی گفته اند آن دلالت کند که آن زن را هرگز فرزند نیاید و اگر بر او با کسی خصوصتی باشد
 ضرری بوی نرسد از آن کس و بعضی گفته اند بیمار شود و نیز گفته اند آن دلالت کند
 بر زیاده شارب و غنی و بعضی گفته اند اگر آن زن را شوهر نباشد شوهر کند و اگر ویرا
 شوهر باشد اگر شوهر وی غایب باشد حاضر شود و اگر حاضر باشد از وی غایب شود و نیز
 گفته اند که اگر آن زن نه حامله باشد آن در حق و محتمل این وجوه باشد که باید کردیم و اما
 اگر وی حامله باشد آن دلالت کند که ویرا فرزندی آید و حق آمدن ستر **موی دست و اما**

الدر خواب

اگر اندر خواب ستر که موی بر عصار یا بر سعال یا بر کف دست یا بر پشت دست وی یا بر ناخن
 وی رسته بود آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی بر عصار یا بر سعال یا بر کف دست یا بر پشت دست وی یا بر ناخن
 و تراشیدن موی اوین مواضع دلالت کند بر فقر **موی قف** و اگر اندر خواب ستر که موی
 بر قفا وی رسته بود آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی بر قفا وی رسته بود آن دلالت کند بر فقر
 و ستر در و بر کردن آن موی دلالت کند بر آرزوی و احانت و اگر ستر که موی بر قفا وی رسته بود آن دلالت کند بر فقر
 آن دلالت کند بر آرزوی **موی سینه** و اگر ستر که موی بر سینه وی رسته بود آن دلالت کند بر فقر
 رسته بود یا بر پستان وی رسته آن دلالت کند که ویرا دینی بکسی باید داد
 و اگر ستر که این خواب زنی باشد آن دلالت کند بر جمع شدن دین باشد و هر موی که رویه
 آن بر اندام مرد مایه باشد آن کراهیه در حوز زنان زیاده تر باشد و ضرر آن ستر بود **موی**
پشت و اگر کسی اندر خواب ستر که موی بغلی دراز باشد آن دلالت کند بر حسن
 دین وی و نیز مراد **قال الله تعالی** و اضم یاربک الی جناحت الایة و اما اگر ستر که بسیار شارب
 بود آن دلالت کند بر جلالت اندر طلب مال بواسطه علم و تجاف و قنص تر است
 و موقوف باشد و اگر اندر خواب ستر که قفاله اندر موی بغل یا اندر دگر موها وی افتاده بود
 آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی بغل اندر نا و یل اقامت ستر باشد
موی زهار و گفته اند که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر
 اندر امور دین محمود باشد و اگر ستر که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر
 که اندر زمین می کشید آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر و اگر ستر که موی زهار وی بسیار آن دلالت کند بر فقر
 ستر که نظر اندر زهار خود می کرد و چنان دید که بر آن جایگاه موی نرسیده بود گفته اند
 دلالت کند که ویرا یار دین رسد اندر مال یا بر وی حج کند **موی ران و ساق** و دین موی
 بر ران ساق دلالت کند بر جمع شدن دین و قفاله و گفته اند که آن خست قفاله و گفته اند که آن موی
 و اگر اندر خواب ستر که موی ران یا ساق دگر آن موی را می کشید آن دلالت کند بر فقر
 دین کند بر حسب همت از آن موی اندر جمع و تفریق آن **حکایه** آورده اند

تن در دست باشد و هو معتدل بود آن دلیل بر غنی باشد و اگر شنای بیمار باشد صحت باید از آن اندک عارض صحت
 نیاید اندر کرمایه نرو و اما اگر شنای که هر جان با جاکو شبیه اندر کرمایه یا اندر آب کرم رفت آن
 دلالت کند بر مرض و اگر شنای بیمار بود بر شفا یابد و بعضی گفته اند که شستن سر و تن با آب
 کرم اندر کرمایه و غیر آن دلالت کند بر تب و غیره و نویسنده اند از فرج **قال الله تعالی** و آنست غیثا
 یغاثوا اما کالمهل و این خب از شنای که در دزد و اما اگر شنای که باب سر در تن شست
 آن دلالت کند بر شفا یافتن از مرض و خروج از غم و دلیل یافتن مراد بود **قال الله تعالی**

هـ در امتحان ایاد و تنزل

و اگر شنای که اندر کرمایه با جمعه و خرمایان سر و تن شست از گفته اند اگر شنای فقیر باشد
 آن دلیل بر مرض بود از آنکه فقر را سر و تن شستن بدین صفت اندر زمان غی و باشد که این
 خواب در حق وی دلالت کند بر بیل غنی و اگر شنای از اغیبا باشد آن دلیل بر صحت و تنعم باشد نعمت
 دنیا و اگر شنای که تنهاسر و تن شست آن فقیر را محمود باشد و دلالت کند بر صحت و خروج از غم
 و غنی را دلیل بر عجز و فقر باشد و گفته اند اگر شنای که اندر کرمایه رفت و عرق کرد و بر او غی رمند
 از حمت قرابه از سر آنک حمام و عرق از اثر حیمه باشد و حیمه اندر اقربا استعمال کنند **قال الله تعالی**
 و لایال حیمه حیمما و اگر شنای که اندر آب که اندر چشمها باشد یا اندر چشمها که آنرا از هر قدر و از کار
 دارند سر و تن شست آن بیمار را دلیل بر صحت باشد و تن در دست را دلیل بر مرض و علت باشد
و آنرا نویسنده اند بدانکه جمعی از معجزان گفته اند که اگر کسی اندر خواب سنا که سر
 بشانه می کرد آن دلیل بر بیل غنی باشد و تعدد و توبین آن چیز باشد که موی را بدان تغییر کنیم
 و بعضی گفته اند آن دلیل بر هاب غم بود و نیز گفته اند دلیل بر سفر باشد و **اقامحی اندر ناویل**
رویه شانه و دیدن شانه اندر خواب بعضی گفته اند دلالت کند بر فوج یک ساعت از هر اندک
 اثر توبین وی همین قدر باشد و بعضی گفته اند که شانه اندر ناویل مردی باشد عدل و پراست
 بسیار باشد و همه متساوی باشد و معین خلق باشند اما ایشانرا اصیا بزرگ باشد و نیز

از اهل اتفاق باشد

از اهل اتفاق باشد و گفته اند که شانه اندر ناویل نیز دلالت کند بر اذ کوفه و اگر از شانه از آن باشد
 آن اندر ناویل مردی باشد نفع از خاندانی بزرگ صاحب نفع و خداوند آن روح و تقوی باشد اما دلالت
 دلالت کند که هر از آن حمت که منفعت رساند منتقم مضر باشد از آنکه آسج مقصود است از
 شانه آن از شانه آن نادر آید و استعمال آن موجب مضر باشد و هر چه **نیز** اگر شنای که در جگر
 جواهر بود از هر جهر که سنا آن دلالت کند که اخلاق و اوصاف و احوال آن مرد که بدان شانه
 منسوب باشد خب آن جهر باشد اندر رده و نفاس و بوی خوش و ناخوش و منفعت و مضر اندر
 استعمال آن شانه و شانه اندر ناویل نیز دلالت کند بر مردی مزبور و نیز دلالت کند بر فرزندی
 محبوب اگر اندر خواب سنا که شانه سیافت و زن وی حامله باشد و بر او فرزندی آید بینه و کثر
 شدن و شکسته شدن شانه دلیل بر موت آن فرزند باشد **و نویسنده اند** و غنی اندر
 ناویل سهره اندر کرمایه یا کرمایه اندر خواب بیند که سر مره اندر چشم می کشد
 آن گفته اند اگر بینه شانه آن باشد که اصلاح چشم می کرد آن دلیل بر اصلاح دین باشد و اقامت سینه
 و اگر بینه وی بدان رینه باشد وی از پیش دین خود گذارد میان خلق و اگر بر او ضمیر خود معلوم
 نباشد اگر شنای از صفا باشد آن اندر حق وی محمول باشد بر اصلاح دین و اگر نه از صفا باشد آن در حق
 وی محمول بود بر آتش ظاهر و اما اگر شنای که سر مره اندر چشم وی می کشد یا وی اندر چشم دیگری
 می کشد این سیرین گفته است اگر فاعل این فعل از صفا باشد فاعل مرمغول تربیت کند
 اندر دین و اگر بینه نه از صفا باشد مفعول را از وی ماکرومی رسد و اگر آن شخص مجبور بود
 اگر بری باشد آن راجع باشد بر توبین و اگر جوئی باشد و بر ماکرومی رسد **و آنست**
شعر اندر ناویل خضاب بدانکه اصل اندر ناویل خضاب آفت
 که دلالت کند بر پوشیدن از خوی از اغراض ستاره مناجاه و منصب و مال و سر خود و عیب
 بر حوب اندر خواب سنا که عضوی را از اعضا خود رنگ اگر آن عضو آن رنگ قبول کند
 آن عضو وی پوشیده ماند و ذکر باره اشکار شود از هر ناویل خضاب را در و ام نباشد و اگر بر
 که آن عضو آن رنگ را قبول نکرد آن چیز پوشیده نشود و اگر کسی که موی وی سفید بود

اندر خواب بیدار که موی اختارنگ می کرد گفت نه اندازد آن کالت که در آن شبانه متابعت سینه که در آن آنک
تعبیر شیب خناسنه است و اگر بستانه این خواب ان بود باشد و بر امل و روی رسد از آن که نشان
تعبیر آن بسیار که کناره خنای رسول علیه السلام فرموده است که شما مخالفان کینه و خنا را نکال
کنید و اگر چنان بیدار که موی وی آن رنگ قبول نکند خواهد که سری از آن خود بوشاید و بوشاید
نشود و اگر بیدار که تنه اسر خود را رنگ کرد گفت نه اندر سر ریش خود را نگاه دارد و اگر بیدار که سر
در پیش هر دو را رنگ کرد گفت نه اندر فقر خود را بوشاند و طلب جاه کند بزرگ مردم باطهار غی
و اگر جوانی اندر خواب بیدار که موی وی سفید باشد گفت و او آنرا رنگ می کرد چیزی که بقصا روی
باز کرد و بوشاند بر سر شیشه نشان آن عیب قبول آن رنگ باشد سر موی و بر این سرین
این را هم چنین تعبیر کرده است و اگر اندر خواب سینه که بخیری که بدان رنگ کردن معناد
است موی خود را بدان رنگ می کرد مثل کحل و ج و اما اندر آن آن اگر چنان سینه که موی
وی آن رنگ را قبول کرد آن گفته اند دلالت کند که بستانه قصد بوشیدن سر خود کند چیزی
که محال باشد و اگر سینه که وی آن رنگ قبول نکند طلب چیزی می کند و اگر بیدار که برنگ سیاهی
موی خود را رنگ کرد از کتاب امری نمی کند از آنکه شرعاً منزه است و اگر بستانه از غزاة بود
آن دلالت کند بر شجاعت و اظهار قوت و جماعتی از علما این را در حق ایشان جایز داشته اند و
هم چنین اگر بستانه از آن بود باشد آن در حق و محمود باشد از آنکه این سر ایشان
معناد است و بعضی از معبران گفته اند که اگر کسی اندر خواب بیدار که ریش خود را رنگ
کرد مالی باید از حمت زبان و اما **خضاب رشت** و اگر مردی اندر خواب بیدار که انگشت
دست خود را خنای رنگ کرده بود گفت تسبیح بسیار کند و اگر سینه که دست را رنگ
کرده بود گفت نه اندر و بر اشفقتی رسد تا نار میشت و اگر سینه که دست راست را رنگ کرده
بود و آن رنگ نه موافق طبع وی بود آن بعضی گفته اند دلالت کند که تنگی بر دست و تنگی
بقیاید و اگر سینه که هر دو دست را رنگ کرده بود آن دلالت کند که هر چه که اندر دست وی
از مال و حرفت و غیر آن همه ظاهر شود و اگر سینه که هر دو دست را نقش کرده بود خنای گفته اند

که می بینند

که بستانه مضطرب و بجان کزده و دشمن بروی ظفر باید و شمانه که در وفالیت یا بد از قلت کسب و نفقه
و محتاج شود بفرختن آن خانه و اگر بیدار که دستها را رنگ کرده بود بوز یا بد از نقش
کرده بود گفت نه اندر جلیتی کند که سبب آن کار از وی برود و اگر بیدار که بنفشه کرده بود
از سر زبان جلیت کند و اما اگر زنی اندر خواب بیدار که دستها خود را یا انگشتان خود
را رنگ کرده بود بخیری که بدان رنگ کردن عناد بود آن گفته اند دلالت کند که شوهر
وی با وی نیامی کند و اگر چنان سینه که دستها وی آن رنگ قبول نکند گفت نه اندر دلالت
کند که شوهر وی را دوست دارد و اخوان آن کند از وی و اگر سینه که دست خود را نقش کرده
بود گفت نه اندر جلیتی کند اندر دفع تمامی که او را بدان منسوب کرده باشند و اگر آن نقش از کل باشد
آن گفته اند دلالت کند بر کینه فسیح وی و اگر سینه که دست را نقش کرده بود خنای و آن نقش بنفشه
دیگر مختلط باشد بود گفته اند و بر از حمت فرزندان غمی رسد و اگر سینه که آن نقش بر زبانه
بود یا دست را بر رنگ کرده بود گفته اند کار خود را بشوهر خشنود و ویران شود هر شادی رسد
و اما رویه خضاب کبابی اگر اندر خواب سینه که بایمهای خود را رنگ کرده بود
آن هر چنان باشد که اندر رویه خضاب دست یا زردیم و چون تعبیر آن بگو اهیانه باز کرد
آن که اهیانه اندر بای زیاد تر باشد و چون تا وید آن خیر باز کرد آن اندر بای کمتر باشد و اگر
سینه که باها را رنگ کرده بود و فرو کسرترا بیا بود آن گفته اند اگر بستانه مرد باشد دلالت
کند بر موت زری و اگر بستانه زن بود دلیل بر موت شوهر وی باشد و گفته اند اندر خواب
سینه که جامه یا بد زوی بخیری از خضاب یا زهره یا چیزی که زبان آن را از زبانه استعمال کنند
الوده شده بود آن اندر تا وید تنگی اندر باشد که از حمت زنان بوی رسد و اما **نظر اندر**
آینه کردن و سحر اندر تا وید رویه آینه بدان که معبران از تا وید آینه
خلاف بسیار کرده اند بعضی گفته اند که آینه اندر تا وید سرقه سنان باشد و سحر
و کبر و صفا و کدوق آن نفوق و ضعف آن سرقه وی باز کرد و گفته اند که اگر
سینه که نظر اندر آینه می کرد و روی خود را بر رنگ نر و یا نر از آن می نمود می دید آن

دالت کتار بر رفعة وجاه و نیکی اندر دنیا و اگر پیش خود از اندرینه سیاه و راست و نیکی
 بیند و او اندر بیاری بر خلاف این صفت باشد منتهاه پیش مردم عزیز برد و اگر پیش خود را
 سفید بیند از دلدار ذهاب جاه باشد و رسیدن ماکر بود از شخصی با این صفت و همچنین
 اگر سنا که نظر اندر آینه کرد و بر روی خود موی در یار بجای که نه معناد باشد آن دلدار فقر و ذهاب
 حال باشد و اگر آن موی را سفید بیند آن دلدار صاحب جاه بود و جمع شدن خست بر روی و بعضی
 گفته اند آینه اندر ناویل زن باشد و شکستن آن موت آن زن باشد و گفته اند اگر
 بیند که نظر اندر آینه می کرد اگر بیند از ولادت باشد مغرول شود و اگر عصب باشد زن کند و اگر
 ز روی غایب باشد حاضر شود و اگر سنا که خاوند گشت باشد آن گشت تلف شود و اگر سنا
 که نظر اندر پشت آینه می کرد باز از صحبت کند اندر موضع مکر و جمال و خلق آن زخمت صفا
 آن آینه باشد و آینه اندر ناویل دوستی باشد از آن بیند که عیب و عیوب خود بیند اگر داند
قال النبی علیه السلام المؤمن من امرأة المؤمن و اگر سنا که نظر اندر آینه کرد و صوف جوانی
 اندر آن می دید آن دالت کتار بر دشمنی که جای وی بگیرد و اگر صوف پیری بیند دوستی را به پند
 و اگر سنا که صوف زنی دید آن دلدار از دنیا باشد و اگر بیند که فرج زنی دید اگر آن زنی
 باشد یا زنی معروف باشد آن دلدار باطن فرج باشد از جای معروف و آن زن مجهول باشد آن
 دلدار باطن فرج باشد از جای که باز از او میارند و اگر بر آن فرج موی بیند آن فرجی باشد که
 منتظم غم باشد و عیال هم چیز که اندر آن آینه دیده شود از اختلاف انواع حیوانات
 و جوامع و غیر آن تعبیر آن بحسب اسم و معنی و رنگ و خاصیت و دیگر اوصاف آن باید
 کردن و اگر بیند که نظر اندر آینه زن گرفته می کرد آن گفته اند دالت کتار بر ذهاب مرقه
 و باری حال بیند و اگر بیند که آینه را از رنگ می دید یا از آن دالت کند که بیند اندر غمی باشد و طلب
 فرج کند و فرج یافتن وی از آن غیر بقدر یا خستند آن آینه باشد و بعضی گفته اند
 که دیدن صوف خود اندر آینه و آب و آفتاب و ماهتاب و ستاره و اشباه آن
 دالت کتار بر آن بیند که فرزند ناری آید که مانند وی باشد و اما بر آن شخصی که بدین چیزها

مکمل بر

متسوب باشد جای وی بگیرد و اما بر آن که از اقربا وی با وی منازعت کتار و عاقبت نصرة
 از آن شده باشد از آنکه آن صوف مری بیشتر از خیال بدنتی نطق و عمل و این خواب نیز
 گفته اند دالت کتار که زن بر دوستی باشد که شوهر و آن دوست نیز دید آن زن مرد و مقابل باشد
 اندر محبت و نظر اندر آینه نغمه و در جبین که در گفته اند دلدار ذهاب بود و آینه فقر و گفته
 اند از ناویل زن باشد و اگر آن آینه از روی بود آن گفته اند دالت کتار بر بیای غنی بعد از فقر و اگر بر روی
 و علای و مرد و مانند آن دالت کتار بر بیای غنی و فقر و دیدن دوستان حقیقی و اگر از مروری
 باشد آن دالت کتار بر بیای صاحب جمال یا بر نظر کردن از قرآن یا بدید یافتن مالی حلال بود و اگر
 سنا که نظر اندر آینه صافی می کرد و صوف خود اندر آن دید آن دلدار موت و نصارت
 گفته اند که نظر اندر آینه کردن مکر و بود و دالت کتار که حق تعالی اندر سر و علایه از وی
 راضی نباشد و حال از وی بروز و اگر سنا که نظر اندر آینه کرد و صوف خود اندر آن دید وی و فاته باید
 و آن شخص جای وی بنشیند و اگر سنا که صوف خود اندر آن دید آن دالت کتار که بی عیبه و بزرگ
 وی راز کتار و جلی وی بگیرد و اطمینان در کف است که نظر اندر آینه کردن چون
 صافی باشد و روی خود را اندر آن نیکی سنا از اگر بیند عصب باشد زن کند و اگر غمیکن باشد
 فرج یا بکشد از آن صاحب هموم نظر اندر آینه رکنند و بیمار را دلدار موت بود از آن آینه از جنس
 زمین است و مسافر را دلدار رجوع باشد باز و طر خوش و این جمله آنست که صوف خود را اندر آینه بشکند
 آبی سنا اما اگر اندر خواب سنا که نظر اندر آینه کرد و حوشین را بصوف سپید یا خوک یا چیزی از سبع
 دید آن آینه اندر ناویل دوستی باشد که عیوب و اخلاق ذمیمه بیند با وی نماید و اگر سنا که خود را بصوف
 خری یا استری یا آبی یا استری دید آن آینه اندر ناویل خجسته باشد که بیند عاجز و محوم
 وی شود و اگر سنا که خود را بصوف چری از مرغ خان دید آن دلدار سفر بود و باشد که از سفر
 بی اختیار وی باشد و اگر سنا که خود بصوف آفتاب یا ماهتاب یا دگر ستارگان دید یا بعضی
 ملک دید آن دالت کتار بر صفات رف و حایه و وی خوش ستاره از صفا باشد و اگر سنا که از ملوک
 و اشراف باشد آن دالت کتار بر رف و شرف و غلبه کردن وی بر اعدا و کس بر وی ظفر نیاید از ایشان

بسیار است

و اگر بیند که خود را بصورت پیغمبری دید آن دالت گذار بر متابعت ستمه انبیاء علیهم السلام و اگر بیند که نصیر
 اندر آینه کرده و همه زمین یا ستمگران دید آن اگر بیند که از ملوک باشد که اندر شمس و قمر یاد کرده باشد
 و اگر ستمانه از صاحبان آن دالت گذار بر صفا اندرون وی و بر شرف بودن بر خواطر خلق
 و اگر از غیر ایشان باشد صنعتی کند که بدان مشهور گردد یا برافرندی آید و رتبه یک این قوم
 یابد که یاد کردیم و اما نظر کردن در اجوب و زمین و سفار و امثال آن و دیدن روی خود اندران
 آن نه محمود باشد عیا العیون و دالت گذار بر موت ستمانه یا بر موت یک از اقربای وی و اما سخن
 اندر ناوید **کار دانه و ساق کافر مودن** بدانچه معجزان
 گفته اند که اگر کسی اندر خواب بیند که اندر کوه یا به آهن کار داشت و آهن را زاله آن موی
 از بدن وی بگردد و غسل کرد اگر بیند که میوه از درخت بگردد و اگر غنچه باشد فروج یابد و اگر
 خایف باشد ایمن کرد و اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر بداند باشد ازاد گردد و اگر حج نکرده
 باشد حج کند و اگر توان کرد باشد کف کند و اگر درویش گردد و اگر بر قصد شیعیان باشد آن شغل
 تمام نشود و ستردن موی زهار با ستره همین کار دارد و اما فروختن آن موی را اگر اجبه
 داشته اند و گفته اند دالت گذار بر موت یک از اقربای وی و اگر ستمانه استعمال کرد و آهن موی
 از بدن وی نیبرد یا استخوان کار داشت و موی از بدن وی نتراشید از آن گفته اند دالت گذار بر موی
 که آنرا بقای باشد و اگر ستمانه موی از جمله بدن وی ببرد آلا از خوف ابن سیرین گفته است
 که اگر ستمانه این خواب مسافر باشد با آهن و عوارق خود نرسد و استعمال کرد از آهن اندر سروریش
 هر چنان باشد که اندر ستردن آن یاد کردیم و گفته اند اگر اندر خواب بیند که استعمال کرد
 اندر جمله بدن خود بگردد آلا اندر روی آن دالت گذار بر موت و هر چه من گفته اند اگر بیند که
 استعمال کرد و هیچ موی از بدن وی نیبرد یا ببرد و نه بابد بود آن دیار غم بود و الله اعلم

باید اندر ناوید که خوردن آدمی گوشت خود را و آن نشستن
دیگر از آن و اندر ناوید که کشتن اعضا و اندر ناوید که کشتن اعضا و اندر ناوید

و اما خوردن

و اما خوردن آدمی گوشت خود را و آن نشستن بدانچه جمعی از معبران اسلام گفته اند که
 خوردن آدمی گوشت خود را دالت گذار بر خوردن زانی که دخیل کرده باشد و خوردن گوشت دیگری
 دالت گذار بر خوردن و اگر آنکه گوشت وی خورده باشد چون سگ که گوشت آنکس خسته یا برشته
 می خورد و اما اگر سگ که گوشت وی خام می خورد اگر اندر ستمانه تأثیری از آن سگ از هیچ
 باشد که یاد کردیم و اگر سگ که اندر وی هیچ تأثیری نکند بیند غیبه وی گذار **والله تعالی**

انجیل حاکم این که خسته و خسته

و بعضی گفته اند که اندر خواب سگ که گوشت خود می خورد مالی بسیار یابد و ریاستی یزد
 یابد و هر چه بیند اگر بیند که گوشت مجازوی یا ارضی یا مصلوبی می خورد مالی عظیم یابد
 و آن مال از جمیع مالون باشد و اگر بیند که گوشت خود را بداند می کند و می انداخت گفته اند
 آن دالت گذار بر مردی غمناک بود و داری که از آن نالامتی عظیم یابد و اگر سگ که گوشت خود
 یا از آن دیگری می خورد آن اندر ناوید خوردن سبایه صاحب آن سگ باشد یا خوردن مال دینار خود
 و اگر سگ که زان خود می خورد اگر ستمانه دالت گذار باشد از آن دیار خوردن مال بود از جهت
 زان خود و اگر ستمانه متکلم یا واعظ و مانند ایشان باشد آن دالت گذار بر ترک کردن
 صنعت خود و بر مدارا کردن با خلق و فرو خوردن خشم و تعود سکوت و اگر بیند
 از ملوک باشد از دالت گذار بر خلق وی با خلق چنان و ترک آید خلق و اگر ستمانه از عوام باشد از آن
 دیار ندامت بود حسب سخنی که از وی صادر شود و اگر ستمانه زنی باشد آن دالت گذار بر ساز کاری
 وی و ترک اخلاق خیمه و گفته اند اگر مردی اندر خواب سگ که گوشت مردی می خورد
 فاعل یا مفعول فساد کند و بروی غالب شود و اگر سگ که گوشت طغاری می خورد مالی یابد و اگر
 زنی اندر خواب سگ که گوشت خود را می خورد یا از اجنه ستمانه خود خورد و اگر سگ که
 گوشت زنی می خورد بروی غالب شود یا با وی مساحقه کند و نصاری گفته اند که
 اگر اندر خواب بیند گوشت و زرد خورد می خورد خسته یا برشته خیری بد فاعل و مفعول

سند و اطباء در کتب گفته است که خوردن گوشت خود از دنیا و بیدار دلت گذار خوردن گوشت
خود و هر چه در کتب گفته است که مردم بعضی گوشت بعضی خوردن ایشان
از هر چه منع شده یا بیدار و غیا الجماله گفته اند خوردن گوشت مردم بیدار از آن زن و از آن
جوان کمتر باشد که از آن بهره و جامه است گفته است که دیدن گوشت آدمی اندر تا و بیدار دلت گذار
که شناسان قاره باید بر مرد اخلاص کرد ز بملوک و خوردن گوشت و بول و خون و دلالت گذار که بینان
خبری یابد **و اما او بیدار سخن گفتن اعضا** بدان که جماعتی از معجزان گفته اند که سخن گفتن
اعضا آدمی مثل آنکه کسی اندر خواب بیند که سر یا بینی یا ران یا دست یا پای وی مثلا با وی
سخن گفت از دلت گذار بفرق و احتیاج آن شخص که بدان عضو منسوب باشد از اقربا بیشتر چنانکه
یاد کردیم که بینی اندر تا و بیدار فرزند باشد و دندانها اهل بیت باشد پس سخن گفتن این اعضا دلایل محتاج شد
و در ویضه این قوم بود و بدان **که** این قاری سخن اندر بین باب کافی نیست از هر اندک سخن گفتن این اعضا
حسب احوال شناسان بگردد و هم چنین تحسب مایه آن سخن بگردد و نیز بعضی اعضا خود است
تعبیر آن به شناسان تعلق دارند به غیر وی و نیز اگر بینان را کسی از اقربا باشد تا و بیدار بعضی از اعضا بدیشان
تعلق دارد و چون و بر آید از اقربا باشد تعبیر آن به شناسان باز کرد دلت گذار که یاد کرده شد و چون
سخن برین منوال جاری است ما اشارتی حقیق بر وفق اصول اندرین معنی ابراد کنیم اکنون بیاید
دانستن که سخن گفتن اعضا اندر خواب بر جزاء وجه صوفیه ندارد **بجای آنکه** سند که عضوی
از اعضا وی با وی سخن گوید یا مفهوم ظاهر و آن سخن موافق احوال بینان باشد مثل آنکه
شناسان شخصی از اهل صلاح باشد و از آن عضو سخن برو حکمت شنود یا خبری از اخبار جمعی شنود
تعبیر آن خواب همان سخن باشد بعینه و محتاج تا و بیدار و تفسیر باشد از آنکه اندک جز برین وجه شنوده
آن از جمله مناسبات ظاهر باشد و ما اندرین اول این کتاب بیان کردیم که مناسبات ظاهر محتاج
تعبیر نیست و هر چه جزو شناسانند اهل صلاح باشد و از عضوی از اعضا خود سخن شنود که مضمون
خارج بر باشد یا بر او بگوید که فلان فعل ممکن یا نوبه کن و معانی تعبیر این خواب آن باشد که و بر از عقوبه
حق بر هر چه باید کرد و نوبه و انا به مشغول شدن **قال الله تعالی** یوم نشأ الخلق هم اید بهر و ارجلهم

بما كانوا یعلمون **و دوم آنکه** اندر خواب سند که دست و پای و دیگر اعضا وی با وی سخن گفت و
وی اندر آن حالت برفازانند گفتن آن غایبه ردی باشد و خصوص که آن سخن بطریق کاهی باشد یا
سخنی باشد که شناسان آنرا فهم نکند و آن شخص را از عقوبه حق و سوخاست باید نرسد و توبه باید کرد
و سر و علائمه خود با حق راست باید کرد **قال الله تعالی** ایوم خسرنا فی افوا بهر و کل منا
اید بهر و نشأ الخلق هم اید بهر و هر چه در کتب گفته است که دست و پای با وی سخن گفت یا کسی با او بوست
آدمی فای داز یا با او از نیافت این جمله گفته اند دلالت گذار که فوق تبار بینان باشد بروی
اعتراض کند که فلان کار جو کردی و وی گوید یا مرفلان کس کردم بکسی که فوق نزار وی باشد اندر
مرتبه **قال الله تعالی** و قالوا جلودهم لک شریک و انزل علینا قالوا انطقنا الله **الایه** و اما اگر
اندر خواب سند که عضوی از اعضا وی خنجر یا چاقو یا دیگر است بجز از دهن آن خنجر اندر تا و بیدار
فرج باشد و گریه آن بر عکس آن باشد **و سوم آنکه** بیدار که اعضا وی سخن گفت
با وی و وی معنی آن ندانست یا سند که اصوات نامفهومه از اعضا وی صادر می شود آن دلالت گذار بفرق
و سوخاست شناسان و از آن آنکه که بدان عضو منسوب باشد **و اما رویه اختلاج اعضا** بدان که
علماء اندر جستن هر عضو از اعضا آدمی معنی را استنباط کرده اند و اندر آن گاهی مفرده بخته
اند و آنرا قسمی از اقسام فراست نموده اند و غرض از درین موضع آنست که باید که اهل این صنعت
لا معلوم باشد که جزو اندر خواب بیدار که عضوی از اعضا وی همچو جستن تعبیر آن خواب همان باشد
که اندر معنی جستن آن عضو یاد کرده اند و قریب باشد از درین باب میان خواب و بیداری مثلا آنکه
گفته اند که جستن فوق سر دلایل شادی باشد و جستن چشم راست دلایل غم و مرض بود و
جستن چشم چپ دلایل فرح باشد و جستن پستان یافتن بزرگی باشد و جستن آبرو راست
دلایل قبیح باشد و جستن ابرو چپ شنود سخن خوش باشد و جستن ساعد راست
دلایل قبض باشد و جستن ساعد چپ دلایل خرق باشد و جستن بازوی راست دلالت گذار که زنی
را در کار گیرد و جستن بازوی چپ دلایل تفکر و اندیشه باشد و جستن پای راست دلایل سفر
بود و جستن پای چپ هم چنین باشد و جستن زانوی راست دلایل سفر بود و جستن زانوی چپ خرمی باشد

وَمَا خَرَأَ نَارُ نَارٍ وَلَا نَارُ نَارٍ

وَمَا خَرَأَ نَارُ نَارٍ وَلَا نَارُ نَارٍ
بدان که اگر کسی اندر خواب بیند که کسی بنام خود بخوابد
آنرا تعبیری نباشد و اما اگر چنان باشد که ویرانی یا بکشتی یا بکشتی
ویرانی یا بکشتی بخوابد که آن نام بروی عیب باشد که آن شخص معیوب گردد
و بدان عیب مشهور شود و اگر آن نام نامی محمود باشد مثل محمود و احمد و علی و عبد الله
و عبد الرحمن و سید و مسعود و مبین و مبارک و ابو الجبر و ابو سعید و ابو المبارک و مانند
آن دلالت کند که احوال و اخلاق منتهای گردد و بوضعی که متضمن معنی آن اسم باشد
مشهور گردد و اوصاف نیز همچوین باشد مثل آن که اگر اندر خواب بیند که کسی ویرانی
خوابد یا فاسق خواند و مانند آن دلالت کند بر مشهور شدن وی بدان صفت و اگر بیند که سخی
یا کریم یا صالح یا عالم یا زاهد و مانند آن همچوین باشد و اگر قایل آن سخن مجبول باشد آن اندر زواید
تفوق نباشد اندر معنی و اگر آن بطریق هائفت باشد آن بقیه نباشد و چون سند که کسی ویرا
بکشتی خواند چون ابو سعید و ابو الجبر و ابو عبد الله و مانند آن دلالت کند که بیناه
را فرزند یا بر نرینه و بیناه بیب و مشهور گردد و خصوص چون زوی حامله باشد

باب اندر تار وید و رویه خلفا و سلاطین و احوال ایشان هفتم

و متعلقان ایشان منار و زبر و حجب و قاضی و لشکر باز و آن بدیشان تعلو دارند
مرتب بر بعضی از حروف تہجی و این باب مشتمل است بر دو فصل
اندر تار وید و رویه امام مسلمانان و دیگر سلاطین و اندر افعال و هیئت و حرکات ایشان
و ما ابراد ذکر ایشان اندر بانی مفرد از هر یک که رویه ایشان و افعال و هیئت و حرکات
ایشان مغایر دیگر خلق باشد و خیر و شر و زیاده و نقصان اندر احوال ایشان متعلق بمجموع
خلق دارد بدان که رویه با دشاهان عادل اندر خواب عیا الجملة محمود باشد
و چون آن بادشاه را از خوشتر راضی شد که آن دلالت کند بر رضا حق تعالی و اگر ویرا خرم

و تار وید

و تار وید سدر آن دلالت بر شایسته بود و اگر ویرا بر خوشتر خستناک بیند آن دلالت بر طغی باشد و اگر ویرا
منقبض و ترش روی سدر آن کف نه اندر دلالت کند که شایسته بخیر مشغول باشد که رضا حق تعالی بود
و تعلق بصادقین بود و هر چند که سدر که امام مسلمانان یا بادشاهی عادل یا ولی از اولیای حق
روی از وی برگردانید و وی از اسیبی نداشت آن همین حکم دارد و اگر اندر خواب سدر که خوشتر
خلیفه شایسته بود یا سلطان شایسته بود از کف نه اندر اگر سدر از اهل سلطنت باشد سلطنت یابد
و اگر نه اهل آن باشد آن دلالت کند بر مصیبت و فقر و غم و طغی و دشمنی بروی و شتمانی کردن
اعدا بروی و کف نه اندر این خواب دلالت کند بر موت سدر از هر آنک که هرگز که میرد کس را بروی
حکمی نباشد و این اندر آن صورت است که سدر نه از اهل سلطنت باشد و اگر سدر از خواب بیدار باشد
ازاد شود از هر آنک که خلیفه و سلطان نه محکوم باشد و اگر سدر که خوشتر یکی از خلفا بود آن همچوین
باشد و اما اگر سدر که حق تعالی خلافت بوی داد یا خلق و بر اختلاف نشانند آن اگر سدر از اهل
خلافت باشد کف نه اندر شک خلافت یابد و اگر نه اهل آن باشد آن کف نه اندر دلالت کند بر ظهور
متنه که اهل باطل اندر آن هلاک شوند و اهل حق و صلاح خایه یا بیدار

الحجاء فیما من فیفسد فیما وفسد الارطام

و اگر اندر خواب سدر که وی یا از جمله نادر شاهن بزرگ شاه بود آن دلالت کند بر بیداری دولت اندر
امور دنیا و متضمن فسادین باشد اگر آن بادشاه ظالم بوده باشد و اگر طایم و ورس کف نه است که
اگر سدر از این خواب بیمار باشد و فایده یابد و اگر ترس در سدر باشد دلالت کند بر موت اقربا و ی
از هر آنک که شرکت نباشد و نیز دلالت کند بر ظهور چیزها و بوشیای آن هر آنک سلطان لا و م است
که مشهور شود و اگر سدر را با کسی خصومتی یا مبارزه باشد نصرة از آن سدر باشد و اگر نه باشد
ازاد شود و اگر سدر از حکما باشد یا عتراف بود آن دلالت کند که هیچ کس اندر آن صنعت فوق
تر از وی نباشد و اگر اندر خواب سدر که خلیفه را یا بادشاهی بزرگ را بکشت طلب کاری بزرگ
کند و بیا یابد و اگر چنان سدر که امام یا بادشاهی دیگر با وی سخن گفت اگر آن سخن بطریق لطف

و محبت باشد یا سخن حکمت باشد آن گفته اند دلالت کند که حاجت ما سنان کرده شود و عتق و رفعت
یابد **قال الله تعالی** فلما جاءه قال انك اليوم لدينا مكين **و** همچنین اگر سنان که خود بطریق حکمت
و صلاح با سلطان سخن گفت یا محاصرت کرد آن همچنین در بیان راضی و مراد بود **و** اگر سنانه تاجر باشد
سود کند **و** اگر ویرانایی ساز غنی باشد بر آنکس ظفر باید **و** اگر فقیر باشد غنی گردد **و** در حق بعضی تا ویران
سخن گفتن یا بادشاه همان سخن گفتن باشد بعینه **و** اگر سنان که با امام یا با سلطان برابر می رفت در آن
که باشد برابر وی گردد اندر سابق **و** اگر سنان با شاه بود بر چهار پای وی نخی سینه آن بادشاه کند یا
نیایه وی کند یا اندر جیوه **و** اما بعد از موت آن بادشاه **و** اگر سنان که امام یا سلطان ردیف وی
بود اگر سنان از علما و صلحا باشد آن بادشاه متابعه سیره وی کند **و** اگر ارد بکرم قوم باشد وی با قوتا
بادشاه کند **و** همچنین اگر سنان که عضوی را از اعضا سلطان می خارید گفته اند اندنا فرغانی
وی کند **و** اگر سنان که با امام نان خورد شرف و رفعت یابد بقدر آن طعام و خشب جوهر آن اندر
شرف و رزقه **و** اگر سنان که با امام اندر جامه خواب خفته بود و میان ایشان هیچ ستر جای نبود
آن دیار غن باشد **و** اگر سنان سنان که امام برخاست یا برار گشت وی هر چنان خفته بود گفته
اند با امام مخالفت کند بر وجهی که امام بر وی خشمی کرد **و** حال از وی نسبت اندازد هر آنک خفته
همچون مسوده است و چون کسی بنیده مرده را یافت آن از زنا و بیارافتن مار بود **و** اگر سنان که خود
بیش از امام برخاست از آن مخاطب این کرد **و** از هر آنک با امام خفتن برابری کرد ز باشد با وی **و**
برابری با وی کرد در مخاطب بود **و** اگر سنان که بر جامه خواب امام خفته فی رویه وی اگر آن
فراش معروف باشد اندر ضمیر سنان گفته اند از امام یا از کسی از متعلقان وی زنی را زن
کند یا کینزگی یابد یا مالی یابد که اندر وجه زنی یا کینزگی صرف کند **و** اگر آن فراش مجهول
باشد گفته اند سلطان و بر اندر سلطنت شریک گرداند یا ویراندر بعضی از مملکت خود
حاکم کرد اندر بزرگی آن فراش **و** اگر سنان که با حرم امام نشستند بود یا با یکی از ایشان
خفته بود آن گفته اند دلالت کند که بنیان مراد خود بیاید اگر با آن دیار خبر باشد **و** اگر
با آن دیار خبر نباشد بنیان غیبت امام کند **و** اگر سنان که بر در سرائی سلطان تردد کرد یا خرمیت

کتاب در بیان
تفسیر این حدیث

وی تردد کرد بر دشمن ظفر باید **و** اگر سنان که اندر سرائی امام رفت در اشغال وی شروع کند **و** گفته اند
اندر اشغال اهل خود سعی کند **و** دنیا بر وی فراخ گردد **و** اگر سنان که بجاه کمان اندر سرائی امام رفت ریاست
یابد و جرم از وی عفو کنند **قال الله تعالی** و ادخلوا الباب سجدا **و** اگر اندر خواب یابد
که خلیفه یا سلطان چیزی بوی داز از مناع دنیا نعمت و رفعت یابد متقار آن عطا و خشب نقاست
جوهر آن **و** اگر سنان که چیزی از جامه یا خبر بر یا از جواهر سفینه بوی داز **و** بر کینزگی خشتار یا زنی
از متعلقان نبی بوی دهاند **و** اگر سنان که سلطان اندر سرائی خود جای خود را از موضع معهود ببرد ببرد
آن سلطان زنی دیگر کند **و** باشد که زن اول را طلاق دهد یا بعضی از اعمال خود را معقول کند
و اگر سنان که سرائی سلطان یا بعضی از آن خراب شده بود آن اندر تا ویران بقصیفی باشد که اندر مملکت وی
بدریازد یا یکی از اهل ست وی وفاته یابد **و** اگر سنان که امام ویرانریضه از مملکت خود یا بر طریق از غور
مسلم کرد اندر بنیان گفته اند دلالت کند بر نیر ریاست و شرف و عزت و زکوة و
بر مقدار نیرگی آن موضع **و** خشب قرب و بعد از جایگاه بنشستگاه امام **و** اگر امام را یا سلطان یا نیرک را
سنان که بیاده می رفت اگر در ضمیر وی آن باشد که بای برهنه بود آن مکره بود و دیار مذلت باشد
و اگر نه بای برهنه باشد آن سخن گفته اند دلالت کند که وی بر دشمن ظفر یابد یا گمان سرتی کند و بدلا
این کرد و بر ابا حشم و همت حیار دیار باشد از چنین باشد **و** اما اگر ویراندر از حالت تنه دیار باشد
اندر هیئت نامحود دیار باشد بنسبت با منصب وی از دیار زهاب دولت و انقضا عمر باشد و این برین
وجه مجرب است **و** اگر سنان که رجیته از هر بادشاه بجاه کرد دل از هر وی تواضع کنند و مطیع
وی گردند **و** اگر سنان که رجیت بروی تار می کردند سخن مالف ویراندر **و** اگر سنان که رجیته
سنان بوی می انداختند آن هم چنین باشد **و** اگر سنان که زنی بوی تار می کردند بادشاه از ایشان
سخنی نیار نشنود **و** اگر سنان که دیگر جواهر نفیسه خون پیروزه و مانند آن بوی تار می کردند آن اندر
نغایه محمود باشد **و** اگر سنان که چیزی بنیرین جوهر شکر و مانند آن بوی تار می کردند آن دیار
نشیندن سخن خوش باشد از رجیته **و** اگر سنان که رجیته بنیر بوی می انداختند ایشان بوی دعا
بد کنند بسبب ظلم وی **و** اگر سنان که چیزی نیرها بروی آمار دعا ایشان مستجاب گردد و ویران

سنان

کتاب در بیان
تفسیر این حدیث

و اگر از باد شاه عاد باشد از آن دلت که در ریخته ناف و طیفی وی کنایه و اگر سکه رعیت و برادر کشتار
آن گفته اند دلت کند بر طهور و کجی و احسان و اگر میان ایشان و بر طفر یا متن بر اعزاز و اگر
سکه رعیت بروی صلوات فرستادند بروی مدح و ثنا گویند و اگر سکه که وی عیت راهی دشنام داد
و قدف کرد گفته اند ایشان را دعوی که بطلالت و مال ایشان بستانند و اگر سلطان را از خواب
چنان سکه که دار بفرمان زن می آن دلت کند بر دهاب مکر و بی و بر خزن طویات از هر آنک آدم
را علیه السلام آن واقعه از هر فرمان بر دزن فرایشه آمد و اگر سکه که امام بر اسب شسته بود
و سلاح به آن دلت کند بر فوق و وی و طفر یا متن بر اعزاز و اگر سکه که سلطان اندر غلغلی با اندر بر آوی
یا اندر جای رفت که رختی وی اندر آن جای معتاد بود یا مناسب ساری باشد آن دلت کند بر یار غرق
و شرف و نعمت بر اهل آن موضع را و اگر آن موضع نه مناسب حال وی باشد یا رفتی وی اندر آن جای
نه معتاد باشد اهل آن موضع را خوار و مصیبت رسد و خصوص اهل مناصب و اشرف را **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**
قَالَ إِنْ أَمْلَأْتُ لَكَ خَلْجًا وَخَيْرَةً لِقِسَاوَا
و اگر سکه که اسب امام از آهن بود آن دلیار غایه فوق و یا باند و اگر سکه که از یرو و ف بود با از رنگی سبزه
بود آن دلیار طفر باشد و اگر سکه که بر عقاب شسته بود گفته اند دلت کند که وی بر جمله
زمین حکم کند و عاقبت ملک از وی زایل گردد و چون وی بر خطر باشد چون آن باد شاه نه عادل
باشد بدلیار قصه معروف و اگر سکه که بنفشه خود سلطنت را ترک کردی اندکی و بر امر معزول کند
گفته اند عیال که متضمن ندامت باشد بدلیار قصه **بُوشِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** و اگر سکه که ویرا از
باد شاه معزول کند آن خوار و مغرور باشد و اگر چنان سکه که ویرا معزول کردند و جانی را
نجای وی باشد اندر و بر اضری رسد از حمت دشمن و اگر سکه که بر ری را بختی وی باشند از
گفته اند دلیار فوق خشت وی بود و دیگر بیاری خفا و سلاطین اندر آن دلت کند
بر ظلم آن باد شاه و چون سکه که از ایشان مرده بود آن دلت کند بر خلیفه اندر دین یا اندر مکر و بی
بریند آید و اگر باد شاهی را اندر خواب سکه که بر کرد ز رعیت شسته بود آن دلیار فوق سلطنت

و اگر سکه که سکه سلطان مرده بود و رعیت و برادرش و ندان دلیار ظلمی باشد که بعد از آن او میر صلاح
بود و اگر سکه که ایشان و برادرش کردند از صلاح وی مایوس کردند و اگر اندر خواب سکه که امام یا سلطان
اندر بار داشتند بود یا بی رفت اگر اندر ضمیر سنان چنان باشد که این فعال از وی عیال تواضع صادر
می شد یا آن باد شاه خود بزان معناد باشد اندر آن خلی بیانش و زیاده شرف و توق و رفعت و تواضع
بود از هر آنک این فعال را نیل علیه السلام صادر می شد عیال تواضع و اندر منصب ایشان هم خلی بود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**

قَالَ إِنْ أَمْلَأْتُ لَكَ خَلْجًا وَخَيْرَةً لِقِسَاوَا
و اگر حد و ران فعل از دونه بر سیر تواضع باشد یا او بزان نه متاد باشد آن دلیار نقصان جاه
و منصب باشد و ما این را اندر فن اول یاد کرده ای و هر چندین اگر سکه که سلطان اگر هیبه
بعضی از عوام بود و قصد وی بدان تواضع بود آن مزید جاء و منصب وی باشد و اما اگر امام یا سلطان
اندر خواب سکه که اندر راهی هم رفت با حشم و شخصی محمول اندر هیبه عوام پیش وی باز آمد و جری بهر
اندر کوشش وی گفت یا کی در حق ایشان بیدار آن دلت کند که بر موت وی از هر آنک شاد عاد
چون قصاص شدت خود کرد مکمل موت را بدین صفت دید و جان وی بستر و اگر کی
اندر خواب سکه که بر باد شاکان یا بر حنین یا بر شیا طین یا بر مرغان یا بر دزدان یا ز شاعی
یافت اگر سنان از اهل سلطنت باشد ملکی عظیم یابد و اگر وی نه اهل آن باشد آن بیجی
از عقب وی باز گردد یا به باد شاه آن موضع باز گردد و این خواب و مانند این هر کس اتفاق
نیفتاد و اگر سلطان اندر خواب سکه که قومی را از غار اسیر گرفته بود یا قومی را از ایشان
بکشت ظفر یا بدو غدا و فتح موضع کند که اندر حکم وی بنوده باشد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**
فَرِحْنَا بِقَتْلِهِ وَقَتْلَ سِرِّهِ وَفَرِحْنَا بِقَتْلِهِ وَفَرِحْنَا بِقَتْلِهِ
و اگر سکه که امام یا باد شاهی دیگر از نبی رسول علیه السلام می رفت اقامت ستمه وی
کند و بی ستمه وی کند و اگر سکه که بعضی از خدمت کاران وی و بر اطعام یا شرب از

و اگر سکه که سکه سلطان مرده بود و رعیت و برادرش و ندان دلیار ظلمی باشد که بعد از آن او میر صلاح
بود و اگر سکه که ایشان و برادرش کردند از صلاح وی مایوس کردند و اگر اندر خواب سکه که امام یا سلطان
اندر بار داشتند بود یا بی رفت اگر اندر ضمیر سنان چنان باشد که این فعال از وی عیال تواضع صادر
می شد یا آن باد شاه خود بزان معناد باشد اندر آن خلی بیانش و زیاده شرف و توق و رفعت و تواضع
بود از هر آنک این فعال را نیل علیه السلام صادر می شد عیال تواضع و اندر منصب ایشان هم خلی بود **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**

المسواق

در رویه مایه آن گفته اند که اگر در خواب خوابی و بر مایه ساز و اگر
 غلابی باشد دشمنی و برامطیع گردد و اگر کینری بود آن مایه باشد با شادی و اگر آن طعام سیرین
 باشد آن بغایه محمود باشد ازین معانی که یاد کردیم و اگر جوب باشد آن دلیل زیاده غنی باشد
 و طول عمر و متضمن ظهور علی باشد از جمیع صفات و اگر نرسن باشد آن دلیل شینان مایه باشد
 ناجوش از قیام و سنی و اگر تلخ باشد آن هم چنین بود و اگر سوزان که لغمه اندر خلق وی باز ماند اگر در
 ضمیر وی آن باشد که معاقبت آنرا فرو برد گفته اند که دلالت کند بر این شایسته وی
 از جبار دشمنان و اگر در ضمیر وی آن باشد که او را فرو و نتوانست بر وزن دلیل موت وی باشد
 و اگر سوزان این خواب رسی باشد یا عالی تاجری آن گفته اند دلالت کند بر قوت ریاست وی اندر
 صنعت خود و بر عالم صنایع و گفته اند اگر کسی اند خواب بیدار که اندر شهری رفت که بیگی
 از خلفا بنیاد آن کرده بودند یا سوزان که اندر آن جایگاه ساکن بوده باشد یا اندر آن جایگاه که نشسته باشد
 از دنیا بیرون رود تا ریاست نیابد اگر پیشگاه اهل آن باشد و اگر نه اهل آن باشد مراد خود نیابد
 در غیر این جایگاه سیاه سلطان از زیاده قوت باشد و جاعه سفید از زیاده جمال باشد و خروج از نگاه
 و اگر آن جاعه از سبزه باشد آن زیاده روح و تواضع باشد و دلیل ریاست و قوت اهل و از خوف
 دلالت کند که اندر مملکت وی عروا و اضاف بیدار آید و اگر از حیر و دریا باشد اعمال
 و اخلاق فراغند اندر مملکت وی بیدار آید و اگر بینا که سلطان کلاه از سر بر گرفت یا قبا خود بگذارد
 یا کمر از میان آن در آن دلالت بر و هوشی و کندی اندر امور سلطنت و بوشیدن
 و بوشیدن این چیزها دلیل جاد و قیام نمودن اندر کار سلطنت و اگر سوزان که سلطان مؤلف
 از امور بوشیدان گفته اند دلالت کند بر استواری شدن وی بر اهل ذمه و در کارهای
 و اما رویه خلفا و سلاطین که نشسته اند خواب چون کسی یک ایشان اند خواب بیدار دلالت
 کند بر ظهور سیر و افعال وی از جور و عدل اندل موضع و هم چنین اگر سوزان که ایشان از نشانه
 از دلالت کنان بر اجاسته و طریقه وی اندر این متعلق بدین و دنیا دارد و این مجرب است
 و این خواب نیز دلالت کند بر ظهور پادشاهی از سلاطین یا بر رویه از آن در فرزند آن وقت

والله اعلم

فصل در اندر اوایل رویه حتم و متعلق از سلطان

مرتب بر بعضی از حروف قبحی و بدانی که اعتبار حروف اندر کتاب بر حرف اول است خواه
 آن زیاده باشد و خواه اصلی **الف** و امیر اندر اوایل مردی باشد خدایا و ندرین و امانه
 و دیدن امیر اندر خواب گفته اند که دلیل نیل مشافه باشد بحسب مرتبه آن امیر
 و رویه از باب خراج اندر اوایل قوی باشد فرمان بردار خدا و ندران منافع **ب**
 و دیدن بیطار اندر خواب گفته اند دلالت کند بر مردی که ترتیب امور
 اشرف کند و تعدد احوال ایشان کند و بواب اندر اوایل گفته اند مردی باشد خدایا و ندران
 سلطنت و امانه و گفته اند از حشر سلطان هیچ کس اندر اوایل بقوت ندر بواب نباشند
 و بواب پادشاه اندر اوایل گفته اند مردی بیو کنگنه باشد و بوقی اندر اوایل مردی
 بیو کنگنه کوی باشد محض خلق بر خصومت و اگر اندر خواب سوزان که او از بوق می شنید آن
 دلالت کند که کسی ویرا خریض کند بر حرب و خصومت و اگر سوزان که خود بوق می زد گفته
 اند و بر او افعه صعب افزار و متضمن خوف باشد و بیو کوی بشود **قال الله تعالی**

فإذا نفخ في الصور نفخة واحدة

التاسع کن اندر اوایل مردی بیدار باشد صاحب قوت که خریض مردم کند
 بر حرب و مردم اندر شایسته بوی بوند الشایسته شیی **ج** بدانکه
 رویه جنرال اندر خواب چون کسی و یا باشد گفته اند ایشان اندر اوایل ملاجه باشد و رویه
 ایشان دلالت کند بر غلبه و تصدق اهل حق **قال الله تعالی** و این جنرال الهی الغالبون
 و فو و اهل الشکر اندر موضع ناکاه گفته اند دلیل اهل ان باریان باشد اندر آن جایگاه و اگر
 سوزان که اندر شهری یا اندر دیوی یا اندر محانی جمع شده بود آن هم چنین گفته اند دلالت
 کند بر هلاک اهل باطل و عتق اهل حق و خصوص چون بینا که یک از انبیا یا اولیاد میان
 الشکر بودند **قال الله تعالی** فلما نبههم بخود لا قبل لهم بها و اگر آن الشکر

والله اعلم

یا با جامی ماسن آن دیار خا به باشد از غر و معوض و اگر بجامی ماسن سدر آن دیار فوج و طرب باشد و اگر
 با جامی ماسن یا زرد سدر آن برخلاف این باشد و جامی ماسن یا زرد دیار سیاده بود و رویه جاسوس اندر
 تا وید کفنه اند مردی باشد که طلب عورت مردم کند و رویه عسل اندر تا وید و سر کتاره باشد مردم
 را از ترک نماز و اگر سدر که از پی وی می رفت و وی می کزخت اندر تا رجعتش تقصیر کند و عریف
 اندر تا وید کفنه اند مردی صاحب بدعت باشد که بتبع اجوال مردم کند **العجس** و رویه غمار اندر
 اندر تا وید مردی حقوق باشد و اگر کیسه اندر خواب بیند که غمار شاف بود یا غماری می کرد کفنه
 اندر آن دالت کند که وی کاری شاف شود و هر آن کار نکند که می باید **قال الله تعالی**

ان الذین اخرجوا من اهل البیت منکم و اخرجوا من اهل البیت منکم

الف و دیدن پوز دار و باز دار و افتال ایشان اندر تا وید کفنه اند قوی باشد که مردم
 را خوب بکند بر کسب کردن و مردم را با لفت فرکاید **القاف** و قاید اندر تا وید مردی باشد
 صاحب قوه صاحب تادیر و اگر سدر که قاید بود از آن خوشخبری یابد و مالی بوی رسد و
 ارطامیر و سر کفنه است که اگر کیسه اندر خواب سدر که قاید بود اگر بیند اهل آن باشد خیر یابد
 و اندر صنعت خود مقام کند و اگر بیند نه اهل آن باشد آن دیار موف باشد و اگر بیند نه
 باشد از آن شوده و قهر مان اندر تا وید مردی عالم باشد زیرا که خیر صلب دین و دنیا از آن آنک
 یوسف علیه السلام قهر مان عزیز بر مضر بود و دیدن قاطع اعضا اندر تا وید مردی باشد
 که تفرقه اندر از میان دوستان و رویه سیاف هم چنین باشد و سیاف اندر تا وید مردی
 باشد که تفرقه اندر از میان رؤسا و رجیة و دیدن قاضی اندر خواب معجزان اسلام کفنه اند
 که اگر کیسه اندر خواب سدر که قاضی بود و حکمی کرد و بهر آن عالم بود اگر بیند این خواب از ملوک
 باشد آن دیار عا باشد و انصاف و اگر بخار باشد آن دیار صراف و امانت و اگر از دیگر
 عوام و اهل سوق باشد آن هم چنین دیار امانت و راستی باشد اندر قوا و فعال و وزر و کمال
 و اگر سدر که میان خلق حکم می کرد و دالت کردن یا جور می کرد آن کفنه اند که رساله از واکه

جین
عس
عریف
سغان

فهاد
قلیدر

قهرمان
قاطع
قانی

سدر مرد

باشد معزول شود و اگر مسافر باشد بروی راه زند و اگر از جی خلق باشد نعمت بروی متغیر شود
 و مبتلا گردد و اگر کیسه قاضی را اندر خواب بیند اگر آن قاضی معروف باشد آن همچنان باشد که رویه
 دیگر علما و حکما و اهل آن قاضی محمول باشد هر عضا که وی کند از هر جات باشد و حق باشد زیرا که
 قاضی حقیقی حق تعالی است و اگر قاضی معروف باشد که اندر حکم میابد که یا جور کرد یا رشوق سدر
 اهل آن موضع اندر یکبار و وزن خیانت کند و اگر شخصی اندر خواب سدر که ویرا بنزد یک قاضی بودند
 و وی اندر آن دعوی معترف گشت اندر خصوصیات منصف شود و اگر سدر که قاضی را وزر کردند
 و وی راجع گشت آن دالت کند بر شرف منزلت وی بنزد یک حق تعالی و اگر جنان بیند که
 کفنه دیگر راجع گشت آن برخلاف این باشد و خوف بخاتم باشد **قال الله تعالی**

قُلْ تَقِمْ لِمَنْ رَزَقْتَهُ الْقِيَامَ وَ زَكَاةً

و اگر قاضی را اندر خواب سدر که دم ردی یا فلوس وزن می کرد اندر حکم جیف و جور کند
 و شهادت زور شنود و بهر آن حکم کند و اگر کیسه اندر خواب سدر که قاضی کشته بود یا یکی از علما
 یا حکما و زاهد بود اگر سدر اهل آن باشد رفعت و ذکر جمیل یابد و اگر نه اهل آن باشد ویرا رسد
 و بروی راه زند اگر سدر مسافر باشد و نصاری کفنه اند که اگر قاضی را شادگان و روی کاف
 سدر بشاف یابد و اگر ویرا منقبض و خشناک یابد آن برخلاف این باشد و اگر سدر که بر جای قاضی
 نشسته بود یا لباس وی پوشیده بود اگر سدر اهل آن باشد رفعت و شرف و ذکر جمیل یابد
 و اگر نه اهل آن باشد اندر فروغ و خصوصیات افتد و ارطامیر و سر کفنه است که رویه موضع
 قضاة و متکلمان و علما که تعلیم سس و احکام شریعت کنند دالت کند بر اضطراب
 و خزن و تلف مال و رجوع کردن مردم بر اضرار چیزها و شیان و اگر بیماری اندر خواب بیند که
 حکم وی کردند و قاة یابد و اگر بخیر که حکم از روی کردند شفا یابد **الكاف** و اگر
 اندر تا وید مردی باشد که با مردم سفله و دشمن مصاحبت کند و ایشان را ادب آموزد و ایشان
 متعبد یابد **قال الله تعالی** مَكْلِبِمْ تَعْلَمُوْنَ مَنْ مَعْلَمُكُمْ اللهُ اَیْه الله لیس فیما

کالف

و علم سیاه دلیل سادۀ بود و گفته اند در دیار خ ط باشد **تنبیه** بدانکه این
 بحسب عادات خلق جود زیاده عادات ایشان اندرین باب مختلف است و هر قومی را که عاده
 رفتۀ باشد بر رنگی معین اندر علم و انوار داشته باشد و پذیر ایشان آن رنگ را که بفاداشته
 باشند و معتاد باشند بنزدیک ایشان بهر باشد از رنگی دیگر و اگر چه آن رنگ که ایشان
 بفاداشته اند شرح بگویند محمود باشد و اما رویه این قوم مثلاً رنگی را که مخالف معتاد ایشان
 باشد اگر آن رنگ فی نفسه محمود باشد مثلاً سبز اندر آن هم ضرری نباشد و اگر آن رنگ نه محمود باشد
 مثلاً زرد و سیاه آن دیار مرض و غم باشد و بحسب زمان و دویۀ آن نیز جود مثل آن که قوی
 اندر خرب باشد و معتاد ایشان رنگ سیاه باشد مثلاً اندر علم و اندر خواب آن علم را سفید بینند آن
 دیار ضعف باشد ایشان را و اگر معتاد ایشان سفید باشد و آنرا از دیار سیاه بینند آن دیار مرض و فتنه
 باشد و اگر معتاد ایشان سبز باشد و آنرا سرخ بینند آن دیار قتل و فتنه باشد و شکسته شدن
 علم دلیل هر چه باشد و موت حاکم آن لشکر و هم چنین اگر سواد آتشی میافرد و آنرا سوزانید آن ختم
 که در سواد آتشی باشد غالب گردد و باشد که حاکم آن لشکر را بکشد و حیدرین علم بر سیاه
 آتشی است دلیل نصرت باشد و حق جود سواد که باز میافرد و آنرا آهسته می چربانند و دویۀ
 سیه در خواب معبران گفته اند که شمشیر اندر تا بیل زرد باشد وقوع و حجت و ریاست
 و نقل شمشیر و قبیعه آن اندر تا و بیل فرزند باشد و هر قوه و ضعف و صلاح و فساد که اندر شمشیر
 سندان برین چیزها باز گردد و اندر برانداختن شمشیر دلیل تقلید و بانی بزرگ باشد و دلیل
 قوه و غلبه باشد بر ختم و دلیل **منفعة** باشد **قال الله تعالی**
 و انزلنا الحديد فیه یأس شدید و منافع للناس و اگر سواد که شمشیر وی سخی شده بود
 و او آنرا اندر زمین پیچ کشید آن دالت کرد بر ضعف وی از تحمل آن ولایه و گفته اند
 اگر سواد که شمشیر برهنه فوازن خود داد یا زن فراوی داد آن دالت کرد که ویران و زنی آید
 بزمیند و اگر سواد که شمشیر اندر غلاف فوازن داد و برادر خنری آید و اگر سواد که زن فراوی
 گفته اند و بر آب ری آید و اگر سواد که آن شمشیر را بکشید و رنگ کوفته بود آن فرزنده

السيف

مخبر بدار

خوب باشد و اگر شمشیر در آن اندر تا و بیل فرزند باشد و اگر سواد که آن شمشیر اندر
 غلاف شکسته شد آن فرزنده اندر شکسته شود و اگر شمشیر را از جوب بند آن اندر تا و بیل
 فرزندی منافق باشد کونه عمر و دیار ضعف حال بیند باشد و اگر از صفر باشد آن گفته اند فرزند
 توانگر باشد و اگر آهن باشد آن فرزندی شجاع باشد در از عمر صاحب منفعت و اگر از رصاص باشد
 گفته اند آن فرزندی مختل باشد و اگر از زر باشد آن فرزندی صاحب عله باشد کونه عمر
 و اگر از ابریسیم باشد آن فرزنده زود میرد و اگر از نقره باشد آن رخ یا دختری صاحب جمال
 و اگر آن شمشیر از چیزی سدا از جواهر نفیسه مثلاً یاقوت و زمرد آن اگر چه برخلاف معتاد
 است اما از جهت نفاست جوهر محمود باشد و دالت کرد بر فرزندی مبارک غنی محبوب بزرگ
 همه کس و شمشیر مرصع اندر تا و بیل سخت بقوه باشد اندرین معانی **شکستن** غلاف شمشیر
 اندر تا و بیل موت زن و شکستن قایم شمشیر موت بذر یا برادر بود یا کسی که نسبت باستانه قایم
 مقام باشد از خویشان وی و بعضی گفته اند که شمشیر اندر تا و بیل سخن و فصاحت صاحب
 خواب باشد و غضب و شانه و قوه وی باشد اندر **قال الله تعالی**

سَلَقُوا بِالسِّنَةِ حِلَالًا

بس اگر بیند که آن شمشیر صافی و براق باشد آن اندر تا و بیل سخن حق باشد شیرین و اگر
 آن شمشیر زنگ گرفته باشد یا دخنه کرده باشد آن اندر تا و بیل سخن قبیح باشد و اگر
 و بر آب پیچ صوفی باشد و اندر خواب بیدار شمشیر اندر دست داشت آن دالت کرد
 که وی بر حق باشد و اگر سواد که آن شمشیر شکسته شد آن دالت کرد بر فروماندگی وی اندر
 سخن و اگر سواد که اندر میان مسلمانان شمشیر کشیده بود و آن بهین و یسار کار می نمود آن دالت
 کرد بر ایداع هم مسلمانان و اگر بیند که دو شمشیر بریاسه اندر برانداخته بود و مقطع شد از نوا
 سه طلاق دهد و باری کردن شمشیر دلیل اظهار فصاحت باشد و قوه و سیاست اندر
 اندر احکام و بیند اندر تا و بیل گفته اند دالت کرد بر فرزنده و گویا حق و بر زن و بر سفر

الرمح

و یا فتنه نبی که با وی ساز بود گفت نه اندر دین باشد که بیجا اهل بیت باشد و شکسته شدن
 نبی که قابل اصلاح باشد دلیل مرگ آن فرزند باشد و خوف موت نباشد و اگر قابل اصلاح نباشد
 آن دلیل وفاته وی بود و کفر شدن نبی اندر تا ویار موت نباشد یا برادر آن و اگر اندر خواب
 شد که براسب شکسته بود و نبی اندر دست داشت آن دلیل یا فتنه مراد باشد و خوف
 و دلیل نبی ریاست و سلطنت باشد اگر بقیه اهل آن باشد و شکسته شدن آن نبی اندر دست
 وی دلیل ضعف حکم وی باشد یا دلیل عزای باشد و رویه حربه اندر تا ویار هم چون رویه
 نبی باشد اندر آن احکام که یاد کردیم و همچنین رویه و بین هم چون نبی باشد اما آن
 معانی که مدلول رو بین باشد آن کما نباشد بلیست با نبی و نیز اندر تا ویار رسول باشد
 و سخن چون بر حسب راستی آن نبی و شکستن آن نبی دلیل فرو ماندن وی باشد اندر سخن یا موت
 رسول باشد و گفته اند نیز اندر تا ویار مردی باشد که و برانه بدر خود برورده باشد و گفته
 اند که اندر خواب بیدار که کما اندر دست داشت و بدان نبی که لداخت آن کما اندر تا ویار بیدار
 وی باشد و نیز فرزند آن نبی باشد و مشتاق معجزان آن اند که نبی اندر تا ویار رسول باشد و
 اندر خواب بیدار که نبی که لداخت و آن نبی بر نشانه آمد آن دلیل قضای حاجت باشد و دست
 آن رسول و اگر بیدار که آن نبی بر نشانه نباشد آن حاجت که از ده نشود و لکن نیز نبی اندر رفتن
 دلیل خوف رسول باشد بر نفس خود و اگر جان نبی که آن نبی را فوق نبود آن رسول
 نه مردی با حیا باشد و اگر سده که آن نبی که نداشت آن نبی یک زنی رود و رویه بجان
 که از آن نبی رسالتی باشد با خوف و بیکان از رصاص رسالتی ضعیف باشد و گفته اند
 اگر آن بیکان از صغر باشد آن رساله از هر حال باشد و بیکان چون از در باشد گفته اند مگر
 باشد و چون از نفقه باشد آن رساله تعلق بر نان دارد و نیز چون از نبی باشد آن اندر تا ویار
 سخن باطل باشد و نیز چون از نبی آن در حق نبی شود هر باشد و شکسته شدن آن نبی
 موت نبی هر باشد و نیز چون منکوس باشد آن اعراض نبی هر باشد از وی یا رسولی باشد
 به عمروی نزدیک یا خبر رسیده باشد و نیز نبی بر اندر تا ویار رسولی ضعیف منقاد و او از کردن

حربه
 میراف
 نبی

نیز اندر رفتن

نیز اندر رفتن دلیل خوف و شعب رسول باشد و نصای کفری گفته اند اگر نبی که نبی نبی اندر دست داشت
 و لایه باید و جاماسب گفته است که اندر تا ویار خبر خوش باشد و اندر حق تر نبی اسمان دلیل
 دعا کردن نبی اندر دست اهل ظلم و اگر سنه این خواب از ملوک باشد رسولی فرستد نبی یک پادشاهی
 بر که توان خود و شکسته شدن نبی اندر راه دلیل موت رسول باشد اندر راه و بررها کردن نبی
 اندر رفتن دلالت کند که بر آن رسول راه زنند و دیدن جعبه اندر تا ویار گفته اند دلالت کند بر
 بافتن ولایه شهری اگر آن جعبه با نبی باشد و سنه از اهل ولایه باشد و اگر سنه نه اهل آن باشد
 یا آن جعبه از تر خالی باشد آن دلیل زن کردن نبی یا خبر نبی کینزی و اخلاق و احوال
 و اوصاف آن زن خب جوهر آن جعبه باشد و دیدن کمان اندر تا ویار عزب رازن باشد
 راینده و غیر عزب را فرزند باشد و گفته اند کما اندر تا ویار برادر نبی و گفته اند سفر باشد
 نبی یک مردی بزرگ و دیدن کمان نیز دلیل نبی ولایه بود چون سنه اهل آن نبی و گفته
 اند رویه کما اندر تا ویار دلیل بافتن قریه حق باشد چون سیه از صلحا باشد **قال الله تعالی**

فکاز قات و سبزه اذنی

و کما اندر تا ویار نیز دوستی باشد صاحب خلیط صاحب نفاق از جهت اختلاف ترکیب وی و از جهت
 جیب که اندر ترکیب وی است و حصار و منفعه از نبی دوست موقوف باشد معاونه و ذکر دیگر
 از نبی که کما تاره و نیز نبی از وی منفعه نیاید و دیدن کمان اندر غلاف و شکسته
 شدن آن اندر غلاف و فرار از دادن آن و سنه آن از وی جمله هم چنان باشد که اندر شمشیر
 یاد کردیم و گفته اند کما اندر تا ویار نبی ولایه باشد و شکسته شدن آن دلیل عزای باشد
 و اگر نبی که جماعتی همه از یک کما نبی اندر خنجر آن دلیل اتفاق ایشان اندر یک شغل و چون
 سده که هر یک از کما نبی اندر خنجر آن دلیل تفرق ایشان باشد و اگر سده که بر یک کما منازعت
 کردند آن اندر تا ویار ملک یا شیخا که اهل آن اندر منازعت کنند و گفته اند شدن زخم
 کما چون تعمیر آن نبی کما دلیل طلاق دادن نبی و شکسته شدن کما موت زبوح

جعبه

قوس

یا صوف فرزند یاشار یا برادر یا شریک یا یار از اقربا یا شایسته و شکسته شدن کان و کشتن شمشیر
 آن نیز دلیلی است که سفر باشد و اگر سنان مسافر باشد خوف راه رخن بود و سختی کار اندر تاویل
 مشقت باشد مسافرا و ناجور را بدید خسران باشد چون سنان که چنان سخت بود نتوانست کشیدن
 و دلیلی عقوبت فرزند باشد و نشوز زن و کفته اند کشید از کان بی تیر دلیلی سفر بود پس
 اگر چنان سنان که از ده کس باشد از آن سفر باز آید باید مراد و اگر چنان سنان که از ده کس باشد
 اگر اندر زمان دیدن خواب بدان موضع که متعلق عزم وی بود سر سیم باشد آن سفر تمام نشود
 و اگر بدان موضع رسیدن باشد اندر هر جای که افتاد و انداختن تیر از کان نیز دلیلی نفوذ
 حکم باشد و دلیلی فرستادن نامه باشد یا رسول و اگر اندر خواب سنان که خوشترن کجای هم ساخت
 که سنان باشد و سر زدن آید صاحب قوه و حکم وی زیاده کرد و اگر اندر خواب سنان که بخت
 بر او است و بر شمشیر آید از کان دلیلی مراد باشد و اگر سنان از صلح باشد امر معروف گذارد و ادا
 امانت و خطا شدن تیر برخلاف این باشد و کشیدن کان بی تیر چون سنان که زمانی دیو می کشید
 در آن حدیث و باشد و انداختن تیر از کان اندر تاویل و سالی ضعیف بود یا طلب کاری کردند از آن
 زوج یا باطلی بود و رویت که در اندر تاویل کفته اند اگر با آن سلاحها باشد از دلیلی قوه و ملطت
 تاویل و بخت و بخت سنان که باشد از آن اندر فرزند باشد و اندر رویت جمله سلاحها چون شمشیر و نیزه
 و مانند آن هر چه کفته اند و دیدن مخفی و افتادن اندر تاویل دلیلی جلیت باشد و قذف
 و بهتان اگر بیند که مخفی انداختن حصاری از حصارها که از دق قوی گذر بر او خیر
 یا روی فرستادن بران جایگاه چون پشاه از ملوک باشد و اگر آن حصار از آن مسلمانان باشد اندر
 قاف مسلمانان گذارد و سنان مخفی اندر تاویل و روی باشد دلیلی **قال الله تعالی**
فَمَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِمَّا جَاءَ
 و اگر سنان که از موضع بلند شکست خورد انداختن کفته اند سنان این خواب مملکت یابد
 و اندر آن ظلم کرد و دیدن فلاسج که بدان سنان انداختن کفته اند دلیلی دعا بد باشد که

السحر
 المخبی
 حجر المخبی
 المقلع

را اهل ظلم اند

بر اهل ظلم کند و اگر سنان نه از اهل صلاح باشد آن اندر تاویل قذف و غیبت و دشنام خلق باشد
 که از وی صادر شود و اگر اندر خواب سنان که از سنان و مانند آن بوی می انداخت از یکدیگر احوان
 محنه یابد بودن و رویت که سنان اندر تاویل کفته اند مردی که من باشد معین خلق و اگر آن
 سنان از لطف باشد آن دلالت کند که آن مردی درشت خوی باشد و رویت که سنان و مانند آن اندر
 تاویل برادری یا بری یا دوستی مشفق باشد صاحب قوه صلب خرد و چون بیند که کزیت
 اندر دست داشت و سلاحها پوشیده بود قوه و ریاست یابد و رویت که سنان چون بادی که
 سلاحها بیند آن تیر غرق و ریاست باشد و اگر سنان سلاح بیند آن اندر تاویل فرزند باشد و اگر کسی
 اندر خواب بیند که در می نوشید بود اگر سنان اهل ولایت و ریاست باشد آن دلیلی سلطنت باشد
 و امن از غول و فوج یابد از خود و اگر نه اهل آن باشد آن دلیلی مراد باشد **قال عابد**
 من لی ان علیه در عا من جریدر فم و حصانه دینه و این خواب در حق خا دلالت گذارد و سود
 و دوام کسب و در حق اهل حق قوه دین باشد و در احوال با دوشیزان دلالت گذارد بر غنیمت
 و ظفر و سلامت از کسب یا غدا و قهر خصوم و سلامت عاقبت **قال الله تعالی**

الوهم
 حرر
 طریق
 دروغ

وَعَلِمْنَا لَهُ صُنْعَ لُبِّهِ

پوشیدن اندر تاویل دلالت گذارد بر فرزندی مبارک صاحب قوه صاحب منفعت و کشته اند
 اگر اندر خواب بیند که زره می بافت شمشیر یا کلاه یا خاند معضوب بدین صفت بنا کرد و دیدن
 جوشن و خفتان و مانند آن همه چون زره باشد و آن نفوذ تر باشد و نصیحتی کفته اند
 که پوشیدن جوشن اندر تاویل دلالت کند که پشاه زنی که صاحب قوه محبت فقر اما کار باشد
 و پوشیدن خفتان اندر تاویل زنی باشد صاحب جمال مشهور غنی و دیدن جوشن و خفتان
 دلالت گذارد بر قوه آن کس که آن عضو بدو منسوب باشد و دیدن خود که بر سر نماز بود
 کفته اند دلیلی امن باشد از رخن کار و دلیلی قوه رئیس پشاه باشد و امن و کفته اند اگر
 آن خود چیزی قیمتی باشد زنی که صاحب جمال غنی و اگر آنرا قیمتی باشد آن اندر تاویل

جوشن
 ایضه

بنام جراح در خوابی غنی قبیح کوید و ویرا جواب آن باشد و اگر اندر خواب سزا که کافی را جرح است و خوش روانه شمارند

و قتل خود و کفر کند اندر خواب

رواق ماه مضان خورد بنهار و گفت نه اندر بیا پر و ن آمدن باشد در عمر **قال الله تعالی** وقتلت نفسا فجيتناك من الغمر و گفته اند توبه کن در راه **قال الله تعالی** و توبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و گفته اند اگر اندر خواب سزا که آدمی را بطلد بکشد بروی غرامتی لازم شود بروی که او را اندران هیچ اختیاری نباشد **قال الله تعالی** و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا و هم جنم اگر اندر خواب سزا که کسی را از فرزند خود بکشد کما عظیم کند و مستوجب ملامت شود **قال الله تعالی** ان قتلهم كان خطا كبيرا و اگر بیند این خواب از صفا باشد مال باشد **قال الله تعالی** خسر بزرگ و بیا کفر و اگر بیند که مسلمان را بعد از بخت بی جبری و بیند نه از اهل صلاح باشد و بیا از سوختن باید ترسید **قال الله تعالی**

و اگر اندر خواب سزا که کسی را بکشد

و اما اگر اندر خواب بیند که تن خویش را بکشد کاری که منتهی بر امت باشد و ببال آن بوی باز گردد و بوی عذاب آخو باشد **قال النبی علیه السلام** من قتل نفسه بخی عذاب به يوم الفهم و گفته اند اگر اندر خواب بیند که خود را بکشد و خیری یابد **قال الله تعالی** فتوبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و اگر اندر خواب بیند که کسی را بکشد و بیا بکشد خدو به سر بریدن مقتول را از قاتل خیری رسد و اگر سزا که طفا را بکشد و بریان کرد و آن برشته باشد گفت نه اندر بیا پر و ن آمدن باشد در عمر **قال الله تعالی** وقتلت نفسا فجيتناك من الغمر و گفته اند توبه کن در راه **قال الله تعالی** و توبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و گفته اند اگر اندر خواب سزا که آدمی را بطلد بکشد بروی غرامتی لازم شود بروی که او را اندران هیچ اختیاری نباشد **قال الله تعالی** و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا و هم جنم اگر اندر خواب سزا که کسی را از فرزند خود بکشد کما عظیم کند و مستوجب ملامت شود **قال الله تعالی** ان قتلهم كان خطا كبيرا و اگر بیند این خواب از صفا باشد مال باشد **قال الله تعالی** خسر بزرگ و بیا کفر و اگر بیند که مسلمان را بعد از بخت بی جبری و بیند نه از اهل صلاح باشد و بیا از سوختن باید ترسید **قال الله تعالی**

بنام جراح

بنام جراح در خوابی غنی قبیح کوید و ویرا جواب آن باشد و اگر اندر خواب سزا که کافی را جرح است و خوش روانه شمارند

و قتل خود و کفر کند اندر خواب

و اگر کسی اندر خواب بیند که سزا که او را بکشد و بیا بکشد خدو به سر بریدن مقتول را از قاتل خیری رسد و اگر سزا که طفا را بکشد و بریان کرد و آن برشته باشد گفت نه اندر بیا پر و ن آمدن باشد در عمر **قال الله تعالی** وقتلت نفسا فجيتناك من الغمر و گفته اند توبه کن در راه **قال الله تعالی** و توبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و گفته اند اگر اندر خواب سزا که آدمی را بطلد بکشد بروی غرامتی لازم شود بروی که او را اندران هیچ اختیاری نباشد **قال الله تعالی** و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا و هم جنم اگر اندر خواب سزا که کسی را از فرزند خود بکشد کما عظیم کند و مستوجب ملامت شود **قال الله تعالی** ان قتلهم كان خطا كبيرا و اگر بیند این خواب از صفا باشد مال باشد **قال الله تعالی** خسر بزرگ و بیا کفر و اگر بیند که مسلمان را بعد از بخت بی جبری و بیند نه از اهل صلاح باشد و بیا از سوختن باید ترسید **قال الله تعالی**

و اگر اندر خواب سزا که کسی را بکشد

و گفته اند اگر اندر خواب بیند که خود را بکشد و خیری یابد **قال الله تعالی** فتوبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و اگر اندر خواب بیند که کسی را بکشد و بیا بکشد خدو به سر بریدن مقتول را از قاتل خیری رسد و اگر سزا که طفا را بکشد و بریان کرد و آن برشته باشد گفت نه اندر بیا پر و ن آمدن باشد در عمر **قال الله تعالی** وقتلت نفسا فجيتناك من الغمر و گفته اند توبه کن در راه **قال الله تعالی** و توبوا الي بارئكم فاقبلوا انفسكم و گفته اند اگر اندر خواب سزا که آدمی را بطلد بکشد بروی غرامتی لازم شود بروی که او را اندران هیچ اختیاری نباشد **قال الله تعالی** و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا و هم جنم اگر اندر خواب سزا که کسی را از فرزند خود بکشد کما عظیم کند و مستوجب ملامت شود **قال الله تعالی** ان قتلهم كان خطا كبيرا و اگر بیند این خواب از صفا باشد مال باشد **قال الله تعالی** خسر بزرگ و بیا کفر و اگر بیند که مسلمان را بعد از بخت بی جبری و بیند نه از اهل صلاح باشد و بیا از سوختن باید ترسید **قال الله تعالی**

و اگر اندر خواب سزا که کسی را بکشد

بنام جراح

و گفته اند اگر بیند که سر خود یا سر دیگری اندر دست داشت فای بایده و گفته اند شتر آن مقدار دبی
 ادبی باشد و حکم آن هزار درم باشد و گفته اند اگر خواب نبرد لالت که که ماست و میان
 شخصی که سینه را بر روی زمین قرار دهد و بگوید **والله تعالی** و از تنه خود سر و سرش را بر زمین
و اما در دین خدا کشتن سر از بدن رویت کرد در دین و اگر اندر خواب بیند که سر وی از
 بدن جدا گشت اگر با آن خونند یا با شمشیر آن دالت کند که سینه را با بر سر خود تفرقه افتاد و اگر
 با آن خون در پاهای آن دلیله تفرقه باشد یا زهاب کار و اگر سینه که سر بر پاهای بسیار بر جوب یا بر
 نیخ کرده بود ندیا بر پاهای او تفرقه بود پس آن دالت کند بر آن تفرقه در روستا و چون بر جوب یا بر
 نیخ سینه از متضمن فناء ایشان باشد اگر سینه که سر وی از بدن جدا گشت یا جگر از بدن جدا گشت
 نظری آن دالت کند بر موت ریسوی **و اما در دین کشتن سر** و دیدن بدن بر سر اندر
 تاویل گفته اند دالت کند بر موت ریسوی و همچنین رویت بدن یا بسیار بی سر اندر تاویل دالت
 کند بر قومی که ایشان را سر دارند یا بر قومی که سر کایه ایشان تلف شده باشد و گفته
 اند اگر اندر خواب سینه که سر بر کیه اندر ضری نما ده بودند و آن طرف خون الود شده بود آن
 دالت کند که بر سر آن جایگاه دروغ گویند و اگر بیند که سر وی از بدن جدا گشت و او را بر کف
 و بر زخمی خود نما ده و سر وی درست گشت آن گفته اند دالت کند بر سینه اندر راه خوشه شود **والله تعالی**
و اما در دین کشتن سر از بدن رویت کرد در دین
و اما در دین کشتن سر از بدن رویت کرد در دین
 حرام باشد و گناه بزرگ و اگر بیند که در میان خون غلبه مال حرام باید یا کماهی بزرگ
 کند و همچنین اگر بیند که خون کیه می خورد و همچنین اگر بیند که اندر جای یاد رود
 خانه از خون افتاده بود آن همین حکم دارد و گفته اند سینه که رود خانه از خون
 روانه شده بود سینه بقال آید و اگر سینه که خون کیه بر کشته شود و رها کرد تا خون وی
 جمله برفت مال وی جمله بستاند و همچنین اگر سینه که یاد شده خون از رعیه

خون و سر

خود می گفت ایشان بستاند و اگر سینه که چاه وی خون الود شده بود و نداشت که حال آن
 چگونه بود گفت سینه اندر سینه دروغ گویند **والله تعالی** و جا و عیال و صدایم کذب
 و اگر جان بزرگ آن خون آن شیر بود و شاهی بر وی دروغ گویند و اگر خون کوبه باشد
 در دین بر وی دروغ گویند و اگر خون کوبه سینه بر وی غنی بر وی دروغ گویند و عیال
 خلاص حیوانات اگر بدوست منسوب باشد و اگر بدشمن آن دروغ از جهت آن کس باشد آن
 حیوان بدو منسوب بود و تفصیل ذکر حیوانات اندر موضع خود یاد کرده شود

و اما در دین کشتن سر از بدن رویت کرد در دین

بدان که معجزان اسلام گفت و اند که اگر کسی اندر خواب سینه که و بر او آخته بودند
 آن دالت کند بر بیداری و شرف و رفعت و ریاست و سلطنت خصب مرتبه شخص و
 خصوص چون سینه از صلب باشد که آن بقوت تر باشد و دلیل قریبه خون بود اما دالت کند
 که سینه از صلب جدا شده و بر او آید ایشان مخبر باید بود و ایشان بر وی درست
 نیابند و مغلوب گردند و کار بر ایشان آشفته گردد **والله تعالی**

و اما قتل و یقین است که خدا را

و اگر بیند که ویران شده صلب گردد بود آن دلیل رفعت دنیاوی باشد یا فساد
 دین و اگر سینه که ویران شده صلب کرده بودند اندر آن رفعت بر وی دروغ گویند و گفته اند
 گفته اند که اگر کسی اندر خواب سینه که ویران شود شمشیر او تفرقه شود و خلق دروغ
 نظری کرد که سلطنت باید و خلق آن جایگاه چاه و بر دست وی کردند و اگر سینه که اندر آن
 حاله خون از وی می رفت رعیت از وی متعجب بماند و اگر سینه که او را بایک از مردگان
 دین بایک از خلفا و سلاطین و امثال ایشان بهمراوخته بودند آن دالت کند که سینه
 رفعت و شرف بایده و جزای شریف که آن شخص یافته باشد سینه بایده و اندر هر جای که

حکایه

ذکر آن شخص منتهی شده باشد خیر و شر آن بیناه نیز منتشر شود
آورده اند که شیخ فیاضی رضی الله عنه اندر خواب جان دیدن در آن وقت که اندر حبس هر روز بر تیر
بود که ویرایا امیر المومنین عیسی رضی الله عنه صلب کرده بودند معبر گفت کار بیناه این خواب
رفت کرد و چند اندک امیر المومنین خنجر شاه است ذکر او نیز منتشر شود و عن قرب ویرا
با محمد حسن مضایقه افتاد اندر حضور هر روز تیر و فضل و ذکر منتشر گشت و کار وی رفت یافت
و اما روایت سلسله اگر کسی اندر خواب بیند که سلسله بردست و پای وی بود آن
گفته اند که آن کس که بیناه امیر معصیتی باشد **قال الله تعالی** انا اعز الناس بالکافین
سلسله الایة و اگر شنید این خواب از صاحبی ویرا با قوی که از خاندانی برده باشد
وصلت افتد و گفته اند اگر شنید که ویرا سلسله بردخت بسته بودند ویرا خیمه بر سر
امداد رخا و امداد در زمان مستقبل و اگر شنید که سلسله اندر کمر گذارده بودند زنی بدخا
را از کمر گذارد **و اما روایت غل** و گفته اند اگر کسی اندر خواب بر سر او ویرا بگرفتند و غل
بر گردن نهادند مقید گردند آن دلاکت کند که بیناه کافری باشد یا دین وی فاش شود
و ویرا دعوی کند با سلام یا ویرا بختی عظیم رسد متاع خسر و فساد **قال الله تعالی**

حکایه فعلی در الحی صای

و اگر بیناه این خواب مسلمان باشد ویرا متاع عظیم رسد و روایت غل بر گردن انداخته ویرا
نیز هر چون سلسله و اگر آن غل از جوب باشد از متاع نفاق باشد و اگر بیند که دست وی
با گردن بسته بودند آن گفته اند دلاکت کند بر اجتناب از معاصی و گفته اند
مالی یابد و خوش خاری تعالی ادا کند **قال الله تعالی** اجعل یدک مغلوله ای غنم
و اما روایت حبس بدان که دخول حبس اندر تا ویرا عیا الجماله نه محمود باشد و دلایل
مرض و زمانه و فقر و طول خیر و مرگ باشد و اگر بیناه زن باشد از دلالت کند
بر عفت و تهافتی وی **و اما خبر اندر روایت دید** بدان که رسول علیه السلام

فرموده اند

فرموده اند که **احب الی القدر** و اگر الغل القیاس ثبات فی الدین و معبران خبر اندر بناب با صبر
سند و اما حقیقت آنست که این خبر می دلاکت کند بر ثبات و دوام شاه بر آن حال که اندر آن
باشد طاعت کانت او معصیه و معصیون سخن معبران هر راجع است بدین معنی و گفته اند
اند اگر شنید که ویرا قیری بر پایی بود از جلال آن دلاکت کند بر ثبات بیناه اندر دین و تمسک
کردن بر آن **والله اعلم** و اغنیهم الخیر الله جمیعاً و اگر آن قیدار در صانع باشد آن
گفته اند دلاکت کند بر ثبات بیناه بر کاری مضر و اگر آن قیدار بر وی ویرا از کمر بگذارد
آن دلاکت کند بر دوام فرج و ظفر و اگر آن قیدار از این باشد آن هر معنی که مستحق آن قید باشد بدین
صورت تحقق نوباشد و منافع و مضار از زیاده نوباشد مثل آن که اگر بیناه محبوس باشد
رویه قید که بر پایی وی بود چون آهن باشد آن دلاکت کند بر دوام حبس باشد و اگر شنید که بیناه
دلیل در دوام رقی بود و اگر مسافر باشد آن دلاکت کند بر ثبات وی بر آن سفر و بقا وی اندر آن
و اگر بیناه اندر قاضی و عیسی خوشن یاد مجاهد و عیاری باشد آن در حرمی و ایالات و
بقا باشد بر آن حالت **تنبيه** بدان که این خبر نه تا اندر تا ویرا

رویه یا دین یا دین جای باشد که باقی هیچ چیز از قربان خیر و شر نباشد اما اگر با آن
خیری از او اتفاق افتاده باشد آن دلاکت کند بر دوام آن معنی که از قید باشد
مان بود بدین

بوسیله بود و قید بر پایی داشت آن دلاکت کند بر دوام عیاده وی و حفظ امانه و جود
با اعدا دین و تصدق و لمومع و وف و کفی منصر و اگر شنید که اندر میان حلقی خوانا بود
مجهول که خروج از جای گاه حبس نبود ویرا و قید بر پایی وی بود آن دلاکت کند بر دوام حبس
اندر دست اعدا و هم چنین اگر شنید که ویرا محبوس کرده بودند و قید بر پایی داشت آن دلاکت
دوام مرض و مذلت و فقر باشد و اگر شنید که ویرا او تخته بودند و قید بر پایی وی یا بر آفتاب
یا بر کوهی بود و قید بر پایی داشت آن دلاکت کند بر دوام رفعت و سلطنت باشد و حسب بود بر زمین
و هم برین قیاس و الله اعلم و گفته اند اگر آن قیدار سفر باشد آن دلاکت کند بر ثبات وی

بر امور دین و اگر سرخ باشد آن دلیل اقامت وی بود بر لئو و طرب و اگر بر نکته مختلف باشد آن دلت
 کدر و دوام خلط وی و اگر از صغر باشد آن نشانه اند دلبهار و ام سفر باشد و اگر از فقر باشد آن
 دلیل تباد بود بر تنوع ریختن و اگر از رندانه کف نشانه اند دلت کند که بشناید این انتظاره ای بود
 که از دست وی رفته باشد و اگر از جوب باشد آن دلیل ثبات وی باشد بر نفسان و اگر از خستگی
 باشد یا از خرقه آن دلت کند که نشانه اند از آن نشانه یا طالب از نشانه آنرا از نبود و اگر
 نشانه خواب اندر جبه و مشتقی باشد رخ فوج باید و اگر بنام باشد روز از شود و اگر از انزاعی
 باشد آنرا نشانی باشد و اگر از کینه و بیابا نخی دگر هم قیاس کرده بودند آن که
 دلالت کند بر مومنین و خصوص که بشناید نه از صفا باشد **و الله تعالی**

در بیان مبین معانی

و اگر شکر و بر اندر شهری مقید کرده بودند آن دلیل اقامت وی باشد از آن جایگاه
 و اگر بر که اندر خانه و بر مقید کرده بودند آن کف نشانه اند دلت که از دست تنگی وی
 و بر ممتد شدن بر زنی و هر چند که آن قدر تنگ تر باشد آن مشتقت زیاده تر بود و اگر بیدار
 و برادر راه حق مقید کرده بودند آن کف نشانه اند دلت که بر ممتد شدن نشانه با مریعان
 و اگر بیمار یا بنام یا کس اندر جبه باشد اندر خواب و اگر بر بی وی بود و بی دگر
 بر آن زیاده کردند آن عمار را دلیل موت بود و دگر اصحاب علما از این راه
 نشانی از اجاب فرج و خدایان و کماله جانک یا ذکر دیگر رویه قدر دلت که بر ثبات
 و تقاضای حقه که بفرمان اندر این باور و زیاده و در دیده ها می بیند آن حال نشانه و ثبات
 و دوم آن حال بر حسب جود از قیاس و کف نشانه اند دلت که از دست تنگی وی
 و اگر نشانه از آن جامه باشد و برادر ختری آید و کف نشانه اند که بیدار که با آن قیاس
 سفید یا سبز بود آن دلت کند بر ثبات اندر این علم و امور دین و اگر

کامله زویر

آن جامه زرد باشد آن دلیل طول عمر بود و اگر سرخ باشد آن دلت که بر ممتد شدن باشد و اگر سبز
 قیاس از آن بچینه مقید کرده بودند آن کف نشانه اند دلت که از دست تنگی وی

در بیان مبین معانی

بدانچه دیدن فریت و خوف و کشتن از آن و بیایه کف نشانه اند دلیل ظفر باشد
قال الله تعالی و همز من بعد غلبه و سیع غلبه و قال عز من قائل و لیبدلنهم من
 بعد خوفهم أمنا و کف نشانه اند دلت که بر ممتد شدن باشد **قال الله تعالی** ففر و الی الله الخ
 لحکم نه ندید بر ممتد و بر کف نشانه اند که کشتن خوف و دلبهار و کف نشانه اند **قال الله تعالی**
 قل لن یفیع حکم القران فی شئ من الموت و النکاح و کف نشانه اند که از دست تنگی وی
 آن دلیل قیاس باشد **قال عز من قائل** فاذا جاء الخوف رأیتهم یطرون الیک الایة و اگر سبز که نشانه
 بر ممتد شدن شهری رفتن کف نشانه اند که آن لشکر از اهل عدا باشد و ظفر باید و اگر از اهل طم باشد
 آن دلیل ایشان باشد **قال الله تعالی** جند ما هناک من و هم من الأحزاب و آثار و یما نس
 و اگر از جوب سبز که اسیر کسی شده بود و بر اعنی تحت رسا و سیر شد از آن وایل نزدیک
 باشد و خلس و آن یاد کرده شد و رویه اسیر نیز دلیل رزق باشد و اگر بیدار که مسکین یا بنی
 شده بود آن هم چنین باشد **قال الله تعالی** و یطعمون الطعام بحاجه مشکینا و یتما و امیرا
 و آثار و یما نصره بدانکه رویه نصره یافتن و غلبه کردن و فتح کردن جمله فوق
 اسلام باشد چون نشانه مسلمان بود و دلیل یافتن نعمت و عفو باشد و قهر اعدا باشد **قال الله تعالی**

لنا النصر سلیما و الابرار امنوا الایة

و رویه نصره و فتح و غلبه کردن در حق بعضی تعبیر آن برضایان باشد که دیان
 باشد و آثار و یما نصره و صلح کردن از آن وایل کف نشانه اند دلت که

النور الحرام
السقوط

و تکرار باردم اندرنا ویر دالت کدر بر قوام کاهها غریزیه و نقصان که اندرین آفات سدا آن دین چیزها
باز کدزد که یاد کردیم و رویه تازیانه اندرنا ویر دالت کدر بر سلطنت و ریاست بزرگ چون باد و آتشند
و اگر یکی و آتش از آن کف نه اند دالت کدر بر حاکمیت و بر عیال از عملها ضوابط و کف نه اند
اگر سدا که تازیانه بر کیسه می زند آن اندرنا ویر دالت کدر بر ضارب از ضارب بشنود و شکسته
شاز و ضارب شاز تازیانه اندر ضرب و غیر ضرب دلدل عذر باشد از عمل و سلطنت بود و شکافته
شاز تازیانه دلدل قوه و زیاده سلطنت و ریاست باشد و کف نه اند رویه تازیانه را که بر جماعت
می زند دالت کدر که شاز اندر حمله امور ذکر کرد و یا فتن تازیانه اندرنا ویر دالت کدر
بر توصل کردن رسان عسود می عجمی که از حتم سلطان باشد و فرو آمدن و بر بیزین تازیانه از اسنان دالت
کدر که حق اندرنا موضع نازشاهی ظالم بیزان و اگر اهل آن موضع از اهل ظلم باشد این خواب
در حق بخایه نامحود باشد و دالت کدر بر نزول عذاب **قال الله تعالی**

وصی علیهم السلام فی رؤیای خواب

و کف نه اند اگر اندر خواب سدا که کیسه را تازیانه می زند اگر مضروب راسته بیند یا انداخته
آن دالت کدر که و بر مملکت و خواری رساند و اگر ازین چیزها خلی سدا آن دالت کدر که ضارب
مرمضوب را بیدار دهد پس اگر سدا که آن ضرب و بر آبرج آورد یا اندر وی تاثیر کرد آن بیدار از او
قبول کند و اگر چنان بیند که آن ضرب اندر وی هیچ تاثیر نکند از بند را قبول نکند و اگر
سدا که از ضرب وی خور و انده کشت از مضروب آن دلدل ظلم باشد از ضارب بر مضروب
و سدا از حال از وی و کف نه اند دلدل خسران باشد از مال مضروب و اگر چنان بیند که خون
ببر و زیاده آن خنجر باشد که از ضارب مضروب رساند و اگر سدا که خون از وی بیضارب رسد
از مضروب طایع ام بوی رسد و رویه غاشیه بیند اندرنا ویر دالت کدر که اندرنا ویر دالت
بازنی یا خاد می و کف نه اند رویه غاشیه اندرنا ویر دالت کدر که محمود بیند و خصوص که اگر
بسیار بیند خارج از عادی سدا که از آسمان بی بارید و خصوص که اهل آن جاب نه اهل اصلاح باشد

غاشیه

که آن در سخن

کدر آن در حق ایشان بر نزول عذاب باشد **قال الله تعالی** اقامنوا ان تاتیم غاشیه من عذاب الله
و تمام اندرنا ویر دلدل خنجر و انقیاد باشد و اگر اندر خواب سدا که ماری بر سر وانی بود و وی اندر
دست داشت و آن حیوان متفاد می شاز بود اگر آن حیوان انسان باشد اگر معروف بود همان شخص
بعینه یا یکی از متعلقان آن شخص مطیع بشاز کرد و اگر حیوان باشد اگر بیرون بود آن دلدل بر مراد
باشد و همان برداری و قوه خت می و اگر حیوانی باشد دشمنی مطیع می شود و هر چنان که سدا
که بر سر یا از دیوان و مانند ایشان کرده بود و می مطیع سدا بود دشمنی مطیع می کرد و اگر
آن حیوان غیر انسان باشد شخصی از نوع انسان که بدان حیوان منسوب باشد مطیع می شود
و هودج اندرنا ویر دلدل باشد و هر زیاده و نقص آن که اندر آن سدا بدان زن باز کرد و جوکان
اندرنا ویر کف نه اند مردی منافق باشد و کف نه اند مردی باشد که شارب و شکسته
شاز در میان مع ف آن مرد یا آن فرزند باشد و کوی اندرنا ویر مردی باشد قلیل السکن
و کف نه اند کوی اندرنا ویر دل سنان باشد و جوکان از رفاه می باشد و عرض صلاح و وسایل
که می و می که آن سدا آن بزرگ حها با دزد و کف نه اند کوی باشد از دلدل خسران است سدا
باشد پس اگر سدا که وی غاکب کشت ظفر باید و اگر سدا که دیگری بر وی غالب شد بر خلاف این
باشد و بر عکسین کف نه اند و رسا بدان کوی کسیر میار آن دلدل بر مراد و تمام شاز
کارها باشد در حق غمناک و اما اگر این خواب را با دشاهی سدا اگر اندر مردی تزلزل و مضارعتی
باشد آن هودج بین دلدل ظفر و استقامت و حصول مقصود باشد و اما اگر ملک وی مستقیم
این خواب در حق وی دالت کدر بر بد تو اجل وی و این محب است و الله اعلم

یاد اندرنا ویر رویه اختلا و افعال انسان از فهم

مرکونه جینی بر و روف میجی الالف بدانکه
حور دن طعام را اندر خواب تعبیر خصب نقاسه و رذاة جوهران طعام اگر آن طعام
اندر جوهر خود شریف باشد مثل عسل و حلاوی آن دلدل صحت و طول عمر و بیدار رقی خلایک باشد

الزمام

الهودج

الضوکان

الکفر

الاکثر

باید دان

الارضاح

الاستبانه

الاستبانه

الاستبانه

الاستبانه

الاستبانه

جبر اندر جوهر خود نه محمود باشد ستانده را غنی رسد هر چند صفت آن را آنکه عاریت را دومی باشد و اما
 رویه شیر دادن و شیر خوردن اندر دگر اعضا یا در دگر شاه است و اگر اندر خواب سزا که شخصی را عملت
 داد اندر ادخا اگر آن شخص از صلای باشد ستانده معاونه و بی گنازه و اگر وی نه از اهل صلاح باشد
 آن دلیل مرده و سوختن باشد **قال الله تعالی** امهلهم زویدا و اگر مبتدیان را حاکمی اندر صلاح
 و فساد معلوم باشد استدلالات بیهوده و شعار وی باید کردن و حسب آن تعبیر کردن و اگر اندر
 خواب جان سزا که از خواب بیدار گشت آن دلیل عمار و حرکت و توبه باشد از گناه و اگر جان بیدار که
 از زمین جیتی از خواب بیدار گشت آن نه محمود باشد و دلیل اضطراب و تشویش باشد و اگر جان
 سزا که بیدار گشت و هر جان بر دست و خفته بود آن نفس نه اندر غی را دلیل عجز بود و فقر را دلیل
 خیر و آسایش باشد و اگر سزا که خفته بود و خواب غی رفت آن دلیل مرض و خوف و فرسادن
 هریه بکینه و کینه بوی دلالت کند که فرستاده دختر یا خواهر یا کسی را افرای وی التماس کند
 تا ویرازد کند و تمام شدن آن نکاح حسب قبول و رد آن هدیه باشد و فرستادن هدیه
 نیز دلالت کند بر ضرورت میان ایشان هر دو و اگر آن جبر اندر جوهر خود محمود باشد و اگر آن جبر
 نیک باشد میان ایشان خصومت بیدار شود و فرستادن هدیه بهم دیگر نیز دلیل محبت باشد
قال النبی علیه السلام تمادوا تخابوا و اگر اندر خواب سزا که کاری بدی کرد
 از نه محمود باشد و دلیل اعیان و هلاکت و کار حق باشد و خصوص چون نه از اهل صلاح
 بود و باشد بر ضد اتفاق افزاید و نیکوی که چون ستانده از صلای باشد و رویه نفقه دادن
 در اندر ادخا و کف اندر توبه و هدیه نفس بیدار آن دلالت بر بدی است **قال الله تعالی**
 و انفقوا مما رزقتم احسن من قبالت ای احسن من قبالت ای احسن من قبالت ای احسن من قبالت
 نفقه کرده باشد آن دلالت کند بر طول عمر و یافتن خبر **قال الله تعالی** و انفقوا خیر الانفس کما
 و هو حسیب اگر بیدار که از هر چه عذر بود از مال وی یا از هر چه خوشتر آنرا دوست داشت
 نفقه می کرد آن دلیل رضا و یافتن خبر و حسن خلقت باشد **قال الله تعالی** لمن سئلوا البیوع
 حتی تنفقوا اما تخبون و اگر سزا که از هر چه وی گواهی داشت آنرا نفقه می کرد آن نه

مؤیدین

محمود باشد و دلیل ملاعت باشد و دلیل توقع خیری باشد که سبب آن از وی در وجود نیامده باشد **قال الله تعالی**
 و نجعل من ذلک ما یکرمهم و نصف الکرامه و اگر سزا که مال بر عیال و اقربا خود نفقه
 می کرد آن دلیل ادخا و وصل و رحمت باشد و اگر اندر خواب سزا که نیکوی می کرد نیکوی باید
 و از غمها فرج باید **قال الله تعالی** هاجزوا الاحسان **حرف الباء** در آنکه
 معراج اسلام گفته اند که اگر کسی اندر خواب سزا که ویرا می فروختند یا بوی ندائی کردند یا بیع آن
 اگر خواند و بی باشد یا آن بی باشد آن دلالت کند بر میل غرق و نعمت و رست و متضمن مشقت باشد
 و عاقبت آن بخیر باز گردد و خصمان و مجرم خود معترف شوند و براه وی ظاهر گردد **قال الله تعالی**
 و قال الذی اشتراه من مصر لثمرانه اگر می خواند ای آخر القصة و هر چند که نفس وی بیشتر باشد آن
 از ریاست نفقه تر بود و اما اگر مشتری مری باشد آن گفته بایع را غی رسد و گفته افاد مشتری
 را غی رسد از جنت دشمن اگر آنکس جوانی باشد و بایع را شادی رسد و اگر آنکس که ویرا فروخته بودند
 بیری باشد بایع را غی رسد و مشتری را شادی رسد و اما این خواب در حق آن شخص ویرا فروخته
 بودند دلیل عجز و دلالت باشد عا کمال و چون مشتری جوانی باشد آن عجز از جنت دشمن باشد و اگر
 اندر خواب سزا که بار رسول علیه السلام یا مایه از اهلیت وی بیعه کرد متابعت سخته رسول کند
 علیه السلام و محافظه احکام شریعت کند و اگر بیدار که با امیری از امرا تغور التمام بیعت است
 بشان و نصرت باید و امر معروف و نهی منکر کند و هر **حرف الحاء** در آنکه بیدار که با امیری
 عادل اندر یزد در خستی بیعت کرد آن دلیل رضا و بیعت و نصرت **قال الله تعالی**
لَقَدْ رَحِمْنَا لَكُمْ مِنْ رَبِّهِ
 و اگر سزا که با فاسق بایع کافری بیعت کرد **حرف المیم** در آنکه بیدار که با امیری
 دین کند و خوف باشد از سوختن و اگر اندر خواب سزا که کسی ویرا دشمن داشت
 از مسلمانان یا وی کینه و از دشمنان دشمن داشت آن عیا العموم نه محمود باشد و دلیل عداوت
 و تفرقه و و هنر دین باشد و اگر سزا که کافری یا فاسقی را دشمن داشت آن دلیل اخلاص

الاحسان
البيع

و بوی را غی گویند

البيعه

البعض

دلیل بر روی ایشان سلطان و کف نه دلیار جهاد بود و اگر سوار که خوشتر با سبکی نفس خود
 می کرد آن کف نه انداز شاه از صفا باشد و بیدار و جفا داری بود اندر آنست **قال الله تعالی**
 الذين آمنوا فوالنفس لهم و اگر وی نه از صفا باشد از دلیار خوف بود و اگر وی خواب بیند که
 سوکار می خورد بر است آن کف نه انداز دلیار ظفر باشد بر خصوم **قال الله تعالی** و انه لفسر لوعا
 عظیم و اگر بد روح باشد از دلیار کتاب معاصی بود و فقر و زوال نعمت و جاه **قال الله تعالی**
 اليمين الماذبة او اليمين النعوس نزل الدیار بلاقع و تعمير صحنه های ابرار و اگر نداند که آن سوکار
 از هر چه جیره خورد آن کف نه انداز دلیار فریفت باشد و هر چه بیند اگر سوار که شخصی محمول
 بر دیکر وی سوکار می خورد وی ندانست که آن سوکار بر است می خورد یا بد روح آن دلت گذار که
 سوکار چون از آن سوکار را بفریاد و میان نشان و مخالف عارقه ظاهر گردد و بسبب آن فریفتن
 سوار را ندانست و از جاه و مرتبه خود اندر افتاد و عاقبه از خیر و نفع باز گردد **قال الله تعالی**
وقاسمكم الخيل كما ملكت احب
 و اگر اندر خواب سوار که باری اگر آن را بد داشته بود آن دلیل تحمل بود
 مشقت باشد از مردم چون بشناسد از صفا باشد و اگر سوار این خواب نه از اهل صلاح بود
 از اندر زنا و بیکاه باشد **قال الله تعالی** و هو تحملون اوزارهم و يحياؤهم و اگر اندر خواب سوار که بر
 راهی کنار حیلست کنار اندر کسب مال و مایا بد بود از خاک که از آن جای حاصل شده باشد اگر
 خشم باشد و اگر آن خاک نمرد بود آن هم چنین باشد بلکه آن بقوه تر باشد از خصوم و اگر
 از حمت اند خاک نمرد از اثری خوانند و تری کثره مال بود **قال الله تعالی** الرجال اذا كثر ماله والثر
 كثر في المال و ثبت اندر آن معنی کف نه اند **قال الله تعالی**
 بود و ثلث الما حيث علمه و شرح الشافعي عند من عجز
 و اگر اندر خواب سوار که از خار نمرد از بکسی بزداز یا نه و اگر از دهان
 از خشم باشد و اگر سوار که باری در حلت خرد از آن سوکار

الحلف

الحمل

الحفر

اندر دوستی

اندر دوستی و وصلت است و اگر سوار این معنی از لغت هر چه می شنود است **قال الله تعالی**
ولا توبسوا ديار بني وبيكم الثري فان الذي بيني وبيكم نري یعنی آن الذي بین
 و بینکم من الوصل و الحبة فهو یزید و بعضی کف نه اند که اگر سوار که خاک نمرد از آن
 زمین می گذار بایکس بر سر و و به از آن جزا ز تعب و مشقت حاصل نشود و هر چه بیند کف نه
 چون مثال که زمین را می گذار و هیچ خاک از آن جای حاصل نمی نماید آن دلیار سعی باشد اندر
 طلب مال و از آن سعی و اجز مشقت حاصل شود **حرف ط** و رویه خوف اندر
 اندر باب ذکر بیدار شده شاه است و هر چه بیند که رویه خف نیز یاد کرده اند بر اندر موضع خود
 و اگر اندر خواب سوار که کسی را می فریفت یا به و بر می فریفت آن نه محمود باشد و بشناسد قصه
 بخار و کند و وبال آن خداح بوی باز گردد **قال الله تعالی** و ماخذ عون الا انفسهم و کف نه
 اگر سوار که کسی و بر می فریفت و شاه از صفا باشد آن دلیار قوه و نصرف باشد **قال الله تعالی**
و ان زبیرا و ان جماعه و ان
 و دلیار خصومه اندر زنا و با حفر نه انداز دلیار صلح باشد و در حق بعضی رویه خصومه اندر زنا و با
 هر دلیار خصومه باشد و رویه خیانه اندر کف نه انداز دلیار زنا باشد اگر اندر خواب سوار که
 خیانه می کرد زنا کنار **قال الله تعالی** ان الله لا یهدی کفرا احدا یهدی و کف نه اندر مراد
 این خیانه زنا است و رویه خسران اندر زنا و بیدار بیکاه باشد اگر اندر خواب سوار که زنا
 کرده بود و بر زنا بی رسد یا کماهی کنار **قال الله تعالی** قد خسر الذين كانوا اهل الله
 و روی کثرت اندر زنا و بیدار دلت کما بر صغن و سخن قبیح و سوال کردن از مردم بی احتیاج
حرف ا و اگر اندر خواب اندر ساری کسی رفتی دستوری صاحب ساری
 او بشناسد از صفا باشد و صاحب آن ساری محمول باشد یا نه از صفا باشد سوار که باری باشد **قال الله تعالی**
فادخلهم و انكم غار لور

الخوف الحسنة

الخصومة

الخیانة

الخسران

الخرش

الدخول

تعالی

ولما اكرسناه نه اصلها يا صاحب ان سر آبي زارند كه مسلمان بودند آن نه محمود بانشان و ديلا را كتاب معصيتي
 باشد زيرا كه اين برخلاف قاعه نشر بخت است چون ستاره ازاها شرح بانشان **قال الله تعالى** لا تدخلوا
 بيوتنا خير بيوتكم حتى تستأذوا وتسألوا على اهلها ولما اكرسناه كه بيش سر آبي شجعي رفت و برو سلام
 كرد و اندر سر آبي رفت باز زوي ستاره ببرد يك آن شخص عرق يابد **حرف الدال** و رويده دغ
 اندر تاويل ديلا عقوق بانشان و قطع رجم اگر اندر خواب بيدار كه شخ را دغ كرد ازوي قطع رجم و بپيوند
 كند و باشد كه دغ را ازوي جيري رسا و باشد كه دغ را دغ مابو ح كند جيري كه اندر وي نباشد
 و اگر اندر خواب بيدار كه جيري بگزي بيمود مثل جبار و كوكباس و قاتلان آن اندر تاويل
 سفر ي نزيك بانشان و ديلا ز خوار و ديلا ز بيل ديلا نصف و عرق بانشان اگر اندر خواب سار كه كبي
 بروي خوار ي كرد بيشاه بروي نه بيلد چون فعل از نوع انسان باشد و اما اگر جهان سار كه خود خيمان
 مردم خوار نشان بودند آن نه محمود بانشان و ديلا فقر و زوال و حياه و منصب بود و خصوصه كه بيشاه از
 از اشراف بانشان **حرف الراء** و اگر اندر خواب بيدار كه بر حمار باي نشسته بودند آن
 گفته اند قناعت كردن هو انفس بانشان و گفته اند ديلا بيل عرق و مراد بانشان و گفته اند
 اگر جهان سار كه بر حمار باي نشسته نشستن آن ديلا متابعت هوا بود و اگر داشت نشستن
 و آن چهار باي ضبط كرد و وي متفاد را يك بود آن ديلا بيل عرق و مراد بانشان و اگر اندر خواب
 بيدار كه بر كردن شخص نشسته بودند گفته اند كه آن شخص رخي بانشان را يك متابعت هوا
 كند و اگر آن شخص مرد ي بانشان را يك وفاته يابد و مرگوب جان وي بردارد و گفته اند بيشاه
 اين خواب طاب كاري صعب كند و بانشان را يك بدست آن شخص لعنتي سازد يا دختر
 يا خواهر يا پسر از سلفان خود بزني بوي دهان چون آن شخص معروف بود و اگر وي محمود بانشان
 كه چو ا بانشان را يك بود شمن خطر يابد و غلب كردد و اگر بيري بانشان آن قوه خست بيشاه بانشان
 و بيل عرق و اين چهار جلي بانشان كه بيشاه نه از ملوك بانشان و اما انك ياد شاه اندر خواب بيدار كه
 بر كردن رخت نشسته بود از خود اندر ز رويده سلا جيري ياد كرده شاه است و بين
 اين چه ياد كردم اندر رويده چهار باي جاي بانشان كه بيشاه را بجز ركب بيش معلوم بانشان

الدخ

البرج
الذ

الركوب

وغيره

وغيره آن چهار باي و اقشانه از و اگر آن مرگوب را بچينه سار سار آن خود اندر ز كرويه حيوانات
 ياد كرده شود و اگر اندر خواب بيدار كه ويرا كرده بودند يا سار كه خود نفس خوش را رهن كرده بودند
 آن شخص كناه بيشا رند **قال الله تعالى** كل نفس ما كسبت رهيته و اگر سار كه شخ ويرا كرده
 آن شخص ستاره را نگاه فرمايد و اگر بيشاه اندر خواب بيدار كه ويرا كرده بودند زير ياراد شود اما ديلا را آزي
 بودند زيرا كه رهن يداست كه منقل شود و اگر بيشاه محبوس ياد در پرخلاص يابد و اگر بيشاه بانشان وفاته
 يابد ياد بيشاه يابد و اگر سار كه جيري بيشوي كرده بودند بيشاه نه اند بروي ظلم كند يا كالي
 از دست وي ببرد و بسبب راه ياد دست وي آيد و رويده رفس از زنا و بيل عرق ياي بركي زدن دلالت
 كه فاعل مر مفعول را ببرد و بشي كند و رويده رخي يعني سار كه سر كسي سست هي كوفته دلالت كند كه
 فاعل قصد انلاف راس المال مفعول كند يا قصد اهلا ك ربي وي كند و اگر سار كه شخص محمول
 سروي را بفضي هي كوفت آن گفته اند دلالت كند كه بيشاه ترك نماز خوشن كند از دير انك
 رسول عليه السلام شب معراج ديده با قومي اين قول هي كند و ديوي ار سريد بيشاه كه اين چه
 قوم اند خبر ياد گفت اينان قومي بودند كه هي خفيانه اند و نماز خوشن هي كند و اگر بيشاه
 مراعاة ستارگان هي كند گفته اند و بيشاه بيشاه بروي از اشراف و اهل مناصب يا منجر شود اگر بيشاه
 اهل آن بانشان و اگر ستاره نه اهل آن بانشان خناج كند و زكرا نشان شود و اگر سار كه سيار
 شاه بودند آن ديلا صلاح دين وي بانشان و غني و خاة از غني و اگر اندر خواب سار كه جامه ر قومي كند
 اصلاح حال مردم كند و ميان ايشان صلح اندازد و رجم اندر تاويل دشنام دادن بانشان
 اگر سار كه كيه و برادر چو كند يا وي كيه رجم كرد فاعل مر مفعول را دشنام دهد و بانشان فاعل
 اين سخن كويد كه خفيه آن نداند و بسبب آن مستوجب ملامت شود **قال الله تعالى**

و يقول له خمسة سائرهم كلبه حمارا

و رويده راحة اندر تاويل ديلا كند و مشقت بانشان و بيشاه ديلا استقامت دين و دنيا
 و ديلا راحة اندر تاويل بعاية محمود بانشان اگر اندر خواب بيدار كه رجم شاه بود و بخلق

الرهق

الشمس
الضح

ري الجوم

الري

الرفا

الرجم

الراحه
الرحمة

رحمة و شفقت می کرد آن دلیر قوی دین و اخلاص و بی باک و دلیر مردش خوانند در حق وی **قال الله تعالی**
 الذین یزعمون أنهم هم المستقیمین و هم الذین یزعمون أنهم هم المستقیمین و هم الذین یزعمون أنهم هم المستقیمین
 و اگر سزا که رحمة حق تعالی بر وی یا بر قومی می آید آن دلیر مغفرت و یافتن نعمت باشد و اگر آن
 قوم محتاج باران باشد از آسمان حاجتگاه باران **ایند قال الله تعالی** و لو فضل الله علیکم و رحمته
 و کفته اند مراد از رحمة نعمت اندر آن آیه و اگر سزا که رحمتش بود و اندر آن حالت شادمان
 بود آن دلیر یافتن خیر دنیا و آخرت باشد و کف نه اندر آن حفظ کلام **قال الله تعالی** قل فیض
 الله و برحمته فیما یرزقکم فلیقرحوا هو خیر مما یجمعون **قید یا بقرآن حرف الزاء**
 و رویه زنا کردن اندر باب رویه کاح یاد کرد شود **الزبان** و هر چند رویه
 زبان کردن اندر رویه اموات یاد کرده **ایند حرف السین** اگر اندر خواب
 بیند که از مردم سوال می کرد و شنید از صلیا باشد طلب علم و حکمت کند و تواضع کند از هر حق تعالی
 و اگر شنید نه از صلیا باشد آن دلیر فقر و احتیاج باشد و اگر اندر خواب بیند که فریبه شایع بود
 و بدوی زرد بود یا حاکم مازد پوشیده بود آن دلیر مرض باشد و تمامی این سخن پیش ازین
 یاد کرده شده است و رویه دزدی کردن بدانکه معبر آن کف نه اند که در دزدی بول اندر ناوایل
 در آن طوطی باشد و اگر سزا که در دزدی مجبور اندر سزای وی رفت و چیزی بدر دزد اگر آن
 چیزی از او را بدست شود بر زبان باشد آن اندر ناوایل بود و اگر سزا که در دزدی بول اندر ناوایل
 باشد آن موت سزای باشد از آرزو حایگاه و اگر آن دزد معصوم باشد آن کف نه اند که در دزدی
 دزد از صاحب آن سزای منفعتی باید اما با علم و اما خرفه و در اندر ناوایل نیز غلبه خون باشد
 بر پستان و قصد و محاطه باید کردن و اگر سزا که خود دزدی می کرد اگر سزا که از صلیا
 باشد آن دلیر نیاز منفعت و تعلم علم و حرفت باشد و اگر سزا که از صلیا باشد کشتن دزدی
 سخن مردم گذار و نیز دلیر فیض و ولوم غرمت باشد و رویه فرح اندر ناوایل غم بود
 اندر بیداری در حق تعالی هم چنانکه فرح کافران در دنیا غم باشد اندر آخرت بدانکه
 سخن بستر گفتن اندر خواب اگر بیند از اهل توحید باشد آن **بی** باشد و دلیر تریه

الزنا
السؤال

السین

السرقه

السور

السرا

قال الله تعالی ما یجوز من خوی ثلثة الامور بعمره الایه و اگر سزا که از اهل توحید
 باشد آن در حق وی نه محمود باشد و دلیر حسرت و ندانمت فیضت یا سزا که از اهل توحید
 آید از آن دلیر باشد سواد وجه و زرقة عین و مایل اندر آن **قال الله تعالی** یخافون بینهم ان
 یشتروا الاغشرا و ما یشتران ان یأذکون بیکم اگر با دشمنی شخصی مجبور داند که اندر کوشش وی
 شخصی بستر گفت و آن شخص اندر هیئت عوام باشد آن دلیر موت آن پادشاه بود بدلیل قصه شاد
 و هر چه بین کف نه اند هر که اندر خواب بیند که بستر و دیعی ستر که بنماد آن دلالت کند
 که مخرج را غنی رسد و خصوص چون سزا که وی اندر از دیعت خیانه کرد و رویه سفر اندر
 تاویل دلیل التیقا باشد از خلای خالی یا از موضع موضع دگر و تفاوت میان آن هر دو
 حال حسب تفاوت باشد میان آن موضع اول موضع دوم و سفر اندر تاویل نیز دلیل مساحه
 کردن زمین یا سزا که در رویه مساحه دلیل سفر باشد و رویه سفاهت کردن اندر
 تاویل جمال باشد هر چنانکه جمال اندر تاویل سفاهت کردن باشد و اگر اندر خواب بیند که
 بر کسی افسوس می کرد یا کسی بر وی افسوس می کرد آن اگر فاعل و مفعول هر دو نه از اهل صلاح
 باشد دلیل سفاهت و خصوصیت باشد با هر دیکر و اگر فاعل نه از صلیا باشد و مفعول از اهل
 صلاح آن دلیر غبن و ندانمت باشد در حق فاعل و مفعول بروی ظفر باید **قال الله تعالی**
قال از تسخیر امینا فان تسخیر
 و دیدن دشنام دادن اندر تاویل کف نه اند قصد فعل مفعول بود و این معنی اگر
 چه اندر خبرنامه است اما مراد از آن نه حقیقه قتال است پس اگر اندر خواب بیند که
 کسی را دشنام می داد یا کسی بوی می داد آن همچون سفاهت باشد با هر دیکر و رویه مساحه
 و تخاف اندر تاویل نیک باشد عیا العموم و دلیر کرم و سایلان منفعت باشد و رویه
 سخن کردن اندر تاویل نه محمود باشد و دلیل فتنه و غرور باشد و اندر سینه انداختن مردم
 بود و جلای انداختن بود میان خلق چون سزا که نه از صلیا باشد **قال الله تعالی**

السفر

السفاهه
التخیر

السب

السماحة

السخیر

واللّٰه خافون شهورهن فاضربوهن وكفنه لئلا يذنبن كذا يرد دست بود دليل رسايند منفعت
 باشد و رذله كذا نه يرد دست بود دليل خسران باشد اندر كار و جاه **تنبیه** و بيايد
 دامن اين استقامت نه از ماهيته ضرب خاسته است بلكه خصب قراين و خصب اشخاص
 رجز در مثل آن **م** اگر ضرب معتاد باشد بغير درخت و روي رويۀ ضرب دليل سفر باشد
 و اگر ضرب از رجزه سار بر باد شاه از انزنا و بيل دعايد باشد از ان رجزه بروي و اگر از باد شاه بيزر
 رجزه آن دليل منفعت و نعمت و خلعت باشد كذا از باد شاه بدشيان رسد و اگر ضرب از شجر بيزر
 بر مريد يا از استاد سار بيل از ان دليل بيزر دامن بود و همچنين ضرب چون از سر و لطف بيزر
 آن دليل رسايند منفعت باشد و اگر از سر چشم بيزر باشد كه مضروب را بسته بودند آن نه محمود
 باشد و بدان كذا هر جاي ضرب را بغير منفعت كينقدر آن منفعت خصب مرتبه ضارب
 و مضروب و خصب تاثير آن ضرب و بمقدار عدد آن ضرايت رجزه **و الله اعلم** و اگر اندر
 خواب سار كذا راه كمر كرده بود آن كفته اند دليل خوش كردن باشد اندر باطل و اگر بيناه
 نه از صفا باشد اندر آن خوف عاقبت بود و اما رويۀ بافتن موي خود اندر تا و بيل اراطايد و در
 كفته است كه آن رزان را و كيه را كذا از معتاد باشد محمود بود و دليل اصلاح كارها باشد و اما
 در حق كيه بدان عاده رجزه باشد آن دليل بسته شدن كارها باشد و همچنين بافتن
 هر موي كه نه معتاد باشد بافتن مثل موي ريش و بدن و زهار آن همين حكم دارد و كراهة اندر
 بيايد تر باشد **ف الظاهر** بدان كذا معجز كفته اند كه اگر بي اندر خواب
 سار كه در هوای نيم بريد اگر بيناه لايق راست و سلطنت باشد از دليل نيل سلطنت باشد
 بر مقدار موعه آن بريدن و دلالت كذا كه وي بران غلار از روي زمين جاري شود كه اندر آن
 برباه باشد و اگر سار كه بر سر كوهها هم بريد ملوك يرد دست وي شوند و اگر سار كه
 اندر آن حالت بر جيزها هم افتاد مثل قلاع و باغها و كجها ان جمله فكر وي شود و همچنين
 اگر بيزر كه سايه وي اندر آن حالت بر سر شري يا بر شهرها يا بر جمله روي زمين افتاده بود آن
 جمله خفت حكم وي نشود و اگر سنه نه لايق سلطنت باشد آن كفته اند اگر چنان

الضاللات

ضفر الشجر

الطيران

سار كه اندر آن بريدن مقصود خود بر سر سفره كذا و مقصود وي اندر آن حاصل شود و اگر چنان
 سار كه محلول خود نوبت از آن كفته اند دلالت كذا بر خطاي اندر بوي و كفته اند
 اگر سار كه اندر هوا بپنازه بودند رويۀ بريدن آن دليل خلوت قلب باشد از خير **قال الله تعالى**
لا ابتئنا لكم طريقا حملا ولا خيرا
 يعني خاليه عن الخير و بريدن سحر مبطي دگر دليل خلوت باشد از رجب بوي ديگر
 و بريدن از ساري خود ساري محمول منقطع از سارها دليل موت باشد و همچنين اگر سار كه
 اندر هوا غايب گشت اندر بريدن و باز نيامد نميرد و اگر سار كه بعد از آن باز آمد بشرف
 هلاك رسد و شفا يابد و كفته اند رويۀ طيران اندر تا و بيل اگر سنه مخاج باشد دليل
 سفر باشد و اگر نه مخاج باشد دليل اشتغال باشد از حالي خالي دگر و كفته اند رويۀ
 بريدن از زميني زميني دگر نيل شرف و مقصود باشد و اگر سار كه نيم بوي بريد
 آن كفته اند دليل مشقت باشد و كفته اند دليل نيل مقصود بود و اگر سار كه به بريد
 هم بريد آن على اجماع نيك باشد و دليل نيل مقصود باشد و بند كذا را دليل ازادي باشد و فعل را دليل
 كسب و نيل كذا بود و در حق بوسان و اسيران دليل خلاص باشد و بريدن يا مرغان دليل حاجت
 باشد يا مرغيا و اگر سار كه اندر هوا هم بريد و زان چاه اندر افتاد آن نه محمود باشد و دليل
 ذوالجاه و مرتبة باشد و اگر سنه از صفا باشد اندر آن خوف عاقبة باشد **قال الله تعالى**
ومن يشتره بائنا حكما
 و خواب بيزر بريدن باب است كه سار كه بيزر يرد كذا به باز
 زمين آمار يا سار كه باختيار خود هم بريد و هر كاه كه خواست هم بريد و هر كاه كه نيل بريدن
 كرد و خواب ردي اندر بن باب است كه سار كه قصد بريدن كرد و نتوانست يا سار كه
 هم بريد و سري بسوي زمين بود و بياي بسوي آسمان و كفته اند بيمار را بريدن

حرف اول **ا** اگر اندر خواب بند که ظالم شده بود دعا بد بر مظلوم می کرد باینکه
 بگوید **یا رب مظلوم بروی ظفر بایزد** و اگر سنان این خواب نه ارضا باشد اندران خوف شرک
 بود **قال الله تعالی** **كَلِمَةً خَاسِرَةً** یا نبی **لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**
 و اگر بند که مظلومی دعا بد بروی می کرد آن هم چنین دلیل از ظفران مظلوم باشد بروی و از عقوبت
 حق برهیز باید کرد **و اگر بند که خود مظلوم بود دعا بد بر ظالم می کرد بر آن ظالم نصرة**
و ظفر بایزد و اگر بند که ظالم دعا بد بروی می کرد آن دلیل از ظفر و بشاف باشد مظلوم را و ظفر پادشاه
 و اگر اندر خواب بند که حاروی بر خلق ظاهر شده بود اگر سنان واقصد اخفا حکمی باشد آن نه

الظهور

و اگر اندر خواب سدید که جرم از کسی عفو کرد آن دلیل فرو خوردن خشم باشد و دلیل ابر عیاض باشد که بدان
مستحق معفو شدن شود **قال الله** **يَا عِزُّوْا وَاذْكُرُوا اَللَّهَ الَّذِي هُوَ اَكْبَرُ** **فَارْحَمُوْهُ**
و احفظوا دين البیت و العاقلین عن الناس و الله خیر المفسرین و نفته از سید که جرم
از وی عفو شد آن دلت شهادت بر طوع و تمویع و اگر اندر خواب سدید که جفته وی بزرگ نشود
بود چنانکه عاده گذشته بود آن گفته اند دلیل مؤمن وی باشد و چون برقرار معناد باشد
آن دلیل زیاده شد از جاه و مال بود چنانکه اندر رویه سمن یاد کردیم بد آنکه معبران گفته
اند که زدر که بر چیزی اگر آن کوه بر پیراهن شد آن اندر نا و بیار خاها کرد باشد و بر خیار دلیل
توق دین باشد و بردستار یافتن خادمی باشد و بر ریمان دلیل تا کید آن کار باشد که بشناسد
اندر آن بخد و کوه زدر بر سر او بیار دلیل غود فروخ باشد و اگر سدید که بر چیزی می زدر و منعقد
غنی شاد کارها بروی دشمنوار کرد و منعقد شد آن کوه دلیل اسان شدن کارها باشد و اگر

عقار

55

بند که کرده بر چیزی افزاده بود ازین چیزها که یاد کردیم نمی آید و یی که نه آن که نه اندر دلیله رسیدن
 غی باشد از جهت باد شده و دلیله به شدن کارها باشد و باز شودن آن که دلیله و آوردن
 آن غم باشد و کشوده شدن کارها از جهت کشاینها آن و باز کشوده شدن آن بشودن دلیله
 کشاده شدن کارها باشد از نزد حق تعالی بدانکه عقل اندر تاویل زهد باشد اگر کسی اندر خواب
 سنا که عاقل باشد بود زاهد گردد و هر چه که خوشتر از عاقل تر باشد از اندرین معنی بقوه تر باشد و خوش
 سنا که عاقل از وی برفته بود آن دلیله میار کردن باشد بپایا و اگر کافری اندر خواب سنا که عاقل باشد
 بود مسلمان گردد و اگر سنا که فاسق باشد توبه کند بدانکه شمر در چیز عاقل اندر تاویل
 خصب جوهر و هیئت آن معروضات مختلف شود گفته اند اگر اندر خواب سنا که در میان
 زده و الا نام حق بر آن بود می شمر د آن دلیله ذکر حق کردن باشد بر مقدار قلت و کثرت آن در حق
 و گفته اند سنا که در دنیا اندر تاویل دلیله استفاده علم باشد و اگر بر آن درم و دینار نقشها و صورتها
 کرده بینار آن گفته اند که کثرت کمال بر مشغول شدن بر کارها با حلال و شمر در سزاوارند اندر تاویل
 خواندن قرآن باشد و علم کردن کار بسیار چون آن سزاوارند بسیار باشد و چون اندک باشد آن
 از آن بسیار فرزند باشد و شمر در چیز جوهر نفیس چون بیرون هم چنین دلیله علم باشد
 و یا فتنی که چون بسیار باشد و چون اندک باشد و نیز در سستی موافق باشد و شمر در خرگاه
 مشغول شدن باشد خبرها فضول و شمر در کار و آن که در اندر تاویل دلیله تنگی باشد و
 فربه باشد آن دلیله فراخی باشد و شمر در شتران پایار و کاه را یافتن فال بود از دشمن
 و تبار را سود کردن باشد از ترخان و منواح را دلیله باریک باران باشد و شمر در کاورک
 و برج گفته اند دلیله غم بود و عاقل شمر در حمله معدودات را خصب جوهر و خاصیت
 و بر مقدار منشقت اندر شمر در آن تعبیر باید کردن و شمر در شب و روز و ماه غنی را دلیله
 نیل کار بود و فقیر و عیون را دلیله دین و لزوم کار باشد بروی و شمر در سال نیز جوهر باشد
 و شمر در سال نیز دلیله نواجال باشد و خصوص سنا که بیمار باشد یا سنا که آن عاقل را تا
 باخر عاقل کرد و شمر در چیزها را نیز خصب خاصیت آن علاوه تعبیر باید کردن نمائند اندر در خاصیت

انفعال

العد

اعتداد گفته شود و اندر خواب سنا که شخصی را دشمن داشت آن دلیله محبت باشد میان
 ایشان **قال الله تعالی** عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عاد یترسبون مؤدّة و اگر اندر خواب
 سنا که روی ترش کرده بود گفته اند برادر خنری آید و اگر سنا که عجب باشد و بر اعجیب
 و اگر سنا که انگشت پای وی بر چیزی آمد و بروی اندر آمد گفته اند آن دلیله جمع شدن دین
 باشد بروی و اگر سنا که خون از آن روان گشت کار حرام باشد و اگر اندر خواب سنا که کاری
 می کرد و آن کار تمام بود آن گفته اند دلیله نوبت شدن باشد از چیزی که سنا که متوقع
 آن باشد و اگر سنا که آن کار تمام بود آن دلیله نیل مراد باشد و اگر اندر خواب سنا که جامها
 از خوشتر بر کنار و برهنه شد گفته اند دلالت کمال بر واداشتنی سنا که باشد
 اظهار صداقت و صیحة کلام و بر احوال کلام و گفته اند اگر سنا که اندر محفای برهنه
 شده بود اندر میان آن قوم رسوا گردد و این خواب نیز دلیله اظهار کلام باشد و روده شنبلی
 اندر تاویل گفته اند دلیله فساد دین باشد و خصوص سنا که سنا که نه از صفا باشد و خصوص
 اندر آن حالت طلب کرد و بر آب گرم که سنا که این خواب را محترم باید بود
 و از سوختن باید ترسید از آن و توبه باید کرد **قال الله تعالی**

العراق

العروس

العنور

العمار

العطش

و ان یستنجی و یغسل ما کما

و گفته اند اگر سنا که نشسته باشد بود و قضا کرد که از جوی آب خورد و خوراد از
 غی حاجه یابد و ظرف باید بر آید **قال الله تعالی** و من لم یطعمه فانه منی و اگر طامیز ورس
 گفته است که اگر سنا که قصد آب خوردن کرد از جوی یا از حشم یا از جای و خورد آن
 دلالت کند که حاجتی که سنا که از آن طمع دارد بر نیاید و رویه حجب اندر تاویل دلیله ظلم باشد
 و عاقبت آن نمائند باز گردد و رویه شتاب کرد از اندر کارها دلیله شیطانی باشد
 و اگر اندر خواب سنا که ویران عمار معزول کردند گفته اند از خلق دهان و گفته
 اند با کسی عهد کرد و این خواب نیز دلالت کند که اگر بیند اندر عیال باشد معزول گردد و اگر نه

لمهل

العجب

الحالة

مثلا انكه سركه بريكي از شياطين غالب شاه بود يا بر جيري از نوع سباع غالب شاه بود آن
 كفته اند بيل ظفر يا فنش باشد بود شمشير و رويۀ عمو اندر تا ويل فرج باشد اگر اندر خواب بيدار كه
 غمزد شاه بود و آنرا سبي نداست سازي و هم حزين اگر شد كه در خواب بوي بيسته شيا
 بود و دل تنك منقبض شاه بود يا درويش شاه بود آن دليل فرج وسعت و غني باشد **قال الله تعالى**
ان مع العسر يسرا و اين بيت را هم اندر من معي انشا كرده اند **قال الشاعر**
ادقصابا من رفا نظرفرجا فاضيق الامر اذناه الي الفرج
 و گفته اند كه اندر خواب سركه يك از دوستان وي غمزد شده بود پشته را غي رسد
 و رويۀ راي اين را ويل گفته اند دليل فقر باشد و خير اندر دين و رويۀ غفلة اندر خواب
 اگر شاه از صلحا يا اشاران دليل خطي باشد اندر دين **قال الله تعالى** و الذين هم عن آياتنا
 غافلون و اگر شاه از صلحا يا اشاران غفلة در حق وي محمول باشد بر امور دنياي و هر چند
 كه با مورد دنياي غافلتر باشد با مورد آخر بيلار تر باشد و الله اعلم **حرف الفاء** و معر
 كف به اندا كه كسي اندر خواب سركه درويش شاه بود طعام بيشار بايد و بدانك از خست
 احوال شاه بگردد و اگر شاه از صلحا يا اشاران حالت الله هيبه چيل بوده باشد آن دليل فقر
 باشد يا در زهد باشد و جاة از فتنه و اگر شاه از اهل دين باشد آن در حق وي نه
 محمود بود و خصوص چون با آن قرايند بوده باشد و هم حسن اگر شاه نه از اهل صلاح
 باشد از حال سوحاوي باشد اندر آخر و خصوص چون اندر حالت حسرت را فتنه با كوسته
 شد با جامه ماشو خكن پوشيده بيلار بدان كه اگر كسي اندر خواب بيدار كه فعاي كرد اگر
 آن جيري باشد كه تعلق ضرر كسي دارد يا معصيتي باشد آن بعضي نه محمود داشته اند و گفته
 اند كه حالت كزار بنباه مستحق عقوبه شود و اگر شاه اندر جحش باشد فتنه بيلار و اگر از جبار
 باشد و برازيان رسد و نيز دلالت كند و بالاف ضرر بوي باز كردد **قال الله تعالى**

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لِيَلْجَلِ إِلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ

الف

الف

الف

الف

و آن فعل جيري مباح بوده باشد يا خبري بوده باشد مثل نفقه كدرن قال و از جيري انواع طاعات
 آن عيال الهام محمود باشد و دليل فرج و بيلار قال باشد و دفع كدرن ظلم از خویش **قال الله تعالى**
 و ما توفوا من خير يوف اليكم و انتم لا تعلمون و **قال الله تعالى** و ما توفوا من شيء
 فان الله به عليم و رويۀ فرج اندر خواب گفته اند دليل باشد و در حق بعضي دليل فرج باشد
 بعينه در سحر جين سحر حوايه الهام از ابر عكس تعبير كنند بشارت باشد و در تعبير روي همان شي
 ميري واقع شود و رويۀ فرج يك الهام همچون رويۀ خوف باشد و از ايش اين ياد كردم
 و هم حزين سخن اندر حقيقه ضرر به مناجات اندر فن بيان كرده است و گفته اند رويۀ
 فرج و فرج اندر تا ويل دليل غم و فرغ و عايد باشد هم خنالك رويۀ غم اندر تا ويل دليل فرج باشد
 و اگر اندر خواب سركه خيلي بار ماني هي تافت يا بريدن خود هي جبار يا بر قضيب خود هي
 بجبار اين جمله گفته اند دليل سفر باشد و باز كدرن آن دليل رجوع باشد و اگر اندر خواب
 سركه عالم شاه بود بعلم فراست يا مطاع شاه بود بر بعضي از معييات آن دليل خير بود
 و دليل بيلار است و حق تعالى شر از وي باز دارد **قال الله تعالى**
 ولو كنت اعلم الغيب لاستعجلت من خير و ما مستني السوء و اگر اندر خواب سركه بر جمله
 معييات مطاع شاه بود آن دليل موت باشد ريبا كه اين اندر دنيا ممكن نيست **حرف الفاء**
 و اگر اندر خواب سركه قوق وي زياده شاه بود آن گفته اند دليل ضعف بود **قال الله**

ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهَا ضَعْفًا

و گفته اند اگر بان دليل خير بوده باشد
 قوق باشد اندر مورد دين و اگر بان دليل خير بوده باشد آن دليل قوق باشد اندر مورد دنيا
 و اگر اندر خواب بيلار كه قادر شاه بود بر هر چيز كه خواست و اگر شاه از خواب از اهل
 سلطنت باشد سلطنتي عظيم بيار و اگر نه اهل آن باشد آن دليل خجرت باشد و اگر نه
 خواب بيلار كه انهر رضا حق خانه قرض مردم هي آن گفته اند دلالت كند

الفرج

الفرج

القوق

القانون

رسول علیه السلام اندر خواب خواند که با من بر علیه الله کشتی گرفت و بر آب انداخت و بر
سینه وی نشست چون از خواب بیدار گشت این واقعه را با شوهر خود بگفت شوهر وی گفت
این خواب هیچ دلیلی ندارد جز آنکه تو از من و عن قرب آن شخص وفاته یافت و گفته اند رسول علیه السلام
از آن روز شود و اگر اندر خواب سنان به با شخصی قرعه می زد و قرعه بر آن شخص افتاد سنان
بر وی ظفر باید در کاری که حق باشد و اگر سنان قرعه بر وی افتاد و بر آنجی سرد و کاری کند که از آن
ندامت یابد و خوف جبر باشد بدلیل قصه یوش علیه السلام **قال الله تعالى**

المقارعة

فما هم فكان من املا خيرة

و خايدن علك اندر تاويل گفته اند دالت کند بر ياقوتن ملى که متضمن سازعة و حضوره
باشد و گفته اند اگر اندر خواب سنان علك بخوابد لواطه کند آن را آنکس این فعل از افکار
قوم نه در است علیه السلام و اگر اندر خواب سنان که یا غريم خود صلح کرد مثل آنکه سنان که و برا
حتى لکى سنان جی بود و بر بعضی از آن صلح کرد یا سنان که بازن جوشنن یا با شخصی دیگر صلح کرد
از دالت کند بر حلم و کرم وی و بر ياقوتن خیر **قال الله تعالى** والصلح خیر و روية محاسبة اندر تاويل
گفته اند دليل مصلح باشد و در حق بعضی دليل حضوره و نواح و قطع رجز باشد
و اگر اندر خواب سنان که بر راه راست می رفت گفته اند طلب شریعت کند و راه راست
و رزق باید **قال الله تعالى** وان هذا صراطي مستقيما **وقال جابر بن** فاشوا في مناجيها
وكلوا من رزقه الآية و اگر اندر خواب سنان که در بازار می رفت از گفته اند دالت کند بر دالت
کند که وصیتی که اندر دست وی باشد و اگر سنان که میانه بر راه می رفت تواضع کند از حق **قال الله تعالى**

مضع العلك

المصلحة

المحاسبة

المشي

واقصد في مشيها واغضض صوتك

و روية مفارقة اندر تاويل نه محمود باشد في الجملة و دليل حضوره و قطع رجز و مودة
باشد **قال الله تعالى** قال هذا فراق بيني وبينك **حرف الهمزة** و روية نوم

المفارقة

النوم

اندر تاويل معبران خلاف کرده اند و حقيقه ان اختلاف راجع است با اختلاف احوال بيندگان اندر صلاح
وفساد و خوف و امن و غير آن اگر کسی اندر خواب سنان که خفته بود آن بی کسی گفته اند دليل
عقله باشد اندر امور دین از هر آنکه اندر عالمه است که **الله** در بهمان نوم و روية الغافلین
و نوم اندر تاويل گفته اند دليل امن و راحت باشد **قال الله تعالى** اذ يغشى السحاب منامه
و بعضی گفته اند که نوم اندر تاويل دليل بطلان باشد در حق عاقله خلق الا که اندر خواب باشد
که در حق خائف دليل امن باشد و آسایش بدلیل این آیه که یزید کردیم و گفته اند اگر بیماری
اندر خواب سنان که بر سر راهی یا بر سر قبری خفته بود وفاته یابد و اگر کسی اندر خواب
سنان که در حق خفته اند در حق اهل صلاح و علما و سلاطین دليل زیاده جاد و جمل
باشد اندر عبادة و فکر و محافظه ملک و رعيه و در حق غیر ایشان دليل ربح و مشقت
و مرض باشد و اگر جوان سنان که همیشه خفته بود آن بیمار را دليل موت باشد یا
دليل صحت باشد چون بآن امارات خبر بود و خائف و دیگر امارات را دليل امن باشد **قال الله تعالى**

ثم انزل عليك من بعد الغمامة سنا

و این خواب در حق غیر اهل صلاح را دليل دام غفلت باشد و اهل صلاح را دليل غفلت
باشد اندر امور دنیاوی و اگر اندر خواب سنان که جامه می یافت از نینب یا از گنا یا از
ابو بصر یا از صوف این جمله گفته اند دليل سفر باشد و نفع اندر تاويل نیز دليل اصلاح باشد
میان مردم و این همه جای باشد که سنان اندر پیداری نه بطلان صنعت نه دخول باشد
و اگر اندر خواب سنان که جامه را بیافت و بپوشد گفته اند دالت کند که از کار که بیست
اندر آن باشد یا آخر سیمان باشد و اگر سنان که اندر خصوصتی باشد گفته اند صلح حلال
و اگر اندر حشر باشد فرج یابد و هر کس که بیند که جامه در حجاب اندر دست
داشت گفته اند سفر کند و اگر سنان که جامه حجاب را باز کرد اگر بیند که اندر سفر
باشد رجوع کند و اگر نه اندر سفر باشد و بر آغای رسد و روية نقب از این دليل **النقب**

النخب

محرور باشد اگر اندر خواب سزا که نقب اندر خانه کسی برید زنی که وی طالب آن باشد بیاید یا
 باز صاحب آن خانه محکومند و اگر سزا که نقب اندر شهری برید گفته اند تفتیش در آن می
 بزرگ کنند و اگر سزا که نقب اندر خانه خود می برید باز خود یا داری از خویشان خود مگر
 کنار و اگر اندر خواب سزا که از تلی یا از جلی بلند یا از چهار پای و و آمد گفتند اندکاری که بیناه
 طالب آن باشد بروی قتل شود بمقتل از بزرگی آن موضع و اگر اندر خواب سزا که نظر اندر شرح
 از خود یا اندر فرج زنی دیگر می کرد گفته اند جاری کنایه شرح و نظر اندر فرج زنی
 برهه که در پیش آنکه بر اخبار باشد و اگر سزا که از روی صا در شود و اگر سزا که از
 اندر آفتاب یا در ماهتاب می کرد گفته اند نظر اندر مادر یا پدر خود کنایه یا نظر اندر کسی کنایه
 که بنزدیک بیناه قایم مقام ایشان باشد یا نظر اندر بادشاه وقت کنایه و نظر اندر دیگر کواکب
 کردن سحر را جلدار حلاقت و فکر باشد اندر صنعت خود و دیگر از دلایل نظر کردن باشد
 اندر علما و صلحا و اشرف و نظر کردن اندر دریا و کوه دلایل نظر کردن باشد اندر بادشاه و نظیر
 کردن اندر آسمان و زمین و مصحف و مانند آن دلالت کند بر وفاء و ذکر حق تعالی **قال الله تعالى**
وَنَفْكَ وَنَجَّكَ مِنَ الْغَايَةِ
حَرْفُ الْوَاوِ اگر اندر خواب سزا که با وی وعده نیکویی کردند یا وی بآیه وعده
 نیکویی کرد آن دلایل یا متن خبری باشد و دلایل طولی خبر باشد **قال الله تعالى** اقم وعده
 وعده حسنا فهو لا يهيه و اگر سزا که دشمن با وی وعده شر از وی یا از دیگر
 و یا خبری رسد و اگر سزا که دشمن با وی خبر کرد آن دلایل مشقت و غرور باشد **قال الله تعالى**
وَأَذَلُّهُ عَلَى شَجَرَةٍ عِظْظَةٍ و بیاید دانسته که هر قدر که از دشمن جدا شود
 خود را همچو خاوند و کس فرمان وی نی بر دیا کسی در حق وی بنیاد آن دلایل زوال مگر بماند و در
 حق در خلق تقبلی دلایل فقر باشد و خصوص اغنیاء و تختی حال اندر تا و یا کف ته اند

التزول
النظر

الوعار

الوزن

وید

دلیل بروم غوامه باشد و اگر اندر خواب سزا که از موضعی موضع دیگر جفت آن دلالت کند بر تغییر حال
 صاحب خواب و خبر و شتر آن حال دوم حسب تفاوت باشد میان آن دو موضع و اگر سزا که فا
 شخص جفت شده بروی غلبه کند و اگر سزا که از زمین بر جفت و تا بنزدیک آسمان برسد گفته اند
 سفر کند و تا به کوه برود و اگر سزا که از زمین بر جفت و اندر میان آسمان و زمین باز آید آن
 هم چنان باشد که کسی خویشش را اندر هوا بیند و گفته اند دلایل موت وی باشد **حرف الواو**
 و رویه اندوه اندر تا و یا دلالت کند بر فرج و شادی هم چنانکه اندر رویه غم یاد کردم
فَلَا تَقْطُرُ لَكُمْ وَقْتٌ لَّيْسَ بِكُمْ نَفْسٌ فَاَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْمَرْكُومُ فَرَجٌ اِذَا بَيْسَ
 و رویه فرو آمدن از کوه و مانند آن اندر باب رویه زمین و متعلقات آن
 یاد کرده شود و رویه هروله اندر تا و یا دلالت کند بر رفتن باشد بشتاب کمتر از دیدن
 دلالت کند بر یا متن ظفر و نشاط و اگر اندر خواب سزا که چیزی بکسی خشن یا کسی چیزی
 بوی خشن بر تعبیر آن حسب جوهر آن چیز باشد هم چنانکه اندر تعبیر هدیه یاد کردم و
 گفته اند اگر سزا که بنه راه به پیش که فرستاد دشمنی را بروی فرستاد و اگر سزا که
 این را فرستاد برایش ترقی فرستاد و اگر اندر خواب سزا که طعام اندر معارف وی
 نوارید شاف بود آن گفته اند دلایل سعی باشد اندر حرفة خود و دلایل حرص باشد اندر طلب دنیا
حرف الياء و اگر اندر خواب سزا که از چیزی نوبت شاف بود خاچه یا باده و نصیحت یا از برادر
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرِّسَالُ وَكَانَ الْإِنْمَارُ كَذِبًا وَكَانَ نَصْرُكَ أَكْبَرًا
 بینا که نیکو شاف بود آن دلالت کند که بروی غلبه کند ابرام بر مال و ابرام بر اهل و اگر اندر
 نواز کر شاف بود آن دلایل راحت و آسایش باشد یا دلایل فقر باشد و الله اعلم
یاد اندر تا و یا رویه اصحاب صکایع مرتب بر حرف ی

الهم

الهبوط
الهرولة
الهبة

الضم

الياس

اليتم

اليتم

الاشكاف

یاد اندر تا و یا رویه اصحاب صکایع مرتب بر حرف ی

الف و دیدن گفتند اندر تا و یا چون مجنون باشد گفته اند قسمت
 کنده میراث باشد آن را از بوسه تمام حیوانات اندر تا و یا هر که میراث باشد

الكتاب
الجزائري
الكتاب

ان دليل فقر باشند از آنکه خلفان اندر تاویل فقر باشند و خیرات اندر تاویل سودی جمع کنند خلق باشند
که ایشان را بالغت فرماید و اصلاح حال وضع و شریف کنیز و رویه خواند اندر تاویل هر چه
خدا باشد و آنرا یاد کردیم و خیرات مجهول اندر تاویل گفته اند سلطان باشد صاحب منفعت
که منافع وی عام باشد و وضع و شریف را و گفته اند اگر کسی اندر خواب سزا که نت
باشد بود ما بسیار یابد و اگر سزا که ناز از ناز با فقر گفت گفته اند دلباز دهبان
باشد و طیب عیش و خیران اندر تاویل گفته اند سودی باشد خیر و شر رضا دهد و مال حرام
جمع کند و خیرات اندر تاویل سودی باشد که رئیس منافقان باشند و اهل نفاق نزدیک جمع
شوند و خیرات اندر تاویل سودی باشد که با اهل نفاق معاشرت نماید و اصلاح حال ایشان کند
حرف دلال و دوزخ فروش اندر اندر تاویل گفته اند سودی باشد که با اهل دوزخ
نرش باشد وی اندر تاویل سودی صاحب غم باشد که مردم را غمناک کند **دلال** اندر تاویل سودی
باشد جمع کنند میان زن و مردان و دباغ اندر تاویل گفته اند سودی باشد که احیای
چیزها کرده کنار آمدنی و اما دنیاوی خب دلال آن خواب و دهقان اندر تاویل
گفته اند سودی موقوف باشد هر کس را که با وی محالطت کند **حرف دلال** و کشنده
بیماری و آدمی اندر تاویل گفته اند سودی ظالم باشد دل سخت و ذا کو اندر تاویل سودی
متعبد باشد و اگر اندر خواب سزا که دوزخ بسیار کند آن دلباز خست وی باشد **فلاک تعالی**
والدایز الله خیر و الدال لایة
حرف کلرا رفوگر اندر تاویل سودی مضطرب احوال فقر باشند و ارج در بیان
افساد از کرده باشند و اصلاح آن کنند و گفته اند اگر اندر خواب بیند که جامه
خوبشتر رفو می کرد با خویشی خاصیت کند و نشانی اندر تاویل با دشمن باشد
و اگر بیند که خویشش شانی می کرد و لایه یابد و هر نوعی از چهار یکی اندر تاویل باشد
باشد بقوی جانند اندر جلی خود یاد کرده شود و نشانی هر نوعی از چهار یکی دلیل نیل

خانیان
الحباب
الجزائری
الدلال
الدباغ
الدهقان
الدافع

الرفای
الرای

و لایه باشد بر آن قوم که آن نوع بدیشان منسوب باشد و گفته اند اگر اندر خواب سزا که خود را
بود و نشانی که سفاک می کرد و وضع چرا آن بدانت آن دلال کماله وی قرآن خواند و معنی
آن نداند و سر فروش اندر تاویل رئیس الروح سا باشد و اگر سزا که از وی سر خرید خریده از وی طلب عمل
کند و افسون کند اندر تاویل اگر افسون مار کند آن خانی باشد که اندر رویه خواب یاد کردیم و اگر افسون
لجوا حاف باشد آن گفته اند سودی باشد که الفت اندر دهبان مردم و هر افسون که اندر آن
دکوح باشد از دلباز خیر باشد و اگر اندر خواب سزا که خود بیمار شاه بود یا دجری و طلب
افسون کرد می کرد آن دلباز رفو آجاری باشد **فلاک تعالی**
گلا اذ بلغت لشرافه و جلیله
و رو که اندر تاویل گفته اند سودی ضعیف باشد صاحب خلل و فروشنده و برجینه
و مانند آن گفته اند سودی غنی باشد و دام کنند بهما ربای اندر تاویل سودی باشد
ولی داری و در خان فروش اندر تاویل گفته اند سودی باشد راضی نصایت و
مشقته و منضم دگر چنان باشد و رطب فروش اندر تاویل سودی خوش سخن باشد خوش
خلق غنی و بین و بین فروش اندر تاویل سودی باشد خداوند و لایه و ریاست
حرف الزاء و زرد اندر تاویل گفته اند سودی باشد که مردم را
علم و ادب آموزد و بکارم اخلاق فرماید و آب کینه فروش اندر تاویل
خناس کینه کان باشد **حرف الساین** و رویه سیار و فقیر و مانند ایشان اندر
تاویل بعضی گفته اند که ایشان طالبان علم باشند و ادب و جود و نیت آن طلب
وی حاصل نماید آن علم یابد و حاجتها وی برآورده شود و اگر سزا که آن مطلوب حاصل
شد آن علم نیاموزد و اگر حایر و سرگشته است که رویه ایشان اندر تاویل دلباز غم بود
و اگر سزا که ایشان چیزی از مال از وی بستاند و برانمی رسد بقدر آن کار و سقا
اندر تاویل سودی باشد خداوند دین و ورع و با مردم بیگونی کند و اگر بران اجنه نشاند

الرای

الرفای

الرفای

الرفای

الرفای

الرفای

الرفای

الرفای

وضیافت و مانند آن باشد محمود باشد و دلیل سر و کار باشد و بیمار از یاد بیدار شود و طوار اندر
 تاویل که شده و علی کار باشد و طمان اندر و بیدار گفته اند مردی که اشتغال غایب بر تبت
 نفس خود و اسر است خود و رویه طمان جوان و بیدار گفته اند بیدار یا حق و زیاده باشد از حجت
 درستی و اگر جوانی باشد از بیدار از حجت دشمنی باشد و کف نه اند اگر سنده غله
 را ببرد همی که مقدار کفایت خود از دالت گذار و بیدار معیشت بر مقدار کفایت وی و اگر
 از او زیاده از کفایت او باشد یا حرام از این آن تعلق معیشت وی دارد و طمان اندر
 تاویل مردی باشد که عیوب و قبایح مردم بوشند و طبعی و طبعی فروشن از تاویل
 مردی باشد که افشا اسرار مردم کند فروشن از تاویل کف نه اند دلال باشد
 یا تخاس طست که و طست فروشن از تاویل کف نه اند دلال زنان و کون فروشن و فقهه
 دوشن همچنین باشد **حرف الظا** و ظالم مجهول اندر تاویل کاف باشد **قال الله تعالی**

وَلَا يَكْفُرُ بِالظَّالِمِينَ

حرف العین و علف فروشن اندر تاویل مردی غنی باشد صاحب
 منفعت و عطار اندر تاویل کف نه اند مردی عالم باشد یا زاهد یا ارباب که هر کس که
 با وی مخالفت کند از وی چیزی آموزد و از وی شاد شود و عصار اندر تاویل اگر از آن
 سیر که باشد مردی بود که مردم را بزه فرماید و اگر از آن روغن کرد و باز باشد مردی
 که حاجت که و مشقت که بطریق مدارا استخراج منافع گذار از اهل شغب و اگر از آن
 روغن کجاست باشد آن کف نه اند مردی غنی باشد صاحب ریاست و عصار اندر تاویل
 کف نه اند مردی باشد که در جهان و کفار بسپ آن عمل اندر بنده **حرف الغیر**
 و اگر تخمین از اند خواب بیدار که ریمان همی فروخت آن کف نه اند آن شخص سفر
 گذار و غواص اندر تاویل کف نه اند پادشاه باشد یا پیه که نظیر پادشاه باشد بیک
 خواص پادشاه باشد که با وی مداخلت دارد و کف نه اند اگر سنده که اندر دیا غوص

که اندر اندر

که اندر اندر سلطان شرح گذار و اگر سنده از آن جایگاه سرواورد پس و از اوج از قبل سلطان کنیزی
 یازد و ویرا از کنیز که فروزید نرسیده آید صاحب جمال خزان و ریاست **قال الله تعالی**

غُلَّتْ لَهُ السَّمْعُ وَ انْقَرَضَتْ عَيْنَاهُ

و رویه غواص اندر در بار از می سرواورد دالت گذار بر طلب علم و ماکت خب منته محض
 و یافتن آن بفاز یافتن از سرواورد باشد **حرف الف** که زن اندر تاویل مردی

طعن کنده باشد اندر مردم و فلووی اندر تاویل کف نه اند مردی بد فغان باشد
 و رویه بی که مجهول اندر تاویل کف نه اند مردی باشد که زمین را مساحت گذار
 خود فروشن از تاویل کف نه اند عیال باشد از قبل از تاویل کف نه اند مردی ستاندر زیاده
 افش اندر تاویل سلطان است و درختها احاد است خاص انشان باشد از تاویل کف نه اند مردی خود
 کف نه اند و جمعه کن و جمعه فروشن از تاویل کف نه اند زنان باشد یا کار گذار ایشان بود
 و فرانش اندر تاویل کف نه اند که سعی اندر عمل زنان کند و کف نه اند تخاس بنده کان
 باشد فخری اندر تاویل کف نه اند مردی باشد که تقییر اخوان خادم و زنا
 و رویه میوه فروشن از تاویل کف نه اند که میوه که وی فروشن از تاویل کف نه اند یک باشد از محمود
 بود و دالت گذار بر یافتن مراد و بفاز طمان و اگر آن میوه اندر جوهر خود ردی باشد از آن
 نه محمود باشد **حرف القاف** و قضا اندر تاویل مردی باشد که بند خلاق دهد
 و مردم بردست وی توبه کنند و مردم تعلیم کفارات کند **قال الله تعالی**

أَنْ يَنْقُصَ الْكَلِمَةُ أَنْ يَبُولَ

حوارین که نه کاف و اقصار بین بیضی و **حرف الباء** و قوا اندر تاویل کف نه اند
 رئیس بیجان باشد و کف نه اند مردی باشد که خریض مردم گذار و غرا و صاحب **حرف الشاف**
 مجهول اندر تاویل کف نه اند مملک الموت باشد و کف نه اند اگر اندر خواب بیدار که

الفصار
الفلاک
الفیج
الغمام
الغلی
الغرائس
انفجار
الفارسی
الفصار

القواس
القشایف

کاری از آن قصاب ضاکر گفت بیمار شود و شفا یابد و اگر سزا که از قصاب از وی سلاجج فریاد گرفت
 و اگر اندر خواب سزا که قصاب مجبور حیوانی را بکشت که گوشت آن حرام باشد یا بپزد
 که حیوانی حلال را بکشت نه بر وجهی شرعی از اندر تا وید در شمی ظالم باشد و قسام گوشت
 اندر تا وید کفته اند مردی سخن چنین باشد و گفته اند اگر سزا که گوشت
 بر خود میان ردم یا میان خویشان خود قسمت کرد آن دالت گناه برحق کردن
 با عزم غلق و بر صلت رحر و تر که خویشان قسمت گناه بریشان اندر حق خود و
 گفته اند از جای باشد که بال خواب شاهد جبر باشد و اما اگر بال دلیل شر باشد
 آن نه محمود باشد و دالت گناه بر تغییر حال و بر کندی وی و تفرقه اندر جاری برید آید و قفار
 اندر تا وید کفته اند مردی دلال باشد و گفته اند مردی باشد که حل و عقد کاریها
 اندر دست وی باشد و قدوری اندر تا وید کفته اند مردی باشد که عمر وی دراز باشد
 و بنده فروش اندر تا وید کفته اند باشد که خداوند مال و مشقت باشد
 و غلام اندر تا وید مردی باشد صاحب ریاست یا مردی باشد که تقدر احوال رؤسا
 کند و قسام اندر تا وید کفته اند گفتگر باشد و الله اعلم بحرف الکاف
 و رویه کمال اندر تا وید مردی باشد قسمت کنند از راق و چون سزا که اندر آید
 هیچ نقصان نمی کرد آن اندر تا وید ای باشد عادی **فالحزب من حکایه عن یوسف**
الان نرفی الی اوت الکیا
 و اگر سزا که اندر کمال نقصان می کرد اندر آن عجل باشد خط کند کاغذ کن
 و کاغذ فروش اندر تا وید مردی باشد که معاونه اهل مرگ و جبار کنار
 و کاغذ اندر تا وید کفته اند مردی باشد صاحب غرور و باطل و گفته اند
 اگر بیند که خویشش کاهن شاه در میان خلق مشهور و منفعت یابد و خیال اندر تا وید
 مردی که مصلح دین باشد و معاونه عامه خلق کند اندر دین **حرف الهم** و خشت

قسام الله

الغفار

الفاری

القطان

القلایه

ایکبار

الباغری

الکاهن

الکمال

اللابن

و نه

فروش و خشت زن اندر تا وید مردی باشد صاحب مال و مقال و قلت و کثر آن خشت
 و دزد اندر تا وید جماعتی از معبر آن گفته اند راجع باخلطاجیها را گانه مثال که اگر آن دزد
 مردی سرخ باشد آن دالت گناه که بر سزا که خون غلبه کرده باشد و اگر سیاه باشد آن دالت
 که بر غلبه سودا و اندر تا وید آن دالت بر غلبه صفرا که اگر سفید باشد آن دلیلی غلبه بلغم
 باشد و اگر سزا که آن دزد را بکشت بر وجهی شرعی و اگر دفع گناه **نیلید**
 و بداند که ماطرفی سخن اندر تحفه این مناسبان در فن اول این کتاب که مقصود است
 بر ذکر احوال مناجات ابرار کرده ای و اندک اشارتی اندرین موضع بکنیز یافته اند شود بدان حد
 وجه مناسبه غلبه اخلاص اندر بدن انسان و فساد ترکیب و خرب بنده وی بر فساد افکار و
 قصد ستر است اندر اخذ و فساد کار و بر صلب آن زیرا که هر جنات قصد و افساد ایشان بطریق
 خبیث و در تخریق اتفاق افتد غلبه اخلاص و افساد وی مزاج نه چیزی محسوس مشاهده بود و همچنانکه
 قصد و نیکایه دزدان و فرصه ایشان تغافل و قلت احتیاط محسوس شود اندر نگاه داشتن مال و آن
 بسزا که در محراب این غلبه اخلاص نیز از عدم محافظه بر غلظت و از خلیط و قلت احتیاط اندر آن
 بر غیر سخن اندرین باب است که معلوم کرد که هر چند که بستان خواب کردن صحیح تر و مزاج
 مستقیم تر خواب وی درست و معتبر باشد و هر چند که مزاج وی از حد اعتدال میاید
 تر خواب وی مشوش تر و نامعتبر تر و اگر هر معنی که بر شخص غالب بود خواه از طریق و چه
 و اندر همیشه و عاده و غنا و حواء از طریق اخلاص و تغیر مزاج چون اندر خواب رود قوه
 متجمله همان معنی را که بر شخص متجلی شده باشد محاکاة آن معنی مشغول گردد و هر معنی
 را که لباس ضرورتی مناسب آن معنی میپردازد که حق تعالی این قوه را بدین خاصیت محض
 گردانیده است و ازین جهت است که هر چند که اشتغال شخص بر دایره نفسی و عقلی
 بدنی و انعماری اندر اندک لایحه جسمانی بیشتر و بیشتر و بیخبر تر باشد مناجات وی درون
 باشد و اکثر آن متعلق جسمانیات و حظوظ بدنی باشد زیرا که انقطاع وی از معانی
 ملکوتی و عالم روحانیات بیشتر باشد و اغلب مناجات وی از محاکات قوه متجمله باشد

الصلی

مرا آن معانی را که بر نفس و مستوی شایع بود مثال آنکه چون بر شخصی مثلاً شایع مناجاة
 غالب باشد و نفس وی اندر ساری تمیاض و لذت کند چون اندر خواب روز قوه مخیلة محلی شود
 چنان شود که نفس را از سر در و جماعه آن متغیر گردد و همچنان شایع اندر وی بداند شود
 و گاه باشد که متضمن انرا منی باشد و از آن ایست که پیشتر ایشان که محلی شوند کسان بانشان
 که عرب باشند و قوه شایع بر ایشان مستوی باشد و اندر زمان قوه شایع بود **و هم چنین**
 چون کسی که سینه یا تشنه باشد قوه مخیلة اندر خواب محلی شود صور طعام و شراب
 که در جنانک وی بنظر آید که چیزی خورد **و هم چنین** چون بر عضوی
 از اعضا شخص حراق یا برودت غالب باشد اندر خواب محلی شود که آن
 عضو را بر آتش می خورند یا اندر آب سرد فرو می برد **و هم چنین** چون اندر بزرگی در چیزی
 متفکر بوده باشد چون اندر خواب روز قوه مخیلة بر او ظاهر شود که آن بزرگی را که در
 و ازین جهت است که اندر اغلب احوال مناجات عاشق و پیار و شاعر و دروغ گو و اهل
 شر و مسرت و اصحاب امزجه فاساد درست نیاید زیرا که قوه مخیلة همان معانی را
 که بر ایشان غالب باشد محلی کند و هم ازین جهت است که خواب اندر وقت سحر درست
 تر و معتبر تر باشد از آن که خاخرها اندر وقت سحر نافته باشد و عواجز نفسانی نیز که
 شده باشد و قوه مخیلة را فراخ حاصل شده باشد از استغفار بیدار بر اشتغال خدمت نفس
 ناطقه که می تواند کرد در خواب شخص از عوارض فقهانی چون فکر و اندیشه و خوف
 و کرب و غمها فاساد خالی بود و مزاج وی بر سید اعتدال باقی باشد هر معنی که نفس
 وی از تلقی گذران عالم غیب اندر قوه مخیلة مرتسم شود و اواب اس صوفی اندر آن کند
 و اندر قوه مفکر و حافظه میز و محفوظ گردد تا بوقت حاجت بر آن تفصیل که اندر موضع
 خود بیان کرده شده است و ازین جهت است که صلوات شریعت صلوات الرحمن علیه
 فرموده است که **اعبدوه و یاءخذکم ربکم** زیرا که چون شخص معناد گردد
 بدو قوه تفکر و خیال وی مشغول و حرکات وی از سبیل استقامت محروم شود

و هم چنین

و حال وی هم چون حال کسی باشد که مزاج وی فاساد شده بود **و هم چنین** چون
 شخص معناد مزاج باشد و اگر چه در الحار و بر امراضی باشد و منافات را که می تواند
 ادراک کند از آن هرگز که هرگاه که بر مزاج شخص بیست غالب باشد قوه حافظه وی محلی بود
 اما قوه فهم و ادراک ضعیف باشد و چون رطوبه غالب باشد روز یاد کند و روز فراموش
 کند و آنرا فایده باشد و بیشتر مرئیات و مسموعات را باز نتواند گفتن و چون بر مزاج خواب
 غالب باشد افعال وی مشوش و نامضب و ط باشد و نزدیک باشد بخیالات اصحاب سرسام و
 امراض حاده و هرگاه که برودت غالب باشد شخص بیدار و گذر خاطر باشد و صور و حرکات را دیر
 حفظ کند و روز فراموش کند و معانی را فهم نکند پس معلوم شد که اعتدال مزاج اندر باب
 ادراک صور اشیا و استنبات معانی بانی عظیم است و مدار فهم و ادراک بر آن است
و عامی است از این که معلوم کردیم که هیچ چیز از کاینات
 کلی و جزوی از آن بود و هست و خوار بود و نیست الا که علم باری تعالی بدان محیط است
 و بعضی از آن نیست که ملائکه از اطلاع باشد حسب آنکه حق تعالی ایشان را بر این
 مطلع کرد اند بر مقدار استعداد هر یک از ایشان **قال الله تعالی**
انجل علم ما لا تعلمون
 و نفوس بشری من جهت الاستعداد و قبول فیض از جوهر ملائکه است و غایه مناسب است
 میان ایشان ثابت است و از طرف حق با معلومات و موجودات هیچ احتیاج و
 موانع نیست بلکه مانع و احتیاج از طرف قوای فاعله است اما از جهت انحصار وی
 اندر اجساد و اما از جهت تدفیر و اشتغال بزیاد نفسانی و لذایذ جسمانی پس هرگاه که بر
 اندک فراخی اندر از آن حجاب و مانع وی است اما بواسطه مجاهله و ریاضت و اما
 بنو سطونم و بر مطالعه ملکوت و عالم غیب حاصل شود و وقوف بر بعضی

انجل علم ما لا تعلمون

از معنیات غیر کرد و نشان اندرین حدیث خبر که صاحب شریعت صلوات الله علیه فرموده
 است که: **اما نام العبد یحاطر** حدیث و این حدیث من که می فرموده است از کتب همیه
 مراد است و غرض از آن تطهیر نفس است و قطع مجب و دفع و ازین جهت است که ایضا علیه السلام
 و بعضی از خواص او را چون نفوس ایشان نظیر بر پا می باشد از اندیش خسیانیت و قطع علایق و دفع و دفع
 آنچه دیگر اندر خواب و قیافه آن حاصل ایشان اندر بیداری اطلاع بر همان و ریاضه ترا از آن
 بیشتر شود و چون نفس را اتفاق مطالعه معیبات اندر او بدترین چیزی که تلقی کند احوال معاش
 و معاش خود را در میان با احوال متعلقان و نظایر خود یا احوال شهر و اقلیم خود و از هر اینست
 که بیشتر مضامین که اتفاق اندر تعلق به بینان دارد و در یک یک متعلق وی باشد اما
 فسب و پیوند و اقامت شبه و نظیر و لما بعدینه و اجتماع و اما بموجب طاعت و سلطنت
 و هجر **ببین** بیشتر مضامین خست و مرتبه بینان واقع شود مثلا چون همت
 نشان مصروف باشد بتعلو علم و حکمت اندر خواب همان و نشان ازین نشان و چون همت وی رعیله
 مصلح خلق باشد اندر خواب احوال و تدبیر آن سب و هجر برین شوق و امثال اندرین
 خبر برین معنی است که **ما یعیشون یوفون و ما یوفون یعیشون** زیرا که نوم موت
 اصغر است و غرض از آن این جمله افست تا تر معلوم شود که باری جلالت قدرتت چه عجایب
 و اسرار اندر مضامین تعبیه کرده است و الله اعلم و رویه کوشش اندر تاویل
 گفت: نه از مردی باشد که مردم را خریض کند بر سفر کردن و ارسال که کوشش ادبی را
 هر چه فروخت مردم را خریض کند بر سفره کردن **حرف طبعی** و رویه معبر اندر
 تاویل گفت: نه از مردی باشد که طلب عوالت و غزوات مردم کند و گفت: نه از مردی
 مفسر باشد و گفت: نه از مردی باشد که حل مشکلات و طلب علوم غوامض و ذقابق
 کند و مساحت کتانه زمین اندر تاویل گفت: نه از مردی باشد که تعرق احوال خلق کند
 و گفت: نه از آنکه اندر خواب سب که زمین را مساحت کرد اگر آن زمین گشته باشد از آن
 دلالت کند که بینان تعرق احوال قومی کند از اهل صلاح از هر آنکه حق تعالی مثال مؤمنان

الحاکم
المعبر

المستراح

بزرگ زده است اندر تنه بیل ریانی و وحی آسمانی **قال الله تعالی**
وَمَثَلُهُمْ فِي الْآخِرَةِ كَمَثَلِهِمْ فِي الْآخِرَةِ

و اگر آن زمین سب باشد کف نه اند **تعرف** احوال زنان کنان و
 اگر سب که شاه را همی مساحت کرد سفر کند و اگر سب که راه را
 کرد کف نه اند که کنان و اگر سب که مغان را مساحت پیروزی یابند و اگر سب که زمین سب
 را مساحت کرد و صاحب آنرا مساحت کند که اندیشانه از اهل صلاح کرد و اگر آن زمین سب
 باشد بر رختان خرما و مانند آن **سند** تعرق احوال قومی کند از اهل دین و دوک تراش **المغازی**
 و دو کفر و دشمنی اندر تاویل گفت: نه از مردی باشد که افشا سر مردم کند و مشاطه اندر **المشاطة**
 تاویل رفتی ستون باشد که جاه که غم از مردم بردارد و شانه تراش و شانه فروش **المشاطة**
 هم چنین گفته اند مردی باشد که غم از مردم بردارد اما مخالطه کند با اهل اتفاق
 و متقاضی اندر تاویل مردی باشد که معاونه مظلومان کند و انصاف ستانان **المشفاهی**
 اهل ظلم و مسما کن و مسما فروش اندر تاویل مردی باشد که مردم را محبت هم
 دگر فرماید و بخیر اندر تاویل مردی مصلح باشد معین خلق عال العوم و گفته **المحبة**
 اند بادشاهی عادل باشد که میان مردم الفت اندازد و مصور اندر تاویل مردی
 مشغول باشد بعملها باطل و اگر اندر خواب چنان سب که وی صور حیوانات همی کرد
 گفت: نه از مردی حق تعالی در رخ گوید و از کار حق کند **قال الله تعالی**
وَمَثَلُهُمْ فِي الْآخِرَةِ كَمَثَلُهُمْ فِي الْآخِرَةِ
 و ترا از وی که اندر تاویل سلطان **ببین** و غدر **الموازی**
 و جور آن سلطان خست راستی و قیال آن تراوی باشد و نعل اندر تاویل گفت: نه اند
 مردی باشد که مردم را عذاب کند از هر حال و اگر کسی اندر خواب سب که و بر اهل از دند

الموازی

المشعل

بر مثال نعل از زمین باری گفته اند اگر ویران آن می رسیده باشد آن اندر تا ویران چون چراخت باشد
 و اگر ویران هیچ رخی نبوده باشد آن دهان گشاده بر سعی کردن فعل اندر اصلاح امور مفعول
 و کاری اندر تا ویران گفته اند مردی صاحب ریاست باشد آداب کنایه مردم سقیمه
 و زبده کنایه مکران اندر تا ویران مردی باشد که مردم را از دست و زندان سلطان خلاص
 دهد و اهل کفر و معاصی بر دست وی مسلمان گردند و نوبه کنایه و علم کنایه جامی اندر تا ویران مردی
 باشد که اظهار خیر و کفر و ترویج کاره ای کند و مردان اندر تا ویران مردی مبتدیان باشد که میان
 مردم الفت اندازد و معلم اندر تا ویران گفته اند مردی باشد صاحب سلطنت و آداب که
 منفعتی وی عام باشد بر خلق چون توان اجزیه ستاندن تقوی تر باشد و ملاح اندر تا ویران
 گفته اند که آن باشد و گفته اند مردی باشد که با سلطان و اشراف مداخلت
 کند **حرف الراء** و نباش اندر تا ویران گفته اند مردی باشد که طلب علم و عارف
 کند یا طلب منافع دنیا کند و چیزها بوشیدار اظهار کند و نداف اندر تا ویران مردی باشد
 صاحب خصومت و اگر کسی اندر خواب سنده ندای می گوید گفته اند ظفر یاب
 و دروگر اندر تا ویران بعضی گفته اند مردی باشد که با اهل نفاق معامله و اختلاط کند
 و بعضی گفته اند مردی مؤدب باشد و رویه نفاش و مانند آن اندر تا ویران گفته
 اند صاحب دنیا و غرور و باطل باشد و ناطور اندر تا ویران گفته اند وای شری باشد و اگر کسی
 که بر درختی ناکردن ناطوری همی کرد بر قوی از عجز و آیه یابد و اگر کسی که بر درختی
 خرما ناطور بود بر قوی از عجز یا بر قوی از اهل صلاح و آیه یابد و عی سلا هر چیز
 که اندر خواب سنده وی ناطوری آن همی کرد بر قوی که آن چیز اندر تا ویران مردم قوم
 منسوب است و آیه ویرا اصناف بدان قوم کند و ناطور اندر تا ویران مردی باشد که
 از همه چیزها آن اندازه احتیاج کند از امور دین و دنیا و ناطور اندر تا ویران گفته اند
 مردی باشد صاحب خصومت تمام که از هر منفعت خود خصومت اندر میان مردم
 اندازد **حرف الهاء** و راق اندر تا ویران گفته اند مردی باشد که مردم را چلت

المکار
 المحي
 المعلم
 المظن
 المعلم
 الباش
 النراف
 الخار
 النفاش
 الناطور
 النافذ
 الناطقي
 الوراق

آهون
 ۱
 ۲
 ۳

آموزد از هر آنکه گمانت اندر تا ویران چلت است و وزان اندر تا ویران گفته اند وای شری باشد و عدالت و جور
 وی بر مقدار راستی آن میزان باشد و آن وزن کردی **حرف الهاء** و هراس اندر تا ویران گفته
 اند مردی صاحب خصومت باشد بر می روزه کوی ایالیس نمناشی والله اعلم
اندر تا ویران و آیه الهاء و ادوات اصحاب صنایع و آیه هاء
بسم الله الرحمن الرحيم با سطر الضاد والذال والظا والبا بدان که
 بعضی این آیت و ادوات اندر ابواب متقدم یاد کرده شده است و بقیه این آیت درین باب
 ایوان کینجرا اطبع بر آن آسان باشد **الف** بدانند اندر تا ویران یاقران است و درین شخص
 بود و تا ویران یقرا و قران و درین آیه ایات و اخبار وارد است **والله تعالى**
واعتصموا بحبل الله جميعا
 یقیدین الله و یقیدو بحبل الله و یقیدو بالقران و یقیدو بالامان و یقیدو بسجن
 کیس اندر خواب سنده که بر او جو حه نشسته بود آن گفته اند دلالت کند که ویران
 چیزها استقامتی و ثباتی نیکی باشد آن را که از جو حه و سجن و قواری نباشد و سطرلاب
 اندر تا ویران گفته اند مردی باشد از همه نردبان سلطان اما ویران عزی و سکونی باشد
 و مردی متلون باشد و هر زیاده و نقصان که اندر آن سنده برین شخص باز گردد و اگر اندر
 خواب سنده که اسطرلابی بیافت یا کسی بوی کاذ ویرا با شخصی بدین صفت صحبت افتد **الاف**
 و آیت اغسل اندر تا ویران یقرا و یقرا و آیه و سب و مانند آن گفته اند زبان و خدم
 باشند و تلف شدن و شکسته شدن آن دلیل وقت ایشان باشد و دلیل بایه
 سنجین اندر تا ویران گفته اند خادمی باشد صاحب قوه دلچسخت و گفته اند که با و
 خانه باشد و دیک بایه چون از آهن باشد آن هم چنین اندر تا ویران رنی باشد از اندرانی
 اصلی صاحب قوه و صاحب منفعت و سوزن اندر تا ویران مردی باشد از اندرانی **الاف**

الهراس
 الارجوحة
 الاسطرلاب
 الاف
 الالف
 الالف

بروز و میان خلق الفت اندازد و اصلاح حال عاقله خلق کند و جواب در اندر تا و بار هر چون
 سوزن باشد و کف نه اندر خواب سوزن سوزنی می جلد از یا سوزنی بیافت طلب
 چیزی که هرگز نیابد **قال الله تعالی** و لا یدخلون الجنة حتی یتبعوا الحیاط
 و هذا تنبیہ علی ایامهم بما یطوبون و یجمعون فیهم من دخول الجنة و اسطام اندر تا و بار خارجی
 باشد که با اهل ظلم و سلطنت مخالفت کند **الب** و دیک سنجین اندر تا و بار کف نه اند
 مردی باشد در آن که اهل بار نعت خود از آن هر خوی و بساط اندر موضع خود کف نه
 اند و خبر اندر تا و بار زنی باشد یا خارجی مؤمن و شکسته شدن آن موت آن زن
 یا آن خادم باشد **الب** و رویه تا بوقت اندر تا و بار کف نه اند با دشاهی باشد و در آن
 و کف نه اند تا بوقت اندر تا و بار نیز دلیار ظفر و امن و سخن و ریاست بود **قال الله تعالی**
لَنْ نُرْزِقَ ظَلاماً لَنْ یُتَصَدَّقَ و **النابی**
 و اگر اندر خواب بیند که تا بوقت بیایست تا کف تا بوقت
 دلیل یافتن رزق باشد و علم و حکم و سخن و اگر بیند از اهل سلطنت باشد سلطنت
 باید و رویه نور اندر تا و بار کف نه اند خارجی باشد یا کثیر مؤمن
 و دیدن خجست جامه اندر تا و بار کف نه اند بخاری باشد که به بیند رسد
الب و رویه نفر و مانند آن اندر تا و بار رویه اکثر سواران یاد کرده شده
الب و رویه سبوح اندر تا و بار کف نه اند غلامی باشد یا مسکین
 یازنی و هر زیاده و نقصان که اندر آن بند بدیشان باز کرد و دیدن جام اندر تا و بار
 کف نه اند دوستی باشد از آن بیند و محبت وی با بیند خجست جوهر آن طعام باشد
 اندر ردا و جوده که اندر آن جام باشد و اگر آن جام نمی باشد آن خجست جوهر آن
 جام باشد از آن شرف و رکا و صفا و غیر آن بدان که رویه جالب و دوف و وزن
 جامه اندر تا و بار در صورت و مناد است باشد یا سردی باشد صاحب جود و همت

الاستقام
 الیومنة
 البسوة
 الخور
 ث الثوب
 التدر
 الخ
 الحیام
 الخیال والاف

و رویه جوس اندر تا و بار کف نه اند سردی باشد مؤذی صاحب شعب و خنومنت **الجس**
 و جواب اندر تا و بار مردی باشد حافظ اسرار امین و اگر جنان سزا که چیزی از آن اندر وی بود **الجواب**
 ظاهر شأن بود آن مردی افتخار مردم کند جواب اندر تا و بار خازن مال باشد **الجواب**
الح حقه اندر تا و بار کف نه اند قصری باشد و یافتن حقه با سرواورد و دیگر
 جواهر دلیار قصری باشد یا خادم و خشم بدان که رویه جبار اندر تا و بار و غش کردن
 بدان غش کردن باشد بدین و قرآن خواندن پیش از یاد کریم و کف نه اند رویه جبار از شتم
 و از می دلیار یافتن و لایه باشد با قوق دین و اگر آن نوشت باشد آن اندر تا و بار مردی باشد
 که قصاص خون رختن کند و دلیل یافتن میراث بود و اگر آن یافت باشد آن مردی
 در درشت خوی و جبار سیاه کف نه اند دلیل یافتن حال بود و اگر اندر خواب بیند که
 جلی فی البی اذا ردت کفنه بیناه بان کسر عبد الکنز **قال الله تعالی**
انما یقفوا الا خیر من الله و رزقنا
 یعنی انما ادر خوا خدا و قتلوا الا بعد من الله اویدر امان و جرینه و اگر
 اندر خواب سزا که جبار اندر کرد زنی کف نه اند و بر ازی دهان و اگر بیند که ریش
 همی بر کند و آن جبار می یافت کف نه اند آن دالت کند که وی کواهی بدروغ دهان
 و بران شقه ستاند و رویه حلقه اندر تا و بار کف نه اند قوق دین باشد بین
 و جله اندر تا و بار کف نه اند زنی صاحب جمال باشد **الح**
 و رویه خیمه اندر تا و بار خجست مرتبه شخص بگردد اگر کسی اندر خواب بیند که خیمه
 بر سر وی زده بودند آن اگر بیند از سلاطین باشد آن زیاده جاه و سلطنت وی
 باشد و این جواب لشکر بر ایند و لایه باشد و جبار را دلیل سفر باشد و یافتن خیمه
 و خیمه اندر تا و بار کف نه اند زنی باشد یا کثیر صاحب جمال **قال الله تعالی**
حور قصورات فی الحیام الایه

اللقی
 الحلة
 الحیمة

و گفته اند که اندر خواب بیند که ماهتاب اندر خیمه وی بود بر زنی یا بر مردی عاشق شود و گفته اند و دیده خیمه اندر بیند که باشد اگر اندر خواب بیند که خیمه صحنی یافت یا خیمه بیافت و بر اجتناب افتد باقامت بینتی از برای چیزی **قال الله تعالی** حتی یبیتن الحمر الخیط الایض من الخیط الاسود و تا فتن خیمه نیز دلیل سفر باشد و خلال اندر تا ویر گفته اند هر چون جارو باشد و بعد ازین یاد کرده شود حکم آن **الدال** و رویه درج اندر تا ویر گفته اند اگر کسی باشد از خبری خوش باشد که بیند که رسد و آنرا تحقیق باشد و اگر با مردی ازین بود آن دلیل بشارتی باشد **الکاف** و درین اسباب اندر خواب گفته اند دلیل نیل رزق باشد و غفران از آن که آن روز آید و تمام سخن اندر که اسباب بعد ازین یاد کرده شود و اسباب دست گفته اند دلیل رزق و مشقت باشد و گفته اند آن نیز دلیل نیل رزق باشد و اعتماد کردن بر خود و عدم اندر خواب **حاش** و رویه راویه اندر تا ویر گفته اند سلطان را دلیل زیاده و لایه شری یا ولایت باشد و بخار را جاربی باشد باسود و دیگر عمله را عجب بزرگ باشد باسود و منفعت و رویه اگر کوه اندر تا ویر گفته اند هر چنین باشد از آنکه منافع راویه زیاده تر باشد **الراء** و رویه زبیل گفته اند بنده باشد و گفته اند حکمی باشد از این رویه رزق اندر تا ویر گفته اند مردی رقی باشد و اگر آنرا باطل بیند آن گفته اند دلیل نیل غنیمت باشد و اگر بار و غن سند از هر چنین باشد و دلیل نیل غنی باشد و اگر با نفط بیند گفته اند دلیل یافتن مالی حرام باشد از مردی شری و باید اندر خیمه میان حرف گفته اند دلالت کند که بر او فرزندی آید بنده **لقوله تعالی** فنحننا فیما من روحنا و رویه نفخ اندر در جگر بارد اما مثل انباز و مانند آن هر چنین باشد **السی** و سحر اندر تا ویر گفته اند غلامی باشد یا کنیزی و بچه شته شدن آن موت ایشان باشد و هر چنین هر زیاده و نقصان و صلاح و فساد و بزرگی اندر از و دیگر آلات و ادوات بیند همه بدان چیزها و بدان قوم باز گردد که با آن اعمال مشغول باشد و رویه **س** اندر تا ویر گفته اند مردی باشد از اشراف

الدال

الکاف

الراء

السی

السی

السک

و صعود بر سلم و نزول از آن جایگاه گفته اند که اقامت بیند باشد بر چیزی و گفته اند صعود سلم دلیل استعانة بود بجسی از اهل نفاق و گفته اند اگر کسی که بر نردبان می رفت آن دلیل سلطنت و جنت باشد و سرور **والله اعلم** ام لهر سلم یستعین فیہ فلیان مستعینم سلطان مبین و اگر بیند که نردبان نصب کرده بود تا بر آسمان رود گفته اند آن دلیل شروع کردن باشد از کار باطل و گفته اند اگر کسی که از صلی باشد آن دلالت کند بر اوارت حاجت چیزی **الحال لقوله تعالی** ام لهر سلم یستعین فیہ الآية و اگر بیند که از صلی باشد آن دلیل قبض و انزعاج و عجز باشد و عاقبة آن ظفر و ضرع و عذرة و حصول مقصود بود **قال الله تعالی** فان کان کبر علیک اعراضکم فان استطعت ان تبخی نفقا فی الارض او سماء یا السماء لانه و صعود سلم نیز گفته اند دلیل سفر بود و سخن اندر تا ویر ستر و سترادق اندر باب فرشتگان گفته آید و رویه کار در اندر تا ویر اظهار حاجت باشد و سترادق **قال الله تعالی** **السک**

وانت کل احاطة منهن سبکنا

و گفته اند اگر کسی که کار در سفر اندر دست داشت و آنرا کار می نمود آن دلالت کند بر انقطاع آن کار که بیند اندر آن باشد و گفته اند اگر کسی که آن کار در آن نقره بود و بر او فرزندی آید بزرگ و خوردن کار در اندر تا ویر خوردن مال آن فرزند باشد و رویه ساطع و اندر تا ویر گفته اند مردی باشد با فوق قاطع خصم منتهما و مفروق و رویه سر بر اندر تا ویر علی الجماء محمود باشد و دلیل نیل عتق و شادی باشد **الرائد** خواب بر سر درخت نشسته بود گفته اند چیزی که از دست وی رفته باشد یا از آنکه آید **قال الله تعالی** و القینا عی کر سیه جسدنا ثم اناب و گفته اند رویه جلوس بر سر درخت دلیل از کردن باشد یا خریدن چیزی و گفته اند اگر چنان سوار که بر آن خست فرشته انداخته بود آن دلیل نیل رفعت و دولت و سلطنت باشد **قال الله تعالی** اخوان عی اسر متعایلین لا یحسم فیهم نصب

السن

السک

الساطور

السر

العلامة بدان که هر راجع باشد و رویه علامه اندر تا وید باشد شاهی بزرگ باشد صاحب قوه را ایضا بزرگ و متمم باشد
و علامه سترار باشد و هر چه زیاد و نقصان که اندر آن سترار باشد بدان که شاه بزرگ و در رویه
العصا عصا او تا وید باشد و هر چه بزرگ باشد و هر چه کوچک باشد و هر چه در دست باشد و هر چه در دست
باشد از مردان و هر چه در دست صاحب منافع و اگر اندر خواب سترار باشد عصا اندر دست داشته
اعتماد که در مردی بدن صفت و اگر سترار که بر عصای محبت بیکه کرده بود کف نه اند
ان در لیدر هاب جاه و مال باشد و بینان انرا از خلق بنیان درازد و اگر بینان که حوسه سترار
شاه بود مردم بروی اعتماد که کنان و اگر بینان که حوسه سترار بود
آن در لیدر دین و جوی بود و شکسته شدن عصا و ای را دلیلی عزت باشد و تا جو را دلیلی
ذهاب مال باشد و اگر اندر خواب سترار که عصای بر زمین همی زد بران زمین حکم
کنان بر او است غالب کرد و عجله اندر تا وید و آن کرد و بی کجک باشد دلیلی عزت
ورفت باشد و اگر اندر خواب سترار که بران شکسته بود ریاست و قریه باید بر دین
باز شاه و سلطنت باید اگر آن باشد از هر اند که گفته اند که مراکب ملوک و پادشاهان
این کرد و ن بود است و یوسف را علیه السلام چون از زندان بیرون آوردند و اکرام کردند
برین کرد و نشانند و بزرگ ملک بزرگ **الغیر** و رویه غبار و آرد بر
اندر تا وید کف نه اند مردی باشد که تفرقه اندازد میان دوستان و گفته
اندر مردی تقاد بود و کف نه اند مردی باشد که مالها شریف بردست و بی کجک
گذرد آن را اندر تا وید مال باشد و کف نه اند مردی باشد که اسرار مردم کلاه
ندارد **الف** و سخن اندر تا وید سر برده اندر باب ذکر مرثیه یاد کرده
و در باب دیگر به جرح اندر خواب دیدن و یافتن اگر بینان ریخت شوهر کند و اگر
ان در خواب باشد و یا در خوابی اند و اگر سترار که انرا در خواب کرد و یا طلاق
دهد و اگر سترار که سترار کرد و یا طلاق دهد و اگر سترار که سترار کرد و یا طلاق
بینان مردی باشد از زن کند و رویه نبر اندر تا وید کف نه اند مردی باشد

العلامة

العصا

العجالة

الغیر

الفساط

فلاکة المنکر

الفاش

نیز

نویسه و اگر سترار که تفرقه اندازد میان دوستان و گفته
ظفر و صفت و ذکر حیات و دلیلی قصه ابرو

الف و هر چه بزرگ باشد و هر چه کوچک باشد و هر چه در دست باشد و هر چه در دست

القاف و رویه قیام اندر تا وید کف نه اند با شاهی باشد بزرگ و متمم
آن اندر تا وید قوه ملک و سترار و سلسله آن علما و خرم وی باشند و هر دو گفته و بی
کف نه اند هر دو سمع وی باشند و ناه حکم و عدل و انصاف و دستور وی باشند و
هر سه باید وی سه مرد باشد از اهل نفاق که مدار ملک وی بریشان باشد و هر زیاد
و نقصان که اندر آن بینان قوه و بینان چیزها باز کرد و هر دو قسط اندر تا وید
کف نه اند و ای یا قاضی شهر باشد و عدل و انصاف ایشان بقدر راستی آن باشد **قال الله تعالی**

و ز نو و بالقسطن المستقیم

و رویه قفص اندر تا وید کف نه اند دلیلی بسته شدن کارها باشد و دلیلی
مرض باشد و دلیلی تزویج باشد و قفص بزرگ که مرغ اندر زبان
کف نه اند آن اندر تا وید خانه بینان باشد و اگر اندر خواب سترار که قفص از آب
بخبرد و مرغ اندر زبان کرد کف نه اند سراسر بخورد و زن را بدان جگانه نقل کند
که که نیک بستر و کرده بود و اندر یازار همی رفت گفته اند سراسر خود بفر و نشان
لوا بهر خود ببرد و دیدن قیه عین اندر تا وید کف نه اند سلطان باشد و رویه
قبه اندر خانه زن باشد و حکمران حکم و رویه جنبه باشد **قال الله تعالی**

حور مقصور لتخرج الخیار

و کف نه اند اگر اندر خواب بینان که ان هر وی قیه زده بود ندر سلطنت باید اگر اهل

انسان دلت کبر بر حسن بنوی و بر

قال الله تعالی

الف

القاف

القاف

القاف

قال الله تعالی

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

و ز نو

الفرد
القارون

القفار



المری

واكرنه اهل انما عتق وشرف يابد وديك انما يلد منه اندمردى باشد كه قيمت خانه بود
تشته اندر تا و يار كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
بود و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون
باشند و كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
رسول عليه السلام اطلاق لفظ قارون بر زن كرده است و آن است كه فرموده است كه **رَقْفًا**
بالقوارير يا اجنثة و اراد بالقوارير بهاهنا النساء و اجنثه نام غلابي است از آن رسول
عليه السلام و رويي فقال اندر تا و يار كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
حفظ و دايغ و اما فان مردم كنار و اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
سند كه قفل بردست يا بر ياي يا بر زان وي زده بود نذا اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
دكالت كنند بر عفت اجتناب از منميتات شرع و اگر نه از صفا باشد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
و از سخن خبر و باشد كه نوبه كنار و اگر سند كه قفل بردست يا بر ياي يا بر زان وي زده بود نذا اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
محمود باشد و ديكر كنار و نوبه كنار و خوف سوختن باشد **قال الله تعالى**

امعنا قلوبنا افعالها

واكرنه اهل انما عتق وشرف يابد وديك انما يلد منه اندمردى باشد كه قيمت خانه بود
تشته اندر تا و يار كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
بود و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون و قيننه و قارون
باشند و كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
رسول عليه السلام اطلاق لفظ قارون بر زن كرده است و آن است كه فرموده است كه **رَقْفًا**
بالقوارير يا اجنثة و اراد بالقوارير بهاهنا النساء و اجنثه نام غلابي است از آن رسول
عليه السلام و رويي فقال اندر تا و يار كفتنه اندمردى باشد كه بديب و كفتنه اندر تا و يار كفتنه اندر تا و يار
حفظ و دايغ و اما فان مردم كنار و اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
سند كه قفل بردست يا بر ياي يا بر زان وي زده بود نذا اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
دكالت كنند بر عفت اجتناب از منميتات شرع و اگر نه از صفا باشد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
و از سخن خبر و باشد كه نوبه كنار و اگر سند كه قفل بردست يا بر ياي يا بر زان وي زده بود نذا اگر بشناسد از خواب را قصار تر و خرج باشد از اينكه راز كنند و اگر
محمود باشد و ديكر كنار و نوبه كنار و خوف سوختن باشد **قال الله تعالى**

باشد و اگر در كج خواه
و عتق و خاصيته
تعبير بايد كردن و الله اعلم
نام شد نصف اول از كتاب الميزان علم التعبير بتوفيق الله
عز سلطانة الحارثي والعصر من مصان سكت و تاج عايدى
اصف خلق الله واحوجهم الى عفوانه ابرهيم بن اسمعيل البكري
وصلى الله عليه و آله و سلم و محمد و آل الطيبين



منه و آله و سلم و محمد و آل الطيبين

هو القادر

ذكر حديث ابراهيم بن عيسى بن عمار

که پسما زید و صداوات الله علیه

وگفت که جمعه بخواب و فردا را بایست که

طبيب نها شدند بوقوع این بکیر

قوان هر سورتن را صفی که بار بر آرز آب مجاز

الحمد دوم مفتاح آیت الکرسی سم و مفتاح

والصلى على محمد بن عبد الله المكي الشريف والسر عظيم عليه السلام أنا أنزلنا كسبة الم تركي

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الذي لا اله الا هو العليم الغني
الغفار

أجله وانور لم يعتقدك بارقل الخوذين الفلق سيزو مع مقعدك بارقل اعوذ ببرك الله

وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ

و اما آنکه از این کتاب و طبع آن در این کتابخانه جامع

تفعوا لعلكم تفلحوا

مع اینه امیر علیه الصلوٰه و الفروغ که بدان سال
مواخا و در او آتش و در آن آتش بر اصرار که

موسی بار شد چه سفره و قهوه و آرد و روغن و کباب و...

والمشقة بغير الهمزة

كوييد النظم
الضم لا يفتقر
النفاذ في غنى
وجنود لعدو
يبيض من
مجنون ر
عقرب
ابن
اسلاف
وعند
يسلم الله الذر
وجعل خور
من الشجر
بالد

[illegible]

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

منه بشارت
از این امر است که
باید بداند و
فهمد و در
آنچه ازین
است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

...